



جمهوری اسلامی ایران

انتشارات دانشگاه شیراز

۱۴۹

تاریخ زیدیه

در قرن دوم و سوم هجری

نویسنده: فضیلت الشامی

ترجمه

علی اکبر مهدی پور

سید محمد ثقفی



۱۴۹

تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری

نویسنده: فضیلت الشامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات دانشگاه شیراز

۱۴۹

تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری

نویسنده: فضیلت الشامی

ترجمه

علی اکبر مهدی پور

سید محمد ثقفی

عنوان کتاب : تاریخ زیدیه در قرون دوم و سوم هجری

نویسنده : خانم فضیلت الشامی

مترجمان : سید محمد ثقفی علی اکبر مهدی پور

ویراستار : محمد جعفر تابنده حقیقی

ماشین نویس : زهرا زرین مهر

ناظر چاپ : ابوطالب فنائی

چاپ اول : ۱۳۶۷

چاپ و صحافی : سازمان چاپ مرکز نشر دانشگاه شیراز

تعداد : ۱۰۰۰ نسخه

بهاء : ۱۴۵۰ ریال

حق چاپ برای دانشگاه شیراز محفوظ است

انتشارات دانشگاه شیراز
زیر نظر معاون پژوهشی (رئیس شورا)

سایر اعضا شورا به ترتیب سروروف الفبا

دکتر مجید اجتهادی

دکتر جلال جعفری دارابجودی

دکتر علی صادقی حسن آبادی

دکتر نجف علی کریمیان

دکتر محمود مشفقیان

دکتر علی معصومی

دکتر غلامرضا وطن دوست

فهرست

پیشگفتار مترجمان یک

پیشگفتار مؤلف بیست

بخش اول

فصل اول : پیدایش شیعه و سرگذشت آن

- ۱ ریشه عقیدتی شیعه
- ۹ ترکیب عقیدتی شیعه
- ۱۲ عقاید شیعه : امامت ، عصمت ، تقیه ، بدعا ، رجعت و مهدی منتظر
- ۱۹ علت نامگذاری شیعه به رافضی
- ۲۴ فرقه های شیعه :
- ۲۸ دوازده امامی
- ۳۳ کیسانیه
- ۳۹ زیدیه ، گروه های دیگر ، اسماعیلیه ، واقفیه

فصل دوم : ریشه های تاریخی دعوت علوی :

- ۴۲ بیعت سقیفه و پی آمدهای آن
- ۴۸ شخصیت حضرت علی بن ابیطالب (ع)
- ۵۴ مناقشه اموی ها با امیرمؤمنان در مورد خلافت
- ۵۷ فاجعه خونبار کربلا
- دگرگونی تاریخ با شهادت امام حسین (تحولات تاریخی بعد از
- ۶۱ شهادت امام حسین)

بخش دوم

فصل سوم : آغاز جنبش زیدیه در قرن دوم هجری

۶۶	جنبش زیدیه ، نسبت زید
۷۰	انگیزه قیام زید از نظر شیعه
۷۲	نگاهی به زندگانی زید
۷۵	انگیزه های خروج زید
۸۲	کوفه شهر خون و قیام
۸۴	عهدنامه زید (۱۱۳۱)
۸۵	سرآغاز جنبش زیدیه
۸۹	شهادت زید
۹۲	تأثیر شهادت زید
۹۷	تلاش های یحیی بن زید در ادامه نهضت پدرش
۱۰۷	گسترش جنبش زیدیه در عهد خلفای عباسی : علویان و عباسیان
۱۱۰	جنبش نفس زکیه
۱۱۶	سادات حسنی در عهد منصور دوانیقی
۱۲۲	آغاز قیام نفس زکیه
۱۳۷	حرکت ابراهیم در بصره
۱۴۷	جنبش زیدیه بعد از ابراهیم
۱۵۲	تأثیر قیام زکیه در زیدیان مدینه
۱۶۱	آثار و نتایج حادثه فسخ
۱۶۴	جنبش زیدیه در دیلم

بخش سوم

فصل چهارم : گسترش جنبش های زیدیه

	بیعت شیعیان زیدی با ابن طباطبا :
۱۶۹	ابن طباطبا به کوفه وارد می شود
۱۷۱	قیام ابن طباطبا

۱۷۲	شورش نصر بن شبیب
۱۷۳	طرح شورش نصر
۱۷۴	ملاقات ابن طباطبا و ابوالسرایا
۱۷۶	آغاز حکومت ابن طباطبا
۱۷۷	آغاز جنگ عباسیان
۱۷۹	بیعت با محمد بن محمد بن زید :
۱۸۰	بازگشت زهیر بن مسیب
۱۸۱	تصمیم نهائی حسن بن سهل
۱۸۲	فرار ابوالسرایا
۱۸۳	پایان کار ابوالسرایا
۱۸۳	فرجام کار محمد بن زید

فصل پنجم : نتایج و آثار نهضت ابن طباطبا :

۱۸۵	مصر
۱۸۷	مکه
۱۸۸	محمد دیباج
۱۸۸	آغاز کار محمد دیباج
۱۸۹	یمن
۱۹۳	نهضت زیدی ها در طالقان
۱۹۶	وضع سیاسی کوفه در سال ۲۵۰ هجری ، آغاز جنگ

فصل ششم : تاریخ علویان در طبرستان

۲۰۳	فتح طبرستان
۲۰۳	مذهب طبرستان
۲۰۴	تاسیس حکومت علویان در مازندران
۲۰۵	قدوم حسن بن زید به طبرستان
۲۰۷	بیعت حسن بن زید
۲۰۸	شرایط بیعت با حسن بن زید

۲۰۹	ورود محمد بن ابراهیم
۲۱۰	شکست پس از پیروزی
۲۱۱	ارسال کمک
۲۱۱	توطئه سلیمان
۲۱۲	متن بیعت نامه حکومت علوی
۲۱۳	فتوحات دیگر حسن بن زید
۲۱۴	خروج حسین بن محمد در کوفه
۲۱۵	شورش در طبرستان
۲۱۶	ویژگیهای حسن بن زید
۲۱۷	خلافت معتز
۲۱۷	حکومت صفاریان
۲۲۰	حکومت داعی صغیر در طبرستان
۲۲۱	خلافت معتضد
۲۲۳	پایان کار رافع
فصل هفتم: تشکیل حکومت علوی در یمن	
۲۲۶	یمن در دوره خلافت عباسی
۲۲۹	آغاز حکومت زیدی در یمن
۲۳۱	تثبیت حکومت الهادی در یمن
۲۳۱	انتشار مذهب زیدی در یمن
۲۳۲	کارهای مهم الهادی در یمن
۲۳۳	پایان حکومت الهادی
۲۳۵	حکومت فرزندان یحیی

بخش چهارم	
فصل هشتم: اصول عقاید و فرقه های شیعه زیدی	
۲۳۷	نام گذاری شیعه زیدی
۲۴۳	فرقه های شیعه زیدی
۲۴۳	جارودیه
۲۴۵	بت‌ریزه و صالحیه
۲۴۷	قیام بر ضد ستمگران
۲۴۸	برادران حسن بن صالح
۲۴۸	جریره
۲۵۰	فرقه های دیگر زیدی
فصل نهم: اصول آرا و معتقدات شیعه زیدی	
۲۵۲	امامت
۲۵۳	اقسام نص
۲۵۶	اندیشه های زید
۲۵۸	عقیده زیدیه در باره خدا
۲۵۹	عدل
۲۶۰	صفات خدا
۲۶۱	وعده و وعید
۲۶۲	مرتکبین گناهان کبیره
۲۶۳	جواز امامت مفضول بر فاضل
نامنامه:	
۲۶۶	اشخاص
۲۹۵	جایها
۳۰۳	کتابها
۳۱۳	منابع و مآخذ

پیش‌گفتار مترجمان

نهضت‌های آزادیبخش شیعه

تشیع در تاریخ اسلام به عنوان مذهب مبارزه و قیام شهرت یافته است. رهبران شیعی در طول تاریخ فریاد گران اصلاح و آزادی و عدالت بوده اند، و آرمانشان آن بود که جامعه اسلامی را از شر حاکمان مستبد و زورگو برهانند و عدل الهی و قسط اسلامی را در میان امت مسلمان بپا دارند.

پیشاپیش این اصلاح گران، حسین بن علی (ع) قرار گرفته که با ایشار و فداکاری بی‌نهایت خود و یارانش در فاجعه طف بانک هیبهات *منا* لذلّه را سر داد و با شهادت خود بنیان ظلم و جور و استبداد را ویران ساخت. پس از فاجعه طف قیامهای الهام گرفته از خون حسین (ع) و یارانش، همچون قیام توابین، مختار ثقفی و علویان زیدی که همگی خواهان حکومت اسلامی و مبارزه با استبداد و فساد و زورگوئی خلفای جور بوده اند. تداوم بخش حرکت و آرمان حسین بن علی (ع) بوده است. دامنه این مبارزات همچنان ادامه یافت تا آنکه سرانجام حکومت بنی امیه که هزار ماه دولت اسلامی را غصب کرده بود، سقوط کرد. در اغلب این قیامها، شیعیان و بویژه ایرانیان هوادار اهل بیت شرکت داشته و با شعار *یا منصور امت* — همان شعاری که رسول خدا در جنگهای اسلامی علیه کفار داده است بر بنی امیه، دشمن اسلام و انسانیت، پیروز شده اند.

نکته جالب در مطالعه تاریخی این نهضتها، انتخاب شعارهای واحد، جهت‌های مشترک و شرکت عناصر واحدی است که در همه این قیامهای عدالت خواهانه وجود داشته است. شعار و هدف علویان زیدی *الرضا من آل محمد* همان بوده است که سیاه جامگان ایرانی به رهبری ابو مسلم فریادگر و خواستار آن بودند، اما علیرغم آرمانهای مشترک، این نهضت — آنچنانکه مطالعه تاریخ اسلام روشن می‌سازد در دو جهت مختلف قرار گرفتند. یکی علویان زیدی، با شعار طرفداری از محرومان و اهل بیت و دیگری سیاه جامگان با

۱- یا منصور امت، شعاری بود که مسلمانان در جنگها میگفتند و معنی اش چنین است: ای خدا (منصور نام خدا است) دشمنان را بمیران (بکش) "مترجمان"

شعار حمایت از محرومان که سر از ناسیونالیسم ایرانی و کشتار ائمه شیعه درآورد. راز این دوگانگی کجا بوده؟ در رهبری نهضت، در شیوه مبارزه، در اخلاص رهبران، در عناصر تشکیل دهنده نهضت، در ماهیت قیام؟ و یا چه عاملی بوده است که نهضت اول از طرف امامان شیعه مورد حمایت قرارگیرد اما قیام دوم با شک و تردید و یا لاقابل بی‌تفاوتی روبرو شود؟

به نظر ما، عامل انحراف عدم اخلاص و یا ریاکاری و عوام فریبی و نیز شیوه‌های مبارزه ضد اسلامی و انسانی و فاشیستی رهبران نهضت دوم در راه رسیدن به حکومت بود که سبب شده تا امامان شیعه در ماهیت قیام آنان تردید نموده و بی‌اعتماد شوند و به عکس اخلاص و ایثار علویان زیدی و روش‌های اسلامی و انسانی آنان در مبارزه، باعث گردید که ائمه اهل بیت به آنان اعتماد نموده، پشتیبانی کنند و درود بفرستند. با مطالعه هریک از عوامل یاد شده راز این دوگانگی را به دست آورده و با یک مقایسه تاریخی، علل واقعی اصالت قیام اول و انحراف قیام دوم را نشان دهیم.

رهبران نهضت

رهبران این نهضتها، هر دو از خانواده پیامبر و هر دو سید نیکنام می‌باشند، جز اینکه یکی از آنها ابراهیم الامام از شاخه عباسیان که با رهبر علویان تفاوت‌های چندی دارد که اشاره خواهد شد.

رهبری نهضت علویان را حضرت زیدبن علی بن الحسین (ع) به عهده دارد که به تعبیر امامان شیعه، یکی از علمای بزرگ آل محمد (ص) بوده است.

وی در سال ۸۵ هجری تولد یافت و در دوران خلافت هشام بن عبدالملک سال ۱۲۲ هجری به سن ۴۲ سالگی به شهادت رسید.

او فرزند حضرت امام سجاد (ع) می‌باشد که از ام ولد ی بنام سندیه که مختار ثقفی به حضرتش فرستاده بود، متولد گردیده است. زید در خاندان شرف، علم، فضیلت و تقوی تربیت یافت و از محضر پدر بزرگوار و حضرت باقر (ع) در همه زمینه‌های علوم اسلامی همچون: فقه، حدیث و تفسیر بهره گرفت. آنچنان که ائمه فقه جامعه اسلامی

۱- ام ولد، کنیزی که صاحبش آن را بزنی بگیرد و از او صاحب فرزند شود.

امثال ابو حنیفه و واصل بن عطا امام معتزلیها از او تلمذ کرده و استفاده نموده اند.^۱ شیخ محمد ابوزهره از دانشمندان الازهر مصری در باره وی میگوید: به گفته معاصران حضرت زید، او عالمی بزرگ و آشنا به همه علوم اسلامی و اهل بیت بوده و اکثر شیوخ فقه درکوفه مانند امام ابو حنیفه نزد او تلمذ کرده اند.

ابو حنیفه می‌گوید: کسی را در زمان خود دانایتر، فقیه‌تر و با هوش‌تر از زیدبن علی (ع) ندیدم، او عالمی با هوش، بی‌نظیر و سریع‌الجواب بود.^۲

زید، در میان اهل بیت نیز مورد احترام بوده است. امام رضا (ع) او را یکی از علمای آل محمد (ص) و عبدالله بن حسن مثنی^۳ او را شخصی بی‌نظیر میدانسته است. بهرحال زید عالمی از علمای اهل بیت و شخصی زاهد، شجاع و متقی و سخی بوده است.^۴

اما در شاخه عباسیان، ابتدا رهبری نهضت را محمدبن علی بن عبدالله بن عباس به عهده گرفت که می‌گویند ابوهاشم پسر محمد حنیفه او را در ضمیمه، "قریه ای در شام"، به قیام علیه خلافت اموی توصیه کرد و کیه اسرار، نامها و نشانه‌های شیعیان را در اختیارش گذاشت. سپس محمدبن علی بنابه توصیه ابوهاشم و اعیان و مبلغان، ابتدا به عراق و آنگاه به خراسان رفت.

او میسر^۵ النبال را به عراق و ابوعکرمة سراج را به خراسان فرستاد و این مبلغ عباسی با یک تشکیلات سیاسی، هفتاد نفر را انتخاب کرد و آنها را در دوازده گروه معین "نقیب" برای تبلیغ حکومت آل محمد (ص) بدون آنکه اسم احدی را ببرند به اطراف بلاد اعزام داشت. پس از درگذشت محمدبن علی پسرش ابراهیم الامام رهبری نهضت عباسی را به عهده گرفته و خط مشی قیام را به وسیله پیامها و دستورهای نظامی ابلاغ کرد. او نام و اسرار نهضت را بجزیر داعیان فاش ساخت و هم او بود که ابومسلم خراسانی را به عنوان نماینده تام الاختیار خود معین نموده و به اودستور داد که هیچ عرب زبانی را باقی نگذاشته هر پسر بچه ای را که پنج وجب طول داشته باشد متهم ساخته و بکشد. اما سرانجام مروان بن محمد از کار ابراهیم مطلع شده و او را دستگیر و در زندان کشت.^۶

۱- الامام زید. محمد ابوزهره ص ۲۵

۲- الشیعه بین الاشاعره و المعتزله هاشم معروف. ص ۴۰۳
 ۳ عبدالله بن حسن مثنی، بجهت داشتن دونا (حسن) که اسم پدر و جدش بوده (حسن بن حسن) ملقب به "مثنی" نامیده شد و در جامعه آن روز شخصی ممتاز بوده است.

۳- عیون الاخبار صدوق ص ۴۱۳

۴- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۵

ابن اثیر، در الکامل خود، از او به نیکی یاد کرده و او را مردی خیر، فاضل، کریم و سخی معرفی نموده و نقل می‌کند که او نسبت به آل علی نیز با عطف و مهربان بوده است.^۱

اهداف

اهداف هر دو نهضت ظاهرا "تشکیل حکومت اسلامی (حکومت آل محمد)، عمل به کتاب و سنت و نیز حمایت از محرومان و مستضعفان و برقراری عدالت و حق و مساوات در میان امت اسلامی بوده است. مثلاً در دعوت نامه و اخذ بیعتی که در کوفه از طرف زید بن علی و بعدها از طرف علویان در طبرستان در کتابهای تاریخ ثبت شده است چنین می‌خوانیم: ما شمارا به عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و جهاد ظالمان و دفاع از مستضعفان و اداء حق محرومان و تقسیم مساوی بیت المال و جلوگیری از هرگونه ظلم و اجحاف و به پیروی از اهل بیت در برابر غاصبان حق آنان و دشمنان کینه توزشان فرا خوانیم.^۲

از طرف دیگر در سخنرانی و خطبه‌ای که داود بن علی برادر سفاح، هنگام اخذ بیعت برای خلافت آل عباس و برادرش سفاح ایراد کرده، چنین آمده است.^۳

ما همواره از اوضاع و احوال شما با خبر بودیم و بد رفتاری بنی امیه با شما مارا رنج می‌داد و می‌دانستیم که آنها شما را چگونه تحقیر می‌نمایند و ثروتها و بیت المال شما را غارت می‌کنند. اکنون ما با شما و پیامبر و جدمان عباس (عموی پیغمبر) پیمان می‌بندیم که حکومت خدائی ایجاد کنیم و به کتاب و سنت عمل نمائیم و در مورد همگان علی العموم با خواص مطابق سیره پیامبر رفتار نمائیم.

۱- همان مدرک ص ۴۴۶

۲- انا ندعوك الى كتاب الله وسنه نبیه صلى الله عليه وآله وسلم، و جهاد الظالمين والدفع عن المستضعفين واعطاء المحرومين وقسم هذا الفی بین اهلہ سواء ورد المظالم و نصرنا اهل البيت علی من نصبنا و جهل حقنا. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲۲

۳- فلقد كانت اموركم ترمضنا ونحن علی فراشنا و بشد علينا سوء سيرة بنی امیه فیکم و استزلهم لكم و استثارهم بغيثکم و صدقاتکم و مقانکم علیکم و لكم ذمه الله تبارک و تعالی و ذمه رسوله و ذمه العباس علينا ان نحکم فیکم بما انزل الله و نعمل فیکم بکتاب بکتاب الله و نسیر فی العامه والخاص بسیره رسول الله

و یا در تعهد و بیعتی که ابوسلم از مردم خراسان می‌گرفت و مسلمانان را بدان وعده می‌داد چنین می‌خوانیم:

من با شما برای عمل به کتاب و سنت و پیروی از حکومت خاندان رسول بیعت می‌کنم و براین پیمان خدا و همه مقدسات اسلامی را شاهد می‌گیرم و منتظرم تا دستور رهبران ما فرا رسد.

وباین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که دعوتها، پیامها و تبلیغات و همچنین نوع هدفها و انگیزه‌ها همگی بیک نوع بوده و همه یک‌چیز را می‌خواهند: حکومت اسلامی! حکومت اسلامی به رهبری یکی از اعضای خاندان رسول و عمل به کتاب و سنت و پیاده کردن احکام الهی و دفاع از مستضعفان و محرومان و ایجاد عدل و مساوات و امنیت در میان امت اسلام.

چه وعده‌های زیبا و کلمات خوش‌آهنگ و آرمانهای والایی! اینست که ما معتقدیم که خواسته ایرانیان در نهضت ابو مسلم بمانند همه نهضتهائی است که قبلاً واقع شده بود و ایرانیان در آن شرکت داشتند. بنابراین می‌بینیم که هر سه نهضت زید و مختار و توابین بر اساس تحقق بخشیدن به حکومت اسلامی استوار بود. اما افسوس این آرزو تحقق نیافت و نهضت دوم به انحراف کشیده شد.

انگیزه ابوسلم

نویسندگان معاصر، انگیزه ابو مسلم را گرچه شور باطنی، احساسات قومی و ملی نمی‌دانند^۱ اما معتقدند که انگیزه او به جهت نفرت از ستمکاران عرب بوده، و برای عامل مذهبی در این نهضت چندان اثری قائل نیستند، چراکه به تعبیر دکتر علی شریعتی یکی از محققان ارزنده اسلامی، ایرانیان می‌خواستند که با نهضت خود اسلام را از عرب جدا سازند و با اسلام و شعارهای راستین آن با اشرافیت عربی که آن روز با ماسک اسلام سیادت نژادی خود را تحمیل کرده بود، حمله نموده و آنان را نابود سازند و از اینرو است که در نهضت خود حتی شعارهای تندتر از خود عربها در دفاع از اسلام سر می‌دهند.

اوبایعکم علی کتاب الله وسنه محمد رسول الله و الطاعة للرضا من اهل بیت رسول الله (ص)

و علیکم بذک عهدالله و میثاقه و الطلاق و العتاق و المشی الی بیت الله الحرام و علی ان

لاتسالوا رزقا" و لاطعما. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۱۸

۱ - دو قرن سکوت، دکتر زرین کوب ص ۲۱۴

ابو مسلم وقتی از خراسان بلند می‌شود شعار ملی ندارد. می‌گوید *الرضا من آل رسول* در حالیکه مسلماً در میان افسران ابو مسلم کسانی وجود داشتند که مسلمان نبودند اما این شعار را برای گوبیدن عرب قبول داشته و می‌گفتند که باید به مردم عرب و ایران گفت که خلفاء به دروغ خود را به اسلام چسبانده‌اند و در واقع ماسلمانان حقیقی هستیم. به همین دلیل مسلمان و غیر مسلمان اعم از عرب و عجم حاضر شدند که با خلیفه اسلام بجنگد و زیرا بهر حال این نهضت، خلیفه عرب را می‌کوبید^۱ با اینکه در رکاب ابومسلم فرق وافشار متفاوتی همچون: شیعیان کیسانی، خوارج سیستانی، زردشتیان خرم‌دینی، روستائیان و پیشه‌وران و حتی بردگان شرکت داشتند، اما اینان تنها نه بخاطر نجات از ظلم بنی امیه سلاح در دست گرفته بودند و آرمان خود را در تحقق حکومت آل محمد (ص) می‌دانستند^۲. اما افسوس این آرزو برآورده نشد حتی خود ابومسلم ضمن توبه نامه‌ای به منصور که عموماً آن را مهمترین عامل قتل وی شمرده‌اند، یاس خود را از ایمان نابجای خویش چنین می‌نویسد: "من رهبری از دودمان پیغمبر داشتم که همی بایست احکام الهی را بمن بیاموزد و من می‌پنداشتم که "علم راستین" را نزد او خواهم یافت اما او حتی قرآن را وسیله فریب من ساخت^۳. آری، ابو مسلم نیز آرمان اسلامی داشت و به دنبال تحقق آن در جستجوی رهبری با فضیلت بود و آن را در وجود ابراهیم امام می‌دید، اما در این تطبیق به خطا رفت و به قول دکتر صاحب الزمانی: انگیزه "مازیا رو ابومسلم را، تازمانیکه همین مقدار اطلاعات پراکنده در باره آن در دست است با هیچ عینکی، با هیچ وارونه گوئی و مسخ حقیقتی نمی‌توان همسان و یکی دانست. ابومسلم مسلمان بوده؛ مسلمانی واقعی و معتقد، اونیز تحقق آرمان بی‌تبعیض اسلامی را در رهبری فردی برتر از خاندان پرهیزگار پیغمبر می‌جست. او می‌اندیشید اگر حکومت بنی‌امیه که مالا مال از تبعیض و ستم است برکنار شود و زاهدی چون ابراهیم امام از خاندان پیامبر بر سر کار آید، خلافتی نظیر خلافت بی‌تبعیض و عادلانه علی، زمام امور را در دست خواهد گرفت^۴. اما افسوس که همه آنها خیال خامی بود که در سر می‌پرورانید و چه جنایتها که در راه آن مرتکب نشد.

۱- هویت ایرانی - اسلامی دکتر علی شریعتی ص ۱۹

۲- تاریخ فرق اسلام - دکتر محمدجواد مشکور ص ۳۱۲

۳- دیباچه ای بر رهبری - دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی ص ۵۲۲

۴- همان مدرک ص ۴۶۴

شعارها .

در هر نهضت و قیامی شعار در باروری آن نقش مهمی را بازی می‌کند. شعار احساسات مردم و انقلاب کنندگان را تهییج کرده و راه نیروها را در تحقق آرمانهای انقلاب متمرکز می‌سازد. شعار بیانگر، اهداف و آرمانهای یک ملت انقلابی است و از طریق آن می‌توان به خواسته‌های یک ملت پی برد.

در انقلاب عظیم صدر اسلام، پیامبر دستور داد که مسلمانان شعار بدهند و با احساسات پاک و انقلابی خود روحیه دشمن را تضعیف کرده و اهداف خود را پیش ببرند. شعار مسلمانها در جنگ تکبیر بود و به دنبال آن ندای *یا منصور* امت را دسته جمعی بانگ می‌زدند و به دشمن حمله می‌کردند و گهگاهی نیز در جنگها در برابر سرود دشمن رجز خوانده و مقابله به مثل می‌کردند. در جنگ احد ابوسفیان شعار داد: *زنده باد هبل* *اعل هبل*، *اعل هبل*، پیامبر به علی فرمود که بگوید، خدا بزرگ و متعالی است، *الله اعلى* و *اجل* دوباره ابوسفیان نعره زد که: *ما بت عزى داريم* و شما بت ندارید، *ان لنا عزى ولا عزى لكم*، علی فریاد کرد، خدا بزرگ ما است و شما مولی ندارید، *الله مولانا ولا مولى لكم*، و همین شعارها بود که باعث شد تا نیروی اندک با ایمانی قوی بر دشمن بیشمار و مسلح چیره شود و این چنین اسلام حماسه آفرید و پیروز گردید.

خاطرات این شعارها و حماسه‌ها در ذهن مسلمانان باقی بود، و به همین جهت آنان از این حربه در نهضتها و نبردهای خود علیه حاکمان زور و طاغوتهای زمان در تجدید اسلام، حتی قرن‌ها بعد از آن بهره می‌جستند.

به اعتراف مورخان، در نهضت علویان و حضرت زیدبن علی در کوفه به سال ۱۲۲ هجری، همان شعارهای اولیه تکرار شد. این اشیر می‌نویسد: در اول صفر سال ۱۲۲ هجری طرفداران زید در حدود ۱۵ هزار نفر بودند. آنها قرار گذاشتند که علیه بنی‌امیه قیام کنند و همان شب در مسجد کوفه جمع شدند اما متأسفانه قبل از اینکه کاری بکنند از طرف نیروهای یوسف بن عمر عامل بنی‌امیه در کوفه محاصره شدند. در آن شب زیدبن علی در خانه معاویه بن اسحاق انصاری بود؛ زید از خانه بیرون آمد و همراه هواداران خود آتش روشن کرد سپس همگی تکبیر گویان شعار *یا منصور* امت را سردادند و با بنی‌امیه آماده نبرد شدند!

صبحگاهان از نیروهای زید (۱۵ هزار نفر) خبری نشد و تنها ۲۱۸ نفر به یاری او آمدند و دیگران بی وفائی کردند. جنگ شروع شد جنگی شرافتمندانه در راه دفاع از اسلام و سرانجام زید شهید شد (دوم صفر ۱۲۲ ه. ق) و چند سال بعد پسرش یحیی بن زید در خراسان قیام کرد و به شهادت رسید؛ تا اینکه سپاه جامگان نهضت بزرگ خود را بر ضد بنی امیه آغاز کردند^۱. در نهضت ابومسلم نیز همین شعارها تکرار می‌شدند و خاطرات جنگهای پیامبر را تجدید می‌کردند.

در ۲۵ رمضان ۱۲۹، ابو مسلم همراه مبلغات بنی عباس، سلیمان بن کثیر و دیگر ایرانیان هوادار حکومت الرضا من آل محمد (ص) که متشکل از مردم ۶۰ قریه بودند در قریه سفیدچ مروگرد آمدند. اگر اینان در واقع همان شیعیان و موالی ایرانی بودند که در قیام زید بن علی نیز شرکت داشتند آنان در حالیکه دو پرچم سحاب (ابر) و ظل (سایه) را در پیش داشتند شبانگاه آتش روشن کردند و قیام خود را اعلام نمودند. آنان شعار می‌دادند: یا منصور امت و ابومسلم آیه اذان للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر را می‌خواند. فردای آن روز همه مردمان اطراف به او پیوستند و همه تکبیر می‌گفتند. روز عید فطر ابومسلم دستور داد که سلیمان بن کثیر نماز عید بگذارد. او نماز فطر را قبل از خطبه آن، بدون اذان و اقامه شروع کرد (و این در حالی بود که بنی‌امیه عکس آن می‌کردند و با شش تکبیر نماز گذارد (در حالیکه بنی‌امیه با چهار تکبیر انجام می‌دادند^۲). و بدین ترتیب نهضت بزرگ شروع شد و بعد از جنگها و پیکارهای زیاد سرانجام بساط ظلم و فساد و دستگاه استبداد اموی ساقط گردید.

نقش شعار در این حماسه های دینی به خوبی آشکار است. از آنجا که این نهضتها همگی از سرچشمه زلال اسلام مایه می‌گرفتند، شعارهای واحد و آیات قرآنی ورد زبان مجاهدان بود، زیرا همگی همان مستضعفان جوامع ایرانی و عربی بودند که از یوغ ساسانیان و عرب جاهلی نجات یافته و به دام اشرافیت عرب بنی‌امیه ضد اسلام افتاده بودند، و از این جهت آنها نجات خود را باز در اسلام و حکومت و خاندان رسالت می‌دانستند، لذا همواره اگر بانگی یا پرچمی از جانب ایشان بلند می‌شد بزودی در زیر آن پرچم، به رهبری خاندان پیامبر بر ضد حکام جور قیام می‌کردند.

۱- همان مدرک ص ۴۱۹

۲- کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۵

عناصر تشکیل دهنده نهضت

مردی که در قیامهای ضد خلافت اموی شرکت می‌کردند همگی دارای یک هدف مشترک بودند واکثراً از ایرانیان و یا شیعیان اهل بیت طرفدار عدل اسلامی بودند که اساس سپاه اسلام را تشکیل می‌دادند؛ گرچه در این میان تعدادی از خوارج و یا عده ای از زرتشتیان خرمذینی نیز شرکت داشتند، اما آنان نیز به منظور مساوات و عدالت طلبی و نیز جهت خط مشی نهضت در مورد براندازی عرب بنی‌امیه، در آن شرکت می‌کردند. مورخان می‌گویند: وقتی که زید قیام کرد، بیعت با وی نه فقط از طرف مردم کوفه، بصره، مدائن و واسطه استقبال شد بلکه حتی در خراسان و گرگان و ری نیز مورد توجه قرار گرفت^۱. ابن اثیر نقل می‌کند که در سال ۱۰۲ هجری میسره داعی علویان (هاشمیان) مباحثان خود را به طرف خراسان گسیل داشت تا مردم را به بیعت و دعوت علویان فراخواند. ابن خبر در خراسان پیچید؛ والی خراسان از جریان مطلع شد و همگی آنها را دستگیر کرد، آنها گفتند که همه ما به تجارت آمده ایم و کاری به سیاست نداریم با این حال والی آنان را آزاد نکرد تا آنکه جماعتی از قبيله، آنان را ضمانت کرده و سرانجام آزاد شدند^۲.

آری همه مردم اعم از ایرانی و غیر ایرانی و نیز مسلمانان از ظلم بنی‌امیه سوخته بودند و به همین جهت آنها در جستجوی فریادگری از خاندان رسول بودند این گرایشهای عدالتخواهانه و احساسات شکست خورده همان زمینه ای بود که بنی‌عباس با تر دستی و فریبکاری از آن سوء استفاده کردند. این بود که آنان نیز خراسان را مرکز قیام خود قرار دادند و مبلغان خود را به طرف ایران و خراسان فرستادند و از شهادت زید و پسرش یحیی سوژه ای ساختند و مردم را بر ضد بنی‌امیه و عرب شوراندند.

محمد بن علی بن عباس، اولین امام مدعی خلافت عباسی، در اوصاف شهرهای خلافت اسلامی چنین بیان می‌کند. کوفه و اطراف از شیعیان شیعه علی، بصره هوادار خوارج، مکه و مدینه پیرو ابوبکر و عمر و سرتاسر شام مریدان معاویه و بنی‌امیه می‌باشند، و نیز می‌افزاید: بر شماست که جانب خراسان را در پیش گیرید زیرا در آنجا قلبها سالم و خواسته ها هماهنگ است، تشمت و اضطراب در آن راه نیافته و فساد در میانشان نفوذ نکرده است، بدنها و بازوان قوی با اراده‌هایی استوار در انتظار شما است و من، مشرق (خراسان) طلوع گاه خورشید، چراغ دنیا و شمع مردم را به فال نیک می‌گیرم^۳.

۱- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۵

۲- کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۸

۳- جهاد الشیعه دکنتر سمیره مختار اللیثی، ص ۹۰

یاران ابومسلم نیز همه ایرانی، شیعه و خراسانی بودند. طبری می‌گوید: به یک روز مردم شصت دهکده پیش ابومسلم آمدند و نخستین کسانی که پیش او رفتند اهل سقادم* بودند، با هر مروی نهصد پیاده و چهار سوار و از اهالی هرمز فره هزار پیاده و شانزده سوار آنان در حالیکه تکبیر می‌گفتند در زیر پرچم سحاب (ابر) و ظل (سایه) آیه ان ذین یقاتلون بانهم ظلموا می‌خواندند و در نماز عید فطر شرکت کردند!

در اینجا سؤال این است که این نهضتها با همه نقاط مشترکی که داشتند یعنی استراتژیها، شعارها و هدفهای واحد و اینکه تقریباً از پشتیبانی یک مردم همسان برخوردار بودند، به دو راه مختلف رفته و یا در جهت‌های گوناگون قرار گرفتند؟ پاسخ به این سؤال شاید بتواند خواننده را در تحلیل علل روی کار آمدن خاندان عباسی که دست کمی از بنی امیه نداشتند و چندان ظلم و خیانت مرتکب شدند که شاید بنی امیه به آن جنایتها دست نیاز یده بودند، بخصوص در مورد آل علی آچنان ظلم و جنایتی مرتکب شدند که روی بنی امیه در پیش آنها سفید می‌نماید و به قول شاعر:

والله ما فعلت امیه فیهم معشار ما فعلت بنو العباس

که بنی امیه یک دهم ظلم بنی عباس را در مورد آل علی مرتکب نشدند و نز جاحظ در باره جنایات منصور دوانیقی نسبت به اولاد امام حسن می‌گوید:

"منصور فرزندان امام حسن را در زندان کوفه در سرداب قصر ابن هبیره زندانی ساخت بطوری که روز را از شب تشخیص نمی‌دادند. او دستور داد که محمد بن ابراهیم (نفس زکیه) را بگیرند و زنده زنده گور کنند و بر روی نعش او دیوار بسازند، محمد در حالی که جان می‌کند به برادرش عبدالله و حسن چنین گفت: آرزو کردیم که از جور بنی امیه خلاصی یابیم و به سلطنت و حکومت الرضا من آل محمد بنی عباس برسیم، اما حال ما بهتر نشد که بدتر شد."^۲

عوامل انحراف

الف: اخلاص یا قریب؟!

ب: شیوه های مبارزه؟!

به راستی راز و یا عامل انحراف در نهضت دوم چه بود؟ و چه عاملی سبب گردید که این

نهضت انحراف یابد؟ و چرا مسلمانان به آن دام بیفتند، چه از دامی رها شدند و به دامی دیگر گرفتار آمدند؟ به نظر ما عامل انحراف را می باید در عدم اخلاص رهبران نهضت دوم و به کار گرفتن شیوه های ضد اسلامی و انسانی در راه پیروزی، و نیز فریب و تزویر و دنیا داری قائلان آن، تحت عنوان شعارهای جالب و اسلام مداری جستجو کرد.

در اینجا خواننده می بایست توجه داشته باشد که این داوری بر اساس شواهد تاریخی و اسناد و مکاتبات انجام شده میان رهبران به اصطلاح اسلامی نهضت دوم با سرداران خود انجام گرفته است چرا که تحلیل و بررسی این اسناد حقیقت واقعی عامل و یا عوامل انحراف را به روشنی نشان می‌دهد. ما در نهضت اول و رهبران آن اخلاص، ایمان، ایثار و فداکاری می‌بینیم و نیز مشاهده می‌کنیم که چگونه قدمی بالاتر از دستورات شرع و احکام اسلامی بر نداشتند و هیچ شیوه ضد اسلامی و انسانی را در راه پیروزی خود انتخاب نکردند و به اصطلاح "هدف" وسیله را توجیه ساخت بلکه آنجا که هدف ایجاد جامعه اسلامی و تحقق قسط بود، راههای مشروع و انسانی و طبیعی را در بدنه دست آوردن هدف مقدس خود، انتخاب کردند.

امام حسین پیشوای این نهضتها، می‌گوید:

قیام من، قیام فردی جاه طلب یا کامجو یا آشوبگر و یا ستمگر نیست؛ در جستجوی اصلاح امت جدم بها خواسته‌ام، اراده دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیرت جد و پدرم رفتار نمایم^۱ سردار او مسلم بن عقیل در خانه هانی پشت پرده قرار گرفت و مقرر شد که هنگام عیادت ابن زیاد از هانی، که او از پشت پرده بیرون آمده و ابن زیاد را بکشد. اما او چنین نمی‌کند و در جواب می‌گوید: این گشتن ترفندی پیش نیست و پیامبر از آن نهی فرموده است. (الایمان قید الفتک و لا یفتک مؤمن^۲)

ایمان زنجیر فریب است، انسان مؤمن فریب نمی‌دهد.

وزید بن علی در جواب کوفیان که از رای او در مورد صحابه ابوبکر و عمر جویا می‌شوند

۱- انی لم اخرج اسرا ولا بطرا ولا مفسدا" و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی و ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و استر بسیره جدی و ابی.

الامامة و السياسة، ابن قتیه، ص ۱۵۶

۲- الارشاد مفید ص ۳۱۳

۱- کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۲

۲- جهاد الشیعه ص ۴۵

* سقادم (دهکده ای در مرو)

می‌گوید :

اینهایی (بنی امیه) که ما با آنها می‌جنگیم به مانند آنان (ابوبکر و عمر) نیستند و من شمارا به عمل به کتاب خدا و احیای سنت پیامبر و ابطال بدعتها فرا می‌خوانم ، اگر گوش فرا دهید خیر من و شما است و اگر امتناع ورزید من وکیل شما نیستم^۱ .

ولی صحنه در درام نهضت دوم ، طور دیگری است . سیاستمداران حرفه ای زمام امور را در دست دارند و از احساسات پاک آنها در راه مطامع دینوی و ریاست خواهی نفس سوء استفاده می‌کنند .

اینان (بنی عباس) در ابتدا سیاست اختلاف بیانداز حکومت کن را پیش گرفتند و شیوه های ضد انسانی را در راه پیروزی به کار بستند و نه تنها در راه پیروزی دستور شرع اسلام را ارجی ننهادند بلکه درست بر خلاف آن امر می‌کردند .

مثلاً "آقای ابراهیم الامام به سردارش ابومسلم خراسانی بعد از اینکه از اختلافات و تعصبات قبایل عربی اطلاع یافت چنین نامه می‌نویسد و دستور می‌دهد :

ابو مسلم ، تو فردی از خاندان ما هستی وصیتم را گوش فرا ده . همواره این قبیله یمانی را در نظر داشته باش و آنان را پشتوانه خود بدان ، زیرا کار خلافت ، بجز به کمک آنان به پیروزی نخواهد رسید و طائفه ربیعیه را اعتماد مکن ، اما قبیله مضر طرفدار (بنی امیه) آنان دشمنان خانگی هستند . سپس می‌افزاید : "هرکس را که مشکوک دیدی ، بکش و اگر بتوانی در خراسان احدی را که عربی حرف می‌زند باقی نگذاری و هر پسر بچه ای که قامتش پنج وجب باشد ، متهم کرده و بکش^۲ .

۱- ان هولاء الذین نقاظهم ليسوا كاولئك و اني ادعوك الى العمل بالكتاب و احياء السنه و اماتة البدع و ان تسمعوا بك خيرا" لی ولکم و ان تابوا فلست علیکم بواکیل .

کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۱۴

۲- انک رجل منا اهل البيت احفظ وصیتی ، انظر هذا الحي من الیمن فالز مهم و اسکن بین اظهرهم فان الله لایتم هذا الامر الا بهم فانهم ربیعیه فی امرهم و اما مضر فانهم العدو القریب الدار و اقتل من شککت فيه و ان استطعت ان لاندع بخراسان من ینکلم بالعربیه فافعل و ایما غلام بلغ خمس سن اشبار فاتهمسه فاقتله . . کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۲۱۵

راستی باید از این آقای ابراهیم الامام زاهد پرسید آیا عرب طرفدار حکومت اسلامی که خود نیز در ظلم و جور بنی امیه سوخته است و خواهان عدل اسلامی است ، چرا باید کشته شود ؟ و یا جرم آن پسر بچه نیم وجبی چیست که باید متهم و کشته شود ؟ و این همان شیوه فاشیستی- ماکیاو لینیستی است که همه چیز در راه هدف مباح می‌شود و هدف وسیله را توجیه می‌کند .

بدبختی آنکه همه این روشهای ضد اسلامی و انسانی در پی آرمانهای اسلامی : عدالت و حکومت الرضا من آل محمد (ص) صورت می‌گیرد و به قول مسعودی در مروج الذهب ابومسلم هم که جوانی نوزده ساله و عاری از فضیلت و آشنائی با اسلام بوده ، همان شیوه را به کار می‌بندد و با به کار بستن حمله ها و فریبها بر دشمن غلبه می‌کند و به قول خود ابو مسلم " بر احدی رحم نکرده و صدهزار نفر آدم می‌کشد " ۲۸ ، حتی در راه تحقق خلافت بنی عباس بدتر از بنی امیه ، این سردار سفاک دستش بخون خاندان علی آغشته می‌شود و عبدالله بن معاویه ، نوه جعفر طیار را به خونخواهی یحیی بن زید قیام کرده بود (۱۲۹ هجری) می‌کشد^۳ .

و یا نیز رفیق خود سلیمان بن کثیر (داعی عباس) و ابومسلم خلال (متمایل به خاندان علی) را نیز می‌کشد ، و با این سنگدلی و قساوت قلب و دیکتاتوری ، امام ناحقی را به مسند خلافت می‌نشانند .

جالب اینکه خود ابومسلم ابن سردار بیباک و سفاک ایرانی ، بعدها خود به این اشتباه بزرگ پی برده و بی تقوایی و فریبکاری و تزویر و عوامفریبی بنی عباس ، اعتراف کرده و می‌افزاید : چگونه مردم مسلمان ایران و حتی خود او را با ماسک شعارهای آرمان خواهی و عدالت خواهانه فریفته بودند .

پس از آنکه خلافت بر بنی عباس مسلم شد و آنها از آسیاب افتاد ، سیاستمداران بنی عباس ، ضروری دیدند که باید مزاحمان حکومت خود را از میان بردارند ، گرچه آنان از خدمتگذاران دیروزی آنان باشند . ابو مسلم که این مسئله را احساس کرده و می‌فهمید

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۳ ص ۷۲

۲- جهاد الشیعه مختار الیسی ص ۴۰۰

که روزی نیز نوبت او فرا خواهد رسید ، ضمن نامه پرخاشگرانه ای به منصور دوانیقی چنین می نوشت :

من رهبری از دودمان پیامبر داشتم که همی بایست احکام الهی را بمن بیاموزد و من پنداشتم که علم راستین را نزد او خواهم یافت ، اما او (ابراهیم الامام) حتی قرآن را وسیله فریب من ساخت زیرا به سبب علاقه ای که به ریاست و اموال این جهانی داشت ، کتاب مقدس را تحریف کرد . رهبر من مرا بنام خداوند فرمان داد تا شمشیر برکشم و رحم و شفقت را یکباره از دل بیرون کنم ، هیچ پوزشی از مخالفان نپذیرم و بر کمترین لغزشی نبخشایم و من نیز چنین کردم و راه قدرت و توانائی را بر شما کشودم زیرا که شما را بدرستی نمی شناختم . اما اکنون خداوند مرا از این راه بیرون آورده است ، شما را دیگر خوب می شناسم و برگذشته خود پشیمانم و توبه همی کنم امیدوارم که خداوند ستمهای گذشته مرا ببخشد ، اما اگر نبخشاید و مرا تنبیه کند باز باید او را دادگر بدانم !

آری ابومسلم خراسانی ، سرانجام پشیمان می شود و برگذشته های ناشایست خود افسوس می خورد که چگونه دین خود را به دنیای دیگران فروخته در نهایت سنگینی و آثار جرمهایش به گردن او مانده است .

۱- اما بعد فانی اتخذت رجلا " اما " و " دلیلا " علی ما افترض الله علی خلیفته و کان فی محل العلم نازلا و فی قراقبه من رسول الله صلی الله علیه و آله ، فاستجلبنی بالقرآن فتحرفه عن مواضعه ثم عا فی قلیل قد القاه الله الی خلقه فکان الذی دلنی بغرور والزمنی ان اجرد السیف و ارفع الرحمه و لا اقبل امذره و لا اقبل الغثره ففعلت تطویدا لسلطانکم حتی عرفکم الله من کان جهلکم ثم استنقذنی الله بالتوبه فان یعف فقدماء عرف به و نسب ایه وان یعاقبنی فیما قدمت یدای و ما الله بظلام للعبید . کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۴۶۲

زمخشری در ربع الابرار می گوید : ابو مسلم را در عرفات دیدند که با خدایش چنین می گفت :

خدایا من اکنون پشیمانم و به سوی تو باز می گردم اما گمانم آنست که هرگز مرا نبخشی ، گفتند چگونه خدا را چنین وصف می کنی که ترا ببخشد ؟ گفت : من چنان لباسی از ظلم به اندام بنی عباس دوخته ام که مادامی که این دولت باقی و ظلم و جنایتی بر جاننداری می رود او همواره مرا نفرین خواهد نمود ، پس خدا چگونه می بخشد کسی را که اینهمه مردم دشمن اویند !

ابومسلم از اشتیاق تحقق جامعه آرمانی مالا مال بود . وی مظهر یا دست کم وسیله دست یابی بدین هدف ، خون ریزی و انعطاف ناپذیری را آنچنان در نظرش آسان جلوه داده بود که به گفته یکی از گویندگان معاصرش : ابو مسلم آب نمی نوشد مگر زمانی که به خون آمیخته باشد . لیکن ابو مسلم نیز بزودی دستخوش همان کابوس ناکامی و یاس گشت ، کابوسی که سرنوشت تمام پرستندگان آرمان برتری یعنی رهبری مطلق است . وی زمانی از کرده های خود پشیمان و بر ایمان بیهوده و بد فرجام خویش افسوس می خورد که متأسفانه دیگر طبق معمول سودی نداشت ^۲.

موضع امامان شیعه در مورد دونهضت :

از رهگذر این فرآیندها ائمه شیعه در رهبری ، اخلاص ، آرمان و حتی پیروان نهضت دوم تردید داشتند .

ابو مسلم ، پس از مرگ ابراهیم امام به حضرت صادق ع چنین نوشت : " من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می کنم ، آیا مایل هستید تا با شما بیعت کنم ؟ امام در پاسخ نوشت :

" ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی " نه تو مرد مکتب من هستی و نه زمان ، زمان من است ^۳ . و مسعودی می نویسد : ابو سلم خلال پس از قتل ابراهیم امام می خواست نهضت و

۱- اللهم انی تائب الیک بما لا اظنک ان تعفونی فقیل له افتعظم علی الله غفرانه فقال انی نسجت توب ظلم ما دامت الدوله العباسیه لبنی العباس فکم من صارخه تلعننی

عند تفاصم الظلم فکیف یغفر لمن هذا الخلق خصماوه .

الکئی والالقب ، شیخ عباس قمی ، ج ۲ ، ص ۱۲۰

۲- دیباچه ای بر رهبری دکتر صاحب الزمانی - ص ۴۶۰

۳- مجله مکتب اسلام سال ۲۴ شماره ۵

و خلافت را به آل علی انتقال دهد. از این جهت دو نامه، یکی به وسیله محمد بن عبدالرحمن بن اسلم به محضر حضرت صادق و دیگری را برای عبدالله بن حسن (مثنی)، نوشت و در هردو نامه از امام صادق و عبدالله بن حسن خواست که خود را برای رهبری نهضت آماده کنند تا خلافت و بیعت مردم خراسان را به اسم آنان فراخواند و به قاصد دستور داد که هر چه زودتر بی آنکه وقت را از دست داده و فرصت تمام بشود عجله کند. قاصد در مدینه نامه را به حضرت صادق تقدیم کرد و پیام ابومسلم را به حضرتش رسانید. امام فرمود: من ابومسلم را نمی‌شناسم و او پیرو و شیعه دیگران است، قاصد گفت، من پیام آور و منتظر جوابم! امام دستور داد چراغی حاضر کردند، سپس نامه ابومسلمه را بالای آن گرفته و سوزاند و فرمود: ایا موقد انارا لفیرک صُؤها و یا حاطیا فی غیر حبلک تحطب " ای کسی که آتش روشن می‌کنی که شعله اش برای دیگران است و هیزمی جمع می‌کنی که سوزشش برای دیگران است "

فردای آن روز عبدالله بن حسن که از امام مسن تر بود پیش وی آمد. امام مقدمش را گرمی داشت و فرمود: چه کاری سبب شده این همه محبت کنی؟ سپس عبدالله داستان نامه ابومسلمه را بازگو کرد و اظهار نمود که: شیعیان ما از خراسان خواهان امامت و زعامت ما هستند، پس بشتابید که فرصت را از دست می‌دهیم. امام فرمود: آرام باش پسر عمو کجا خراسانیان شیعیان تو بودند؟ آیا تو ابو مسلم را به خراسان فرستاده ای؟ آیا تو دستور داده ای که آنها سپاه پوش شوند؟ و اینها ئی که به کوفه آمده اند تودعوت کرده ای؟ و یا احدی از آنان را می‌شناسی؟

عبدالله در جواب برخاش کرد و گفت: که شما از روی حسد این چنین حرف می‌زنی، امام آرامش ساخت و فرمود: من از روی خیر خواهی چنین می‌گویم و ابو مسلم به من نیز نامه نوشته و فرستاده است ولی جواب دریافت نکرد و نامه او را قبل از آنکه بخوانم، سوزاندم! ملاحظه کنید که امام صادق (ع) چگونه با این نهضت و داعیان آن برخورد کرده چرا که اساساً اعتقادی به نهضت نداشته و آنرا "اسلامی" نمی‌دانسته است. زیرا رهبران آن را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که انگیزه غیر خدائی داشته و فقط برای به دست آوردن قدرت و حکومت تلاش می‌کنند، و در این راه از هر وسیله ای استفاده می‌کنند اگر چه این وسیله تهمت، قتل و یا غارت باشد.

اما وضع امام در باره نهضت و قیام‌زید بن علی (علویان) و اهداف آن، ایشان

به سختی از این حرکت پشتیبانی می‌کرد و مسلمانان و شیعیان را تحریض می‌فرمود که به صفوف او بپیوندند و یاریش نمایند. ابن اثیر می‌نویسد: عده ای از کوفیان قبل از خروج زید، پیش امام صادق آمدند و از حضرتش در مورد قیام زید و اهدافش جويا شدند. امام فرمود: به او بپیوندید و با او بیعت کنید، به خدا او افضل ما و آقای ماست. شیعیان برگشتند و مسئله را مخفی کردند!

نه تنها امام صادق (ع) از نهضت و قیام زید پشتیبانی می‌کرد بلکه همه امامان شیعه از قیام اسلامی و حماسه آفرین او به نیکی یاد می‌کردند و او را شهید آل محمد (ص) می‌خواندند. امام باقر (ع) فرمود: خدای رحمت کند برادرم زید را، اگر او پیروز می‌شد، خلافت را به صاحبان مشروع آن انتقال می‌داد. انه لو ظفر لوفی!

و حضرت رضا (ع) همواره از یاد زید متأثر بود و می‌فرمود: او به حق قیام کرد و در راه حق کشته شد و اگر پیروز می‌گردید خلافت را به صاحبان آن مسترد می‌ساخت!

آری شرط پیروزی نهضت اسلامی اخلاص و فداکاری و برای تنها الله بودن است. اگر پیروز شود، نهضتی حق و عادلانه به ثمر رسیده است ولی اگر شکست یابد! هرگز شکست نظامی - سیاسی دلیل شکست عقیدتی، منطقی و پیامی آن نخواهد بود؛ زیرا پیروزی، جز پیروزی منطق و پیام نیست و سرانجام حق پیروز است، و وعده خدا راستین که، ان وعد الله حق.

۱- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۴۳۶
 ۲- الشیعه بین الاشاعره و المقله، هاشم معروف ص ۲۴۰
 ۳- عیون الاخبار صدوق ص ۴۷۰

داستان کتاب و ترجمه

در این کتاب خواننده با آراء و عقاید و مبارزات رهبران نهضت اول، و اینکه چگونه این نهضت در راه تحقق حکومت اسلامی و باز گرداندن آن به رهبران صالح و جلوگیری از انحراف جامعه اسلامی به مبارزه برخاستند، کاملاً آشنا می‌شود. همچنین با مطالعه و تحقیق در می‌یابیم که چگونه سیاستگران فرصت طلب نهضت دوم، مردم را فریفته، دستشان به خون پاکترین فرزندان فاطمه آلوده شده است. این کتاب در اصل، تز دکترای خانمی فاضل و محقق است که از دانشگاه عین شمس فارغ التحصیل شده است. او در نگارش این کتاب از منابعی با ارزش، بخصوص از منابع خطی زیاد استفاده کرده و به راستی که حق مطلب را اداء نموده است و از نظر آکادمیکی از طرف هیئت علمی دانشگاه عین شمس در رشته تاریخ، حائز درجه ممتاز علمی شده است.

"در سال ۱۳۶۰ تازه از خارج برگشته بودم، البته تحصیلاتم در دوره دکترای ناتمام مانده بود و به علل سیاسی نتوانستم آن را تکمیل کرده و از آمریکا اخراج شدم. اوضاع و حقایق جدید مرا که بیکار بودم بر آن داشت تا در رمضان همان سال به مطالعه و تحقیق نهضت‌های اصیل اسلامی و مبارزات تشیع که به رهبری علویان و فرزندان فاطمه هدایت شده‌اند، اقدام کنم.

به دوست فاضل وارزشمندم جناب آقای مهدی پور پیشنهاد کردم که کتاب "تاریخ - الفرقة الزیدیه فی القرنین الثانی والثالث را ترجمه کنیم. او که به تازگی بدنبال کودتای سرهنگان از ترکیه بازگشته بود و مدت پنجسال بود که در آن دیار منشاء آشکار ارزنده‌ای در زمینه نشر و تبلیغ تعالیم اسلامی و مبلغ مذهبی بود پیشنهادم را پذیرفت، فرصت را غنیمت شمرده و کتاب را به پایان رسانیدیم.

از آنجا که بازسازی فرهنگ اسلامی راه درازی در پیش دارد، تغییر فرهنگ اجتماعی به فعالیت برنامه ریزی شده و کارمخلصانه مسلمانان متعهد نیازمند است. اگر دشمن توانست غرب زدگی و اسلام زدائی استعماری را از سالها و سالها پیش به اجرا درآورد برامت اسلامی و روشنفکران مسلمان متعهد و مسئول است که با وسعت نظر و فراغ اندیشه، مجد و عظمت نخستین اسلام را تجدید کنند. بنابراین ضرورت دارد که در این راه از نیروهای اصیل اسلامی استفاده شود و در انتخاب عناصر امتیاز به مسلمان شایسته، مدیر و متخصص اختصاص یابد.

اگر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اولیای امور در کنار ایجاد "نهضت‌های آزادی بخش" سازمان مطالعات فکری، فرهنگی اسلامی ایجاد می‌کردند و از همه جهان، متفکران مسلمان را با تکیه بر قدرت "حکومت اسلامی" گردهم می‌آوردند و آنان را به مطالعه و تدوین "علوم انسانی" از نظر مکتب اسلام ترغیب و تشویق می‌کردند، ما امروز این خلاء دهشتناک را که در همه زمینه‌های علوم انسانی با آن روبرو هستیم نداشتیم. با توجه به اینکه جهاد فرهنگی و علمی، عمیق ترین، موثرترین و اساسی ترین جهاد است و دلها و مغزها را تسخیر میکند، لذا اسلام که تسلیم دلها و مغزها است تا تسلیم تن‌ها توانسته و می‌تواند که در این راستا با تکیه بر ارزشهای راستین، محرکی بنیادین جهت دست یابی به آرمانهای مذکور واقع شود.

در پایان از راهنمایی‌های مفید و عالمانه اساتید دانشمند که پابذل توجه در تنقیح و تصحیح کتاب یاریمان کردند، سپاسگذاری می‌شود. همچنین از عنایت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه شیراز جناب آقای دکتر احمد زمانی، جناب آقای دکتر مجید اجتهادی دبیر محترم مرکز نشر دانشگاه و جناب آقای دکتر وطن دوست به لحاظ تاکید بر ارائه هرچه بهتر کتاب و نیز تلاش آقای محمدجعفر تاینده حقیقی در هماهنگی و ویرایش کتاب و خانم زهرا زرین مهر که زحمت تایپ کتاب را به عهده داشتند، نهایت تشکرو قدردانی به عمل آمده و توفیق روز افزون همه خدمتگزاران وطن و فرهنگ اسلامی را از خداوند آرزومندم.

الله ولی التوفیق

دانشکده علوم انسانی دانشگاه شیراز

سید محمد ثقفی علی اکبر مهدی پور

اسفند ۱۳۶۵

پیشگفتار مؤلف

زیدیه:

یکی از فرقه های شیعه است که با ویژگیهای عقیدتی خود، از نخستین روزهای پیدایش، یعنی از زمان زید (شهید بزرگوار، فرزند امام زین العابدین) روزهای سخت و تلخی را پشت سر گذاشت، تا آنگاه که پایه های خود را استوار کرد، بر شعاع خود افزود، موجودیت خود را به اثبات رسانید و سرزمین یمن را برای اقامت خود برگزید.

قرون دوم و سوم هجری صحنه پیکار سخت و خونین زیدی ها برای دفاع از حریم اصول عقاید خود بود، زیرا اموی ها از روز نخست با تمام قدرت و قساوت، در برابر این مذهب نو پا ایستادند و به خرد و کلان شان رحم نکردند. پس از اموی ها، عباسی ها نیز راه آنها را پیمودند. با این حال، جنبش زیدیه هر روز بر سرعت و صلابت خود افزود و مذهب خود را در مشرق، طبرستان* و در مغرب از حجاز و یمن گرفته تا مصر گسترش داد. گسترش مذهب زیدیه در مناطق یاد شده تأثیر شگرفی در تاریخ علوی ها به جای گذاشت.

بحث و بررسی پیرامون پیدایش زیدیه و سیر تاریخی آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا پیروان این مذهب با نبردهای بی امان و ستیز مداوم در برابر حکومت های فاسد و خلفای ستمگر، نقش مهمی را در تاریخ اسلام ایفا کرده اند. ولی علیرغم همه این پیکارهای خونبار، حق این فرقه در کتابهای تاریخ ادا نشده و شرح مجاهدتهای آنان جزیه صورت پراکنده، آنهم در ضمن نقل رویدادهای پراکنده، نیامده است. این مظلومیت تاریخی، نگارنده را بر آن داشت که سرگذشت آنان را، از روز پیدایش تا تمرکز کامل آنان در سرزمین یمن، (اوایل قرن سوم هجری) تجزیه و تحلیل کرده و در اختیار علاقمندان قرار دهد.

در نگارش این کتاب با سختی های فراوانی روبرو شدم؛ "اولا": کمبود اطلاعات در مصادر تاریخی و گاهی تکراری بودن آنها؛ "ثانیا": متناقض بودن آراء و نظریه های مشکوک که

موجب قصور در درک حقیقت می گشت.

در تحلیل این بحث لازم بود که تاریخ زیدیه را از دو بعد مورد بررسی قرار دهم:

بعد سیاسی و بعد عقیدتی، زیرا این فرقه از آغاز پیدایش بر اساس دوانگیزه سیاسی و عقیدتی به وجود آمد و بر آن دو پایه استوار گشت و همه پیروان و پیشوایان آن از رجال علم و فقهات و مردان نبرد و سیاست بودند.

در تحقیق این بحث از کتابهای چاپی و خطی فراوانی در تاریخ، تراجم، ادیان، جغرافیا و... به زبانهای عربی، فارسی و اروپائی بهره جستم. این کتاب دارای چهار بخش است:

الف - بخش اول شامل تشیع، پیدایش شیعه، اصول اعتقادی، فرقه های مهم، ریشه های تاریخی و کشمکشهای سیاسی علیه رژیمهای ستمگر زمان می باشد. ضرورت این بحث بر کسی پوشیده نیست، زیرا زیدیه یکی از شاخه های تشیع است و بحث از تشیع به عنوان مدخل بحث زیدیه ضرورت دارد.

ب - در بخش دوم ابتدا از پیدایش جنبش زیدیه در قرن دوم هجری با ورود زید بن علی بر صحنه نبرد و سیاست، اعلان حرکت زیدیه و سرانجام شهادت وی در نبرد بی امان با امویان، سپس از قیام پسرش یحیی در سرزمین جوزجان^۱، و آنگاه تداوم حرکت زیدیه در دوران عباسیان، مانند حرکت نفس زکیه و برادرش ابراهیم بن عبدالله و در نهایت کشیده شدن این نهضت به سرزمین دیلم گفتگو شده است.

پ - در بخش سوم از تطور و گسترش جنبش زیدیه در زمان محمد بن ابراهیم طباطبای، سپس بسیج شدن پیشتازان نهضت زیدیه به سرزمینهای حجاز، مصر، یمن و بصره، و وضع سیاسی کوفه در سال ۲۵۰ (ه. ق)، آنگاه سیطره زیدیه بر طبرستان، قومس و گرگان، و بیعت مردم آن سامان با حسن بن زید و سرانجام، از رسیدن زیدی ها به سرزمین یمن در عهد هادی بن حسین و استقرارشان در آنجا گفتگو شده است.

۱- جوزجان، نام بخش بزرگی بین بلخ و رود مرو در خراسان می باشد، (رجسوع شود به قاموس الاعلام ترکی ج ص ۱۸۵۱) "مترجمان"

* نامی است که مورخان اسلامی به "مازندان" و حدود اطراف آن اطلاق کرده اند؛ فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۱۰۷۸

ج - دربخش چهارم خط مشی و عقاید فرقه زیدیه و طوائف گوناگون آن همچون :
جریریه ، جارودیه و تبریه مورد (تجزیه و تحلیل) قرار گرفته است
درپایان نیز کتابشناسی تحلیلی مصادر و مآخذ کتاب به خوانندگان گرامی تقدیم شده
است که امیدوارم درتحلیل تاریخی زیدیه و ترسیم سیمای واقعی این فرقه ، مفید واقع شود .
دراینجا وظیفه خود می دانم که ازاستاد خود دکتر حسن حبشی ، استاد کرسی ادبیات
دانشگاه عین شمس که درتألیف این کتاب ازراهنماییهای ارزنده شان بهره های فراوانی
گرفته ام ، نام برده و سپاسهای صمیمانه ام را به خدمتشان تقدیم دارم . همچنین خسود را
موظف می دانم که از کتابدار " دارالکتب المصریه " که کتب خطی گرانبهای آن کتابخانه را
در اختیارم قرار داد تشکر کرده و سپاسهای صمیمانه را به محضر بانوبیلہ عبدالمنعم ، استادیار
دانشگاه بغداد و دیگر دوستانم که در ترجمه کتابهای خارجی یاریم کرده اند ، ارسال دارم .

فضیلت شامی

بخش اول

فصل اول

پیدایش شیعه و سرگذشت آن

ریشه عقیدتی شیعه

واژه شیعه در لغت به دو معنی آمده است :

الف - اتفاق یک قوم بر یک امر؛ که به عقیده ازهری اتفاق همه آنان شرط نیست^۱.

ب - اصحاب و پیروان یک شخص و یا یک آئین؛ در قرآن کریم واژه شیعه نیز در این معنی به کار رفته است :

سپس از هر گروهی هر کدام از ایشان را که در سرگشی در برابر خدای بخشایشگر سخت تراس
برمی گیریم^۲.

صاحب المقالات والفرق معتقد است که لفظ تشیع واژه نوظهوری نیست؛ هر چند
این واژه به واسطه اطلاق بر اصحاب حضرت علی (ع)، دلالت تاریخی دارد^۳.

رازی معتقد است که شیعه لقب آن عده از یاران پیامبر (ص) است که در زمان رسول
اکرم، علی (ع) را شناختند و با او انس گرفته و او را بر دیگر اصحاب پیامبر برتری دانستند،
مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر^۴.

آنان نخستین کسانی هستند که به عنوان شیعه شناخته شدند^۵. آنگاه همه آنها که
پیرو حضرت علی (ع) و معتقد به حقانیت او در خلافت، و ولایت اهل بیت بعد از امام علی
بودند، به نام شیعه شناخته شدند^۶.

۱- لسان العرب ماده "شیعه"

۲- ثم لنزع من کل شیعه ایهم اشد علی الرحمن عتیا (سوره مریم، آیه ۷۰)

۳- المقالات والفرق ص ۱۵

۴- الزینه، برگ ۲۰۵ (نسخه خطی)

۵- المقالات والفرق ص ۱۵

۶- مقدمه ابن خلدون ص ۳۴۸

تاریخ پیدایش تشیع به عنوان یک آرمان و عقیده ، در منابع تاریخی به گونه های مختلف نقل شده است . پاره ای از مصادر وجود آنرا مربوط به زمان حضرت رسول (ص) و پاره ای دیگر ظهور و تبلور آن را بعد از رحلت پیامبر می دانند ، و گروه سوم معتقدند که واژه شیعه بعد از جریان " تحکیم " میان معاویه و علی (ع) ظهور کرده است . در هر حال در این باره آراء متفاوت و نظریات متباین زیادی وجود دارد .

قمی ، صاحب المقالات والفرق ، تردیدی ندارد که " شیعه " در حیات پیامبر (ص) وجود خارجی داشت و عده ای چون سلمان ، ابودر ، مقداد و عمار ، به عنوان دوستان حضرت علی و معتقد به امامت وی شناخته می شدند^۱ .

مورخان دیگری چون رازی (متوفی ۳۲۴ هـ) و مقدسی (متوفی ۳۵۵ هـ) با او هم عقیده هستند . برخی از محدثان نیز با آنها هم رأی بوده معتقدند که " تشیع " در زمان پیامبر (ص) به وجود آمد و همواره در میان مسلمانان کشورهای مختلف رویه گسترش بوده است^۲ .

عده ای دیگر گام فراتر نهاده معتقدند که تاریخ پیدایش شیعه با تاریخ پیدایش اسلام یکی است ؛ یعنی با ولادت اسلام متولد شده و با گسترش آن گسترش یافته است و گروهی که تعدادشان هم کم نیست در حیات پیامبر (ص) پیرامون علی گرد آمده ، او را پیشوای خود دانسته اند چرا که او احکام و اسرار تعلیم حیات بخش اسلام را از پیامبر اکرم (ص) آموخته بود و می توانست به آموزش آنان بپردازد . این گروه در عصر پیامبر اکرم (ص) به عنوان شیعه علی شناخته می شدند^۳ . در اکثر منابع شیعی تأکید شده است که شیعه در زمان پیامبر و در حضور آن حضرت به وجود آمده است ، و بذرتشیع به دست مبارک آن حضرت پاشیده شده است^۴ . در این منابع آمده است که واژه شیعه به کسی اطلاق می شود که از علی (ع) ، چه در عهد پیامبر (ص) و یا بعد از آن حضرت^۵ ، پیروی کند . همچنین تأکید شده است که پیامبر اکرم (ص) بر خلافت علی تنصیب کرده است و تاریخ تشیع با تاریخ این تصریح آغاز می گردد^۶ .

۱- المقالات والفرق ص ۱۵

۲- الزینه ، برگ ۲۰۵ (خطی)

۳- البیداء والتاریخ ، ج ۵ ص ۱۲۴

۴- الشیعه بین الأشاعره والمعتزله ص ۳۴

۵- اصل الشیعه و اصولها ص ۸۹

۶- الشیعه والتشیع ص ۱۶

۷- اعیان الشیعه ص ۱۶

۸- الشیعه والحاکمون ص ۱۵

نص در لغت به معنی اظهار و اعلام صریح است^۱ . پیامبر اکرم (ص) در مناسبتهای مختلف و از جمله نخست در میان اهل بیت خود ، صریحا " خلافت علی را اعلام کرد . سلیم کوفی (متوفای ۹۰ هجری) از سلمان فارسی نقل می کند که پیامبر اکرم (ص) پیش از آنکه خلافت علی (ع) را رسماً اعلام کند ، به دخترش فاطمه (ع) گفت : بود : خداوند به من امر فرموده که علی را به جانشینی خود نصب کنم^۲ .

شیعه معتقد است که پیامبر اسلام (ص) در غدیر خم در برابر خلق انبوهی از یاران خود ، خلافت علی را صریحا " اعلام ، و او را به جانشینی خود رسماً " منصوب فرمود . داستان غدیر خم را چنین نقل می کنند :

پیامبر اکرم (ص) برای انجام مناسک حج رهسپار مکه گشت و پس از پایان مناسک ، مکه را به قصد مدینه ترک کرد . در بازگشت به سوی مدینه ، در نقطه ای به نام غدیر خم پیک وحی بر آن حضرت فرود آمد و این آیه را از آفریدگار جهان فرود آورد :

ای پیامبر ، آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرود آمده است ، ابلاغ کن ، و گرنه رسالت او را ابلاغ نکرده ای^۳ .

به دنبال نزول این آیه ، هنگامیکه انبوه مردم گرد آمده بودند تا پیامبر را مرخصدارا به آنان ابلاغ فرماید ! رسول الله روی به آنان کرده و فرمود :

ایمان برای شما از خودتان اولی به تصرف نیست ؟ همه گفتند :

آری ، (ای پیامبر خدا)

آنگاه دست حضرت علی را گرفت به سوی خود بالا کشید و فرمود :

من مولای هر کسی باشم ، علی نیز برای او مولی و اولی به تصرف است^۴ .

این حادثه تاریخی در روز هجدهم ذیحجه الحرام (سال ۱۰ هجری) روی داد^۵ .

شیعه این روز تاریخی و سرنوشت ساز را راجع می نهد و سالروز آنرا همه ساله جشن می گیرد .

۱- الفصول المحناره ج ۱ ص ۱

۲- السقیفه ص ۶۲

۳- یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی ، (مائده

آیه ۷۱) ، اصول کافی ج ۱ ص ۳۸۹ و ارشاد مفید ص ۹۳

۴- عیون اخبار الرضا ، برگ ۲۱ (نسخه خطی) و التنبیه والاشراف ص ۳۵۵

۵- مناقب آل ابیطالب ج ۳ ص ۲۷

بر اساس این بیعت، حضرت علی (ع) لقب وصایت یافته، وصی نامیده شد.^۱
رونالد سن*، علت این نامگذاری را چنین می نویسد:

"بیعت غدیر خم هنگامی صورت گرفت که پیامبر اکرم (ص) فرزند دلبندش ابراهیم را از دست داد و جانشینی برای او نماند. در صورتیکه ابن عساکر آنرا تأکید بر برتری علی (ع) دانسته است، نه برای امارت و خلافت^۲.

گذشته از بیعت غدیر، پیامبر اکرم (ص) همواره به حضرت علی (ع) می فرمود:
تو جانشین من در خانواده، هجرت گاهم (مدینه)، و قوم هستی^۳.

سلیم بن قیس توضیح می دهد که پیامبر اکرم (ص) به انتصاب علی بر خلافت اکتفا نکرده، بلکه مردم را به پیروی از او و دیگر اهل بیتش دستور داده است، آنجا که می فرماید:
در میان شما دو امانت گرانها به ودیعت نهادم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید:

الف - کتاب خدا

ب - اهل بیت من

هرگز در کارها از آنها پیشی نگیرید، و از آنها تخلف نکنید^۴.

ابن رستم طبری توضیح می دهد که پیامبر اکرم (ص) نه فقط وصایت علی (ع) بلکه وصایت امامان بعد از او را نیز صریحاً بیان فرموده است^۵. چنانکه از سلمان فارسی نقل شده که از پیامبر اکرم (ص) در مورد جانشینی آن حضرت پرسید: رسول گرامی اسلام فرمود:
علی برادر من و وصی من در میان امت من می باشد و دو پسرش حسن و حسین، دو سبط این امت است. در روایت، همچنان که حضرت صادق روایت فرموده اند تصریح شده که پیامبر اسلام اورا به وصایت و خلافت خود نصب کرده است^۶.

۱- عقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۱

* Ronaldson

۲- عقیده الشیعه ص ۳۴

۳- تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۱۶۶

۴- ارشاد مفید ص ۸۳

۵- السقیفه ص ۱۵۴

۶-

۷- عیون اخبار الرضا برگ ۲۲ (نسخه خطی)

از مطالب یاد شده روشن می شود که نص پیامبر (ص) اساس عقیده شیعه را تشکیل می دهد و شیعیان سخنان آنحضرت را دلیل خلافت علی و شایستگی وی برای احراز این پست دانسته اند. از این رو گروه بسیاری از اصحاب پیامبر به او گردیدند و هرگز از او دور نشدند. گروهی از اصحاب نیز به برتری علی بر همه امت، پس از رسول اکرم (ص) معتقد شدند و گفتند که پیامبر نیز بر همین عقیده بوده است^۱. بدین ترتیب شالوده تشیع در عهد پیامبر و به دست آنحضرت استوار شده و پس از رحلت آنحضرت گسترش یافته است^۲ و از همین جا مشکل انتخاب خلیفه پیش آمد و این نخستین مشکلی بود که امت اسلامی با آن مواجه می شد^۳.

مسلمانان در مورد خلافت اختلاف داشتند که چه کسی را خلیفه کرده و اورا به امامت مسلمین انتخاب کنند. هر گروهی طرفدار یکی گشت، انصار به رئیس خود سعد بن عبادیه تمایل داشتند، بیشتر مهاجران به بیعت ابوبکر کشیده شدند و اورا به تراز دیگران دانستند، و بنی هاشم خود را شایسته تراز دیگران می دانستند زیرا از خاندان پیامبر بودند. به این ترتیب شیعه به مرحله دوم از مراحل تاریخی خود گام نهاد^۴.

بهترین مدرک را علی در دست داشت چرا که فاطمه زهرا (س) دخت پیامبر اکرم (ص) با تمام قدرت از همرش علی (ع) دفاع کرد و عباس عمومی پیامبر (ص) خلافت او را تأیید کرد و به وی گفت: دستت را بده که بیعت کنم^۵. گروهی از مهاجران، هنگام بابنی هاشم که کسی جز علی را شایسته خلافت نمی دانستند، در اطراف آن حضرت گرد آمدند و جدا "از وی خواستند که رهبری امت را به عهده بگیرد. پس از آن که در رأی گیری، سقیفه (بر خلافت حقیقت) علی (ع) به خلافت نرسیده و مسلمانان ابوبکر را به رهبری انتخاب کردند، انگیزه اختلافات برای مدتی آرام گرفته و اوضاع روبه آرامش گذاشت، طرفداران علی نیز بادیکن سکوت او بخاطر مصالح بزرگ اسلامی سکوت اختیار کرده و دل به محبت علی و شایستگی او به

۱- اصل اشبعه ص ۸۹

۲- الشیعه والحاکمون ص ۱۵

۳- فجر الاسلام ص ۳۶۶

۴- تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۶

۵- الشیعه بین الاشاعره والمعتزله ص ۳۷

۶- تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۶

۷- فجر الاسلام ص ۲۶۶

۸- الامامه والسیاسة ج ۴ ص ۴، والفصول المحناره ج ۲ ص ۴۸

مقام خلافت محکم کردند. ولی علی (ع) همچنان به باورهای خود سخت پایبند بود و رفتار به روش شیخین و مقید شدن به آراء و نظریات آنان را رد می کرد.^۱

ولی داستان خلافت علی اینجا پایان نیافت، بلکه اعتقاد به شایستگی او در دلها جای گرفت و هر روز به تعداد شیعیان آنحضرت افزوده می شد.^۲ پس از اینکه عثمان خلیفه سوم کشته شد با اینکه علی (ع) در این مسئله (قتل) هیچ شرکت نداشت و پسرش امام حسن را برای حفاظت عثمان گماشته بود، طلحه و زبیر او را متهم به قتل عثمان کرده و با او به مخالفت برخاستند و خواستار انتقام قاتلان عثمان و خونخواه او گشتند.^۳ علی خود را برای جنگ با آنان آماده ساخت و شیعیانش به ندای او پاسخ گفته و از روی اخلاص و محبت جانانه از وی دفاع کرده و به کمکش شتافتند. علی (ع) به آنان افتخار می کرد و آنها را شیعه خود می خواند و با القابسی چون، اصفیاء، اولیاء و شرطه الخمیس مخاطبشان می کرد.^۴ اینان مردانی بودند همچون دژ که ه علی (ع) به مصاحبت آنان افتخار می کرد و آنان را یاران باوفای خود می دانست. پیروزی چشم گیر حضرت علی در جنگ جمل، در به نمایش گذاشتن مقام پیرارح آن حضرت تأثیر شگرفی داشت و دل مسلمانان بیشمار را به آن حضرت جلب کرد و بر شمار شیعیانش افزود، و به همین نسبت بر تعداد نکوهشگران طلحه و زبیر و عایشه نیز افزوده شد، زیرا این روش خصمانه آنها در برابر علی (ع) نتیجه ای جز اوج گرفتن صدای ناله و اندوه یتیمان و بیوگان کوفه و بصره برای جهان اسلام نداشت.^۵ ولی معاویه همچنان به کینه ورزی و دشمنی خود با علی اصرار می ورزید، و گفته می شود که مشوق طلحه و زبیر برای نبرد با حضرت علی، هم، او بود که می خواست خلافت را به جنگ آورده از کوفه به دمشق منتقل کرده در میان امویان استوار سازد. از این رو وی دشمنی خود را اعلام کرد و آماده نبرد با علی شد. از سوی دیگر شیعیان آن حضرت نیز برای دفاع از حریم ولایت آماده شدند. ولهاوزن* مستشرق معروف چنین می پندارد که بروز نبرد بین علی و معاویه سبب پیدایش تشیع شده است، حال آنکه

۱- الشیعه بین الاشارة والمعتزله ص ۳۷

۲- همان مدرک

۳- تاریخ طبری ج ۴۶۲

۴- فهرست ابن ندیم ص ۲۴۹

۵- علی و نبوه ص ۵۵

* Wellhausen

۶- الخوارج والشیعه ص ۱۴۶

پیش از بروز جنگ صفین گروه فراوانی از شیعیان علی در جنگ جمل شرکت داشتند.^۱ آنگاه مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند؛ یکی از علی حمایت می کرد و دیگری از معاویه^۲ و لفظ شیعه به پیروان آنحضرت منحصر نگشت، بلکه به حامیان معاویه نیز شیعه معاویه گفته می شد.^۳

پس از درگذشت معاویه، با امتناع امام حسین از بیعت با یزید، آراء و عقاید تشیع یکبار دیگر مطرح گشت و پس از شهادت امام حسین دردشت کربلا به دست هواداران دروغین خود، تشیع و ولایت اهل بیت در دل دوستداران حقیقی آنان شدت گرفت.

شهادت امام حسین در میان مسلمانان مهاجر و انصار تأثیر بسزایی گذاشت و حتی دل برخی از امویها را نیز متوجه اهل بیت کرد بطوری که بر فرضیلت و پاکدامنی آنها معتقد شده^۴، به علاقه و محبت آل محمد روی آورده، خود را شیعه آل محمد نام نهادند.^۵ بدین ترتیب بر تعداد شیعیان افزوده شد؛ آنچنانکه، مردم عراق که اغلب شیعه بودند در وحدت حکومت اسلامی متفق نشدند و در بر خورد با هم، یکدیگر را سرزنش کرده و اظهارندامت و پشیمانی می کردند^۶ که چرا در زمان خود، حسین را یاری نداده و دعوت او را پاسخ نگفتند.

همه این عوامل دست به دست هم داد و بذر تشیع را در اعماق دل مؤمنان آنچنان افشاند که در میان همه فرق اسلامی، آنها را با شعار ولایت اهل بیت ممتاز ساخت و در برابر هر متجاوز به حریم ولایت، آنها را در صفهای فشرده آماده نبرد و جانبازی ساخت بطوری که هر کجا جنبشی به نام اهل بیت به وجود آمد از سروجان گذشتند. این فرایندها موجب شد که شیعیان پیرامون مختار ثقفی گرد آمده؛ از زید بن علی حمایت کنند؛ در جنبش محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم و دیگر جنبشهای شیعی فعالانه شرکت جویند.

از مطالب یاد شده روشن می شود که چگونه شیعه مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشت تا توانست روی پای خود بایستد و فرهنگ غنی و پرمایه خود را به نمایش گذاشته، و خطوط اساسی خود را اعلام دارد.

۱- حورالعین ص ۱۸۵

۲- الخوارج والشیعه ص ۱۴۶

۳- علی و نبوه ص ۱۹۵

۴- اعیان الشیعه ص ۴۲

۵- غایه الاختصار ص ۷۲

۶- الخوارج والشیعه ص ۱۴۷

۷- موج الذهب ج ۳ ص ۱۰۵

به عبارتی دیگر شیعه با انگیزه و شور و عشق به علی پدید آمد؛ انگیزه این عشق سوزان و محبت سرشار، پس از خویشاوندی نزدیک او با رسول گرامی (ص)، برد و عامل استوار بود:

الف - شخصیت بلند پایه او^۱.

ب - وجود روایات متواتر از پیامبر اکرم (ص) درباره او^۲.

ترکیب عقیدتی شیعه

آئین اسلام با دعوت رسول اکرم پدید آمد و در عهداوشبه جزیره عربستان رافرا گرفت. ولی پس از او، در عهد خلفای راشدین، مردم زیادی به علت روح تسامح اسلام روی به آن آوردند و از روی اخلاص و عقیده، حقانیت آنرا پذیرفته و در راه تحقق آرمانهای آن فداکاری کردند.

مسلمین در زمان رسول خدا، به جهت رهبریهای مدبرانه و الهی پیامبر متحد بوده، به حضرتش عشق می ورزیدند. لیکن رحلت پیامبر، فاجعه ای بود عظیم که به دنبال آن میان مسلمانان شکاف پدید آمد. این شکاف عمدتاً "بر سر جانشینی پیامبر و اینکه چه کسی باید به جای او بنشیند استوار بود که در نهایت به انتخاب ابوبکر و بیعت او و گزینشش به عنوان رهبر سیاسی و نظامی منجر گشت؛ خلیفه هم راه پیامبر را در پیش گرفت و در راه تثبیت آئین اسلام و گسترش آن کوشش می کرد و خلفای بعدی هم راه او را دنبال کرده، تلاش در گسترش آئین و تبلیغ آنرا به عهده گرفتند.

هرچند که مسلمانان همگی با هم متحد بوده و هدفهای واحدی را دنبال می کردند، اما در این میان گروهی با دیگر جماعات اختلافی داشتند، آنهم نه در اصول اسلام، بلکه تنها و تنها در رهبری و امامت مسلمین چرا که آنها معتقد به شایستگی علی (ع) و رهبریت او در اجرای احکام اسلام بودند. از مبلغان این فکر عده ای از صحابه و از همه شاخصتر، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر بودند که به محبت علی و شیعه او شناخته شده بودند^۳.

این گروه اگرچه به نام شیعه علی شناخته می شدند و از یاران و پیروان آنحضرت بودند ولی برای حفظ وحدت امت، هرگز برای به دست آوردن حق آن حضرت از احراز مقام خلافت، قیام نکردند^۴.

۱- التفکر الفلسفی ج ۱ ص ۱۸۰

۲- تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۶

۱- الصواعق المحرقة ص ۵

۲- فرق الشیعه ص ۳۹

۳- المقالات والفرق ص ۱۵

در منابع تاریخی، خبری از یک جنبش شیعی در برابر خلافت ابوبکر، عمر و عثمان یافت نمی شود. به ویژه که حضرت علی برای حفظ مصالح عالیۀ اسلام در عهد خلافت آنان نه تنها جبهه گیری نکرد بلکه همکاری هم کرد.

پس از انتخاب آن حضرت به خلافت، کارپیروان و شیعیان آن حضرت استوار گشت و توانستند که علناً تشیع خود را ابراز نموده، به پیروی امیر مؤمنان همت گمارند. ولی کشته شدن عثمان، فاجعۀ بزرگی را برای جهان اسلام به دنبال داشت که شیرازۀ وحدت امت اسلامی را در هم گسست و اختلافات فاحشی را در میان آنان پدید آورد؛ تا جایی که گروهی، حضرت علی (ع) را به شرکت در خون عثمان متهم ساختند. فرآیندهای بعدی، مراحل مهمی برای شیعیان پیش آورد که نهایتاً "منجربه شهادت حضرت علی (ع) به دست خوارج شد، و این نقطه آغاز ظهور اموی ها در صحنۀ سیاست بود.

اموی ها نقش خطرناکی در تاریخ اسلام بازی کردند، زیرا خلافت را از عنوان مذهبی بیرون برده و به صورت لائیکلی درآوردند. آنها مرتکب اعمالی شدند که از نظر مردم فاصله زیادی با دین داشت و هرگز با اسلام سازگار نبود. مردم احساس کردند که خلفای اموی به قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) چندان پای بند نیستند، و به همین دلیل واکنشهای شدیدی از طرف شیعیان و علویان ابراز شد. هر روز تمایل مردم به اهل بیت به عنوان حامیان دین افزایش یافت و این سرآغاز دعوت به تشیع به عنوان یک جنبش مذهبی بود. از طرفی علیرغم افزایش اسارت، شکنجه و قتل عام شیعیان به وسیله امویان، خطوط برجستۀ این حرکت مذهبی برجسته تر گردید، تا اینکه با شهادت حضرت حسین (ع)، این جنبش جاودانه گشت. به دنبال این جریانها و نیز به استناد آیات قرآنی و روایات نبوی گرایش به اهل بیت و اعلان حقانیت آنها و افشاگری علیه زمامداران اموی گسترش یافت.

از اینجاست که آغاز پیدایش تشیع، ریشه قرآنی و روایتی پیدامی کند. این ترکیب مذهبی تشیع از سخنان صریح پیامبر سرچشمه می گیرد. زیرا شیعیان معتقدند که پیامبر اکرم (ص) حضرت علی را رسماً به خلافت نصب کرد و این عمل به خواست شخص پیامبر (ص) نبود، بلکه دقیقاً "همزمان با نزول آیه شریفه: *وَأَنذَرْتُكَ الْآقْرَبِينَ* . خویشاوندان نزدیک را بترسان، در سالهای اول بعثت و بنابه فرمان خداوند انجام گرفته است.

۱- Laic به حکومت های غیر وابسته مذهبی و روحانی، گفته می شود. فرهنگ روز کمال موسوی "مترجمان"

۲- سوره شعراء، آیه ۲۱۴

به عقیده شیعیان، امامت مسئله مصلحتی نیست، بلکه یکی از ارکان دین است^۱ و برای پیامبر (ص) جایز نیست که از آن روی گرداند و یا آنرا به امت واگذارد^۲.

به عقیده شیعه، بیعت غدیر خم به منظور انتصاب حضرت علی به خلافت انجام یافته، و پیامبر اکرم (ص) از همگان بیعت گرفته و در حضور هزاران مسلمان فرموده است: *من برای هر کس اولی به نفس (مولی) باشم، علی نیز برای او مولی (اولی به نفس) می باشد. بار خدا یا هر کس را که علی را دوست بدارد، دوست بدار و هر کس را که با علی دشمنی بورزد، دشمن بدار*^۳.

پیامبر اکرم (ص) همواره خطاب به علی می فرمود: *تو برادر، وصی، وزیر و خلیف من در میان اهل بیت من هستی*^۴.

شیعه معتقد است که پیامبر (ص) شخصاً "علی را امیر المؤمنین نام نهاد^۵، و به مردم فرمان داد که از او پیروی کنند^۶ و بارها می فرمود: *ای علی، تو برای من به منزله هارون هستی نسبت به موسی^۷*، و اینها قسمتی از دلایلی است که شیعه به آنها استدلال کرده و بر اساس آن در (اولویت) خلافت حضرت علی (ع) اصرار می ورزند.

۱- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۱۹۵

۲- مقدمه ابن خلدون ص ۳۴۸

۳- المقالات والفرق ص ۱۵۴

۴- عیون اخبار الرضا، برگ ۱۲۱ (نسخه خطی)

۵- المستدرشد، طبری ص ۴۳

۶- ارشاد مفید ص ۶۰

۷- تنبیه القائلین بیهقی، برگ ۱۳ (نسخه خطی)

۸- سقیفه، سلیم بن قیس ص ۶۵

عقاید شیعه

امامت :

یکی از عقاید اساسی شیعه مسئله امامت است که به وجوب آن معتقد شده و از این لحاظ به امامیه شهرت یافته اند.^۱ این اسم به عنوان اسمی "خاص"، به مسلمان معتقد به امامت اطلاق می شود.

شیعه، خلیفه را امام نامیده و حضرت علی (ع) را پیشوای امت اسلامی می داند. امام جعفر صادق می گوید: علی پیشوائی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است.^۲ از امام صادق (ع) روایت شده است که: تنها کسی خداپرست واقعی است که خدا را بشناسد و پیشوای معصومش را تشخیص دهد. کسیکه خدا و یا حجت خدا را (امام معصوم) در روی زمین نشناسد، به جز خدا را می پرستد.^۳

شیعه معتقد است که دلیل وجوب امامت عقل است و نیازی به رسیدن امر از شارع مقدس نیست.^۴ در این رابطه شیخ طوسی چنین بیان می کند: اگر مردم رهبر عادل داشته باشند که بتواند دشمنان را دفع کند، متجاوزان را ریشه کن سازد و حق مظلومان را از ستمگران بگیرد، امور مسلمانان بطور صحیحی اداره می شود و فتنه ها می خوابد.^۵

همچنین مرحوم کلینی آیه: *ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله*^۶ را چنین تفسیر می کند: کسیکه آراء شخصی خود را دین خود قرار دهد، بدون اینکه آن را از امام معصوم بگیرد.^۷

- ۱- اوایل المقالات ص ۷
- ۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۹
- ۳- همان مدرک ص ۱۸۱
- ۴- تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۵
- ۵- همان مدرک ص ۷۰
- ۶- سوره قصص، آیه ۵۰
- ۷- اصول کافی، ج ۱ ص ۳۷۴

شیعه معتقد است: اطاعت کردن از امام معصوم و پیشوای عادل که احکام خدا را در میان آنها اقامه کرده و احکام شریعت را که پیامبر آورده است در میان آنها اجرا کند. بر همه امت واجب است.^۱ از این رو امامت در نزد شیخ طوسی و هم کیشان او یکی از اصول دین به شمار می آید که بدون آن ایمان کسی کامل نخواهد بود.^۲ نوبختی معتقد است که بعد از نبوت، امامت مهمترین مسئله اعتقادی است.^۳ و امام باید در همه صفات برجسته انسانی و کمالات والای اسلامی، از همه مردم زمان خود برتر و بالاتر باشد.^۴ حمیری می افزاید، مردم ناگزیر از امامی هستند که بر آنها مشفق و دلسوز باشد، از کشمکش هایشان جلوگیری کند، احکام اسلام را میان آنها گسترش داده حدود الهی را اجرا کند، نیروهای مسلح را رهبری کرده و غنایم جنگی را به عدالت تقسیم کند.^۵ اشعری از برخی از دانشمندان نقل می کند که امامان معصوم همچون پیامبران، از ملائکه برتر هستند.^۶

شیعه معتقد است که امامت با وصیت صریح پیامبر (ص) از حضرت علی (ع) آغاز شده، در میان فرزندان او از یکی به دیگری منتقل شده و هرگز از فرزندان او بیرون نمی رود.^۷

ابن ابی الحدید معتقد است که شیعه منحصر "به کسانی گفته می شود که به برتری حضرت علی و شایستگی آن حضرت به خلافت معتقد باشند".^۸ به نظر او، امامت فقط با دلیل نقلی و امر پروردگار ثابت می شود و این در مورد حضرت علی (ع) ثابت شده و در مورد دیگر خلفاء ثابت نشده است.^۹ شیعه به اتفاق آراء معتقد است که امام باید داناترین مرم زمان خود باشد و این عقیده جزء اصول مذهبی شیعه قرار گرفته است. در این رابطه آیاتی از قرآن تفسیر شده است: "به عنوان نمونه مرحوم کلینی در تفسیر

- ۱- ملل و نحل، ابن خرم، ج ۴ ص ۸۷
- ۲- عقاید الشیعه، مظفر، ص ۴۳
- ۳- فرق الشیعه، ص ۴۱
- ۴- الشیعه و الحاکمون ص ۲۲
- ۵- حور العین ص ۱۵۰
- ۶- مقالات الاسلامیین ص ۴۳۹
- ۷- المقالات و الفرق، ص ۱۵۴
- ۸- شرح نهج البلاغه، ج ۵ ص ۸۸۵
- ۹- عمده الالکلیاس، ص ۵۱۳ (نسخه خطی)

آیه: «هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب»: «آیدانیان و نادانیان برابرنند؟! تنها صاحبان خرد آنرا درمی یابند» از امام باقر (ع) نقل می کند که دانایان همان پیشوایان معصوم، و نادانها دشمنان آنها و صاحبان خرد شیعیان هستند.^۱

شیعیان براین عقیده هستند که امام مانند پیامبران باید در تمام صفات برجسته انسانی برترین مردم باشد، زیرا او همه معارف و احکام الهی را از طریق پیامبر یا امام پیشین به دست می آورد.^۲

امام باید رفتار و کردارش درست مطابق علم و گفتارش باشد و بعد از پیامبر داناترین فرد امت اسلامی باشد. مسعودی استدلال می کند که اگر امام داناترین امت نباشد، در نقل شریعت نمی توان به او اعتماد کرد.^۳ شیخ طوسی توضیح می دهد که امام باید از فرد فرد امت اسلامی برتر باشد^۴ و هرگز ممکن نیست که در میان امت اسلامی، احدی در سطح امام یا نزدیک به سطح او باشد. امام باید داناترین سیاست و نیرومندترین امت در هر موردی باشد.^۵

عصمت:

دومین رکن از عقاید شیعه عصمت است. شیعه معتقد است که امامان نیز همچون پیامبران باید معصوم باشند زیرا امامت مرحله پائین تربیت است^۶ و لذا هر چه در پیامبر شرط است، در امام نیز شرط می باشد. از این رو امام باید از همه گناهان بزرگ و کوچک^۷ آشکار و نهان و از همه رذائل و پستی ها، معصوم و به دور باشد.^۸ شیخ طوسی تأکید می کند که امام باید معصوم بوده و عصمت او ثابت و قطعی شده^۹ باشد زیرا دلیل نیاز مایه امام، نبودن معصوم در میان ماست، چون اگر مردم معصوم باشند دیگر نیازی به امام نخواهند داشت. وجوب اطاعت از

امام به صورت مطلق ایجاب می کند که هرگز کارنا شایستگی از او سرزنند.^۱

مسعودی در توضیح این مطلب چنین می نویسد: دلیل معصوم بودن امام اینست که اگر امام معصوم نباشد اونیز مانند دیگران مرتکب گناه خواهد شد و اجرای حدود در حق اونیز واجب خواهد بود و هرگاه چنین باشد اونیز نیازمند امام دیگری است که حدود الهی را در حق او اجرا کند و چون آن امام معصوم فرض نشده بنابراین اونیز نیازمند امام دیگری خواهد بود. و اگر سرانجام به امام معصوم نرسد این تسلسل ادامه خواهد داشت. بنابراین باید امام معصومی باشد تا این تسلسل پیش نیاید.

ابن حزم نیز چنین توضیح می دهد: شیعیان به عصمت امام دلیل می آورند که همواره باید در میان مردم، امام معصومی باشد که بر تمام احکام شریعت، آگاهی قطعی داشته باشند تا امت اسلامی با مراجعه به او، راهی به واقع داشته باشند و بتوانند تعبد خود را بر اساس یقین استوار سازند.^۲

شیخ مفید معتقد است که آیه شریفه: «واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا»: «به ریسمان محکم الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید»^۳ در همین رابطه نازل شده است، و منظور از ریسمان الهی، همان شریعت و پاسدار آن، امام معصوم است، زیرا امامان معصوم هستند که به طاعت خدا تمسک جسته اند.^۴

از آنجا که یاد شده نتیجه می گیریم که عصمت جزء عقاید قطعی شیعه است و هیچ شیعه ای یافت نمی شود که به آن معتقد نباشد.

تقیه:

آنجا که مسئله تقیه مطرح می شود که به هنگام خطر جانی آنرا تجویز می کنند و پیشوایان شیعه آنرا شعار خود قرار داده، پیروان خود را به رعایت آن فرمان داده اند، تا بدین وسیله خونشان حفظ شود و ضرری به اساس دین یا به جان برادران دینی متوجه نشود.

- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۱۱
- ۲- مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۳۷
- ۳- الملل والنحل، ابن خرم، ج ۴ ص ۹۵
- ۴- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳
- ۵- اوایل المقالات ص ۱۱۱
- ۶- همان مدرک ص ۹۶

- ۱- سوره زمر، آیه ۹
- ۲- اصول کافی، ج ۱ ص ۲۱۲
- ۳- عقاید الشیهه مظفر، ص ۴۵
- ۴- المستدرک، طبری ص ۱۳۰
- ۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۳۸
- ۶- تلخیص الشافی، ج ۱ ص ۲۰۹
- ۷- همان منبع ص ۳۷۴
- ۸- الشیعه ص ۱۱۷
- ۹- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۴۸
- ۱۰- عقاید الشیهه ص ۴۴
- ۱۱- غیبت شیخ طوسی ص ۱۵

قمی به بیانی دیگری گوید: شیعیان مسائل بزرگی را در مورد حلال و حرام از امامان می پرسیدند. آنها پس از دریافت جواب، آن را پیش خود تدوین کرده و نگه می داشتند. از آنجا که این مسائل در زمانهای مختلف صادر شده بود، گهگاه تضاد و اختلاف میان جوابها مشاهده می شد. وقتی مردم از حل این تضادها عاجز می ماندند، از امامان راز این اختلاف را می پرسیدند و آنان نیز پاسخ می دادند که این جوابها را به جهت تقیه و رعایت مصالح شما پاسخ داده ایم تا بدینوسیله موجبات بقای شما را تأمین کنیم^۱.

بدا:

از عقاید برخی از فرقه های شیعه، اعتقاد به بدا هست و منظور از آن اینست که برای خداوند بدا حاصل می شود. آنها می گویند: خداوند بر همه چیز داناست و هرگز جهل در او راه ندارد و بر همه چیزهایی که مقدر کرده است آگاهی وسیع دارد^۲.
نوبختی، بدارا چنین توجیه می کند: امامان شیعه خود را به جای پیامبران قلمداد کرده بودند و از مسائل غیبی خبر می دادند و به شیعیان خود می گفتند که در آینده چنین و چنان خواهد شد. هرگاه این مسائل مطابق گفتارشان صورت می پذیرفت، آنرا دلیل علم غیب خود قلمداد می کردند، و اگر مطلبی برخلاف پیشگویی آنها انجام می گرفت، می گفتند که برای خدا بدا حاصل شده است و بدینگونه بدا به صورت یکی از عقاید برخی از شیعیان درآمد. در صورتیکه امام صادق گفته است: هر کس خیال کند که برای خداوند بدایی حاصل می شود که پیش از آن آگاهی نداشته، من از او بیری هستم^۳. بدا به این معنی در میان فرقه های شیعه به کیسانیه اختصاص داشت.

رجعت و مهدی منتظر:

همه فرق شیعه به رجعت و ظهور مهدی منتظر معتقد هستند و می گویند: پیش از آنکه قیامت برپا شود حضرت مهدی ظهور خواهد کرد^۴، و هرگز روی زمین خالی از حجت نخواهد بود^۵.

انتظار ظهور مهدی به صورت یکی از عقاید اساسی شیعه درآمد است. در این مورد شیعه حدیثی را به پیامبر (ص) نسبت داده است که بر اساس آن می فرماید: دنیا پس از آنکه پراز ظلم و ستم شدیه پایان نمی رسد، جز اینکه زمام امور جهان را یکی از فرزندان حسین به دست بگیرد و دنیا را پراز عدالت کند^۱.

انس بن مالک روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که در آن خطاب به حضرت علی (ع)، به قیام مهدی در بین فرزندان آن حضرت اشاره شده و در ادامه آن می فرماید: "یا علی، اگر جزیه مقدار یک روز از دنیا نماند، خداوند آن روز را به قدری طولانی گرداند که در آن روز مردی از اولاد توطهور می کند که مهدی نامیده می شود. او مردم جهان را به سوی خدا فرا می خواند و عرب به دست او هدایت می یابد؛ همچنانکه کفار و مشرکان به دست تو از گمراهی رهایی یافتند.

امام رضا (ع) فرمود: حجت برای خدا تمام نمی شود مگر به وسیله امامی که شناخته شود^۲. واقدی از حضرت علی (ع) روایت می کند که فرمود: خدایا، هرگز روی زمین را خالی از حجت نگذار^۳.

روانالدسن انگیزه های اعتقاد به ظهور مهدی را در خفقان و اختناقهای دوران بنی امیه جستجو کرده، آنرا نتیجه اجتناب ناپذیر جنایات امویها می پندارد^۴.

شیعیان برای غیبت مهدی، به غیبتهای پیامبران استدلال می کنند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) مدت سه سال در کوه ثور از دیده ها مخفی شده بود و با اینکه حضرت نوح پس از سالها غیبت، در میان امتش ظاهر شده، به نشر دعوت ۹۵۰ ساله اش پرداخت^۵. همچنین

۱- دلائل الاماهه ص ۲۴۰

۲- همان مأخذ ص ۲۵۰

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۷

۴- همان مأخذ ص ۱۷۸

۵- عقیده الشیعه ص ۲۳۱

۶- الشیعه ص ۲۳۱ (لازم به تذکر است که مؤلف محترم، تبلیغ پنهانی پیامبر و زندانی بودن آنان را در غار "ثور" از دلائل غیبت مهدی (ع) معرفی کرده است، حال آنکه چنین مسئله ای در تاریخ شیعه چندان مورد اعتبار نبوده، و دلیل ضعیفی است). مترجمان

۱- المقالات والفرق ص ۷۸

۲- مقالات الاسلامیین ص ۴۶۱

۳- عقاید الشیعه ص ۲۰

۴- عقاید الفرید، ج ۲ ص ۲۰۶

۵- مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۳۷

استدلال می کنند به احادیث پیامبر اکرم (ص) که در ضمن آنها می فرماید: «مهدی از فرزندان منست، از اولاد قاطم» در حدیث دیگری می فرماید: «ترا نوید می دهم به ظهور مهدی که در میان امت من مبعوث خواهد شد، و به هنگام اختلاف مردم و تزلزل آنها، زمین را پس از آنکه پرا ز ظلم و ستم شده پرا ز عدل و داد خواهد کرد.» ساکنان زمین از او راضی می شوند، چنانکه ساکنان آسمان از او راضی خواهند بود. شیعه برای غیبت مهدی به خطرات جانی که متوجه جان آن حضرت است، استدلال می کنند: در نزد آنها مهدی منتظر پسر امام حسن عسکری است. وی دوازدهمین امام از پیشوایان معصوم است که در عهد معتصم در سامرا دیده به جهان گشود و تا کنون به دور از دیدگان زندگی می کند. ناپدید بودن او از دیده ها برای حفظ جان گرامی اش از خطرات می باشد که این غیبت گاهی شبیه غیبت پیامبر در شعب (ابی طالب) و گاهی شبیه غیبت آن حضرت در غار (حراء) است.^۳

طبیعت وضع موجود انسانها که به اوج فساد و ستم رسیده اند، ایمان به صحت این دین را که آخرین دین آسمانی است بیشتر کرده و به ظهور مصلح بزرگ مهدی موعود را ایجاب می کند.^۴

عقیده به غیبت حضرت مهدی، یکی از استوارترین عقاید شیعیان است که زیربنای آن را آیات فراوان قرآنی و هزاران حدیث پر ارج نبوی تشکیل می دهد.

اگرچه شیعیان در عهد خلفای عباسی قادر به کسب قدرت سیاسی نشدند ولی همواره بابا زگو کردن انتظار فرج آل محمد (ص) و تکیه بر جمله «ظلم و ستم راریشه کن می سازد و ارکان اسلام را استوار می نماید» رژیم ستمگر عباسی را مورد انتقاد قرار می دادند، و بدین وسیله انحراف آنها را از شاهراه هدایت، اعلام می کردند و بدین ترتیب مردم را از لغزش و گمراهی بر حذر داشته آنان را به تطبیق تعالیم عالیه اسلام تشویق می کردند.

- ۱- غیبت شیخ طوسی ص ۱۱۴
- ۲- همان مدرک ص ۱۱۱
- ۳- همان مدرک ص ۶۱
- ۴- عقاید الشیعه ص ۵۷

علت، نامگذاری شیعه به رافضی

در آغاز پیدایش شیعه، نامی جز شیعه بر آنها اطلاق نمی شد و تنها به هر کس که از علی بن ابیطالب (ع) پیروی می کرد شیعه گفته می شد. این وضع تا پایان دولت اموی ادامه داشت. در تاریخ آمده است که به پیروان معاویه نیز شیعه معاویه گفته می شد^۱ ولی پس از درگذشت معاویه، این اسم منحصر "در مورد پیروان امیر مومنان به کار می رفت."

گاهی به شیعه، رافضی هم گفته می شود این تعبیر در میان شیعیان خوش آیند نبوده و هرگز نمی پسندند که کسی آنها را رافضی بخواند. با اینحال برخی از آنها با این توجیه که رافضی به معنای: "ترک کننده باطل و پیرو حق است"^۲ خواسته اند حالت نامطلوب آن را از بین ببرند. به هر حال روی علل و انگیزه هائی، به شیعیان رافضی گفته شد. در منابع تاریخی در مورد مبدأ پیدایش این نام اختلاف وجود دارد. برخی از مورخان، تاریخ این نامگذاری را مربوط به عهد زید بن علی (ع) دانسته و عده ای آن را مربوط به پیش از این می دانند. دسته اول انگیزه این نامگذاری را چنین نوشته اند: همه شیعیان محبت عمیقی به اهل بیت پیامبر داشتند و در هر فرصتی جمعی از آنان دور هم جمع شده، علیه یک زمامدار اموی که دشمنی اش با اهل بیت روشن بود قیام می کردند.

زید بن علی، هنگامی در صحنه مبارزات سیاسی ظاهر شد که زمامداران اموی همه ارزشهای انسانی را زیر پا گذاشته بودند، و به خصوص در مورد اهل بیت از هیچ جنایتی دریغ نداشتند؛ هنوز خاطره تلخ شهادت جانگداز حضرت حسین (ع) در کربلا از خاطره ها محو نشده بود. به همین دلیل هنگامی که جناب زید به عنوان خونخواهی جد بزرگوارش امام حسین (ع) قیام کرد، همه شیعیان او را تأیید کردند و به حمایتش برخاستند، و او را به اعلام شورش تشویق کردند. زید بن علی با تکیه به یاران بی شمار شیعیش قیام خود را در سال

۱- علی و نبوه ص ۱۹۰
۲- الزینه، برگ ۲۱۶ (نسخه خطی)

۱۲۲ هجری علیه رژیم حاکم رسماً اعلام کرد^۱. ولی حادثه ای پیش آمد که بیشتر یاران را از دست داد. حادثه چنین بود: گروهی از بزرگان کوفه به خدمت جناب زید رسیدند و از او پرسیدند: در مورد شیخین چه می فرمائید؟ فرمود: خدای رحمتشان کند، من از اهل بیت پیامبر چیزی جز نکوئی در مورد آنان ننشیده ام.

بزرگان کوفه با شنیدن این تعبیر، از وی جدا شدند و بیعت خود را شکستند و به برادرزاده اش امام جعفر صادق (ع) پیوستند و او را به پیشوایی خود برگزیدند. از این جهت زید آنها را رافضی نام نهاد^۲.

بیشتر مورخان بر این عقیده اند که نامگذاری شیعه به رافضی در عهد زید بوده، ولی در مورد انگیزه این نامگذاری و کیفیت آن اختلاف دارند. برخی گفته اند که زید شخصاً آنها را رافضی نام نهاده است و برخی معتقدند که این نامگذاری در عهد یزید بوده است. طبری آنها را به زید نسبت می دهد و انگیزه اش را شکستن بیعت و جدا شدن آنها از زیدی می داند. صاحب "العیون والحقائق"، ابن اثیر و مقریزی نیز بر همین عقیده هستند^۳. ابن حجر همین نظر را پذیرفته، می افزاید: آنان از زید خواستند که از شیخین بیزاری جوید تا او یاری کنند، ولی او نپذیرفت و آنان او را ترک گفتند^۴. آنگاه زید گفت: بروید که شما رافضی هستید. جمله زید، بیانگر این واقعیت است که این نامگذاری، از طرف وی صورت گرفته است. اگرچه بعضی از منابع، این نامگذاری را به زمان زید نسبت میدهند، ولی تصریح نشده است که از طرف شخص او بوده است. بغدادی می گوید: شیعیان با او بیعت کردند، آنگاه او را آزمودند، هنگامی که دیدند از شیخین بیزاری نمی جوید او را ترک گفتند^۵. رازی می نویسد: از آن جهت به شیعیان، رافضی می گویند که زید بن علی را ترک کردند و از او جدا شدند، سپس به هر کس که در مذهب خود غلو کند این نام گفته می شود^۶.

- ۱- المعارف ابن قتیبه ص ۲۱۶، تاریخ طبری، ج ۷ ص ۱۶۰ و مقاتل الطالبین ص ۱۳۶
- ۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۱، کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۹، الداء والتاریخ مقدسی، ج ۶ ص ۵۰، العیون والحقائق ج ۳ ص ۹۶
- ۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۱
- ۴- خطط مقریزی، ج ۲ ص ۴۳۹
- ۵- الصواعق المحرقة ص ۱۶۷
- ۶- المجر ص ۴۸۳
- ۷- الزینه، برگ ۲۱۴ (نسخه خطی)

اشعری گوید: زید از آنها شنید که از شیخین انتقاد می کنند، به کسانی که در حضورش بودند اعتراض کرد، آنگاه از حضورش پراکنده شدند و بیعت خود را شکستند. زید گفت: مرا راضی (ترک) کردید^۱. اشعری توضیح نداده است که عنوان رافضی را، زید شخصاً بر آنها نهاده است. تمیمی بغدادی می گوید: بزرگان کوفه به زید گفتند: ما حاضریم با تمام قدرت از تو حمایت کنیم، ولی شما نظرتان را در مورد شیخین که به جسد بزرگوارت امیرمؤمنان (ع) ستم کرده اند، بیان فرمایید. زید فرمود: من درباره آنها جز خیر نمی گویم، و از پدرم در این مورد جز خیر نشنیده ام. من علیه امویها قیام کرده ام زیرا که جدم امام حسین (ع) را کشتند^۲. در روز حرة مدینه را قتل و غارت کردند و خانه خدا را به منجنیق بسته به آتش کشیدند. به دنبال سخنان زید، آنها از وی جدا شدند. زید گفت: مرا ترک کردند (راضی کردند) و به رافضی معروف شدند^۳. حمیری گوید: از او خواستند که از شیخین بیزاری جوید، چون نپذیرفت از وی جدا شدند^۴. فخر رازی می گوید: لشکریان زید از ابوبکر انتقاد کردند، چون زید آنها را از انتقاد بازداشت، از وی جدا شدند و او را ترک گفتند^۵.

شهرستانی گوید: شیعیان کوفه هنگامی که سخنان زید را شنیدند و فهمیدند که او از شیخین تبری نمی کند او را ترک گفتند و بنا بر این "رافضی" نامیده شدند^۶.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که نامگذاری شیعه به رافضی، حتی اگر به وسیله زید انجام نگرفته باشد، اما در عهد او واقع شده است. با این حال در برخی از منابع تاریخی، شکستن بیعت زید به جهت تبری نکردنش از شیخین را به شدت تکذیب می کنند و می گویند: جدا شدن شیعیان از اطراف زید صرفاً به دلیل ترس از رژیم حاکم بود، زیرا از مادر کوفه آنها را دستگیر کرده به زندان می انداخت^۷. به همین دلیل معتقدند که نامگذاری شیعه به رافضی از طرف جناب زید صورت نگرفته است. همچنین در برخی منابع تاریخی تأکید شده که این نامگذاری از طرف مغیره بن سعید عجللی بوده، و او نخستین کسی است که شیعه را رافضی

- ۱- مقالات اسلامیین ص ۶۵
- * یزید بن معاویه در سال دوم خلافت خود (۶۲ هـ ق) مدینه را قتل عام کرده، بسیاری از اصحاب و انصار پیامبر به وسیله مسلم بن عقبه به قتل رساند. این فاجعه را (قصیه حرة) می گویند. "مترجمان"
- ۲- الفرق بین الفرق ص ۳۵
- ۳- حورالعین ص ۱۸۴
- ۴- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲
- ۵- الملل والنحل ج ۱ ص ۲۰۹
- ۶- عمده الالکلیاس، برگ ۵۱۷ (نسخه خطی)

نامید، زیرا او پس از شهادت امام باقر، به امامت ابوعبدالله (نفس زکیه) گروید و بدین ترتیب شیعیان اورا ترک گفته و از او دوری گزیدند. مغیره هم آنان را "رافضی" نام نهاد^۱. رازی گوید: مغیره خود به امامت امام باقر معتقد بود ولی گروهی به امامت مغیره معتقد شدند و به مغیره شهرت یافتند^۲.

مقدسی تاریخ این نامگذاری را مربوط به اواخر خلافت حضرت علی، یعنی در حدود یک قرن پیش از زید بن علی، می داند^۳. وی در این اظهار نظر تنهاست و همفکری ندارد. برخی از مورخان بین رافضی و زیدی فرقی ندانسته و زیدیه را رافضی نامیده اند. مثلاً "ابن عبدربه، از پیروان زید بن علی به عنوان زیدی های رافضی تعبیر کرده است^۴. سفرایینی، رافضی ها را به سه گروه: زیدیه، کیسانیه و امامیه تقسیم کرده است^۵. حقیقت اینست که میان زیدی و رافضی تضاد هست و زیدی رانمی توان رافضی نامید. زیرا رافضی ها کسانی هستند که زید بن علی را ترک کردند و زیدی ها کسانی هستند که او را یاری کردند و به امامت او گرویدند.

برخی از شیعیان در توجیه این نامگذاری و برای از بین بردن حالت ناخوش آیند این نام، چنین گفته اند: در امت حضرت موسی گروهی بوده اند که در برابر حقیقت گردن نهاده و از باطل تبری جسته بودند. این گروه به رافضی شهرت یافته اند^۶. آنها معتقدند که رافضی به معنای دعوت کننده به سوی حق می باشد، و چون شیعیان مردم راهمواره به حق و حقیقت دعوت می کردند به رافضی معروف شدند. برخی دیگر همین مطلب را چنین توضیح داده اند: حضرت علی (ع) لحظه ای جز خدا را نپرستید و شیعیان او لحظه ای در برابر گوساله^۷ این امت سر تعظیم فرود نیاوردند، از این روه شیعیان او رافضی گفتند. گوساله پرستان قوم موسی در صد کشتن هارون برآمدند

- ۱- فرق الشیعه ص ۸۳
- ۲- الزینه، برگ ۲۱۴ (نسخه خطی)
- ۳- احسن التقاسیم ص ۳۸
- ۴- العقد الفرید ج ۲ ص ۴۰۹
- ۵- التبصیر فی الدین ص ۳۲
- ۶- الزینه، برگ ۲۱۴ (نسخه خطی)

و گوساله پرستان امت در صد کشتن علی برآمدند و پیروان آن حضرت را رافضی نام نهادند^۸. طبری با این تعبیر می خواهد رافضی ها را از هر گونه شرکی به دور معرفی کند و در مقابل، این حزم می خواهد رافضی ها را غیر مسلمان جلوه دهد^۹ چرا که او در نکوهش شیعیان از هیچ تهمت و غرض ورزی دریغ نکرده است.

به هر حال ما خیال می کنیم که نامگذاری شیعیان به رافضی در زمان زید و به دست او انجام یافته است و انگیزه های این نام گذاری دوری جستن آنان از زید و تنها گذاشتن در صحنه نبرد با اموی ها بوده است.

۱- المستدرک ص ۱۱۱
 ۲- الفصل فی الا هواء والنحل والملل ج ۲ ص ۷۸

فرقه‌های شیعه

شیعه در آغاز پیدایش خود، یک فرقه صدرصد مدهبی بود که روشنترین ویژگی آن، اعتقاد به شایستگی علی بن ابیطالب (ع) برای خلافت بود، زیرا خلافت برای آنها پیش از آنکه به عنوان یک مسئله سیاسی مطرح باشد، به عنوان یک مسئله مذهبی مطرح بود. همه شیعیان بعد از شهادت امیرمؤمنان به امامت و پیشوایی فرزندان بزرگوارش امام حسن و پس از ایشان به امامت امام حسین معتقد شدند و هرگز اختلافی در این زمینه پدید نیامد و حتی یک نفر هم به امامت دیگری معتقد نشد.

اما در این میان گروهی در عهد علی بن ابیطالب (ع) پیدا شدند که در حق آن حضرت غلو کردند و به الوهیت و مقدس بودن او معتقد شدند و به غلاشه شهرت یافتند که البته آنها را نمی‌توان از فرقه‌های شیعه به شمار آورد. پیروان عبدالله بن سبا یکی از این فرقه‌هاست که می‌گفتند: "علی برابر سواراست، رعد صدا، و برق تازیانه اوست" که امیرمؤمنان شخصا با عقاید آنها به مبارزه برخاست و آنها را در آتش سوزانید و ریشه کن ساخت.* لازم به یادآوری است که شیعیان، از آنها بی‌زاری می‌جویند و آنها را از فرقه‌های شیعه به شمار نمی‌آورند. هنگامی که غلام را بیرون از فرقه‌های شیعه بدانیم، می‌توانیم بگوئیم که تا عهد امام حسین هیچ اختلافی در میان شیعیان پدید نیامده است. شهادت امام حسین آغاز اختلاف و پدید آمدن فرقه‌های مختلف شیعه می‌باشد.*

۱- خطط مقریزی، ج ۲ ص ۳۵۱

۲- السیاده العربیه، ص ۷۹

* در مورد پیروان عبدالله بن سبا و صحت و سقم عقاید منسوب به آنها به کتاب "عبدالله بن سبا"، تالیف: سید مرتضی عسکری مراجعه شود.

۳- التفكير الفلسفی فی الاسلام، ج ۱ ص ۱۷۳

۴- المقالات والفرق قمی ص ۷۰، حورالعین حمیری ص ۱۸۰

دربریخی از منابع تاریخی، از شهادت حضرت علی به عنوان نقطه آغاز اختلاف یاد شده است^۱ ولی نمی‌توان دلیل علمی بر آن پیدا کرد، زیرا همه گروه‌های مختلف شیعه به امامت امام حسن و امام حسین عقیده داشتند و اختلافی در این زمینه یافت نمی‌شود. نتیجه اینکه نقطه آغاز پیدایش فرقه‌های مختلف شیعه، بعد از شهادت امام حسین می‌باشد و پیش از آن اختلافی در بین نبوده است.^۲

سبب اختلاف شیعه و تقسیم آن به فرقه‌های مختلف، به مسئله خلافت و امامت باز می‌گردد.^۳ از آنجا که امامت اساس اختلاف را تشکیل می‌داد، بحث پیرامون مشروعیت و یا عدم مشروعیت خلافت خلفای راشدین راه دنبال آورد. پیداست که ظهور فرقه‌های مختلف شیعه ریشه مذهبی داشت و فرقه‌های مختلف از اینجا پدید آمد که هر گروهی عقیده‌اش را ابراز کرده و برای اثبات حقانیت آن اقامه برهان می‌کرد و تا پای جان از آن به دفاع می‌پرداخت.

سلیم کوفی که از یاران نزدیک حضرت علی است می‌گوید: از امیرمؤمنان شنیدم که فرمود: امت اسلامی به ۷۳ گروه تقسیم می‌شود که ۷۲ گروه آن در دوزخ و یک گروه آن در بهشت است. از این ۷۳ گروه، ۱۳ گروه به محبت و ولایت ما منسوب هستند که ۱۲ گروه آن در دوزخ و فقط یک گروه آن در بهشت است.^۴

دربریخی از منابع تاریخی، تعدادی از فرقه‌های شیعه را بازگو کرده اند که دربرخی از آنها از غلام نیز به عنوان گروهی از شیعه یاد شده است. مثلاً "ابن قتیبه از هشت گروه شیعه بحث کرده که یکی از آنها سبا^۵ است، در صورتیکه آنها از گروه غلام هستند نه شیعه، زیرا معنای تشیع پیروی حضرت علی است نه ستایش و پرستش او. بدیهی است که پرستش غیر از

۱- البدء والتاریخ مقدسی، ج ۵ ص ۱۲۵

۲- الشیعه بین الأشاعره والمعتزله ص ۶۰

۳- عقیده الشیعه، رونالد سن ص ۱۱۸

۴- سقیفه ص ۸۴

* می‌گویند عبدالله بن سبا فردیهودی مسلمان شده ای بوده که به الوهیت علی معتقد بوده است و حضرت علی او را تبعید کرده. رجال کشی ص ۳۰ ولی به تحقیق علامه سید مرتضی عسکری، اساساً "عبدالله سبا" مردی موهوم بوده که دشمنان شیعه آنرا جعل کرده و ساخته اند. برای تحقیق بیشتر به کتاب عبدالله بن سبا، آقای عسکری مراجعه شود. م

۵- المعارف ص ۶۲۲

پیروی است . از این رو پیدایش فرقه های مختلف شیعه به مسئله امامت مربوط می شود و پس از ۲۲ گروه شیعه نام می برد و اساس آنها را به سه گروه اصلی : زیدیه ، امامیه و غلام برمی گرداند^۱. بغدادی شیعیان را پس از عهد حضرت علی به چهار گروه : زیدیه ، کیسانیه ، امامیه و غلام تقسیم کرده آنگاه شاخه های فرعی هر گروهی را بازگو می کند^۲. اشعری آنها را به سه گروه اصلی : زیدیه ، غلام و رافضی تقسیم کرده ، و فرقه های فرعی آنها را نیز بیان می کند^۳. مسعودی شمار فرقه های شیعه را به ۷۳ گروه می رساند^۴. مقدسی شیعیان را بر حسب اخلاص در محبت علی ، افراط در ذم عثمان ، تمایل به شیخین و اعتقاد به الوهیت حضرت علی (سأیه) ؛ به سه گروه تقسیم می کند که این تقسیم نیز اشتباه است زیرا غلام را از گروه های شیعه به شمار آورده است در صورتیکه حضرت علی (ع) شخصا آنها را رد کرده است .

در تاریخ ، افرادی یافت شده اند که شیعه را به طور مطلق اهل ضلالت نامیده اند . که یکی از آنها " ملطی " است که آنها را به ۱۸ گروه تقسیم کرده ، و همه را اهل ضلالت نام نهاده است^۵.

شیخ مفید شیعه را به دو گروه اصلی : زیدی و امامی تقسیم کرده ، می فرماید : امامیه در موضوع امامت به نصوص اعتماد می کنند و زیدی ها پس از امام حسن و امام حسین به دعوت و جهاد اعتقاد دارند^۶. اسفراینی هم آنها را به سه گروه تقسیم می کند : زیدی ، امامی و کیسانی^۷. حنفی نیز آنها را به زیدی ، امامی و غلام تقسیم می کند^۸. شهرستانی ، آنها را به پنج گروه تقسیم می کند : زیدی ، کیسانی ، امامی ، اسماعیلی و غلام^۹! حمیری نیز آنها

۱- فرق الشعیه نوبختی ص ۲

۲- المقالات والفرق ص ۱۵۵

۳- الفرق بین الفرق ص ۲۱

۴- مقالات اسلامیین ص ۵

۵- مروج الذهب ، ج ۳ ص ۳۲۱

۶- البدء والتاریخ ، ج ۳ ص ۱۲۵

۷- التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع ص ۱۸

۸- ارشاد مفید ص ۱۹۵

۹- التبیصیر فی الدین ص ۳۲

۱۰- الفرق المنتزعه ص ۳۰

۱۱- ملل و نحل ج ۱ ص ۱۹۵

را به شش گروه تقسیم می کند : سبأیه ، صحابه ، کاملیه ، زیدیه و امامیه^۱.

از بحث و بررسی مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که منابع تاریخی در این مورد به شدت متفاوت است . در این میان علمای کلام و عقاید ، تقسیم قابل اعتمادی ارائه نداده اند . فقط می توانیم از همه مطالب یاد شده به این نتیجه برسیم که پیروان اهل بیت به سه گروه اصلی تقسیم می شوند که هر یک از آنها به گروه های کوچکتری تقسیم می شوند .

سه گروه اصلی به این قرار است :

الف - امامی اثنا عشری (دوازده امامی)

ب - زیدی

پ - کیسانی

امامیه به پیشوایی و امامت ۱۲ امام معصوم از اهل بیت پیامبر (ص) معتقد هستند که نخستین آنها علی بن ابیطالب و یازده تن دیگر از اولاد او و از نسل امام حسین هستند که آخرین آنها مهدی موعود می باشد .

زیدیه به پیشوایی زید بن علی (زید شهید ، پسر امام زین العابدین) و هر کسی از اهل بیت که در برابرستمگران قیام کند و دشمنش را بکشد ، معتقد هستند . آنها امامت را مشروط به دعوت و جهاد می دانند ، و نه به نص .

کیسانیه به پیشوایی محمد حنیفه برادر امام حسین معتقد هستند .

لازم به تذکر است که گروه های فراوان دیگری که در محبت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت و نیز خلافت بلا فصل امیر مومنان شریک هستند ، وجود دارند که همگی از این سه گروه سرچشمه گرفته اند^۲.

اینک به بررسی فشرده سه گروه اصلی می پردازیم .

۱- حورالعین ص ۱۵۴

۲- التنبیه والرد علی ناهل الاهواء والبدع ص ۱۸

الف : دوازده امامی

به شیعیان دوازده امامی از آن جهت امامیه گفته می شود که به وجوب نصب امام از طرف حضرت پروردگار معتقد هستند. امامیه به امامت حضرت علی از طرف خدا و به نص وصیت صریح پیامبر (ص) اعتقاد راسخ دارند^۱ و امامت را اصلی از اصول دین می شمارند^۲. امامیه در مورد امامان اهل بیت اعتقاد راسخ و استوار دارند و از هر کسی که در مورد یکی از امامان معصوم غلو کند بیزاری می جویند^۳.

به امامیه ، از آن جهت اثنا عشری گفته می شود که پیشوایان معصوم را پس از پیامبر اکرم (ص) دوازده تن ، به قرار زیر می دانند :

الف - امام علی ، پسر ابیطالب

ب - امام حسن مجتبی ، فرزند امام علی

پ - امام حسین سیدالشهداء ، فرزند امام علی

ت - امام زین العابدین ، فرزند امام حسین

ث - امام محمد باقر ، فرزند امام زین العابدین

ج - امام جعفر صادق ، فرزند امام باقر

چ - امام موسی کاظم ، فرزند امام صادق

ح - امام رضا ، فرزند امام موسی کاظم

خ - امام محمد تقی الجواد ، فرزند امام رضا

د - امام علی نقی الهادی ، فرزند امام جواد

ذ - امام حسن العسكري ، فرزند امام هادی

ر - امام مهدی ، فرزند امام حسن عسکری^۴

۱- المقالات والفرق ص ۱۵۴

۲- الشیعه ص ۷۳

۳- اعیان الشیعه ص ۲۱

۴- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۱۲۵

امامیه معتقد است که پیامبر اکرم (ص) از امام های معصوم به صراحت خبر داده است*.
امام صادق از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که خطاب به اصحاب خود فرمود: *بسمه شب قدر ایمان بیاورید که شب قدر از آن علی و یازده تن از فرزندان اوست^۱*.
زراره بن اعین از امام صادق نقل می کند که دوازده امام معصوم از آل محمد محدث هستند^۲.

امامیه در مورد فرد فرد امامان به نص معتقد بوده و می گویند: پیامبر اکرم (ص) در مورد یکایک امامان به اسم و نسبت صریحاً " خبر داده و بر امامت هریک از آنها " نص" فرموده است. پیامبر (ص) بارها فرموده است: *من سرور انبیاء و علی سرور اوصیاء است، جانشینان من دوازده تن هستند که نخستین آنها علی و واپسین آنها حضرت مهدی است^۳*.
امامیه ، پیشوایان خود را از هر لغزشی مصون و معصوم می دانند^۴.
شیعیان اثنا عشری ، اسامی امامهای راتاپایان جهان به همان ترتیب یاد شده

* در کتابهای اهل سنت نیز از خلفای دوازده گانه سخن به میان آمده که بدون تردید مربوط به امامان معصوم می باشد.
بعضی از شعرای شیعه درباره امامان اشعاری سروده اند که مقدسی در " البدء والتاریخ " آنها را نقل کرده است :

ادین بدین المصطفی و وصیه	والظاهرین و سید العباد
و محمد و جعفر بن محمد	و سمی مبعوث لشط الوادی
و علی الرضی ثم محمد	و علی المعصوم ثم الهادی
حسن و اکرم بعده یا مامتا	بالقائم المستور للمیماد

و درجائی می گوید :

انا مولی للنبی ثم للهانی علی وثمان بعد سبطیه و مستور خفی

من به دین مصطفی و وحی او و فرزندان پاک او هستم ، (آنان) سید عابدان ، محمد (باقر) جعفر بن محمد و هشتام مبعوث وادی (طور، موسی) علی رضا ، سپس محمد علی معصوم و حسن (عسکری) و بعد از او امام قائم را که روز میعاد پنهان است ، گرامی می دارم .
در ادامه می گویند :

من بنده پیامبر و علی (هدایت یافته) و هشت نفر بعد از دوازده (حسن و حسین) و امام پنهانی هستم . " مترجمان "

۱- اصول کافی ، ج ۱ ص ۵۳۳

۲- همان ماخذ

۳- تلخیص الشافعی ج ۴ ص ۱۴۹

۴- البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۷

و آنها، علاوه بر اینکه امامان را از رموز و اسرار آگاه می‌دانند، به تقیسه، غیبت و قیام مهدی (ع) نیز معتقدند.^۲

امامیه همچنین به تقیه و پدا معتقد هستند.^۳ امامت، عصمت و نص بر امامان را واجب می‌دانند.^۴ به نظر آنها هرکس به اینها معتقد نباشد، شیعه امامی نخواهد بود.

به عقیده امامیه، هرکس در حالیکه امام زمانش را شناخته از دنیا برود، در عهد جاهلیت از دنیا رفته است.^۵

امامیه، امامت را پس از امام حسین در فرزندان آن حضرت بطور پیوسته (هر فرزندی پس از پدر خود) می‌داند و معتقد است که پیامبر اکرم (ص) صریحا "به آنها نص کرده است".^۶

آنها معتقدند که شناسائی امام یکی از شرائط ایمان است.^۷ و کسانی که به امامت آنها عقیده ندارند بیراهه رفته اند.^۸ فخر رازی می‌گوید که امامیه، صحابه را تکفیر می‌کند.

امامیه معتقد است که پس از شهادت حضرت علی، امامت به فرزند والا تبارش امام حسن منتقل شده است. کلینی روایت می‌کند که امیر مومنین در آخرین لحظات زندگی،

پسرش امام حسن را فراخواند و خطاب به او فرمود: پسر من نزدیک شوتا اسرار امامت را که پیامبر اکرم (ص) در او پسین لحظات زندگی اش به من بیان فرمود، برایت بازگو کنم.^۹

در کتب معتبر آمده است که پیامبر اکرم (ص) امام حسن و امام حسین را خلیلی دوست می‌داشت و آنها را سرور جوانان بهشتی می‌خواند.^{۱۰}

شیعه روایت می‌کند که نام حسن و حسین را پیامبر بزرگوار شخصا "به استناد پیک وحی" بر آنها نهاده است.^{۱۱} و در حق آنها فرموده است: این دو فرزند من، امام هستند چه بنشینند و یا به پا خیزند!^{۱۲}

۱- التنبیه والاشراف ص ۲۳۳

۲- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۶

۳- التنبیه والرد ... ص ۱۸

۴- الفصول المحناره، ج ۲ ص ۸۱

۵- الفرق المنتزعه ص ۳۰

۶- الملل والنحل، ج ۱ ص ۲۱۸

۷- الحور العین ص ۱۵۷

۸- البداء والتاریخ ج ۵ ص ۱۲۶

۹- اصول کافی، ج ۱ ص ۱۹۸

۱۰- العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۴

۱۱- دلائل الامامه ص ۶۰

به عقیده شیعیان، امامت بعد از امام حسن به امام حسین، و پس از وی به فرزنداناش منتقل شده است. شیعیان در توجیه اینکه چگونه امامت به فرزندان امام حسین منتقل شده در صورتیکه امام حسن برادر بزرگتری باشد، می‌گویند: امامت انتصابی و به فرمان خداست و ربطی به سن و سال ندارد، چنانکه با وجود حضرت موسی خداوند نبوت را در فرزندان برادر کوچکتر او یعنی حضرت هارون قرارداد! شیعیان بعد از امام حسین، فرزند بزرگوارش امام زین العابدین را شایسته امامت می‌دانند.^۱

کلینی روایت می‌کند که امام حسین لحظاتی پیش از شهادت خود، نامه مهر شده‌ای را به دخترش فاطمه داد که به زین العابدین بدهم و تصریح فرمود که او نیز پس از خود، پسرش محمد باقر را به امامت معرفی کند.^۲

امام باقر کسی است که علم و فقه و دیانت را با هم گرد آورد.^۳

امامت امام باقر از طرف پدرش اعلام شده و قسمتی از نصای مربوط به امامت او را کلینی در کافی آورده است.^۴ وی گوید: پدر حضرت باقر در حالیکه قدم می‌زد به آنگاهی کرد و فرمود و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین* . شیعیان اثنی عشری پس از امام باقر فرزندش امام جعفر صادق را به امامت می‌شناسند.

امام صادق داناترین مردم به احکام شریعت و مشهور به زهد و تقوی بود.

ابوحنیفه گوید: من هرگز کسی را داناتر از جعفر صادق ندیده‌ام.^۵

رونالدسن Ronaldson می‌گوید: امام صادق خود را به کلی از سیاست* کنار کشید.^۶

امامیه بعد از امام صادق، فرزندش حضرت موسی بن جعفر را به امامت می‌شناسد.

حضرت موسی بن جعفر به عبادت و کثرت نماز و روزه مشهور بود و در پرتو اخلاق

معجز آسا و کظم غیظ (فرو بردن خشم) فوق العاده اش به "کاظم" ملقب شده است.^۷

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۴۷

۲- ارشاد مفید ص ۲۵۴

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۳

* ما اراده کردیم که منت گذاریم بر آنهایی که در زمین مستضعف شده اند، آنان را پیشوا و وارثان زمین نمائیم.

۴- الوافی بالوفیات، ج ۴ ص ۱۰۲

۵- اصول کافی، ج ۱ ص ۳۰۳

۶- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۴۵

*

۷- عقیده الشیعه ص ۱۳۹

۸- ارشاد مفید ص ۳۰۰

حضرت موسی بن جعفر، پسرش امام رضا را به امامت معرفی کرد و فرمود: پسر من پس از من جانشین من بوده، رهبری امت را به عهده خواهد گرفت.^۱

بعد از امام رضا، شیعیان به امامت پسرش امام محمد تقی جواد معتقد شدند و روایت می کنند که امام رضا درباره اش فرمود: پسر من جواد را به جانشینی خود برگزیدم و در جای خود قرار دادم.^۲

شیعیان بعد از امام جواد به امامت پسرش امام علی النقی و بعد از او به امامت پسرش امام حسن عسکری و سرانجام به امامت پسر بزرگوارش حضرت مهدی (عج) که دوازدهمین امام است، معتقدند. حضرت مهدی (عج) در سامرا دیده به جهان گشود سپس از دیده ها ناپدید گشت، تاروی به امر پروردگار ظاهر شود و عدالت را بر سرتاسر جهان بگستراند.^۳

بنابراین بعد از امام حسین، امامت در میان شیعه از پدر به پسر منتقل می شود و این ترتیب مطابق نص رسول اکرم (ص) می باشد و پایه اعتقادات شیعه را فقط و فقط نص رسیده از پیامبر (ص) تشکیل می دهد.

شیعه امامیه از نظر فزونی پیروان و پراکندگی آنها در اقطار جهان، بزرگترین فرقه شیعه در جهان بوده، زعامت مراکز مهم شیعه در جهان را به عهده دارند.

ب: کیسانیه

دومین گروه از گروه های اصلی شیعه کیسانیه است.

پس از شهادت امام حسین (ع) در میان شیعیان در مورد جانشینی وی اختلاف پدید آمد، گروهی به امامت محمد حنیفه گرویدند و به اینگونه، گروه کیسانیه به وجود آمد.

محمد حنیفه فرزند برومند حضرت علی علیه السلام از غیر فاطمه زهرا (س) می باشد که در جنگ جمل پرچمدار سپاه علی بود.^۱ کیسانیه پیرو مختار بن ابی عبیده ثقفی می باشند.^۲ که نخست خارجی بود، سپس زبیری و آنگاه شیعه و سرانجام کیسانی شد.^۳

اینک ببینیم چرا به پیروان محمد حنیفه، کیسانی گفته می شود؟^۴ ابلاذری آنها را به کیسان خادم عرینه و سر لشکر سپاه مختار منسوب دانسته است.^۵ نو بختی معتقد است کیسان لقب مختار می باشد و سبب شهرت یافتن مختار به این لقب، به جهت سر لشکرش ابو عمیره است که نام او کیسان بوده است.^۶ مسعودی می گوید: لقب مختار "کیسان" و کنیه او ابو عمیره می باشد و اضافه می کند که این لقب را حضرت علی (ع) به او داده است.^۷ شیخ مفید، کیسانیه را نخستین گروهی می داند که از شاهرام هدایت منحرف شده به بیراهه رفتند، و معتقد است که کیسان نام پیشین مختار بوده است. شهرستانی آنها را منسوب به کیسان خادم حضرت علی دانسته است.^۸

حمیری آنها را پیرو "کیسان" از قبیلہ بجیلہ که در کوفه اقامت داشتند، دانسته است.^۹

۱- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۱۳۱

۲- المعارف ابن قتیبہ ص ۶۳۳

۳- الملل والنحل ج ۱ ص ۱۹۷ (در مورد شخصیت مختار و نادرست بودن این نسبت رجوع شود به کتاب انتقام یا انقلاب کوفه، اثر تحقیقی برادر دهلشمند آقای محمد حسن محمدی

ص ۱۱۳-۱۴۳

۴- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۳۷

۵- فرق الشیعه ص ۴۵

۶- مروج الذهب، ج ۳ ص ۸۷

۷- الملل والنحل ج ۱ ص ۱۹۶

۸- الحورالعین ص ۱۸۲

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۱۲

۲- همان مدرک

۳- دلائل الاما مه ص ۲۱۷

از تحقیق و پژوهش در مورد علت نامگذاری این فرقه به کیسانیه به نتیجه قابل اعتمادی نمی‌رسیم. آنچه مسلم است اینست که مختار به کیسان شناخته می‌شود و کیسانیه پیرو مختار و معتقد به امامت جناب محمد حنیفه بوده‌اند.

کیسانی‌ها در مورد درگذشت محمد حنیفه اختلاف نظر دارند، گروهی از آنان معتقدند که اوزنده است و در کوهی به نام رضوی در میان مکه و مدینه زندگی می‌کند. این گروه روایات حضرت مهدی را با او تطبیق کرده‌اند و او را مهدی موعود می‌پندارند و دربارهٔ محمد حنیفه داستانهای شگفت‌انگیزی نقل می‌کنند. آنها می‌گویند: او در کوه رضوی زندگی می‌کند، شیری از طرف راست و پلنگی از طرف چپ او را همراهی می‌کنند، فرشتگان با او سخن می‌گویند، خوراک او با دادن و شامگاهان از جانب پروردگارش نازل می‌شود، او زنده است و نمی‌میرد تا به فرمان پروردگار ظهور کند و جهان را پس از آنکه پرازم و ستم شده به عدل و داد آبادان کند.

در مورد سبب ناپدید شدن او اختلاف کرده‌اند، برخی معتقدند که جز خدا کسی راز آنرا نمی‌داند. برخی دیگر معتقدند که خداوند او را از باب مجازات در کوه رضوی حبس کرده است زیرا او پس از شهادت امام حسین به سوی یزید رفته، از او امان نامه درخواست کرده است.^۴ گروهی دیگر درگذشت او را پذیرا شده، در مورد امام بعد از او اختلاف کرده‌اند.

در برخی منابع، اسماعیل بن محمد، شاعر معروف حمیری، در این زمینه اشعاری دارد که ترجمه اش چنین است:

"ای کوه رضوی چه دردناک است اندوه‌های ساکن تو، و چه دردناک است اندوه‌های مادر فراق او!"

"ای فرزند پیامبر. تا به کی؟ و چه زمان درازی، به دور از زندگی خواهی کرد؟"

۱- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۷

۲- فرق الشیعه ص ۴۵

۳- الفصل فی الاهواء والملل ج ۴ ص ۱۷۹ و اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین ص ۶۲

۴- الفرق بین الفرق ص ۵۲

۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۸، اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین ص ۶۲، الزینه برگ ۱۰۲ (نسخه خطی)

وبعد می‌افزاید*:

"ای کوه رضوی، چرا ساکن تراز دیده‌ها ناپدید است؟ تا به کی او را از دیده‌ها ناپدید نگه خواهی داشت، تو که با ما نزدیک هستی!"

"ای فرزند علی وای همنام و هم کنیه پیامبر، دلم از فراق تو درسوز و گداز است!"
"اگر به درازی عمر نوح از دیدگان ما ناپدید شوی، هیچ تردیدی در دل‌های ما پدید نمی‌شود که تو روزی پدیدار خواهی شد!"

به طوری که در اشعار حمیری نیز منعکس است، گروه کیسانی، جناب محمد حنیفه را همان مهدی موعود می‌پندارند.

کیسانیه به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که برخی از آنها به قرار زیر است:

الف - کرنیه: که به پیروان کرنب ضریر^۳ گفته می‌شود.

ب - هاشمیه: پیروان ابوهاشم، پسر محمد حنیفه^۴ که معتقدند امامت از محمد حنیفه به پسرش ابوهاشم انتقال یافته است. آنها می‌گویند ابوهاشم پیش از مرگ خود، محمد، نوادهٔ ابن عباس را به جانشینی خود برگزیده است و به وسیلهٔ آنها دعوت به خراسان انتقال یافته است.

پ - مختاریه: پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی، که به رولیت ملطی پیامبرش پنداشته‌اند.^۵

ولی رازی معتقد است که آنها بعد از امام حسین به امامت محمد حنیفه معتقد شده و مختار را جانشین او پنداشته‌اند.^۶

* یا شعب رضوی ما لمن بک لایری
یا بن الوسی و یا سمنی محمد
لو غاب عنا عمر نوح ایقنت
حتی یری لحمی و انت قریب
و کتیه نفسی علیه تذبذب
منا النفوس بانه سیووب

یا شعب رضوی ان فیک لطیبا
هجر الانیس وحل طلا بارادا
من آل احمد طاهرا "ممودا"
فید یراعی انما "واسودا"

۱- فرق الشیعه

۲- المقالات والفرق ص ۲۶

۳- البدء والتاریخ ج ۵ ص ۱۲۸

۴- الملل والنحل ج ۱ ص ۲۰۱

۵- التنبيه والرد علی اهل الاهواء ص ۱۸

۶- اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین ص ۶۲

ت : خشبیه : یاران ابراهیم اشتر که به هنگام رو در رویی با ابن زیاد چماق بدست داشته اند و به همین سبب به خشبیه شهرت یافته اند!

مسنودی به جای ابن زیاد ، مصعب بن زبیر را نوشته است.^۲

ث - راوندیه : پیروان ابوهریره که امامت را بعد از ابو هاشم از آن محمد ، نواده ابن عباس دانسته اند و استدلال می کنند که پس از رسول اکرم (ص) خلافت از آن عباس است زیرا عموم مقدم بر پسر عمو است.^۴

راوندیه به آیه ارت* استدلال کرده می گویند : خلافت حق عباس بود ، چون پس از رحلت پیامبر او را از حق خود محروم کردند ، ولذا خداوند به نواده اش ، محمد بازگردانید.^۵

اینها مهمترین گروههای کیسانیه بودند که در کتابهای ملل و نحل بدان اشاره شده است و مسلماً " در میان گروههای یاد شده که دین عبارت از پیروی یک رهبر شایسته است و به قدری در این عقیده استوار هستند که هر نصی با آن سازگار نباشد تأویلش می کنند.^۶

کیسانیه در مورد رجعت معتقدند که : پیامبر اکرم (ص) یکبار دیگر پابه عرصه جهان می گذارد و همه پیامبران برمی گردند و به او ایمان می آورند . حضرت امیر مؤمنان برمی گردد و معاویه رامی کشد و آل ابی سفیان راریشه کن می سازد . شام را ویران می کند و بصره را در آب غرق می سازد.^۷

کیسانیه بعد از ادر تمام مراحلش (در مقام علم و اراده و امر) برخدا جایز می شمارند ، و این شاید بدین دلیل باشد که مختار در مورد آینده پیشگوئی می کرد ، هرکجا پیشگوئی اش واقع می شد آنرا دلیل صدق گفتار خود قرار می داد و هرکجا که برخلاف گفته اش واقع می شد ، می گفت : برای خدا بدا حاصل شده است.^۸

۱- المعارف ص ۶۳۲ ، الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۳۱۸

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۱۰۶

۳- مقالات الاسلامیین ص ۲۱

۴- البده و التاریخ ج ۵ ص ۱۳۱

* سوره انفال ، آیه ۷۵

۵- العبر ، ابن خلدون ج ۳ ص ۱۷۲

۶- ملل و نحل ، ج ۱ ص ۱۹۶

۷- فرق الشیعه نوبختی ص ۶۲

۸- الملل و النحل ج ۱ ص ۱۶۷

بغدادی در تفسیر بدا چنین می گوید : مختار به لشکر خود وعده پیروزی داد ، هنگامی که دولشکر در مدائن در برابر یکدیگر صف آرائی کردند ، لشکر مختار شکست خورد و فرمانده لشکر به قتل رسید ، برخی از سران لشکر به مختار مراجعه کردند که چگونه به ما وعده پیروزی داده بودی ؟ مختار در پاسخ گفت : خداوند به من وعده پیروزی داده بود و لکن برای خدا ، بدا حاصل شد . آنگاه به آیه شریفه : *یمحو الله ما یشاء ویثبت : خداوند آنچه را که بخواهد محو و آنچه را که بخواهد برپا می دارد* استدلال کرد :

بدا در مورد ما عبارت از این است که در مورد چیزی که قبلاً "تصمیم گرفته بودیم تجدید نظر کنیم و برخلاف تصمیم پیشین تصمیم دیگری بگیریم . بدا به این معنی در مورد ما بسیار طبیعی است ، زیرا همواره ممکن است حوادثی روی دهد که افکار ما را در گون سازد و ما را وادار کند که از تصمیم پیشین خود چشم ببوشیم . پرواضح است که بدا به این معنی از نادانی ما از حوادث بعدی و از ندانمات ما از تصمیم قبلی سرچشمه می گیرد ، و بدا به این معنی هرگز نمی تواند برخداوند دانا و توانا عارض شود ، زیرا که آن مستلزم جهل و نقص است و آن برخدا محال است.^۱

آنهلاکه بدا را در مورد خداوند نمی پذیرند ، از بدا چنین برداشت می کنند و مطابق برداشت خود ، معتقدین به بدا را تکفیر می کنند.^۲ اگر معنی بدا در مورد خداوند نیز همان باشد حق با آنهاست ، چنانکه امام صادق (ع) می فرماید : هرکس خیال کند که برای خداوند بدا در اثر ندانم از گذشته جاصل می شود به عقیده مانیز کافر می شود.^۴

شیخ مفید معتقد است که در اعتقاد به بدا ، اختلافی در میان شیعه امامیه نیست . و همه شیعیان اثنا عشری به اصل بدا اعتقاد دارند و دلیل آن را روایتهای صحیح و فراوانی می دانند که از امامان معصوم رسیده است.^۵

کیسانیه به حلول و تناسخ* نیز عقیده دارند . قمی می نویسد : آنها خیال می کنند که خداوند در بدن پیشوایان حلول می کند ، همانطور که در بدن مخف حنفه حلول کرده بود ،

۱- (رعد : ۳۹) الفرق بین الفرق ص ۵۱

۲- عقاید الشیعه ص ۲۱

۳- الفرق بین الفرق ص ۳۸

۴- عقاید مظفر ص ۴۵

۵- اوائل المقالات ص ۱۳

* تناسخ عبارت از حلول روح موجودی ، انسانی ، بعد از مردن ، به بدن انسان دیگر است . م

سپس دریدن عبدالله نواده جعفر طیار حلول کرده است .
مختار معتقد بود که میان نسخ و بسا فرقی نیست ، زیرا بسا در اخبار ، مانند
نسخ در احکام است ، اگر نسخ در احکام جایز باشد ، چرا بسا در اخبار جایز نباشد ؟
اینها مهمترین ویژگیهای عقاید کیسانیه است که باگذشت زمان منقرض شده و دیگر
کسی از پیروان آنها در روی زمین نمانده است و شاید سبب انقراضشان تقسیم شدن آنها به
فرقه های مختلف و ضعف عقایدشان بوده باشد .

زیدیه - گروههای دیگر ، اسماعلیه ، واقفیه

سومین گروه از فرقه های اصلی شیعه ، زیدیه است .
این گروه به امامت زید ، فرزند امام زین العابدین معتقد هستند .
زیدی ها ، از نظر تعداد پیروان ، از شیعیان دوازده امامی کمتر هستند و برخلاف امامیه ، نص را
لازم نمی دانند ، بلکه معتقدند که هرکس در برابر ستمگری ها قیام کند ، باید همراه او قیام
کرد^۱ ، آنها معتقدند که امامت باید در میان فرزندان حضرت فاطمه باشد ، و می گویند :
هر فاطمی که شمشیر بکشد و مردم را به سوی خود دعوت کند ، اطاعت او همچون اطاعت حضرت
علی بر آنها واجب است^۲ .
زیدی ها در کشورهای مختلف ، از جمله یمن ، بلاد جبل و دیلم پراکنده هستند . آنها
به گروههای دیگری نیز تقسیم می شوند که بعداً درباره آنها سخن خواهیم گفت .
گروههای ذکر شده مهمترین گروه های شیعه هستند که شماره پیروان آنها پیش از
دیگر گروهها می باشد .
در اینجا گروههای دیگری نیز وجود دارد که یکی از مهمترین آنها اسماعلیه است .

اسماعیلیه :

فرقه اسماعیلیه پس از شهادت امام جعفر صادق (ع) از شیعه دوازده امامی جدا
شدند . آنها بعد از امام صادق به امامت پسر بزرگوارش اسماعیل معتقد شده اند^۳ .
اسماعیلیه معتقدند که امام صادق (ع) به امامت پسرش اسماعیل اشاره کرده
و شیعیان را به سوی او رهنمون شده است^۴ .

۱- المعارف ابن قتیبه ص ۶۲۲

۲- المقالات والفرق ص ۷۰

۳- همان مدرک ص ۷۹

۴- الزینه ، برگ ۱۰۲ (نسخه خطی)

نظر به اینکه اسماعیل در زمان پدرش امام صادق (ع) دیده از جهان فرو بست، فرقه اسماعیلی درگذشت او را انکار کرده^۱ مدعی شدند که امر بر مردم مشتبه شده است. آنها می‌گویند: از طرف خلفای بنی عباس برای اسماعیل خطر جانی وجود داشت از این رو برای حفظ جان اسماعیل، شایعه درگذشت او را شایع کردند^۲.

نوبختی می‌گوید: به عقیده اسماعیلی‌ها، اسماعیل زنده است، و از دنیا نمی‌رود تا روزی که جهان تحت فرمان او قرار بگیرد زیرا پدرش به امامت او فرمان داده و او را به پیشوائی امت برگزیده است^۳. به عقیده اسماعیلی‌ها، او همان قائم آل محمد است^۴. بغدادی اسماعیلیه را به دو گروه تقسیم می‌کند:

نخست گروهی که منتظر ظهور اسماعیل هستند و او را زنده می‌پندارند و دیگر، گروهی که معتقدند امام جعفر صادق با اینکه می‌دانست اسماعیل در حیات او وفات خواهد یافت، او را به امامت منصوب کرد تا به این وسیله امامت پسرش محمد برای مردم ثابت گردد^۵. ملطی می‌نویسد: اسماعیلی‌ها مخالفان حضرت علی را کافر می‌دانند و از آنها بیزاری می‌جویند^۶.

هوادران اسماعیلیه هم اکنون در هند به سر می‌برند.

از دیگر فرق شیعه جعفریه یا واقفیه می‌باشد.

واقفیه:

پس از درگذشت امام موسی بن جعفر، گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت توقف کردند* و گفتند که آواز دنیا نرفته است، بلکه از دیده‌ها ناپدید شده و روزی ظهور خواهد کرد و او قائم آل محمد است. این گروه به واقفیه معروف شدند^۷. واقفی‌ها به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی از آنها در امامت حضرت باقر توقف کرده به رجعت آن حضرت معتقد شده‌اند. گروهی در امامت حضرت موسی بن جعفر توقف

۱- فرق الشیعه ص ۸۹ و حواله ص ۱۵۷

۲- ملل و نحل، ج ۲ ص ۵

۳- فرق الشیعه ص ۸۹

۴- الفرق بین الفرق ص ۶۲

۵- التنبیه والرد علی اهل الاهواء ص ۱۸

* از همین جهت به واقفیه شهرت یافته‌اند.

۶- الزینه، برگ ۱۰۲ (نسخه خطی) والبدء والتاریخ ج ۵ ص ۱۲۸

کرده‌اند که به آنها قطعیه نیز گفته می‌شود زیرا امامت را در امام هفتم قطع کرده‌اند و به امامت امام هشتم معتقد نشده‌اند^۱.

آنها معتقدند که امام هفتم زنده است و پس از آنکه جهان پر از ظلم و ستم گردید، ظهور کرده، جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد^۲.

به فرقۀ قطعیه، معطوره و یا موسویه نیز گفته می‌شود.

گروه دیگری نیز به نام محمدیه وجود دارد که درگذشته محمد نفس زکیه را انکار کرده، در انتظار او به سر می‌برند.

در اینجا به گروه‌های دیگری بر می‌خوریم که از گروه‌های نام برده جدا شده‌اند، این گروه‌ها از اختلاف در مسئله امامت به وجود آمده‌اند.

از مطالب یا شده به این نتیجه می‌رسیم که زیربنای اختلافات شیعه را مسئله امامت تشکیل می‌دهد و دلیل جدا شدن آنها به گروه‌های مختلف همین است.

۱- ملل و نحل ج ۱ ص ۲۲۴ (مادر اینجامتن کتاب را ترجمه کردیم ولی در ملل و نحل مطلب دقیقا برعکس است، آنجا می‌گوید: آنها که به وفات حضرت موسی بن جعفر، قطع (یقین) پیدا کردند و به امامت پسرش امام رضا معتقد شدند به آنها "قطعیه" گفته می‌شود) "مترجمان"

۲- الفصل فی الملل والنحل ج ۴ ص ۱۷۹

فصل دوم

ریشه‌های تاریخی دعوت علوی

بیعت سقیفه و پی آمدهای آن

مهمترین اختلافی که در میان امت اسلامی پدید آمده، اختلافی است که به دنبال رحلت رسول اکرم (ص) روی داد و اساس این اختلاف رامسئله خلافت تشکیل می‌داد، زیرا طائفه انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و در صدد بیعت با رئیس گروه خود سعد بن عباد خزرجی برآمدند!

مهاجران روی در روی آنها ایستادند و گفتند که ما برای این امر از شما شایسته‌تریم؛ اما سرانجام انصار پیشنهاد کردند که یک امیر از مهاجران و یک امیر از انصار انتخاب شود^۱. هنگامی که ابوبکر و عمر از در دروپی مهاجران با انصار باخبر شدند به همراهی او عبیده جراح به سقیفه رفتند و برتری قریش را بر دیگر قبایله یاد آور شدند و گفتند که چون پیامبر از قریش است، قریش و یه ویژه مهاجران برای تصدی پست خلافت شایسته‌تر هستند^۲، و بنابراین از همه شایسته‌تر هستند زیرا که از تیره قریش و از عشیره پیامبر و از نخستین کسانی هستند که به اسلام مشرف شده‌اند^۳.

آنگاه درگیریهایی لفظی در گرفت و سرانجام بیعت با ابوبکر مسلم شد.

نخستین کسیکه دست بیعت به او داد عمر بن خطاب بود. وی برای بیعت خود و انتخاب ابوبکر از میان مهاجران، به نماز گزاردن او بر جای پیامبر (ص) و همراه بودنش با پیامبر اکرم (ص) در غار ثور استدلال کرد^۴.

آنگاه ابوبکر به مسجد آمد و از مردم بیعت گرفت.

- ۱- انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۳، تاریخ یعقوبی ج ۵۲ ۱۳۲ و ملل و نحل ج ۱ ص ۲۲
- ۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۳
- ۳- السقیفه (سلیم کوفی) ص ۶۹
- ۴- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۶
- ۵- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۲۱

سعد بن عباد که رئیس انصار بود از بیعت او امتناع کرد^۱ و در عهد عمر به شام کوچ کرد و در آنجا کشته شد. امیر مؤمنان و عباس عموی پیامبر و دیگر بنی‌هاشم که به کفن و دفن پیامبر (ص) مشغول بودند، از بیعت ابوبکر سرباز زدند. بعدها که بیعت تجدید شد و از امیر مؤمنان خواستند که بیعت کند، از بیعت امتناع کرد و فرمود: به نص پیامبر من به تصدی این مقام از همه شایسته‌ترم، اینک شایسته‌است که ابوبکر دست بیعت به سوی من دراز کند. آنگاه به ابوبکر روی کرده فرمود: کار امت را تباه کردی، در چنین کار خطیری مشورت نکردی، و حقوق اهل بیت پیامبر را زیر پانهادی^۲.

ابوبکر گفت: آری، ولیکن ترسیدم که فتنه‌ای برخیزد. زیرا اگر به دنبال رحلت پیامبر (ص) پیش از آنکه فرصت از بین برود، کار بیعت انجام نمی‌گرفت بیم آن می‌رفت که فتنه بزرگی برخیزد.

ولی اعتراض امیر مؤمنان برای این اساس بود که او از یکطرف پسر عموی پیامبر و شخصیت ممتاز بنی‌هاشم و نخستین کسی است که دعوت اسلام را لبیک گفت^۳، و از طرف دیگر بنی‌هاشم برای تصدی مقام خلافت شایسته‌تر بودند^۴ و در نهایت اینکه او در میان همه مسلمانان از نظر دانش و بینش، فضائل اخلاقی، حسن تدبیر، و اداره امور از همه برتر بود و پیامبر هر وقت به مسافرت می‌رفت، او را به جای خود نصب می‌فرمود^۵.

یکبار او را در مکه به جای خود نصب کرد تا کارش در مدینه استقرار یافت. و یکبار او را در بستر خود خوابانید و خود به سوی مدینه شتافت. دیگر اینکه او را در مدینه به جای خود نصب کرد و خود رهسپار تبوک شد^۶.

نمونه‌های یاد شده دلیل اعتماد پیامبر بر شایستگی او برای تصدی مقام خلافت و سرپرستی امور مسلمانان است. از این رو پس از رحلت پیامبر هنگامی که از امیر مؤمنان

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۷

۲- الامامه والسیاسه، ج ۱ ص ۱۱

۳- مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۷

۴- الفصول المختاره، ج ۲ ص ۵۱

۵- علی و نبوه، ج ۲ ص ۱۹

* مهمترینکه به هنگام بازگشت از حجه الوداع در سرزمین غدیر خم به فرمان پروردگار او را به جانشینی خود نصب فرمود. برای آگاهی از منابع و مصادر اهل سنت که اخبار مربوط به غدیر خم را ثبت کرده‌اند به کتاب پیرارج "الغدیر" تألیف علامه امینی مراجعه فرمایید.

۶- المستدرک، طبری ص ۸۹

پرسیدند: چه کسی شایسته این مقام است؟ فرمود: مگر جز ما کسی چنین ادعایی دارد؟ از طرفی همه صحابه در مورد برتری علی (ع) در دانش و بینش اتفاق نظر داشتند و از جمله عمر می گفت: برترین ما در قضاوت علی است.^۳ اما اینکه چرا عمر با چنین اعترافهایی، از وی رو گردانید و با ابوبکر بیعت کرد به خوبی معلوم نیست، و شاید به دلیل فزونی سن و سال ابوبکر بوده باشد.

با اینکه عمر در روز سقیفه بیش از همه برای بیعت گرفتن تلاش کرده بود، یکروز بالای منبر صریحا^۴ گفت: "بیعت ابوبکر لغزشی بود که خداوند ما را از شرش نگهداشت". بیعت ابوبکر با واکنش سختی از سوی بنی هاشم رو به رو شد، زیرا آنها معتقد بودند که جز اهل بیت پیامبر کسی شایستگی آن مقام را ندارد زیرا آنها در خانه وحی بزرگ شده وزیر نظر و تحت تربیت مخصوص پیامبر پرورش یافته اند.^۵ از این جهت گروهی از مهاجران و انصار از بیعت او سر باز زدند و به علی بن ابیطالب گرویدند.^۶ در روز دوم بیعت، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح به خدمت عباس عموی پیامبر رفتند و از او خواستند که با ابوبکر بیعت کند و او امتناع کرد.

پس از رحلت رسول اکرم (ص) جناب عباس به خدمت حضرت علی رسیده عرض کرد: یا علی دستت را بده بیعت کنم.^۷

با اینکه عباس عموی پیامبر بود و از نظر سنی بزرگتر از حضرت علی بود ولی هرگز در صدد مخالفت با حضرت علی بر نیامد و هرگز در مورد خلافت با وی مشاجره نکرد. لازم به تذکر است که همه بنی هاشم از آغاز کار، بیعت سقیفه را محکوم کردند.

مقدسی می نویسد: رسول اکرم (ص) پیش از رحلت خود و به هنگام شدت بیماری احساس خطر کرد و فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید تا نوشته ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. آنگاه درگیری میان حاضران روی داد. برخی گفتند: او از شدت درد چنین می گوید برخی گفتند: از خودش بیرسید. عمر گفت: نه، از شدت بیماری است.^۸

- ۱- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۴
- ۲- علی ونبوه، ج ۲ ص ۱۷
- ۳- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۵۵
- ۴- السقیفه ص ۸۴
- ۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۳۸
- ۶- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۴ والفصول المختاره، ج ۲ ص ۴۸
- ۷- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۵۹

بدیهی است که پیامبر می خواست آن نوشته را بنا به مصلحت مؤمنان بنویسد. به هرحال بنی هاشم بیعت را رد کردند و گوشه گیری گزیدند، اما برخی از بنی امیه آنرا پذیرفتند و در تأیید بیعت کوشیدند.

طبری می نویسد: ابوسفیان پیش علی آمد و اظهار کرد که می خواهد با علی بیعت کند و نه با غیر او، سپس گفت: ابوبکر کجا و این مقام کجا، در واقع شما (علی و عباس) هستید که از حق خود محروم شده اید. ای علی. دستت را بده بیعت کنم.^۱ امیرمؤمنان با عمق بینش خود دریافت که او در صدد برانگیختن فتنه است و به همین جهت بیعت او را نپذیرفت.

بعد از بیعت با ابوبکر، حضرت علی (ع) کنج خانه اش نشست و به گردآوری و تنظیم قرآن کریم پرداخت.^۲

طلحه و زبیر گوشه نشینی را برگزیده^۳ همراه دیگر انصار و مهاجرانیکه به حضرت علی گرویده بودند در خانه حضرت فاطمه گرد آمدند^۴ و به اصطلاح دست به تحصن زدند.

ابوبکر عمر را فرستاد که آنها را از خانه حضرت زهرا بیرون کند، و اگر مقاومت کردند با آنها نبرد کند. عمر فرمان خلیفه را اجرا کرد و هیزم آورد که خانه را آتش بزند و بر سر آنها بریزد. حضرت فاطمه چون او را مشاهده کرد فرمود: ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه ما را آتش بزنی؟ گفت: آری، مگر اینکه شماره خود را از دیگر مسلمانان جدا نکنید و از راهی که همه می روند شما نیز بروید.^۵

از این اقدام جسورانه، کاملاً^۶ پیداست که آنها به اهمیت بیعت بنی هاشم و به ویژه حضرت علی و یاران او پی برده بودند و گرنه برای بیعت گرفتن از آنها به چنین راههایی متوسل نمی شدند. آنها که در خانه حضرت علی گرد آمده بودند، یک یک از خانه علی (ع) بیرون کشیده شده، برای بیعت با خلیفه گسیل شدند، مگر علی بن ابیطالب که بر امتناع خود اصرار ورزید. بعد از این، امیرمؤمنان تمام تلاش و کوشش خود را برای ترتیب

- ۱- تاریخ طبری، ج ۳ ص ۳۰۹
- ۲- السقیفه ص ۷۲، انساب الاشراف ج ۱ ص ۷۸، الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۲، و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲
- ۳- انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۷۳
- ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۳۸
- ۵- العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۵۹
- ۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۴۱

و تنظیم قرآن کریم و نگارش آن به دستخط مبارک خود مبدول فرمود^۱ و هنگامی که نگارش آن پایان یافت، آنرا برشتی بار کرده بر مسلمانان عرضه کرد و فرمود: *این قرآن کریم است که آنرا گردآورده ام*^۲. امیرمؤمنان با امکانات آن روز، قرآن را در هفت مجلد گردآورده بود، که در منابع تاریخی، محل آن دقیقاً روشن نیست.

سپس ابوبکر به سوی امیرمؤمنان رفت و به هر وسیله ای بود از وی بیعت گرفت^۳. به نظر می‌رسد امیرمؤمنان هنگامی که از به دست آوردن حق خود مأیوس شد و بیعت بر ابوبکر انجام گرفت، دید که اگر همچنان در بیعت نکردن اصرار بورزد، ممکن است موجب اختلاف در میان مسلمانان گردد و اتحاد و اتفاق مسلمانان از میان برود و اساس دین در معرض خطر قرار بگیرد. بنابراین برای اینکه راه را به روی دشمنان و بداندیشان ببندد بیعت او را پذیرفت و در مسائل مهم کشوری و لشکری از هیچگونه کمک فکری دریغ نفرمود^۴. امیرمؤمنان تا زمانیکه فاطمه زهرا در قید حیات بود، بیعت نکرد و فاطمه نیز با قاطعیت از او می‌خواست که بیعت نکند^۵ به خصوص که خلیفه از اعطای فدک^۶ به او امتناع می‌کرد، و بهانه می‌آورد که از پیامبر شنیده است: *"ما پیامبران هرگز چیزی از خود به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است"*^۷ از این جهت فاطمه زهرا بر او خشمگین بود و تازنده بود با او سخن نگفت^۸.

فاطمه زهرا شش ماه بعد از رحلت پیامبر (ص) دیده از جهان فرو بست، امیرمؤمنان او را شبانه دفن کرد و طبق وصیتش به خلیفه اطلاع نداد^۹.

۱- السقیفه ص ۷۲

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲

۳-

۴- مائده: ۳

۵- علی و نبوه، ج ۲ ص ۲۱

۶- انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۶

۷- فدک اسم قریه ایست در حجاز، فتوح البیدان ص ۲۵
* حضرت فاطمه در خطبه معروف خود که خلیفه را استیضاح فرمود با استناد به چندین آیه قرآنی، جعلی بودن این حدیث را برملا کرد. به کتاب پیرا ج "قدک در تاریخ" از شهید آیت الله صدر مراجعه شود. "مترجمان"

۸- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۷

۹- العقد الفرید، ج ۳ ص ۳۲۵ (و مطابق روایات اهل بیت، شهادت حضرت زهرا، ۷۵ و یا ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر بود) "مترجمان"

طبری می‌نویسد: *سبب بیعت امیرمؤمنان این بود که پس از رحلت فاطمه، در انزوای کامل سیاسی قرار گرفت*^۱ ولی این مطلب درست نیست زیرا هدف علی از خانه نشینی صرفاً جمع آوری قرآن کریم بود.

شیخ مفید این مطلب را که علی ناگزیر از بیعت شد نمی‌پذیرد و معتقد است که تنها برای مصلحت مسلمین^۲ و جلوگیری از بروز فتنه بیعت کرد^۳.

ابن عبدربه می‌گوید: *امیرمؤمنان به هنگام بیعت فرمود: تردیدی ندارم که خلافت از آن ماست که تو آنرا از ما سلب کردی و سوابق ما را نادیده گرفتی*^۴.

پس از داستان سقیفه، بنی‌هاشم که خود را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانستند، برای درهم ریختن دستگاه خلافت و بازگرداندن حقوق غصب شده اهل بیت دست به شورش زدند.

آنگاه مسئله محکوم کردن شیوه انتخاباتی و اثبات انتصابی بودن آن مطرح گشت و گفته شد که پیامبر اکرم (ص) پیش از وفات خود تصریح کرده است که جانشین او علی بن ابیطالب است^۵.

۱- تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۰۸

۲- ارشاد مفید ص ۱۷

۳- علی و نبوه، ج ۲ ص ۲۱

۴- العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۰

۵- منابع نصب علی بن ابیطالب بر خلافت را در کتاب پیرا ج "الغدیر" شاهکار مرحوم علامه امینی، از صدها مدرک معتبر اهل سنت مطالعه فرمائید. "مترجم"

شخصیت حضرت علی بن ابیطالب

امیر مومنان در خانه نبوت و دودمان رسالت، تحت سرپرستی پیامبر اکرم (ص) دوران کودکی را سپری کرد. پیامبر او را برادر می خواند و در تربیتش تلاش فراوان می کرد. از ابتدای کودکی ایمان عمیقی در اعماق دلش ریشه دوانید. هرگز بت نپرستید و در برابر هیچ معبودی جز خدا پیشانی بر زمین نسایید. در تمام گرفتاریها، درکار و یار و یاور پیامبر بود.

در کودکی، اسلام را پذیرا شد و خود نخستین کسی بود که به اسلام گروید.^۱ در مورد سن شریف آن حضرت به هنگام اسلام آوردن اختلاف است. ابن عبدربه آنرا در ۱۵، و مقدسی^۲ در حدود ۱۰، و ابوالفرج^۳ آنرا در ۱۱ سالگی نوشته است. به هر حال آنچه مسلم است اینست که او در کودکی، اسلام را پذیرفت، و این مسئله در میان اعراب بی سابقه بود، زیرا دیگران پس از سالها تلاش و کوشش اسلام را پذیرفتند. از اینجا می توانیم به میزان تأثیر رسول اکرم (ص) در میان اهل بیت خود به خصوص پسر عموی که نخستین کسی است که با پیامبر نماز خواند و دعوتش را پذیرفت، پی ببریم.^۴ واقدی می نویسد: امیر مومنان وارد خانه خدیجه شد، پیامبر مشغول نماز بود، پس از اتمام آن پرسید: این چه عملی است؟ فرمود: این یکی از عبادت های دینی است که خداوند آنرا برگزیده است. آنگاه فرمود: من ترا به پذیرش این آئین دعوت می کنم. علی گفت: من در این زمینه اطلاعاتی ندارم با پدرم گفتگو می کنم. پیامبر که نمی خواست این راز فاش شود فرمود: اگر نخواستی دعوت مرا بپذیری، آنرا با کسی بازگو نکن.

- ۱- المستر شد ص ۱۳۹
- ۲- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۱
- ۳- البدء والتاریخ ج ۵ ص ۷۳
- ۴- مقاتل الطالبین ص ۲۶
- ۵- انساب الاشراف، ج ۱ ص ۱۱۲

حضرت علی آن شب را تا به صبح در اندیشه فرو رفت، نور الهی در دلش درخشیدن گرفت. بامدادان به پیشگاه پیامبر شتافت و به شرف اسلام مشرف شد.^۱ شجاعت و دلآوری امیر مومنان زبانزد همگان بود، و در تمام جنگها و روزهای سخت در کنار پیامبر خدا و پرچمدار او بود.^۲ امیر مومنان بیش از همه مورد اعتماد پیامبر بود، زیرا پیامبر هنگام عزیمت به جنگ تبوک، او را در مدینه به جای خود تعیین کرد و یا هنگام مهاجرت به مدینه لباسهای خود را به او پوشانید او را در بستر خود خوابانید. پس از رحلت پیامبر (ص) خلفا در کارهای مهم با آن حضرت مشورت می کردند و آن حضرت از بنیان مصالح مسلمین دریغ نمی کرد. خلیفه اول در مورد جنگ روم با آن حضرت مشورت کرد؛ حضرت فرمود: اقدام کن که حتماً پیروز خواهی شد. خلیفه گفت: خداوند ترا به خیر بشارت دهد.^۳

امیر مومنان گذشته از شجاعت و دلآوری، در دانش و بینش، فصاحت و بلاغت، جوانمردی و فتوت و دیگر صفات برجسته انسانی، بر دیگر یاران پیامبر برتری داشت. امیر مومنان مدت چهار سال و نه ماه خلافت کرد^۴ و در تمام این مدت با تمام قوا در راه دفاع از حریم دین مقدس اسلام گام برداشت. پس از کشته شدن عثمان امت اسلامی او را به پذیرش بیعت وادار کردند. انگیزه های کشته شدن عثمان زیاد است و می توان مهمترین آنها را مقدم داشتن خویشاوندان خود بر دیگر طوایف اسلامی برشمرد. برخی امیر مومنان را متهم می کنند به اینکه مخالفان عثمان را تأیید می کرد. این

۱- البدء والتاریخ ج ۵ ص ۷۲ (بر اساس روایت های شیعی، امیر مومنان سه سال پیش از بعثت به پیروی از پیامبر نماز می گزارد. امیر مومنان در خطبه قاصعه (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) می فرماید: از روزی که پیامبر از شیر باز داشته شد، خداوند بزرگترین فرشته را برای تربیت او گماشت که صفات برجسته انسانی را به او یاد می داد و پیامبر اکرم تحت تربیت او خدا را عبادت می کرد و من به سان کودکی که پا به پای مادر گام برمی دارد، از او پیروی می کردم. روی این بیان دیگر تردید برای امیر مومنان باقی نبود تا با پدرش مشورت کند و یا شب را تا به صبح در اندیشه فرو رود.) "مترجمان"

- ۲- الاصابه ج ۲ ص ۵۰۱
- ۳- علی و نبوه ص ۱۷
- ۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۴۰
- ۵- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۶۱ والعقد الفرید ج ۴ ص ۳۱۱

مطلب نمی‌تواند درست باشد، زیرا اولاً در مجلس شورای شش نفری، پیش از عثمان به آن حضرت پیشنهاد بیعت شد و نپذیرفت و ثانیاً هنگامی که عرصه را بر عثمان تنگ گرفتند، امیرمؤمنان به دو فرزند برومندش حسن و حسین دستور داد که شمشیر به دست گرفته، به در خانه عثمان بروند و از او دفاع کنند^۱.

طبری می‌نویسد: مردم به خانه عثمان ریخته آنرا طعمه حریق ساختند. در این هنگام امام حسن از درون خانه بیرون آمد و بیاناتی ایراد فرمود که خوشنود نبودن خود را از این حوادث ابراز می‌کرد. نه آئین آنها آئین منست و نه من از گروه آنهایم^۲. امیرمؤمنان نیز در نخستین خطبه خود پس از پذیرش بیعت، عدم رضایت خود را از کشته شدن عثمان اعلام کرد^۳ و چنین گفت: *به خدا اگر قاتلان عثمان به بهشت بروند من همراه آنان وارد بهشت نمی‌شوم و اگر به جهنم بروند کسی جز قاتلان عثمان نبوده و من همراه آنها نخواهم بود*. این جمله بهترین گواه براءت علی (ع) از خون عثمان است.

به هنگام محاصره خانه عثمان از طرف شورشگران، امام حسن برای دفاع در درون خانه بود، عثمان از نقش علی (ع) در حمایت از او ستایش کرد^۴. این نیز دلیل دیگری بر عدم دخالت علی در خون عثمان محسوب می‌شود.

به هرحال شورشگران عثمان را در خانه‌اش کشتند و با کشته شدن او سیل جمعیت برای بیعت به سوی خانه علی سرازیر شد. بعد از این جریان، ابتدا مسلمانان مدینه و آنگاه همه امت گروه گروه و به اتفاق علی علیه السلام را به این مهم برگزیده، دست بیعت به او سپردند. مراسم بیعت با طیب خاطر و رضایت باطن انجام گرفت.

منابع تاریخی نشان می‌دهد که طلحه و زبیر پیش از دیگران به بیعت آن حضرت مبادرت ورزیدند^۵. همه منابع تاریخی تصریح دارند که طلحه جزء نخستین کسانی بود که با آن حضرت بیعت کرد.

رهبری می‌گوید: طلحه نخست در بیعت تردید داشت، اما بعداً بیعت کرد^۶.

- ۱- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۶۹
- ۲- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۸۸- لا دینهم دینی و لا انا منهم حتی اسیر الی طارشم
- ۳- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۰۲
- ۴- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۹۲
- ۵- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۴۸ والعقد الفرید ج ۴ ص ۲۹۱
- ۶- تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۲۹

به هرحال همه مسلمانان با او بیعت کردند. اما بعد ریشه‌های اختلاف ظاهر گشت و دسته‌ای از "هوسرانان" به رهبری طلحه، زبیر و عایشه سر به شورش برداشته، حضرت را متهم به خون عثمان کردند.

عایشه با اینکه خود از اهل بیت به شمار می‌آمد اما با حضرت علی غرض شخصی داشت و هرگز او را دوست نمی‌داشت^۱. اما دلیل مخالفت طلحه و زبیر، ریاست طلبی آنها بود. زبیر می‌خواست که استانداری عراق به او داده شود^۲ و طلحه هموس استانداری یمن را در سر می‌پرورانید. ولی امیرمؤمنان خواسته آنها را تأمین نکرد. آنگاه آنها درخواست خود تجدید نظر کردند و به فرمانداری بصره و کوفه بسنده کردند^۳ که با آنها موافقت نشد^۴.

از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم که بیعت طلحه و زبیر با امیرمؤمنان برای رسیدن به مال و منال، و جاه و مقام بود و چون به هدف خود نرسیدند، سر به شورش نهادند. عایشه بین راه مکه و مدینه از کشته شدن عثمان و استقرار بیعت با امیرمؤمنان آگاه شد، بی‌درنگ به مکه بازگشت و به صف مخالفان پیوست. آنگاه با طلحه و زبیر برای نبرد با حضرت علی هم‌پیمان شد.

هنگامی که طلحه و زبیر به بهانه انجام حج عمره از امیرمؤمنان کسب اجازه کردند، امیرمؤمنان از هدف آنان خبر داشت^۴. سرانجام نیز طبق پیش بینی آن حضرت، به مکه رفته با عایشه ملاقات کردند و برای نبرد با آن حضرت پیمان بستند و در نهایت جنگ جمل را راه انداختند.

عایشه پس از بازگشت به مکه، در مسجد الحرام خیمه زد و به تحریک قریش پرداخت

- ۱- علی ونبوه ص ۲۹
- ۲- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۵۱
- ۳- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۴۵۳
- ۴- ولی بنابه نقل یعقوبی، علی، طلحه راهب یمن و زبیر را به یمامه و بحرین منصوب کرد و عهد استانداری را با آنان داد. آنان گفتند: که از خویشان خود صلح رحم کردی، علی فرمود: من شما را به اداره امور مسلمانان منصوب ساختم نه از باب قوم و خویشی و سپس نامه استانداری را از آنان گرفت و آنان را خدمت فرمود. گفتند که تو در حق ما ظلم کردی. امام فرمود: اگر طمع بیشتر نمی‌ورزیدید، من رای یم باشما بود. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰
- ۴- "مترجمان"
- ۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۹ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۴۴

وامیرمؤمنان را به خون عثمان متهم ساخت.^۱ دشمنان حضرت علی در خانه عایشه گرد آمدند و طرح جنگ ریخته شد. آنگاه به دلیل هواخواهانی که زبیر دربصره داشته به سوی بصره رفتند.^۳ باید توجه داشت که هدف آنان از طرح انتقام گیری خون عثمان، تنها شورش برخلاف و سقوط علی بن ابیطالب بود. نتیجه اختلاف مسلمانان این شده که پس از سرپرستی علی، دشمنانش بر ضد او، قیام کردند و تصمیم به جنگ با او گرفتند، ولی او از مسئله چشم پوشی می کرد.

امیرمؤمنان در مدینه بود که از عزیمت مخالفان به سوی بصره آگاه شد. آنگاه فرزند برومندش امام حسن مجتبی و دو یار با وفایش عمار یاسر و هاشم بن عتبیه بن ابی وقاص را به سوی کوفه گسیل داشت تا مردم کوفه را برای جنگ با آنها بسیج کنند. در آن ایام ابو موسی اشعری از طرف عثمان استاندار کوفه بود.^۴ مردم کوفه آماده نبرد شدند، پرچم ها را برافراشتند و صفها را بیاراستند. ابن قتیبه شماره لشکر کوفه را ۹۶۵۰ نفر نوشته و ابن عبدربه ۷۰۰۰ نفر دانسته است.^۶

در آن روزها استاندار بصره عبدالله بن عامر بود.^۷ در این میان معاویه در تحریک طلحه و زبیر برای رفتن به عراق نقش مهمی را بازی می کرد.^۸

لشکر امیرمؤمنان رهسپار بصره شد و پرچم اسلام در دست محمد حنیفه، پسر امیرمؤمنان بود.^۹ هنگامی که دولشکر در برابر هم قرار گرفتند، محمد حنیفه با سخنان گرم و منطقی خود آنها را موعظه کرد و از آنها خواست که به اطاعت امیرمؤمنان برگردند و دست از ظفیان و نافرمانی بکشند. ولی نفس گرم او در آهن سرد آنها موثر واقع نشد.^{۱۰}

آنگاه دو سپاه روی در روی هم ایستادند و جنگ سختی درگرفت. امیرمؤمنان به سپاه خود فرمان داد که هرگز زخمی را نکشند و مالی را تاراج نکنند^{۱۱}، سیاست کریمانه امیرمؤمنان زبانزد خاص و عام گردید.

در این جنگ عایشه بر فراز شتر سرخ موئی در داخل کجاوه نشسته، جنگ را علیه حضرت علی (ع) رهبری می کرد. جنگ سختی در گرفت و کشته های فراوانی ازدو طرف به جای ماند.

ابن عبدربه شماره کشته شدگان جنگ جمل را ۲۰۰۰۰ نفر نوشته و مسعودی آنرا ۱۳۰۰۰ نفر دانسته است.^۲ از این ارقام روشن می شود که شماره مقتولین بسیار بالا بوده و مسلمانان بسیاری بی جهت کشته شده و خانواده های بسیاری دربصره و کوفه عزادار و سیاهپوش شدند.^۳

همه این ضایعات تأثر انگیز از پی آمدهای جنگی بود که در تاریخ به نام جنگ جمل شناخته شده است.*

دو تن از رهبران سه گانه این جنگ (طلحه و زبیر) درهمین جنگ کشته شدند و سوزنی آنها (عایشه) از طرف امیرمؤمنان به احترام پیامبر اکرم (ص) مورد عفو قرار گرفت و با احترامی هرچه تمامتر به سوی مدینه فرستاده شد.^۴

رفتار کریمانه امیرمؤمنان در برابر آنهمه تلاشهای سرسختانه و خصمانه عایشه، دلیل روح بزرگ و فضیلت های فوق انسانی و بزرگواری وصف ناپذیر آن حضرت می باشد.

۱- انساب الاشراف ج ۵ ص ۹۱

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۵۳

۳- همان مدرک ص ۴۵۲

۴- الاخبار الطوال ص ۱۴۴

۵- همان مدرک ص ۱۴۵

۶- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۳

۷- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۴۵۲

۸- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۲۱۱

۹- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۳

۱۰- الاخبار الطوال ص ۱۴۴

۱۱- همان مدرک

۱- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۲۶

۲- التنبيه والاشراف ص ۲۹۵

۳- علی ونبوه ص ۵۵

* جمل به معنای شتر نر است و چون عایشه بر فراز شتر سرخ موئی این جنگ را رهبری می کرد، این جنگ به نام "جمل" شهرت یافته است.

۴- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۲۸

مناقشه اموی‌ها با امیرمؤمنان در مورد خلافت

اموی‌ها و در رأس آنها معاویه بن ابی‌سفیان، خون عثمان را برای اظهار دشمنی دیرینه خود با امیرمؤمنان، دستاویز قرار دادند. معاویه در روزگار عثمان استاندار شام بود و پس از کشته شدن عثمان، مردم شام را به خونخواهی عثمان از امیرمؤمنان تشویق می‌کرد.^۱ معاویه دقیقاً "نقشه طلحه و زبیر را بهتر از خودشان پیاده می‌کرد. او هرگز در دعوی خونخواهی خود صادق نبود بلکه می‌خواست به خلافت برسد و خلافت را از عراق به شام منتقل سازد. آنگاه جاسوسهایی را برشعیان امیرمؤمنان گماشت که آنها را شناسائی کرده به اتهام خون عثمان به قتل برسانند.^۲

مقدسی می‌نویسد: معاویه به جهت دشمنی دیرینه‌ای که با امیرمؤمنان داشت، نخست با طلحه و زبیر بیعت کرد، سپس هنگامی که آنها به هلاکت رسیدند، دعوی خلافت کرد و مردم را به سوی خود فراخواند و از شیعیان علی (ع) گروهی را کشته و گروه دیگری را از وطن خویش آواره ساخت.^۳

مقدسی تأکید می‌کند که دشمنی معاویه با امیرمؤمنان سابقه‌دار بوده، آثار آن در عهد عثمان هم مشهود بوده است.^۴ فی‌المثل معاویه از ابوذر غفاری (یکی از یاران نزدیک علی که به شام تبعید شده بود)، به عثمان شکایت کرد و عثمان او را به مدینه فراخواند. (سپس به‌ریزه فوستادو در آنجا از دنیا رفت) همچنین حجر بن عدی، یار با وفای امام را به شهادت رسانید* و مردم را وادار می‌کرد که از حضرت علی بیزاری جویند.^۵

۱- وقعة صفین ج ۱ ص ۳۲

۲- البیدء والتاریخ ج ۶ ص ۵

۳- همان مدرک ج ۳ ص ۲۱۱

۴- شرح ابن حدید ج ۳ ص ۶۲

* حجر بن عدی به دست معاویه به شهادت رسید ولی نه در زمان عثمان، بلکه به‌هنگام خلافت معاویه. "مترجمان"

۵- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۴

معاویه در دشمنی اهل بیت به هر حيله ای متوسل شد، حتی تلاش کرد که در میان خود اهل بیت اختلاف بیاندازد. مثلاً از عقیل (برادر حضرت علی) می‌خواست که به منبر رفته امیرمؤمنان را دشنام دهد.^۱

خلفای بنی مروان نیز از شیوه معاویه پیروی می‌کردند، هرگاه اسم امیرمؤمنان را بر فراز منبر می‌آوردند او را سب می‌کردند^۲ تا اینکه عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و سب آن حضرت را ممنوع اعلام کرده، خود به ذکر فضایل و مناقب اهل بیت پرداخت. معاویه گذشته از اینکه آن حضرت را دشنام دهد، اهل شام را نیز برای کارتشویق و وادار می‌کرد. وی بدین ترتیب هواخواهان امیرمؤمنان را می‌شورانید تا سرانجام مقدمات جنگ صفین فراهم گردید و دوسپاه علوی و اموی روی در روی هم ایستادند.

در این جنگ نخست سپاه اسلام پیروز شد ولی بعداً "معاویه بر اساس نقشه قبلی، مسئله حکمین را مطرح ساخت و با گول زدن ساده لسوحان سپاه امیرمؤمنان، حکمین را بر آن حضرت تحمیل کرد و از این راه ضربه‌های جبران ناپذیری بر یاران آن حضرت فرود آورد.

جنگ صفین پی‌آمدهای زیانبار فراوانی را بر جهان اسلام به دنبال داشت. در این جنگ در حدود ۷۰۰۰۰ نفر از یاران حضرت علی و ۴۵۰۰۰ نفر از سپاهیان معاویه کشته شدند.^۳

سرآمد اصحاب امیرمؤمنان که در این جنگ به شهادت رسیدند عمار بن یاسر بود که زمان پیامبر (ص) رادرک کرده بود و پیامبر خطاب به او فرموده بود: ای عمار ترا گروه ستمگر و گمراه به قتل خواهند رسانید.^۴

هنگامی که سپاه حضرت علی آثار زیانبار و نتایج مرگبار حکمیت را به چشم خود دیدند از کرده خود پشیمان شدند ولی دیگر کار از کار گذشته بود و پشیمانی سودی نداشت. گروهی از یاران علی که تحت تأثیر نقشه‌های شوم معاویه قرار گرفته، حکمیت را بر امیرمؤمنان تحمیل کرده بودند، به انتقاد از امیرمؤمنان پرداخته و از سپاه او جدا شدند

۱- همان مدرک ج ۴ ص ۲۹

۲- العیون والحدائق ج ۳ ص ۶۲

۳- التنبیه والاشراف ص ۲۹۵

۴- وقعة صفین ج ۴ ص ۳۴۱

وجنگ خوارج را به وجود آوردند . سرانجام امیرموءمنان پس از یک عمرجهاد در راه خدا و نبرد در راه عقیده ، به دست یکی از خوارج به نام ابن ملجم به شهادت رسید!
شهادت سرخ فام امیرموءمنان آتش درونی امویها را خاموش نکرد ، وبعد از شهادت آن حضرت نیز تا قدرت دردست امویها بود . دشمنی دیرینه خود را در مورد فرزندان آن حضرت به کار بستند .

فاجعه خونبار کربلا

باتسلط معاویه بر خلافت اسلامی ، یکنوع دشمنی آشکار بر ضد علویان شروع شد . از آنجا که در سالهای اخیر حکومت معاویه ، شیعه به صورت یک قدرت سیاسی قوی درآمده بود ، دشمنی با معاویه و محبت به اهل بیت را شعار و آزمون عقیدتی خود قرار دادند . معاویه پیش از آنکه بر مسند خلافت تکیه کند ، از مردم شام برای خود بیعت گرفته بود . از طرفی ، مردم کوفه پس از شهادت امیرموءمنان ، به امام حسن مجتبی دست بیعت دادند و در نتیجه دو قدرت متخاصم بر سر تسلط حکومت اسلامی باهم به کشمکش پرداختند ، و می رفت که جنگهای خونینی روی دهد . امام حسن برای حفظ خون مسلمانان^۱ و جهت دفع بلاها از یاران و شیعیان خود از خلافت کناره گرفت^۲ ، به خصوص که از سپاه خود آثار حيله و خدعه مشاهده کرد ، چراکه ۱۸ هزار نفر از بیعت کنندگان ، بیعت خود را شکستند^۳.

یعقوبی معتقد است که عامل اصلی کناره گیری امام حسن از خلافت این بوده که هنگامی که معاویه آماده نبرد شد امام حسن به شدت بیمار بود ، سپاهیان از بیماری آن حضرت استفاده کرده پراکنده شدند . شدت بیماری از یکسو و پراکنده شدن سپاهیان از سوی دیگر ، امام حسن را به پذیرش صلح ناگزیر کرد^۴.

امام حسن مجتبی در این صلح پیمانی امضاء کرد که در یکی از مواد آن حق گزینش خلیفه بعدی از معاویه سلب شده بود^۵.
پس از امضای پیمان صلح ، امام حسن به مدینه بازگشت و تا پایان عمر همانجا زندگی کرد و در آنجا به شهادت رسید^۶.

۱- علی و بنوه ص ۱۹۶

۲- مقتل الحسین ص ۳ ، و انجوم الزاهرة ج ۱ ص ۱۲۱

۳- تلخیص الشافی ، ج ۴ ص ۱۸۸

۴- السقیفه ص ۹۷

۵- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۲۵۵

۶- الامامه والسیاسه ، ج ۱ ص ۱۶۳

۷- ارشاد مفید ص ۱۹۱

گفته می‌شود که امام حسن به دست همسرش به شهادت رسید و معاویه بسیار شادمان شد^۱. طوولی نکشید که معاویه نیز جهان را وداع کرد ولی بیش از آنکه به هلاکت برسد پسرش یزید را برخلاف پیمانی که با امام حسن امضاء کرده بود، به جانشینی خود برگزید و بدین وسیله آتش جنگ را در میان علویها و امویها برافروخت، پس از هلاکت معاویه، یزید تصمیم گرفت که از بنی هاشم بیعت بگیرد. به این جهت نامه ای به ولید بن عقبه استاندار مدینه^۲ نوشت، تا از اهالی مدینه به خصوص از امام حسین برای او بیعت بگیرد. ولی امام حسین آن را به تأخیر انداخت و سرانجام رد کرد^۳.

هنگامی که خبر در گذشت معاویه به کوفه رسید، هواداران اهل بیت در خانه سلیمان بن صد خزاعی^۴ گرد آمدند و طوماری را امضاء کردند که در آن اعلام وفاداری به اهل بیت، و بیعت با امام حسین قید شده بود و همچنین از امام دعوت کرده بودند تا به کوفه آمده، زمام امور مسلمانان را به عهده بگیرد.

شیعیان بصره نیز هنگامی که از اخبار کوفه آگاه شدند در منزل ماریه دخت منقذ عابدی گرد آمدند^۵ و نامه‌هایی به حضور آن حضرت ارسال نمودند. هنگامی که نامه‌های کوفیان به خدمت آن حضرت رسید، تصمیم گرفت که دعوتشان را بپذیرد و رهسپار عراق شود.

در این میان پسر عمویش مسلم بن عقیل راه کوفه فرستاد تا از وضع آنجا دقیقاً مطلع شود. هنگامی که مسلم عزم سفر کرد، امام فرمود: ای مسلم برو به سوی کوفیان، اگر در بیعت و دعوت خود استوار باشند بنویس که من هم به شما پیوندم^۶.

مسلم وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی منزل کرد. شیعیان کوفه چون سبلی خروشان به سوی محل اقامت او سرازیر شدند و تعداد ۸۰ هزار نفر از مردم کوفه و حومه آن با جناب مسلم بیعت کردند^۷. بطوری که در منابع قید شده، بیش از ۳۰ هزار نفر از خود کوفه با آن حضرت بیعت کردند^۸.

- ۱- اخبار العباس، برگ ۱۰ (نسخه خطی)
- ۲- مقتل ابی مخنف ص ۱۰، العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۶ و ارشاد مفید ص ۲۰۰
- ۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴
- ۴- الاخبار الطوال ص ۲۲۹
- ۵- المجالس السنیة ج ۱ ص ۷۴
- ۶- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴
- ۷- مقتل ابی مخنف ص ۳۱
- ۸- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۸

استاندار کوفه در آن روزها نعمان بن بشیر انصاری بود که به ضعف مدیریت شناخته می‌شد. یزید او را از مقام خود عزل کرد و عبیدالله بن زیاد را که استاندار بصره بود به استانداری کوفه منصوب کرد تا در برابر شیعیان و طرفداران اهل بیت ایستادگی کند^۱. انگیزه یزید در این عزل و نصب، آگاهی او از وضع شیعیان و گرایش آنها به اهل بیت پیامبر بود.

هنگامی که حضرت مسلم از ورود ابن زیاد، دشمن دیرینه اهل بیت آگاه شد، منزل مختار ثقفی را ترک کرده، در منزل هانی بن عروه مخفی شد^۲. ابن زیاد به جستجوی او و سرانجام از مخفیگاه او باخبر شد. آنگاه هانی بن عروه را دستگیر کرد و از او خواست که مسلم را تحویل دهد. اما چون هانی از این کار سرباز زد و تهدید و تطمیع کارگر نشد، او را به شهادت رسانید^۳.

شهادت هانی یکی از بزرگترین فاجعه‌هایی بود که شیعیان کوفه با او روبرو شدند. زیرا هانی یکی از اشراف و شخصیت‌های برجسته کوفه و از سرشناسترین یاوران اهل بیت به شمار می‌آمد^۴.

ابن زیاد پس از به شهادت رسانیدن هانی، آماده نبرد با مسلم شد. جناب مسلم از مخفیگاه خود بیرون آمد و به نبرد سختی با نیروهای دولتی پرداخت. با اینکه کسی را یارای کمک به او نبود، یکتنه جنگید و حماسه‌ها آفرید و سرانجام پس از یک نبرد خونین به شهادت رسید.

شهادت مسلم ضربه کمرشکنی بر پیکر شیعیان کوفه وارد آورد و آنها را در اندوهی عمیق فرو برد.

امام حسین (ع) بدون اطلاع از شهادت مسلم، درست در روزی که جناب مسلم به شهادت رسید، مکه را به قصد کوفه ترک کرد، و همه برادران، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایش را به جز محمد حنیفه^۵ که با این سفر موافق نبود و از آن حضرت درخواست می‌کرد که از این سفر منصرف شود، با خود به همراه برد.

- ۱- الاخبار الطوال ص ۲۳۱
- ۲- ارشاد مفید ص ۲۰۷
- ۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۹
- ۴- الاخبار الطوال ص ۲۳۳
- ۵- ارشاد مفید ص ۲۰۱ و مقتل ابی مخنف ص ۳۹

عبدالله بن مطیع نیز همین درخواست را از امام حسین کرد، امام در پاسخ فرمود: معاویه به هلاکت رسیده و بیش از یک بار شتر، نامه دعوت آمده است.^۱ فرزدق شاعر نیز از آن حضرت درخواست انصراف کرد ولی سودی نبخشید.^۲ هنگامی که یزید از حرکت امام حسین آگاه شد به ابن زیاد نوشت که پیش از آنکه فرصت از دست برود آماده نبرد شود.^۳

امام حسین به هنگام ورود به قادسیه از شهادت حضرت مسلم و هانی آگاه و بسیار اندوهناک شد و تصمیم گرفت که باز گردد اما برادران مسلم او را به خونخواهی تشویق کرده، خواهان انتقام شدند.

امام حسین به سفر خود به سوی کربلا ادامه داد تا اینکه در دوم محرم سال ۶۲ هجری وارد کربلا شد.^۴ سپاه اموی آماده نبرد بود. به دنبال سپاه ابن زیاد، لشکر عمر سعد در رسید و جنگ شدت یافت. در این نبرد یاران امام حسین یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. پس از شهادت حضرت عباس آثار اندوه در سیمای امام حسین آشکار گردید.^۵ هر لحظه بر تعداد دشمن افزوده می‌گشت تا سرانجام امام حسین علیه السلام پس از یک نبرد طولانی و حماسه انگیز به شهادت رسید. آنگاه سیل دشمن به خیمه های اهل بیت سرازیر شد. آنچه در خیمه ها بود به تاراج رفت و تعداد کمی از زنان و دختران اهل بیت که زنده بودند به اسارت گرفته شدند. شهادت امام حسین به دست شمر انجام گرفت ولی برخی مورخان عمر سعد را قاتل اصلی معرفی می‌کنند.^۶ جنایات بنی امیه با شهادت امام حسین پایان نیافت. حتی سربریده امام را از کربلا به کوفه، و از کوفه به شام برسر نیزه ها زدند.

فاجعه کربلا اختلاف های موجود بین بنی هاشم و بنی امیه را شدت بخشید و همین حادثه دلخراش که بر خلاف همه اصول انسانی و قوانین اسلامی انجام گرفت، حکومت بنی امیه را متزلزل و سرانجام واژگون کرد.^۸

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۴

۲- الفصول المهمه ص ۱۶۶

۳- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۸۱

۴- ارشاد مفید ص ۲۲۷

۵- مقتل ابی مخنف ص ۶۶

۶- اعلام زرکلی ج ۲ ص ۲۶۴، ارشاد مفید ص ۲۴۱ و دلائل الامامه طبری ص ۷۵

۷- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۸- اعلام زرکلی، ج ۲ ص ۲۶۳

دگرگونی تاریخ، شهادت امام حسین

حادثه خونبار کربلا و شهادت سرخ فام امام حسین، آتش خشم و کینه و نفرت را در دل شیعیان به خصوص اهل کوفه نسبت به خاندان اموی برافروخت. هرچه رژیم بر میزان شکنجه و زندان و تبعید اهل بیت می‌افزود، آتش خشم شیعیان افروخته تر می‌شد. اگر چه رژیم در مورد عراقی ها تظاهر به محبت می‌کرد ولی آتش نفرت و عداوت رژیم در نهانخانه دلشان زبانه می‌کشید تا روزی از زیر خاکستر سر برآورد و خرس هسنی رژیم ستمگر اموی را بسوزاند.

فزاین میان مردم کوفه بیش از هر منطقه دیگر دگرگون شده بودند زیرا با خود می‌اندیشیدند که چرا آنها با سیل دعوت های خود امام حسین را به منطقه کشانده و با زبونی خود، او را در مقابل دشمن تنها گذاشتند. آنها خود را سرزنش می‌کردند و با چشمت های اشک آلود، پیشانی بر زمین ساییده از درگاه الهی مغفرت می‌طلبیدند و برای پذیرفته شدن توبه شان تصمیم می‌گرفتند که به هر قیمتی شده به خونخواهی امام حسین برخیزند. نخستین کسی که به خونخواهی امام حسین برخاست سلیمان بن صرد خزاعی بود که به دست ابن زیاد به شهادت رسید.^۱

پس از کشته شدن او مختار بن ابی عبیده ثقفی به خونخواهی امام حسین (ع) قیام کرد.

مختار از یاران امام حسین و کسی بود که به هنگام ورود مسلم به کوفه، او را در خانه خود جای داده، با او بیعت کرد و مردم را به سوی او فراخواند.^۲ ولی هنگامی که ورق برگشت او نیز چون دیگر مردم کوفه، حضرت مسلم را رها کرد و او را در برابر دشمن تنها گذاشت. وی بعد از شهادت امام حسین (ع) به اشتباه خود پی برد، توبه کرد و برای جبران

۱- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۹

۲- نهایه العرب ج ۲۱ ص ۱۱

اشتباهات گذشته خود، آماده نبرد با رژیم خونخوار اموی گردید.

در این گیرودار عبدالله بن زبیر که از مردم حجاز برای خود بیعت گرفته بود و اخیراً مردم کوفه و بصره نیز دست بیعت به او داده بودند^۱، برادرش مصعب را به استانداری کوفه نصب نمود و مختار را که قبلاً از مردم کوفه بیعت گرفته بود، عزل کرد^۲.

عبدالله بن زبیر، پیش از این درگیری نیز از مختار خوشنود نبود، زیرا به هنگام تحویل گرفتن استانداری کوفه، با عبدالله بن مطیع، از هواخواهان عبدالله بن زبیر درگیر شده بود.

هنگامی که مختار از عزل خود و نصب مصعب به استانداری کوفه و بصره آگاه شد با سرشناسهای شیعیان تماس گرفت، و به خانه‌های بنی هاشم رفته، به گفتگو پرداخت و آنها را به خونخواهی امام حسین (ع) تشویق کرد^۳. اینجا بود که مختار رسماً وارد صحنه سیاست شد، و رو در روی عبدالله بن زبیر ایستاد.

شیعیان که همه از شهادت امام حسین به شدت متأثر بودند دعوت او را لبیک گفتند^۴. مختار با دستگیری شیعیان بر کوفه چیره شد، آنگاه نامه‌ای به عبداللہ بن زبیر نوشت که اگر آنچه را که من از بیت المال خرج کرده ام تجویز کنی، من در اطاعت تو خواهم کوشید^۵. پسر زبیر خواسته مختار را رد کرد و مختار او را از خلافت خلع کرد.

دعوت مختار بر اساس دفاع از حریم اهل بیت و اعلان توبه و ندامت از تنها گذاشتن امام حسین در برابر امویها استوار بود. بدین سبب گروه او به نام توانیین شناخته شدند. مختار اعلام کرد که اساس دعوت بر حمایت از اهل بیت و بیعت با محمد حنیفه برادر کوچک امام حسین و پرچمدار لشکر امیرمؤمنان در جنگ جمل، استوار است^۶. اما در مورد محمد حنیفه، ابن قتیبه می‌نویسد: پس از صلح امام حسن با معاویه، برخی از شیعیان مکه، مدینه، یمن و بصره پنهانی با محمد حنیفه بیعت کردند و از او خواستند که زکاتهای آنها را بپذیرد و برای به دست آوردن خلافت تلاش کند^۷ و لذا به نظر می‌رسد که مختار از

این رویدادها آگاه بود و به همین سبب با او بیعت کرده بود، و به دلیل توجه مردم به او و نفوذ گفتارش در دل مردم، مختار به او نامه می‌نوشت و از او درخواست می‌کرد که رهسپار کوفه شود و از مردم بیعت بگیرد^۱. در آن روزها جناب محمد حنیفه در مدینه بود، و از کارهای مختار آگاه می‌شد و احیاناً او را تأیید می‌کرد. در مورد اینکه محمد حنیفه تا چه حد کارهای مختار را تأیید می‌کرده، در منابع تاریخی به اختلاف سخن رفته است:

بلادزی معتقد است که جناب محمد حنیفه حرکت مختار را کاملاً تأیید می‌کرد و هنگامی که از او در مورد این جنبش سؤال می‌شد، موافقت خود را اعلام می‌کرد. چنانکه گروهی از بزرگان شیعه به خدمتش شرفیاب شده عرض کردند: "خداوند همه فضیلت‌ها را به شما اهل بیت ارزانی فرموده است. شما را از خاندان رسالت قرار داده است. آنگاه شما درسوک امام حسین (ع) به عزا نشسته اید. اینک مختار به نام شما به خونخواهی امام حسین برخاسته است. ما تابع فرمان شما هستیم، آنچه نظر شماست امر کنید ما نیز اطاعت می‌کنیم".

محمد حنیفه در پاسخ فرمود: همه فضیلت‌ها از آن خداست، به هرکس بخواهد عطا فرماید. اما آنچه مختار شما را به سوی آن فرامی‌خواند، به خدا سوگند، من می‌خواهم که خداوند به وسیله هرکس که بخواهد ما را یاری دهد و انتقام ما را از دشمنان ما بگیرد". آنها برخاستند و این تعبیر را دلیل تأیید و رخصت محمد حنیفه پنداشتند^۲.

یعقوبی نیز معتقد است که محمد حنیفه مختار را در این حرکت تأیید و تشویق می‌کرد و هنگامی که از او در این باره می‌پرسیدند، می‌فرمود: ما چقدر علاقمندیم که مردی قیام کند و انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد؛ غاصبان حق ما را بکشد و حق را به صاحب حق باز گرداند^۳.

ولی برعکس نظر آنها ابن عبدربه معتقد است که محمد حنیفه به هیچوجه مختار را تأیید نمی‌کرد، بلکه او را دروغگو می‌خواند. سپس نقل می‌کند که مختار نامه‌ای به پسر زبیر می‌نویسد و به حامل نامه می‌گوید: نامه‌ام را به پسر زبیر تسلیم کن، سپس به نزد

۱- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹۹

۲- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۲۱

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۰۸

۱- الامامه والسیاسه ج ۲ ص ۲۵

۲- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۳- الاخبار الطوال ص ۲۸۸

۴- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۹

۵- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۶- سرا لسلله العلویه ص ۸۱

۷- الامامه والسیاسه ج ۲ ص ۱۳۱

مهدی* رفته از من ابلاغ سلام کرده بگو: ابواسحق (مختار) می‌گوید: من شما را دوست می‌دارم و به اهل بیت شما محبت دارم. سپس اضافه می‌کند که نامه رسان به خدمت جناب محمد حنیفه رسیده پیام او را ابلاغ کرد. محمد حنیفه در پاسخ گفت: "تو دروغ می‌گویی و ابواسحق نیز دروغ می‌گوید!"

مسعودی نیز نظر او را تأیید می‌کند و می‌نویسد که مختار نامه ای به محضر امام زین‌العابدین (ع) نوشت و ابراز کرد که با آن حضرت بیعت می‌کند. امام بیعت او را رد کرد. هنگامی که مختار از امام زین‌العابدین مأیوس شد نامه‌ای به محمد حنیفه نوشت و اظهار بیعت کرد. محمد حنیفه از نقاط ضعف مختار سخن به میان نیاورد.^۲ این رسته نیز او را دروغگو می‌نامد.^۳

مقدسی هر دو نظر را رد کرده می‌نویسد: عبدالله بن زبیر از محمد حنیفه خواست که با وی بیعت کند. محمد حنیفه امتناع کرد. پسر زبیر او را با یارانش به زندان انداخت.^۴ محمد حنیفه نامه ای از زندان به مختار نوشت حادثه را به او اطلاع داد. هنگامی که نامه او به دست مختار رسید برای اجرای فرمان او دست به قیام زد و این در سال ۶۶ هجری بود.^۵

اسفراینی نه تنها قیام مختار را مورد تأیید محمد حنیفه نمی‌داند بلکه گاهی فراتر نهاده می‌گوید: اقامت محمد حنیفه در مدینه به دلیل ترس او از مختار بود. زیرا می‌ترسید که اگر به کوفه برود مختار او را به قتل برساند.^۶

پس از نقل آراء گوناگون تاریخ نویسان، به این نتیجه می‌رسیم که داستان قیام مختار در منابع تاریخی با اختلافات فراوان نقل شده است. آنچه مسلم اینست که مختار به نام خونخواهی اهل بیت قیام کرد و مردم را برای حمایت از حریم اهل بیت فراخواند، و هنگامی که کار او در کوفه بالا گرفت و با سلاطین اموی اعلام مخالفت کرد، دستگاه اموی در برابر او واکنشی نشان نداد زیرا می‌دانست که او با پسر زبیر نیز سر مخالفت دارد و بنابراین مخالفت او در برابر پسر زبیر متمرکز شده است.

* منظور از "مهدی" محمد حنیفه است که به عقیده کیسانیه همان مهدی موعود است که در کوفه "رضوی" غایب است و روزی ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد "ترجمان"

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۴۰۴

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۳

۳- الاطلاق النفیسه ج ۷ ص ۲۱۹

۴- البدء و التاريخ ج ۶ ص ۲۰ و کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۹۷

۵- نهاییه العرب ج ۲۱ ص ۳

۶- التبصیر فی الدین ص ۳۶

مختار پیروان ابراهیم اشتر را که شیعیان حسینی نامیده می‌شدند فرمان داد که در کوچه های مدینه ندای: یا لثارات الحسین سر داده، مردم را به خونخواهی امام حسین دعوت کنند!

هنگامی که مختار عمر بن سعد را به خونخواهی امام حسین (ع) به هلاکت رسانید بیش از پیش محبت او در دل شیعیان کوفه جای گرفت.^۱

اسفراینی می‌نویسد که پیروان عبدالله بن سبا مختار را گول زدند و به او گفتند تو حجت خدا و پیشوای امت اسلامی در این زمان هستی. سپس اضافه می‌کند که بردگان نیز او را یاری کردند زیرا به آنها وعده داده بود که به آنها کمک خواهد کرد.^۲

به هر حال مختار یاران خود را گرد آورد و با آنها خروج کرد و دعوت خود را ابراز نمود. هنگامی که پسر زبیر از خروج مختار با خبر شد برادرش مصعب را با سپاهی عظیم به سرکردگی مهلب بن ابی صفرة از دی برای نبرد با مختار بسیج کرد. هنگامی که دو سپاه به هم رسیدند جنگ سختی در گرفت، سپاه مختار به محاصره دشمن درآمد و مختار در دارالاماره کوفه دستگیر شد. در این نبرد مختار با شش هزار نفر از یاران خود به قتل رسید.^۳ آنگاه سر مختار به فرمان مصعب به حضور عبدالله بن زبیر ارسال گردید^۴ و بدین سان حرکت مختار با شکست روبرو شد و تا مدت زیادی شیعیان به ضعف و زبونی کشیده شدند و تظاهرات دولت عباسی هیچ حرکت و جنبشی از خود نشان ندادند.

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۴۰۵

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۴

۳- التبصیر فی الدین ص ۳۶

۴- التنبيه والاشراف ص ۳۱۲

۵- الامامه والسیاسه ج ۲ ص ۴۲

بخش دوم

فصل سوم

آغاز جنبش زیدیه در قرن دوم هجری

جنبش زیدیه، نسبت زید

فرقه زیدیه از نظر سیاسی و مذهبی به جناب زید فرزند امام زین العابدین (ع) منسوب می‌باشند، که در اواخر دولت اموی وارد صحنه سیاست گردید.^۱

زیدی‌ها چون خود را پیرو جناب زید می‌دانند به خود زیدیه می‌گویند. گاهی نیز به کلیه شیعیانی که در طول سلطنت بنی‌امیه با رژیم اموی درگیر بوده‌اند زیدی گفته شده است، بخصوص بعد از فاجعه کربلا و سيطرة بنی‌امیه بر جهان اسلام که هر روز استبدادشان بیشتر، و به ریختن خون بیگناهان حریص‌تر، و برهتک حرمت دین جسورتر، و لبه شمشیرشان بر پیکر شیعیان تیزتر می‌شد. بنی‌امیه بر فراز منبرها بر اهل بیت پیامبر ناسزا گفته، آنها را از همه حقوق خود محروم ساخته، و خویشاوندان خود را بر همه مقدم می‌داشتند.^۲ این سیاستی بود که همه سلاطین اموی آنها را شیوه خود ساخته بودند، به جز عمر بن عبدالعزیز که به همین دلیل او را مسموم ساختند تا دیگر کسی در صدد اجرای روش عادلانه بر نیاید.^۳

سیاست ظالمانه رژیم، اموی بخصوص بعد از دوران عمر بن عبدالعزیز، موجب شد که هر روز این رژیم ضعیف‌تر و زبون‌تر گردد و توجه مردم به پیشوایان معصوم از اهل بیت پیامبر (ص) بیشتر گردد.^۴

گذشته از سیاست خصمانه اموی‌ها در مورد اهل بیت، مخالفت آنها با سنت پیامبر نیز موجب تضعیف آنها می‌شد. بطور مثال، بنی‌امیه خلافت را به سلطنت تبدیل کرده،

آنها در میان فرزندان خود به صورت موروثی درآوردند و بدین وسیله گزینش خلیفه را بصورتی درآوردند که هرگز با شیوه اسلامی سازگار نبود و بدین جهت هر روز حجم نارضایتی ابعاد تازه‌ای یافت و امت اسلامی بویژه مردم حجاز و عراق از خاندان بنی‌امیه نفرت پیدا کردند و بسوی بنی‌هاشم روی آورده، تلاشهای پرارجی را برای بازگردانیدن حقوق آنان می‌دول داشتند. چنانکه در مورد قیام توابعین بعد از شهادت امام حسین (ع) یادآور شدیم. ولی این حرکت‌ها در زمان برخی از سلاطین اموی چون هشام بن عبدالملک با واکنشهای بسیار شدیدی روبرو می‌شد. هشام از دشمنان قسم خورده اهل بیت بود و در مورد سرکوبی شیعیان و هواداران آنها از هیچ جنایتی دریغ نداشت و با تمام قدرت برای ریشه‌کن ساختن آنها می‌کوشید.^۵

ابن شهر آشوب می‌نویسد: هنگامی که امام محمد باقر (ع) را از مدینه جلب کرده به دربار هشام در شام آوردند و به اطلاع خلیفه رسانیدند، هشام به حاضران رو کرده گفت اکنون محمد باقر را می‌آورند و من او را به سختی سرزنش می‌کنم، هنگامی که من از سرزنش او ایستادم، شما آغاز کنید و تایی توانید او را توبیخ و سرزنش کنید.^۶

از همین جمله، عمق کینه و دشمنی هشام با اهل بیت پیامبر (ص) و اینکه از هیچ جنایتی در مورد ایشان دریغ نکرده، روشن می‌شود. به همین دلیل بود که هواداران اهل بیت در زمان او بیش از هر زمان دیگر دست به شورش زدند.

بعد از شهادت امام حسین، جناب زید نخستین علوی‌بی بود که دست به نبرد مسلحانه زد و برای نابود ساختن بنی‌امیه کمر همت بست.^۷ حال آنکه پدرش امام زین العابدین پس از شهادت امام حسین در خانه نشسته به انقلاب فکری و فرهنگی همت گماشت.^۸

نسبت زید

جناب زید در خانه دانش و فضیلت دیده به جهان گشود و در دامن تقوی و عبادت تربیت یافت.^۹ پدرش زینت عابدان، سرور زاهدان، فخر الساجدین، زین العابدین، حضرت

۱- همان مدرک ص ۴۴ و ۵۷

۲- مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۱۸۹

3. Shorten Encyclopaedia of Islam (Zaid ia)

۴- عقاید مظفر ص ۹۵

۵- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۴۲

۱- الزینه، نسخه خطی، برگ ۲۱۶

۲- اشیعه بین الاشاعره والمعتزله ص ۷۳

۳- مقدمه فی التاریخ الاقتصادي العربی ص ۳۸

۴- شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۷۱ و خلاصه الذهب المسبوك ص ۷۰

۵- الامام زید ص ۴۳

علی بن الحسین (ع) می باشد^۱ که در عبادت و اطاعت یگانه زمان و نادره دوران بود و در او گفته شده که در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند^۲. شاید در این تعبیر مبالغه شده باشد ولی آنچه مسلم است اینست که در آن زمان عابدتر از آن حضرت یافت نمی شد .

برادر بزرگ زید ، حضرت امام محمدباقر نیز همچون پدرش کانون علم و فضیلت و معدن تقوی و عبادت بود^۳. از این رو ، خاندان زید شریفترین خاندان روی زمین در آن روزگار بودند و بسیار طبیعی است که او نیز درچنین کانونی براساس صفات برجسته انسانی و فضایل عالی اسلامی تربیت شده و بر تمام اقربان خود برتری آشکار یابد^۴ . تا جائیکه ابو حنیفه در حق او می گوید : در زمان زید من کسی را دانشمندتر از او نیافتم ، چرا که هر پرشی از وی می شد به بهترین شکل پاسخ می داد^۵. زید با قرآن کریم بسیار مأنوس بود و همواره به تلاوت قرآن مشغول بود و از این رو به حلیف قرآن* معروف بود . گفته می شود که زید در آغاز جوانی با شنیدن آیاتی از قرآن بیهوش می افتاد که گویی روح از بدنش جدا شده است^۶ . برای زید در میان دوست و دشمن منزلتی رفیع بود و طرز رفتار برادرزاده اش امام جعفر صادق (ع) با او ، خود نشانه همین منزلت و مقام بود^۸. گذشته از مقام علمی ، از نظر شجاعت و دلاوری نیز سرآمد زمان بود و به همین دلیل بر دولت مقتدر اموی خروج کرد ، شمشیر کشید ، امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خونخواهی امام حسین (ع) برخاست^۹.

- ۱- حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۳
- ۲- دلائل الامامه ص ۸۴ و ارشاد مفید ص ۲۵۶
- ۳- الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۰۲
- ۴- الشیعه والحاکمون ص ۱۱۶
- ۵- الاعلام رزکلی ج ۳ ص ۹۸
- * حلیف : در لغت به معنی ۱- هم عهد ، هم سوگند . ۲- یارو دستیار ، می باشد . (فرهنگ معین) " مترجمان "
- ۶- مقاتل الطالبین ص ۱۳۰ والحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۲۴۲
- ۷- خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۷ و ج ۷ ص ۴۳۷
- ۸- الامام زید ص ۶۷
- ۹- ارشاد مفید ص ۲۶۸

به نظر می رسد که مشوش بودن وضع سیاسی شیعیان ، تأثیر عمیقی بر نهضت زید داشته است زیرا هنگامی که وضع آشفته شیعیان و سکوت مرگبار آنها را می دید دیگر نمی توانست تحمل کند . او می خواست که شیعیان را از این رکود و خمودی نجات دهد و آنها را وارد صحنه سیاست کند^۱. بنابراین علیرغم همه مشکلاتی که در برابر او وجود داشت ، او نهضت رهایی بخش خود را در سال ۱۲۲ هـ . علنا آغاز کرد .

انگیزه قیام زید از نظر شیعه

انگیزه های قیام زید از نظر شیعه اثنی عشری در یک جمله خلاصه می شود و آن مطالبه حقوق /زدست رفته آل محمد (ص) آنهم نه برای خود بلکه " برای امام برگزیده آل محمد (ص) می باشد " بطوری که در منابع شیعی بیان شده ، این امام برگزیده جز برادرش امام محمدباقر نبود . البته نه به این معنی که زید از او نام برده باشد بلکه به این معنی که زید مردم را به شخصی که شایسته ترین مردم برای سرپرستی امور است باشد ، دعوت می کرد و چنین شخصی در آن زمان برادر بزرگوارش امام محمد باقر بود .

و بدین سان جنبش زیدیه با حرکت حضرت زیدبن علی آغاز گشت . اینک ببینیم منابع مهم شیعه ، انگیزه قیام زید را چگونه ترسیم می کنند : مرحوم کلینی روایت می کند که زید مردی دانشمند و راستگو بود و هرگز بسوی خود دعوت نکرد بلکه به پیشوایی برگزیده ای از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد قطعاً " به وعده خود وفا می کرد " .
مرحوم شیخ مفید نیز با او هم عقیده است و می فرماید : زید پس از امام باقر در میان برادران خود از نظر دانش و فضیلت ، تقوی و عبادت ، سخاوت و شجاعت از همه برتر بود . وی به خونخواهی امام حسین باشمشیر خروج ، و امر به معروف و نهی از منکر کرد . برخی از شیعیان به امامت او معتقد شده اند ، زیرا او به فرد شایسته آل محمد دعوت می کرد . از این رو گروهی خیال کرده اند که او مردم را بسوی خود دعوت می کرد . درحالی که چنین نبود ، زیرا او می دانست که برادرش امام محمد باقر برای تصدی امور مسلمانان از همه شایسته تر است و پدرش امامت او را در وصیت خود تصریح کرد و او نیز برای بعد از خود امام صادق را تعیین و اعلام فرموده است ^۱.

مرحوم طبرسی معتقد است که زید انتظار داشت که برادرش امام باقر هنگام فرا رسیدن وفاتش او را به جانشینی خود انتخاب کند ، چنانکه محمد حنیفه نیز از برادرش امام حسین چنین انتظاری را داشت ، و پس از مشاهده معجزه های امام زین العابدین به بی اساس بودن انتظار خود پی برد ^۲.

- ۱- روضه کافی ص ۲۱۹
- ۲- ارشاد مفید ص ۲۶۸
- ۳- اجتهاد طبرسی ج ۲ ص ۱۳۴

در اینجا منابع دیگری هست که معتقدند زید بسوی خود دعوت می کرد : ابن طحطاقی می نویسد : زید از بزرگان اهل بیت بود ، از نظر علم و تقوی و فضیلت ، منزلتی رفیع داشت و خود را شایسته ترین مردم برای تصدی مقام خلافت می پنداشت و همواره هوای خلافت در سر می پرورانید ، و این معنی در رفتار و گفتار او ظاهر ، و در خطوط چهره اش هوید بود ^۱. ابوالفدا می نویسد : زید بن علی خروج کرد و مردم را بسوی خود دعوت کرد و گروهی با او بیعت کردند ^۲. اربلی نیز نظر او را پسندیده ، چنین می نویسد : زیدبن علی در کوفه خروج کرد و مردم را بسوی خود فراخواند و به دست یوسف ثقیفی به شهادت رسید ^۳. از مطالب ذکر شده چنین نتیجه می شود که : در مورد قیام زید تناقضات فراوانی در منابع تاریخی به چشم می خورد ، ولی همه منابع تاریخی در چند مورد اتفاق نظر دارند :

- الف - جناب زید علیه ستمگران زمان خود (اموی ها) قیام کرد .
- ب - انگیزه قیام او بازگردانیدن حقوق از دست رفته آل محمد بود .
- پ - مردم را به شخص برجسته اهل بیت پیامبر (ص) دعوت می کرد .

- ۱- الغری ص ۹۷
- ۲- مختصر تاریخ البشر ج ۲ ص ۱۲۴
- ۳- خلاصه الذهب المسبوك ص ۱۹

نگاهی به زندگانی زید

زید تا زمان هشام بن عبدالملک در زادگاه خود مدینه منوره زندگی می‌کرد. در این زمان اختلافاتی در میان فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین پدید آمد.^۱ که بیشتر در مورد تولیت بوقوفات حضرت امیرمؤمنان بود.^۲ امام باقر برادرش زید را به نمایندگی اولاد امام حسین برگزید تا از طرف اولاد امام حسین با نماینده اولاد امام حسن به گفتگو بنشینند. در این میان عبدالله که نماینده اولاد امام حسن بود درگذشت و برادرش جعفر به جای او انتخاب شد. آنگاه زید و جعفر برای حل اختلاف به پیش استاندار مدینه رفتند. در آن روزها استاندار مدینه ابراهیم بن هشام^۳ و به روایتی خالد بن عبدالملک بود^۴ و چون در پیش استاندار موفق به حل قضیه نشدند رهسپار شام شدند تا در نزد هشام بن عبدالملک اختلاف خود را بازگو کنند. اما آنها در نزد هشام بن عبدالملک اختلاف خود را بازگوکنند. اما آنها در نخستین روز ورود به شام از کرده خود پشیمان شدند، زیرا هشام از دشمنان سر سخت اهل بیت بود و به هنگام ورود آنها به دربیار، آتش کینه در اعماق دلش زبانه کشید، حتی اجازه ملاقات هم به آنها نداد.

طبری می‌نویسد که زید گزارش مسافرت خود را به هشام فرستاد. هشام گزارش او را خواند و در زیر آن نوشت که به‌امیرت (استاندار مدینه) مراجعه کن، زید گفت به خدا سوگند که مراجعه نخواهم کرد و هرگز عطیه‌ای را نخواهم پذیرفت، که من به عنوان یکی از طرفین مخاصمه به اینجا آمده‌ام.

هشام پس از آنکه مدتی طولانی او را معطل کرد سرانجام روزی به او اجازه ملاقات داد.^۵ ابن عبدربه تصریح می‌کند که معطل کردن زید بن علی، دلیلی جز دشمنی دیرینه هشام با اهل بیت پیامبر (ص) نداشت. او می‌خواست به هر وسیله‌ای که ممکن باشد اهل بیت پیامبر را خوار و زبون کند. لذا روزی که به او اجازه ملاقات داد، مجلس را طوری تنظیم کرد که جناب زید پس از ورود به مجلس خلیف، جایی برای نشستن پیدا نکند. او فوراً متوجه

قضیه شد و فهمید که مساله عمدی است. از این رو هشام را مخاطب قرار داده گفت: "از خدا بترس" هشام برآشفته و گفت: ای زید! آیا مانند تو همچو منی را به تقوی و ترس از خدا توصیه می‌کند؟ زید گفت: آری، هیچکس بالاتر از آن نیست که به تقوی سفارش شود و هیچکس پائین‌تر از آن نیست که نتواند تقوی را توصیه کند.^۱

هشام همواره از فرزندان ابوطالب بیمناک بود، زیرا بیم آن داشت که هوای خلافت در سر بپرورانند. به همین دلیل در مورد زید بن علی نیز اندیشناک بود. از این رو هنگامی که با پسر عموهایش در نزد او گرد آمدند و مساله خود را طرح کردند، هشام به جای اینکه در مورد مساله آنها دآوری کند، زیدی را مخاطب قرار داده گفت: به من گفته اند که تو هوای خلافت در سر داری، در حالیکه تو کنیز زاده هستی.^۲

در واقع هم، مادر زید کنیزی بود که مختار ثقفی آنرا به سی‌هزار دینار خریده به امام سجاد (ع) اهداء کرده بود و امام زین العابدین از او چهار فرزند داشت یکی از آنها زید بود.^۳

هنگامی که کار هشام در اهانت و ناسزاگویی از حد گذشت، جناب زید دیگر سکوت را جایز ندید و چنین گفت: در پیش خدا کسی از پیامبران گرامی‌تر و بالاتر نیست. پیامبر عظیم‌الشان چون اسماعیل که نیای پیامبر اسلام است کنیززاده می‌باشد و برادرش چون تو از کدبانوی خانه متولد شده بود اما خداوند کنیززاده را بر او برتری داد و پیامبر گرامی اسلام را در نسل او قرار داد. درجایی که پیامبر گرامی اسلام کنیززاده باشد، کنیززادگی برای هیچکس موجب سرشکستگی نخواهد بود.^۴ عکس‌العمل هشام در برابر بلاغت و حسن انتقال و تحلیل جالب زید، این بود که دستور داد زید را از مجلس بیرون کنند. آنگاه یکی از غلامان را مأمور کرد که او را دنبال کرده، رفتار او را زیر نظر بگیرد. زید هنگامی که از مجلس بیرون می‌رفت با خود گفت: "به خدا سوگند، هر کس زنده ماندن را بر مرگ سرخ ترجیح دهد، در دنیا خوار و زبون خواهد زیست.^۵

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۲

۲- همان مدارک

۳- مقاتل الطالبین ص ۱۲۷

۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۵

۵- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۳
۲- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۱۵
۳- العیون والحدائق ج ۳ ص ۹۲
۴- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵
۵- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۵

این حادثه تأثیر عمیقی در روحیه زید به جای گذاشت و او را در تصمیم خود برای برانداختن رژیم اموی استوارتر ساخت . تا سرانجام در سال ۱۲۲ هجری رسماً دست به شورش زد!

انگیزه های خروج زید

در مورد علل و انگیزه های خروج زید ، نظرهای مختلفی ابراز شده است . صاحب طبقات نقل می کند که زید برای رفع نیازمندیها و ادای قرضهای سنگین خود پیش هشام رفت ، هشام گذشته از اینکه به خواستهای او اعتنائی نکرد ، حرفهای ناشایست و اهانتهای فراوانی کرد . آنگاه زید تصمیم خود را گرفت و دست به شورش زد^۱ .

طبری می نویسد : شبی زید در خواب دید که در عراق آتشی به دست او روشن ، سپس خاموش شد آنگاه از دنیا رفت صبح همان روز نامه ای از یوسف ثقفی دریافت کرد که در آن دستور داده بود که پیش یوسف ثقفی بروند . چون خواب خود را برای پسرش یحیی تعریف کرد ، یحیی گفت : برو نزد امیر . زید گفت : به خدا قسم می ترسم که اگر نزد امیر بروم دیگر مرا زنده نبینی . یحیی گفت : بطوری که به تو امر شده برو نزد امیر و به این گونه شورش زید آغاز گردید^۲ .

۱- المعارف ابن قتیبه ص ۲۳۹

۱- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۲

بلاذری می‌نویسد که یزید بن خالد و ایوب بن سلعه ادعا کردند که در نزد زید اموالی دارند. یوسف ثقفی شکایت آنها را به نزد هشام فرستاد. در آن روزها زید و محمد بن عمر در دمشق بودند و با عبدالله نواده امام حسن در مورد موقوفات امیر مؤمنان درگیری داشتند. هشام آنها را فرا خواند و شکایت یزید بن خالد را بازگو کرد. زید و محمد این شکایتنامه را تکذیب کردند و گفتند که یزید بن خالد چنین مالی در نزد آنها ندارد. هشام زید و محمد را به نزد یوسف ثقفی فرستاد تا در مورد شکایت یزید بن خالد تحقیق کند و چنانچه یزید بن خالد گواه روشنی بر ادعای خود داشته باشد آنها را به سوی هشام بفرستند، و اگر حجت شرعی نداشته باشد آنها را بعد از نماز عصر به مسجد برده سوگند دهد. هنگامی که یوسف ثقفی از آنها بازجوئی می‌کرد، پسر خالد گفت: من هیچ مالی در پیش زید ندارم. یوسف ثقفی گفت: مرا مسخره می‌کنی یا خلیفه را به باد استهزا گرفته‌ای؟ گفت: نه، من کسی را استهزا نمی‌کنم، بلکه چنین تصور می‌کردم. یوسف ثقفی زید را با یارانش بعد از نماز عصر به مسجد برد و آنها را سوگند داد. زید سوگند یاد کرد که چیزی از اموال یزید بن خالد در پیش او نیست. اصحابش هم سوگند یاد کردند که هیچ امانتی از پسر خالد و نه از زید در پیش آنها نیست. یوسف داستان را به هشام گزارش کرد. هشام دستور داد که آنها را آزاد کند آنگاه زید و محمد و داود رهسپار مدینه شدند.^۱

یعقوبی می‌نویسد: زید بن علی بر هشام وارد شد، هشام گفت: یوسف ثقفی به من گزارش داده که ۶۰۰ هزار درهم از اموال خالد در نزد تو امانت است. زید گفت: خالد هیچ امانتی پیش من ندارد. هشام گفت: در این صورت باید پیش یوسف بروی تا خالد را هم احضار کند و شما را در یک مجلس روی در روی هم قرار دهد. زید گفت: مرا هرگز به نزد یوسف نفرست که همچون یک برده مرا به بازی بگیرد. هشام گفت: چاره‌ای نیست.

۱- انساب الاشراف ج ۳ ص ۳۲

هنگامی که زید در دارالایاره کوفه بر یوسف ثقفی وارد شد، از او پرسید: چرا مرا از پیش خلیفه احضار کردی؟ یوسف گفت: خالد بن عبدالله از تو شکایت کرده که ۶۰۰ هزار درهم در نزد تو امانت دارد. زید گفت: او را احضار کن. خالد را احضار کردند. یوسف گفت: ای خالد این زید بن علی است که اموال تو در نزد اوست و او به هیچیک از آنها اعتراف نمی‌کند. خالد نگاهی به زید کرد و او را در زنجیر سنگینی بسته دید و گفت: به خدا سوگند که من هیچ امانتی در نزد او ندارم. شما فقط برای اینکه او را آزار دهید، احضارش کرده‌اید!

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: خالد بن عبدالله ادعا کرد که امانتی در نزد زید بن علی دارد. یوسف ثقفی که استاندار هشام در عراق بود، این موضوع را به هشام نوشت. در آن روزها زید بن علی و محمد بن عمر (نواده حضرت علی) در رصافه* نزدیکی شام، مشغول مذاکره با حسن مثنی در مورد موقوفات حضرت علی (ع) بودند. هشام آنها را جلب کرد و گزارش یوسف ثقفی را برای آنها خواند. زید و محمد ادعای او را تکذیب کردند و گفتند چنین امانتی در پیش آنها نیست. هشام گفت: پس ناگزیر باید شما را به نزد یوسف بفرستم تا با خالد روبرو شوید. زید گفت: ترا به خدا سوگند می‌دهم که ما را نزد یوسف نفرست. هشام گفت: چرا اینقدر از یوسف می‌ترسی؟ زید گفت: می‌ترسم که در حق ما ستم کند. هشام کاتبش را فرا خواند و به او گفت: برای یوسف بنویس که زید با فلان و فلان بر تو وارد می‌شوند، آنها را با خالد در یک مجلس جمع کن، اگر به امانت او

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۰

* رصافه، هر مکان سر سبز و خرمی را گویند و نام محلی در نزدیکی شام است.

(لسان العرب) " مترجمان "

اعتراف کردند آنها را پیش من بفرست ، و اگر انکار کنند از خالد گسواه بخواه ، اگر گواه نداشته باشد آنها را بعد از نماز عصر به مسجد بفرست و به خداوند لاشریک سوگند بده ، اگر سوگند یاد کردند که خالد امانتی در نزد آنها ندارد ، آنها را آزاد کن . آنگاه هشام ، زید بن علی را با یاران خود به جزا ایوب بن سلمه که از نزدیکان هشام بود روانه عراق ساخت . یوسف آن روزها در حیره* بود . و قتیقه زید و همراهانش بر یوسف وارد شدند ، یوسف آنها را در کنار خود نشاند و اظهار محبت کرد . آنگاه در مورد امانت خالد پرسید . زید تکذیب کرد . یوسف ، خالد را به مجلس فراخواند و گفت : این زید بن علی است که از او شکایت کرده بودی . خالد گفت : به خدا قسم ، من هیچ مالی در نزد او ندارم . یوسف ثقفی برآشفته و گفت : مرا مسخره می کنی یا خلیفه را ؟ آنگاه دستور داد که او را به شدت شکنجه دهند^۱ .

ابن اثیر سبب اختلاف زید را با هشام چنین می نویسد : زید بن علی ، داود بن علی و محمد بن عمر در عراق بر خالد بن عبدالله قسری وارد شدند . خالد به آنها هدایای داد و آنها به مدینه بازگشتند . چون به مدینه بازگشتند یوسف ثقفی نامه ای به هشام نوشته هدایای خالد را گزارش داد و افزود که خالد یک قطعه زمین در مدینه به ارزش ۱۰ هزار دینار از زید خریده سپس به او بازگردانیده است . چون این گزارش به هشام رسید ، هشام نامه ای به استاندار مدینه نوشت و از او خواست که آنها را روانه شام کند ، و چون در شام بر هشام وارد شدند ، گزارش یوسف را بر آنها خواند . آنها هدایای خالد را اعتراف کردند و دیگر اتهامات را رد کرده و قسم خوردند . هشام سوگند را پذیرفت و آنها را به مدینه

* (حیره) شهری است نزدیکی نجف در عراق . " مترجمان "

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۳۳

بازگردانید . به هنگام مراجعت به مدینه وارد قادسیه* شدند . اهل کوفه از ورود زید آگاه شدند به او نامه نوشته ، او را به کوفه دعوت کردند . زید دعوت آنها را پذیرفته ، بسوی آنها شتافت^۱ .

فرازهایی که از منابع تاریخی نقل کردیم دشمنی دیرینه هشام را با اهل بیت عصمت و طهارت به خوبی روشن کرده ، و نقشه های شوم او را برای متهم ساختن زید برملا می نماید . هشام در این زمینه از نیاکان خود پیروی کرده ، و برای آزار دادن زید به هر حيله ای متوسل شده است . یکی از نشانه های این دشمنی به حضور نپذیرفتن او به هنگام ورود به شام بود^۲ و هنگامی که او را به حضور پذیرفت ، در مورد او از هیچ اهانتی دریغ نکرد . گاهی او را با کنیز بودن مادرش سرزنش می کرد ، و هنگامی برادش امام باقر را مورد استهزا قرار می داد که دیگر زید سکوت را رواندید و یک مرتبه بر او بانگ زد که چه چیز موجب شده اینهمه جسور باشی و با رسول خدا اعلام مخالفت کنی . رسول اکرم (ص) او را باقرالعلوم یعنی شکافنده دانش ها نام نهاده است* و او را استهزا می کنی . اگر در رفتار و گفتار خود با پیامبر مخالفت کنی ، در روز قیامت نیز مخالفی با او خواهی داشت . او داخل بهشت خواهد شد و تو رهسپار دوزخ^۳ .

* (قادسیه) شهری است نزدیکی های مدائن در عراق . " مترجمان "

۱- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۴

۲- تاریخ طبری ، ج ۷ ص ۱۶۵ و کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵ و العقد الفرید ج ۴ ص ۳۲
* پیامبر اکرم (ص) به جابرین عبدالله انصاری فرمود : امید هست که تو زنده بمانی و فرزندم محمد باقر را از نسل حسین درک کنی ، که او شکافنده علوم است هنگامی که او دیدی از من سلام برسان (الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۰۲ و ارشاد مفید ص ۲۶۲) مؤلف .

۳- سر السلسله العلویه ص ۳۳

ممکن است این رفتار خصمانه هشام مولود تزس او از خروج زید و استیلای او بر کرسی خلافت باشد، زیرا همه خلفای اموی، علویها را بزرگترین رقیب خود در امر خلافت می‌شمردند. به هر حال همین روشهای خصمانه هشام موجب شد که زید بن علی تصمیم خود را بگیرد و برای ریشه کن ساختن دستگاه اموی کمر همت ببندد آنگاه شهر کوفه را به عنوان نقطه شروع نهضت برگزید.

انگیزه های اصلی خروج زید را باید در موضوعات زیر جستجو کرد:

الف - رفتار خصمانه برخی از خلفای اموی با خداندان علوی.

ب - ضرب و ستم و آزار طرفداران اهل بیت.

پ - ناسزا گفتن به پیشوایان اهل بیت در کرسی های خطابه و خطبه های نماز

جمعه، همچنانکه در عهد معاویه انجام می‌شد.

ج - سستی اموی ها در امور دینی.

چ - کوشش آنها برای تعریف حقایق

د - تهمت های ناروا به مخالفان رژیم. مانند تهمت های نا جوانمردانه ای که

به نام خالد بن زید بن علی می‌زدند.

ذ - انتخاب دشمنان شناخته شده اهل بیت، همچون یوسف

ثقفی به استانداری مناطق شیعه نشین، و اختیار تام دادن به آنها

در مورد شکنجه شیعیان

همه اینها، دلیل روشن خصمانه آنها با اهل بیت عصمت و طهات است این

عوامل دست به دست هم داده، شیعیان و طرفداران اهل بیت را وادار کرد که زیرپرچم

زید بن علی گرد آیند و برای ریشه کن ساختن رژیم حاکم دست به قیام مسلحانه بزنند. بعد از زید بن علی نیز دیگر سلحشوران علوی، رهبری این نهضت را به عهده گرفتند.

کوفه شهر خون و قیام

زیدبن علی تصمیم خود را گرفت و با عزمی استوار و اراده‌ای آهنین وارد عراق شد و در حیره^۱ پیش یوسف ثقفی رفت تا در مورد مال مورد اختلاف با خالدبن عبدالله وارد مذاکره شود. هنگامی که با یکدیگر روبرو شدند هر دو اظهار بی اطلاعی کردند. آنگاه سوگند یاد کرده از نزد یوسف ثقفی بیرون آمدند^۲. هنگامی که از دارالاماره بیرون می‌آمدند جناب زید اشعاری را با خود زمزمه می‌کرد که ترجمه آن چنین است:

کسی که از صلابت شمشیر بهراسد، همین ترس او را ضامن و زبون خواهد کرد.

آسایش انسان در پرتو شمشیر ویا در مرگ سرخ است که بنده ای را از مرگ گریز نیست.^۳

سیس زیدبن علی، محمدبن عمر، و داودبن علی حیره را به قصد مدینه ترک کردند. در این میان گروهی از اهل کوفه خود را به زید رسانیده از او درخواست کردند که به کوفه آید و رهبری آنها را به عهده بگیرد و بیعت آنها را بپذیرد. زیدبن علی دعوت آنان را پذیرفت و به سوی کوفه بازگشت و در آنجا اقامت گزید^۴. شیعیان مقدم او را گرمی داشته، همواره با او در ارتباط بودند و نام ۱۵ هزار نفر از آنان در دفتر بیعت کنندگان قید شده بود^۵. آنگاه آمد و شد را با قبایل مختلف عرب به منظور آشنا ساختن آنها با جنایات خاندان اموی آغاز کرد^۶. گفته می‌شود که مدتی نیز به قادسیه رفت^۷ و لی در اثر نامه های پیاپی کوفیان به سوی آنها بازگشت^۸.

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۳۴

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۹۱

منحرق الخقین یشکو الوجی

شده الخوف و ازری به

من کان فی الموت له راحه

۴- انساب الاشراف ج ۳ ص ۳۰

۵- السلسله العلویه ص ۵۸

* قادسیه در ۱۵ مایلی کوفه است (المسالك والممالك ص ۱۳۵)

۷- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۴ و خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۸

مردم کوفه برای جبران کوتاهی خود در مورد امام حسین (ع) در صدد بودند که هر علوی در برابر رژیم اموی قیام کند او را تأیید کنند تا بلکه کفاره اشتباهات گذشته خود را بپردازند. از این رو زیدبن علی به شیعیان کوفه بیش از همه اعتماد داشت زیرا آگاهی آنان از سطح جنایات بنی امیه بیش از شیعیان مناطق دیگر بود^۱. به همین دلیل آنها بیش از دیگر شیعیان از رژیم اموی متنفر بودند و درانتظار سقوط رژیم به سر می‌بردند^۲. لذا همه جنبشهای علوی، علیه رژیم اموی از کوفه آغاز می‌شد، و لی به دلیل بی وفایی کوفیان در مورد امام حسن و امام حسین، بزرگان اهل بیت با دیده تردید به آنها می‌نگریستند و از زیدبن علی نیز می‌خواستند که به آنها اعتماد نکند.

عبدالله بن حسن (نوه امام حسن) می‌گفت: هرگز سخن کوفیان را باور نکن که آنها برعهد خود وفا نکنند و بر گفتار خود ثابت نباشند^۳.

عبدالله در باره کوفیان می‌گفت: آنها ظاهری آراسته و باطنی پوسیده دارند. در فراخی و رفاه سخن بسیار گویند ولی چون با دشمن روبرو شوند پا به فرار نهند، هرگز دل آنها با زبانشان همگام و همراه نخواهد بود^۴.

امام محمد باقر (ع) نیز به او توصیه می‌کرد که به مردم کوفه اعتماد نکند زیرا آنها اهل حيله و تزویر هستند و در ضمن فرمود: در آنجا بود که جد بزرگوار حضرت علی بن ابیطالب را شهید کردند و همانها بودند که عمویت امام حسن مجتبی را تنها گذاشتند و همانها بودند که پدر بزرگوار امام حسین را شهید کردند و همانها هستند که ما را در برابر دشمن بی دفاع گذاشته‌اند و زبان دشمنان را بر ما اهل بیت دراز کرده‌اند^۵. محمدبن عمر، نواده حضرت علی (ع) به او گفت: ای زید، ترا به خدا سوگند می‌دهم که به سوی خانواده ات باز گرد، که کوفی ها برعهد خود هرگز وفا نکنند^۶. پسر عمویش داودبن علی نیز به او گفت: ای زید. گفتار کوفیان ترا مغرور نسازد که رفتار کوفیان با پدران و نیاکان تو برای تو بس است. از گذشته آنها با اهل بیت خود پند بگیر^۷.

۱- الامام زید ص ۶۴

۲- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۶، والبدء والتاریخ ج ۶ ص ۴۹

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷

۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۹

۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷

۶- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵

۷- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷

جناب زید سخن ناصحان را نپذیرفت و روابط خود را با کوفیان ادامه داد چرا که بر سخنان آنها اعتماد کامل داشت. چندین ماه در میان آنها اقامت نمود و خود را برای دعوت به حکومت علوی آماده کرد و آنگاه مبلغان و داعیان خود را به اطراف فرستاد. دامنه دعوت زید از عراق و بصره گذشته و در بیشتر شهرهای ایران همچون خراسان، طبرستان و ری گسترش یافت. در این راه، بسیاری از مردان مبارز، مانند سلمه بن کهیل^۳ از فقهای معروف عصر که در آغاز او را به عدم اعتماد به کوفیان نصیحت می‌کرد^۴ ولی بعدها برای گسترش دعوت، وی را همراهی و یاری کرد و خروج نمود، با وی بیعت کردند و خروج نمودند، از این مبارزان می‌توان نصر بن خزیمه عسلی و معاویه بن اسحق بن زید بن حارثه انصاری را نام برد.^۵

عهد نامه زید

زید مردم را به عمل به کتاب خدا و سنت رسول و دفاع از ضعفا و بازگرداندن حقوق پایمال شده آنان و توزیع عادلانه بیت‌المال در میان مستحقان و بازگرداندن تبعید شدگان به شهرهای خود و دفاع از حریم اهل بیت، دعوت می‌کرد.^۶ این اهداف از یک طرف، از علل و عوامل انقلاب زید پرده برداشته و از طرف دیگر بیانگر مفاسد و تبهکاریهای حکومت اموی و محرومیت های مسلمانان است، محرومیت هایی که موجب گردید تا زید بها خیزد، مفاسد را اصلاح کند و خود حکومت حقه آل محمد (ص) را پی‌ریزی کند.

۱- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۶

2. Shorten Encyclopaedia of Islam Zaidi P. 651

۳- المحلی- الحداثی الوردیه ج ۱ ص ۱۴۸، گویند سلمه بن کهیل، حدیث بسیار نقل میکرد. (طبقات کبیره ابن سعد ج ۶ ص ۳۱۶)

۴- ابن الاثیر- الکامل ج ۵ ص ۸۶

۵- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷ و الکامل ج ۵ ص ۸۶

۶- الدورى: مقدمه فی التاريخ الاقتصادی العربی ص ۴۵

سر آغار جنبش زیدیه

زید بن علی در کوفه اقامت گزید و هشام بن ابی‌میل نبود که زید در کوفه اقامت کند. از این رو به یوسف ثقفی دستور داد که در لحظه ورود به کوفه او را از کوفه بیرون کند. تا نتواند با مردم کوفه تماس گرفته در افکار آنان تأثیر بگذارد. اما اینکه زید چه مدتی در کوفه بود! در منابع تاریخی به اختلاف از آن سخن رفته است: ابومخنف معتقد است که زید در کوفه بیمار شد و قدرت حرکت نداشت از این رو مدتی طولانی در آنجا اقامت گزید. ابن اثیر مقریزی نیز نظر او را تأیید می‌کنند. ولی یعقوبی معتقد است که در اولین لحظات ورودش اخراج گردید.

زید در مدت اقامت خود در کوفه مخفیانه با مردم تماس می‌گرفت و نظر آنها را به خود جلب می‌کرد. به نظر می‌رسد که یوسف ثقفی از برنامه آگاهی نداشت و گرنه پیش از آنکه از کوفه بیرون رود او را در خانه اش دستگیر می‌کرد و به شهادت می‌رسانید. هنگامی که یوسف ثقفی او را از کوفه بیرون کرد مطمئن شد که یکسره بسوی مدینه خواهد رفت. در صورتی که او راه خود را ادامه نداد بلکه راه خود را به سوی قادسیه^۱ و یا ثعلبیه^۲ کج کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید. شیعیان از راههای دور و دراز به سوی او آمده، دست بیعت می‌دادند. این دعوت و بیعت در نهایت مخفی‌کاری انجام می‌گرفت و سازمان اطلاعاتی دشمن از آن بی‌خبر می‌ماند.

او همچنان موفق شد که با گروه کثیری تماس گرفته آنها را آماده نبرد کند. آنگاه با یاران خود ترتیب خروج را داده، در روز معین در صفهای فشرده حرکت کردند.

بخاری می‌نویسد: زید هنگامی که پرچمهای برافراشته شده را بر فراز سر خود دید چنین گفت "سپاس و ستایش خداوندی را که مقدمات این نهضت را فراهم آورد و دین و نعمت خود را بر من کامل گردانید. به خدا سوگند، من از رسول اکرم (ص) شرم داشتم که پیش از آنکه به فریضه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنم در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر بر او وارد شوم^۴."

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۳- ثعلبیه شهری است در نزدیکی قادسیه بر سر راه کوفه (الاعلاق النفیسه ص ۳۱۱)

۴- السلسله العلویه ص ۵۸

هنگامی که یوسف ثقفی از خروج زید آگاه شد آماده رو دروئی شد. گفته اند که آگاهی یوسف از خروج زید بوسیله یکی از یارانش به نام سلیمان بن سراقه باریقی صورت گرفته است.^۱ یوسف ثقفی نامه‌ای به حکم بن صلت فرماندار کوفه نوشت که تمام قدرت‌ش را برای سرکوبی زید بسیج کند.^۲ حکم سران نیروهای نظامی و انتظامی را فراخواند و آنها را در مسجد اعظم کوفه گرد آورد.^۳ آنگاه طبق دستور یوسف ثقفی در شهر اعلام کرد که هرکس در مسجد گرد آید خوش محفوظ است، چون همگان در مسجد گرد آمدند درهای مسجد را بستند تا بدین وسیله یاران زید از مردم جدا شده و شناسائی شوند. در این موقع زید در خانه یکی از یارانش به نام معاویه بن اسحاق انصاری بود که از آنجا خارج شد.

طبری روایت می‌کند که یوسف ثقفی همراه گروهی از قریش برفراز تپه‌ای در نزدیکی حیره برآمد تا عاقبت کار زید را تماشا کند. آن روز فرمانده نیروهای نظامی و انتظامی عباس بن سعید مزنی بود.^۴

هنگامی که اهل کوفه متوجه شدند که یوسف ثقفی از حرکت زید آگاه شده و بیعت کنندگان و هواداران او را تحت تعقیب قرار خواهد داد^۵ ترسیدند و از آنجا که به نهضت و ابعاد فکری زید، جدی و مصمم نبودند پیش وی آمده و از او پرسیدند: در باره ابوبکر و عمر چه می‌گویی؟ او گفت: خداوند از آنها بگذرد. من چیزی در باره آنها نمی‌گویم، و از اهل بیت خود نشنیدم که از آنها بیزاری بجویند. آنگاه از او جدا شدند و بیعت خود را شکستند.^۶ شهرستانی می‌گوید: شیعیان کوفه وقتی سخنان زید را شنیدند و فهمیدند که او از شیخین بیزاری نمی‌جوید او را ترک گفتند.

هنگامی که زید از منزل معاویه بن اسحاق بیرون آمد از ۱۵ هزار نفری که با او بیعت کرده بودند فقط تعداد کمی، در حدود ۳۰۰ نفر همراه او بودند. زید پرسید: مردم چه شده اند؟ به او گفته شد که آنها در مسجد در محاصره هستند.^۷

- ۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۰ و مقاتل الطالبین ص ۱۳۵
- ۲- خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۹ و اعلام زرکلی ج ۳ ص ۹۹
- ۳- مقاتل الطالبین ص ۱۳۶
- ۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵
- ۵- عمده الاکیاس، برگ ۵۱۷
- ۶- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷، العیون و الحقائق ج ۳ ص ۹۵ و کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۶
- ۷- المحجر ص ۴۸۲

نصرین خزیمه، یکی از شخصیت‌های کوفه که در بیعت خود استوار و پرچمدان سپاه زید بود^۱ بانگ برآورد که: ای اهل کوفه از خواری و زبونی به سوی عزت و سرفرازی درآیید، اما کسی پاسخ او را نداد.

زید به او رو کرده فرمود: ای نصر آیا بیم داری که اهل کوفه با ما آنچنان رفتار کنند که با جدم امام حسین انجام دادند؟ از این عبارت پیداست که جناب زید دریافته بود که اهل کوفه با او نیز مکر و خیل پیش گرفته اند.

بی‌وفایی کوفیان در اراده آهنبین زید کوچکترین تأثیری نکرد، و او همچنان با عزمی راسخ و اراده‌ای استوار نهضت را پیگیری و اعلام کرد که تا آخرین قطره خون مبارزه خواهد کرد. آنگاه دو لشکر روی در روی هم ایستادند و جنگ سختی در گرفت.

عباس بن سعید مزنی که سرلشکر سپاه اموی بود، نصرین خزیمه را نشان کرده بطرف او حمله‌ور شد، و پس از جنگ سختی که در میان آن دو درگرفت او را به شهادت رسانید.^۲

در این فاجعه، زید نیرومندترین یار فداکار خود را از یارانش در نبرد به شهادت رسیدند ولی در اراده آهنبین او تأثیر نکرد و آنچنان آثار شهادت و شجاعت از جناب زید نمایان شد که زبازد خاص و عام گردید. تا جایی که عباس بن سعید کسی را به نزد یوسف ثقفی فرستاد که سپاه ما در برابر سپاه زید فرومانده است.^۳ آنگاه به جارچی‌ها دستور داد که در میان سپاه جار بزنند که بر مرکبهای خود سوار شوید که در تنگناها نمی‌توانید در برابر لشکر زید بایستید. آنگاه همه سوار شدند و صف‌ها را آنچنان فشرده کردند که کسی نمی‌توانست به عقب برگردد.^۴ با این حال سپاه زید با شجاعت ناشی از ایمان و صلابت شمشیر، در برابر سپاه شام مقاومت نموده، آنها را به عقب نشینی وادار می‌کردند.^۵

ابو فروه شمشیرهای تیز و برنده‌ای می‌ساخت که به هرکس می‌خورد دونیمش

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۳۹

2. Muir The Calip hate P. 398

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۴ و الحدائی الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۰

۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵

۵- مقاتل الطالبین ص ۱۳۹

۶- السلسله العلویه ص ۵۸ و غلبه الاختصار ص ۸۶

می‌کرد؛^۱ این شمشیرها را فرویسه می‌نامیدند و چون در دست لشکر زید از این شمشیرها بود به اصحاب زید، فرویسه نیز گفته می‌شود. زیدبن‌علی با دلیری اعجاب انگیزی به چپ و راست و قلب دشمن حمله می‌کرد و آنها را پراکنده می‌ساخت و به هنگام پیکار اشعاری می‌خواند که ترجمه آنها چنین است:

"آیا عزت و سرفرازی مرگ را برگزینم یا ذلت و زیونی زندگی را که هر دورا خوراکی ناپسند می‌بینم"

"اگر از انتخاب یکی از آن دو ناگزیر باشم، طبیعی است که جز مرگ را نخواهم پذیرفت و به سوی آن خواهم شتافت!"

شهات زید

زید علیرغم بی وفائی کوفیان و شهادت پرچمدار سپاه و عزیزترین یارانش، نبرد خود را ادامه داد و همچنان با رژیم خونخوار اموی به نبردی خونین پرداخت، و یک تنه بیش از ۷۰ نفر از نام آوران سپاه شام را به خاک انداخت، تا اینکه لشکر شام پراکنده شد و به بدترین شکلی عقب نشینی کرد!

یوسف ثقفی وقتی دلاوری زید را دید و ناتوانی سپاه را از مقابله او مشاهده کرد به تشویق و تحریک سپاه پرداخت. سپاه شام را سروسامان داد و آنها را به سرکردگی عباس بن سعید مزنی به سوی زید گسیل داشت. این بار نیز زید با شهامت و شجاعت خاصی حمله آنها را دفع کرد و صفوف آنها را درهم شکست و آنها را وادار به فرار کرد.^۲ سپاه شکست خورده شام با فرار از مقابل زید، ضعف و زبونی خود را از رودرروئی با زید به یوسف ثقفی گزارش دادند. در این میان زید پیش از آنکه نیروهای تازه یوسف ثقفی برسد سپاه منهزم او را دنبال کرد و آنان را به محلی به نام سنجه در نزدیکی کوفه، فراری داد و آنگاه از آنجا هم بیرون راند. بدین ترتیب آنها به منطقه بنی‌سلیم در بیرون کوفه فرار کردند.

پرچمدار زید در آن روز شخصی به نام عبدالصمد از قبيله بنی‌اسد بود که او نیز همچون معاویه بن اسحاق^۳ فداکاری و جانبازی خاصی از خود نشان داد. ارزش این فداکاری‌ها و ابعاد این دلاوری‌ها هنگامی روشن می‌شود که توجه داشته باشیم به اینکه سپاه شام بیش از دوازده هزار تن و سپاه زید کمتر از ۵۰۰ نفر بودند و در عین حال همواره پیروزی از آن زید و شکست و فرار از آن سپاه شام بود.^۴

سرانجام نیروهای تازه‌ای که یوسف ثقفی به درخواست عباس بن سعیدگرد آورده بود، در رسید. این سپاه که همه تیر زن بودند به سرکردگی سلیمان بن‌کیسان به سپاه شام ملحق شدند^۵ و سپاه شام از جهت نیروی انسانی و تجهیزات رزمی به شدت تقویت شد. آنگاه تیرهای دشمن بسان باران بهاری بر سر سپاه زید فروبارید و گروهی از یاران زید به شهادت

اذل الحاه اعز الممات و کلا اراه طعاما و بیلا
فان کان لابد من واحد فسری الی الموت سیرا جمیلا

رسیدند که معاویه بن اسحاق، آن یاربا وفای زید نیز در میان آنها بود، ولی در اراده آهنین زید کوچکترین ضعف و تردیدی پدید نیامد. تا پاسی از شب نبرد ادامه داشت و زید چون کوهی استوار در پیشاپیش سپاه کوچک خود می‌جنگید و رگبار تیر از طرف دشمن می‌بارید که در این میان یکی از آنها به پیشانی زید اصابت کرد و تا مغز استخوانش را شکافت؛ زید آغشته به خون بر زمین افتاد!

از آنجا که تیرهای بی‌شماری فرو باریدن گرفته بود دیگر قاتل زید شناخته نشد، برخی احتمال داده اند که به تیر غلامی به نام راشد از پا درآمده باشد^۱ و برخی داود بن کیان را که از طرفداران یوسف ثقفی بود قاتل او دانسته اند^۲.

هنگامی که بدن آغشته به خون زید را به نزد پسرش یحیی آوردند هنوز رمقی داشت که یحیی سر مبارکش را روی زانو گرفت. گروهی از یاران، پزشکی به نام سفیان مولی بنی دواس را آوردند تا تیر را از پیشانی او بیرون بکشد ولی در همین لحظه زید جان به جان آفرین تسلیم کرد^۳.

جنازه زید را به باغی در نزدیکی رودخانه یعقوب حمل کردند و در آنجا مسیر آب را عوض کردند و جنازه زید شهید را در بستر رودخانه دفن کردند، سپس آبرا به مسیر اصلی خود بازگردانیدند تا بلکه بدین وسیله قبر او محفوظ بماند و جنازه به دست دشمن نیفتد. یوسف ثقفی جاسوسهای خود را برای یافتن محل دفن جناب زید گسیل داشت تا سرانجام برده‌ای که از محل دفن آن حضرت آگاه بود به جاسوسان یوسف ثقفی اطلاع داد^۴. ماموران یوسف ثقفی جنازه زید را از قبر بیرون آوردند، و سر مبارکش را از تن جدا کرده به سوی هشام بن عبدالملک فرستادند و هشام آنرا در میدانهای شام آویخت^۵. سپس آن را به مدینه فرستاد و به والی مدینه دستور داد که آنرا در مدینه آویزان کند^۶. اما جسد مبارکش

- ۱- العیون والحدائق ج ۳ ص ۹۹
- ۲- السلسله العلویه ص ۵۸
- ۳- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۱
- ۴- مقاتل الطالبین ص ۱۴۲
- ۵- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۸
- ۶- السلسله العلویه ص ۵۹
- ۷- البدایه والنهایه ج ۱ ص ۳۳۱ و خط مقریزی ج ۲ ص ۴۴۰
- ۸- الحدائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۵۲

را در کناسه در نزدیکی کوفه به دار آویختند^۱. جسد دوتن از یاران با وفایش نصر بن خزیمه و معاویه بن اسحاق را نیز همراه او به دار زدند^۲.

سالیان درازی جسد زید بر سر دار بود تا هشام از دنیا رفت و برادرزاده‌اش ولید بن یزید بر سریر خلافت نشست، آنگاه نامه‌ای به یوسف ثقفی نوشت و به او دستور داد که جنازه زید را از دار پائین بیاورد و آنرا آتش بزند. ولید در این نامه در مورد حضرت زید از هیچ اهانتی فرو گزار نکرده بود و از او به عنوان "گوساله عراق" تعبیر کرده بود^۳. تعبیرهای دیگری نیز نقل شده^۴ که همه و همه از عداوت دیرینه ولید با اهل بیت حکایت می‌کند. این همه حساسیت نشان دادن در مورد جنازه زید به دلیل نفوذ فوق العاده او در دل مردم و تجلی عظمت آن حضرت در دیده زمامداران و سردمداران آن روز بود. آنگاه یوسف ثقفی جنازه زید را از درخت پائین آورد و آتش زد، سپس خاکسترش را به رودخانه ریخت^۵.

سن شریف زید به هنگام شهادت ۴۲ سال بود که همه آنرا با زهد و تقوی، تلاش و کوشش، نبرد و جهاد در راه خدا سپری کرده بود. از جناب زید چهار فرزند به نامهای: یحیی، عیسی، حسین و محمد به جای ماند^۶.

- ۱- السلسله العلویه ص ۵۹
- ۲- المحجر ص ۴۸۳
- ۳- مقاتل الطالبین ص ۱۴۴
- ۴- السلسله العلویه ص ۵۹
- ۵- برای زید شهید زیارتگاه معروفی میان کوفه و حله بنا شد، که می‌گویند همان محل دار زدن اوست "مؤلف"
- ۶- معارف ابن قتیبه ص ۲۱۶

تأثیر شهادت زید

شهادت زید تأثیری شگرف در دل یاران و پیروان زید به جای گذاشت، زیرا آنها با شهادت زید، پیشوای مجاهد و مبارز و گرانقدری را از دست دادند و در نتیجه هواداران او در شهرها و منطقه های مختلف پراکنده شدند.

به نقل از ابو مخنف، پس از شهادت زید، یوسف ثقفی که کینه عمیقی از هواداران او در دل داشت به کوفه رفته برفراز منبر ظاهر شد و گفت:

"ای بیابانگردان پست. به خدا سوگند من هرگز با مشکلی روبرو نشده، از این خیمه شب بازبها باکی ندارم و از عواقب این اخلاگری ها بیمناک نیستم، نه هرگز نمی ترسم. من با این قدرت و شوکت و با این بازوی فولادین چگونه بترسم." "من تصمیم گرفته ام که شهرهای شما را ویران کرده، خانه های شما را به سرستان فرو ریزم و اموال شما را مصادره نمایم." "به خدا سوگند، به این منبر نیامدم جز اینکه شما را بیازارم که مردمی ستم پیشه و آشوب طلب هستیید!"

او در مورد حضرت زید گفت: "من خاکستر او را در رودخانه ریختم تا ذرات او درخوراکهای خود بخورید و در آشامیدنیهای خود بنوشید."۱

بعد از به دار آویختن جسد زید، شاعران چاپلوس و فرومایه ای که آخرت خود را به دنیای بنی امیه فروخته بودند، فرزندان عبدالمطلب را مخاطب قرار داده، اشعاری را به رسم شماتت سرودند که درضمن یکی از آن قصیده ها آمده است:

"زید را از شاخه های درخت خرما به دار آویختم. در صورتی که ما ندیدیم که مهدی را به دار آویزند!"۲

هنگامی که خبر شهادت زید به برادر زاده بزرگوارش امام جعفر صادق (ع) رسید بسیار اندوهگین شد و به شدت گریست و قطرات اشک به صورت مبارکش ریخت.۳

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۹۱

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۹۱

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۹

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخله ولم ار مهدیا علی الجذع یصلب

چون (خروج مهدی) از نظر اسلامی امری مسلم بوده، لذا هر کسی آنرا بر احدی تطبیق کرده است وگرنه زید (ع) هرگز ادعای "مهدویت" نکرده است. "مترجمان"

۴- الفرقة الناجیه ص ۵۲۹

یکی از شعرائ اهل بیت در رثای او قصیده ای گفته که ترجمه اش چنین است:

"ای دیده های من اشک بیارید و لحظه ای از ریختن اشک نایستید که اکنون وقت گریستن است." "به یاد روزی که فرزند پیامبر (ص) ابوحسین (کنیه زید) را درکناسه بر چوبه دار آویخته اند." "روزها می گذرد و شبها سیری می شود ولی جنازه او هنوز بر سر دار است. جانم به فدای سرداری شود که همواره بر سر دار است." "کافر ستم پیشه در حق او جفا کرد و جنازه اش را از آرامگاه خود بیرون آورد." "ابوحسین را از قبرش بیرون کشیدند درحالی که تمام بدنش آغشته به خون بود و از پیکرش خون می چکید." "با پیکرش ظالمانه بازیها کردند ولی به روح بلندپروازش دست نیافتند چرا که به سوی ملکوت اعلی پرواز کرده بود!"۱

هنگامی که عبداللہ بن علی از نواده های عباس (عموی پیامبر) خروج کرد و از هشام و پیروان او انتقام می گرفت، می گفت: این در برابر جنایاتی است که بر زید بن علی روا داشتند!۲

زندگی زید سراسر حرکت و جنبش، جنگ و نبرد و کشمکشهای سیاسی در برابر جنایات و خیانت های رژیم ستم پیشه اموی بود، زید شهید و دیگر سلحشوران علوی، بنی امیه را زمامدارانی جنایت پیشه می دانستند که به زور شمشیر تخت خلافت را غصب کرده بودند و هرگز به آرای مردم متکی نبودند و کسی با رضایت خاطر به آنها دست بیعت نداده است. از این رو خلافت آنها را به رسمیت نمی شناختند و شورش در برابر آنها رانه تنها جایز بلکه لازم می شمردند!۳

۱- مقاتل الطالبیین ص ۱۴۹
متن اشعار:

الایا عین لاترضی وجودی	بدمک لیس ذاحین المجودی
غداه ابن النبی ابوحسین	صلیب بالکناسه فوق عمودی
یظل علی عمودهم ویمشی	بنفس اعظم فوق العمود
تعدی الکافر الجبار فیه	فاخرجه من القبر اللحد
فظلوا ینبشون ابا حسین	خضیا "بینهم یدم جسد

۲- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۳- الامام زید ص ۵۴

نهضت زید بر پایه عمل به قرآن و سنت پیامبر (ص) شکل گرفت و به دلیل لزوم مقاومت در برابر ستمگران، و یاری مستضعفان، و بازگرداندن حقوق غصب شده آنان و جلوگیری از حیف و میل بیت المال و تقسیم عادلانه آن در میان همگان، و بازگرداندن سربازانی که به سرزمینهای دور دست فرستاده شده بودند و نیز به منظور دفاع از حریم اهل بیت انجام گرفت.^۱ از این رو، هشام قیام زید را خطری بزرگ برای سلطنت خود بشمار آورد و به شدت با آن مبارزه کرد، و از خطر دیگری که اساس سلطنت اموی را تهدید می کرد غفلت ورزید و آن حرکت عباسی ها بود که در کنار حرکت علوی ها گسترش یافت و می رفت که ریشه رژیم اموی را بخشکاند. ولی هشام آنچنان به سرکوبی جنبش زید مشغول بود که از حرکت عباسی ها غافل ماند و از مبارزه با آن باز ماند.^۲

شهادت زید توجه مردم را به سوی علوی ها جلب کرد. همه جا مردم از شهادت زید و فداکاریهای او سخن می گفتند و قاتلین او را نکوهش می کردند. در این زمینه قصیده های فراوانی در سوگ زید گفته شد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

"به آنها که پرده ها را دریدند و در صحرای سالم با شنیدن سخنان ناروا به خود رخصت دادند، بگو. به یوسف بن حکم بن قاسم بگو که واقعه نبرد بزرگواران را چگونه یافتی."^۳ کمیت اسدی، (شاعر با وفای اهل بیت از زبان یاران متخلف زید) می گوید:

"فرزند پیامبر مرا به یاری خود فرا خواند و من دریغ نمودم، صد افسوس، که چه رأی استواری داشت". "من از ترس مرگ از یاری او بگریختم، در صورتیکه نتوان از مرگ گریخت."^۴

سید حمیری که همه بنی امیه را در خون زید شریک می داند در ضمن قصیده ای در سوگ او می گوید: "شی را تابه سحر به بیداری سپری کردم و خواب در چشم فرو نرفت".

۱- الخوارج و اشیعه ص ۲۵۷

۲- الامام زید ص ۵۵

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۷

۴- البدء و التاريخ ج ۶ ص ۵۰

و رخصو السمع بصحرا سالم

یا یوسف بن الحکم بن القاسم

الا یالهی للرای الوثیق

وهل دون المنیه من طریق

دعانی ابن الرسول فلم

حذار منیه لایبد منها

"سخنی گفتم و اشکها ریختم و نوحه سرائی ها کردم و از غم و اندوه، لحظه ای نیا سودم." "خداوند، خوشب، خراش^۱، مزید و یزید را لعنت کند که در ظلم و ستم، حدو مرزی نشناختند." "هزاران هزار و هزاران هزار بار لعنت کند، از آن لعنتهای ابدی و سرمدی" "آنان با آفریدگار جهان و پروردگار زمین و آسمان به نبرد برخاستند و پیامبر اسلام را آزار دادند." "آنها در خون امام حسین و زیدین علی شرکت جستند." "آنها جنازه زید را بر سر دار زدند و بدن برهنه او را به دار آویختند." "ای خراش بن خوشب. به روز رستاخیز، تو شقی ترین مردم در محکمه عدل الهی خواهی بود."

هشام بن عبدالملک سر مبارک زید را نزد ابراهیم بن هشام مخزومی فرماندار مدینه فرستاد تا آنرا در میدان بزرگ مدینه نصب کند. اهل مدینه به شدت از این رفتار خصمانه و ناجوانمردانه ناراحت شدند و صدای نوحه و ناله مردم در فضای شهر طنین انداخت.

محلی می نویسد: اهل مدینه از فرماندار خود درخواست کردند که از این عمل ناروا صرف نظر کند و سر مبارک زید را در شهر مدینه نصب نکند ولی او نپذیرفت. هنگامی که سر بریده جناب زید را نصب کردند، صدای گریه و ناله مردم بلند شد. ناله های سوزناک مردم مدینه یاد آور روزی بود که اهل بیت امام حسین (ع) از کربلا بازگشته، وارد مدینه شده، و مردم را از شهادت امام حسین آگاه ساخته بودند.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۹، خراش بن خوشب، روزی که یوسف ثقفی قبر زید را شکافت و جنازه اش را بیرون آورد و به دار زد، خراش رئیس سپاه او بود.

۲- البدء و التاريخ ج ۶ ص ۵۰

بنت لیلا مشهدا ساهر العین مقصدا

ولقد قلت قوله واطلت التبلدا

لعن الله حوشبا و خراشا و یزیدا

ویزیدا فانه کان اعتی واعتدا

الف الف و الف الف من اللعین سرمددا

انهم حاربوا الاله واذوا محمددا

شروکوا فی دم الحسین وزیددا تعبدا

ثم عالوه فوق جد ع صریعدا مجردا

یا خراش بن خوشب انت اشقی الوری غذا

کثیرین مطلب سهمی (که از علاقمندان اهل بیت و پسرخاله فرماندار مدینه بود) هنگامی که سر بریده زید را دید خطاب به آن گفت: "خداوند روی ترا درخشنده‌تر و قاتلین ترا زبون‌تر سازد و آنها را بکشد." ابراهیم، فرماندار مدینه به او گفت: آیا این گزارش درمورد تو درست است. گفت: آری، راست است. ابراهیم دستور داد او را دستگیر کرده و به زندان افکنند! از اینجا پیداست که بنی‌امیه در مورد اهل بیت، حتی از خویشان نزدیک خود نیز انتقام می‌گرفتند.

خشم شیعیان از شهادت زید در تمام مناطق شیعه نشین برانگیخته شد و دامنه آن تا خراسان رسید. یعقوبی می‌گوید: شیعیان خراسان از این جنایت بنی‌امیه بسیار خشمگین شدند و در هر مجلس و محفلی به نقل جنایات آنها پرداختند. درسراسر خراسان کوی و برزنی نبود که در آن اخبار جنایات بنی‌امیه بازگو نشود.

از اینجا روشن می‌شود که هرچه بنی‌امیه خود را در ریشه‌کن ساختن نهضت زید پیروزتر می‌دیدند، جنبش علوی‌ها را در برابر خود استوارتر و مقاومت آنها را بیشتر می‌یافتند، و هر قدر بنی‌امیه بر جنایات خود در سرکوبی شیعیان می‌افزودند با صفهای فشرده تری از آن در منطقه‌ای دیگر روبه‌رو می‌شدند. چنانکه با شهادت زید، جنبشهای زیدیه با پیشوایی یحیی بن زید آغاز گردید و مورد تأیید همه شیعیان قرار گرفت. آنگاه سلحشوران علوی از هر طرف به حرکت و جنبش درآمد، درصدد انتقام از ستمگران اموی برآمدند.

آنها که خیال می‌کردند با شهادت زید، حرکت او از تحرک و پویایی خواهد ایستاد، یکمرتبه دیدند شهادت او سرآغاز حرکتهایی شد که سرانجام خرمن هستی آنها را سوزاند و بر خاکستر نشاند و بدین‌گونه جنبش زیدیه آغاز گردید. با الهام از شهادت زید و عقیده آنها در مورد شرائط رهبری براین اساس قرار گرفته که:

الف- امامت منحصر است به فرزندان حضرت علی از نسل حضرت فاطمه.

ب- امام باید دلیر باشد، شمشیر بکشد، و در برابر زمامداران خود سر و ستمگر پرچم مبارزه و نبرد را در دست بگیرد.

پ- امام باید عالم، زاهد، فقیه، داعی به قرآن و سنت، امرکننده به معروف، نهی کننده از منکر، بازگرداننده اموال مستضعفان به آنها، و مردی آرام‌سته و برگزیده از آل محمد (ص) باشد.

تلاش‌های یحیی بن زید در ادامه نهضت پدرش

همان طور که در فصول قبل ذکر شده حرکت زیدبن علی سرآغاز جنبشهای زیدیه بود که در طول دو قرن یعنی قرون دوم و سوم و حتی بعد از آن، درکشور پهناور اسلامی، گسترش یافت.

هدف این جنبشها در حقیقت پایان دادن به سلطه حکومت ظالم اموی و برقراری نظام عدل اسلامی بوده است. با اینکه این جنبشها در ابتدا با قیام زید برضد هشام بن عبدالملک آغاز شد، اما ادامه آن گریبانگیر حکومت عباسی نیز شد چرا که علیرغم شهادت زیدبن علی، نه تنها جنبش به سستی نگرایید و زید دچار رکود نشد بلکه فرزند بزرگوارش یحیی که همواره ملازم پدرش بود و در تمام دوران قیام پدرش دوشا دوش او بود، حرکت او را ادامه داد!

یحیی تا آخرین لحظه زندگی زید همراه او می‌جنگید و هنگامی که فرق مبارک زید شکافته شد، سر مبارکش را به زانو گرفت و عاقبت در آغوش او جان به جان آفرین تسلیم کرد. یحیی از شهادت پدر بسیار متأثر شد و همواره او را یاد می‌کرد و می‌گفت: خداوند پدرم زید را بیاورد که بنده عبادتگری بود؛ شبها را به عبادت و روزها را به روزه‌داری سپری می‌کرد و به هنگام نبرد آن‌چنان که شایسته جهاد در راه خدا بود در راه خدا پیکار کرد. یحیی در سوگ پدرش زید اشعاری سروده که ترجمه‌اش چنین است:

"ای دوستان پراح من. پیام مرا در مدینه به بنی‌هاشم برسانید، که آنها صاحبان عقل، ارباب خرد و تجربه‌اندوز روزگارند." "به آنها بگویید که: تا به کی آل مروان بهترین شما را بکشد و به شهادت برساند؟ چه روزگار شگفتی است." "تا به کی به زیر ستم خواهید بود؟ به تجربه ثابت شده که شما هرگز تن به ذلت نمی‌دادید و به زیر ظلم نمی‌رفتید." "برای هرکشته‌ای از شما گروهی انتقامگر هست، چه شده که برای

زید شهید کسی در عراق به خونخواهی بر نمی خیزد^۱."

پس از شهادت زیدبن علی، فرزندش یحیی رهبری مردم سلحشور و جنگجوی شیعه را به عهده گرفت، و با اینکه امام جعفر صادق (ع) به او خبر داد که کشته خواهد شد و چون پدرش به دار آویخته خواهد شد^۲، ولی او شهادت را به جان خریده، با دلی سرشار از عشق به لقاء پروردگار راه را پیش گرفته پیام خون او را به گوش شیعیان رسانید و با عزمی استوار به نبرد خونین با دشمنان اهل بیت پرداخت.

هنگامی که به یحیی پیشنهاد ازدواج می شد، می فرمود: من چگونه درصدد ازدواج برآیم در صورتیکه جنازه پدرم در کناسه هنوز هم بر سر دار است و من هنوز انتقام خون او را از دشمن خون آشام نگرفته ام.

آغاز نهضت یحیی سه سال بعد از شهادت پدر^۳ یعنی در سال ۱۲۵ هجری اتفاق افتاد.

یحیی در جنبش پرخروش خود بر یاران پدر اعتماد کرد. برخی از شیعیانی که در عهد زید از یاری او روی گردانیده بودند، در اثر جنایاتی که بنی امیه در حق او مرتکب شدند و بخصوص حوادثی که بر پیکر بی جان او روا داشتند، بیش از پیش خشمگین شدند و از اموی ها نفرت و کینه به دل گرفته به یاری یحیی شتافتند و او را به ادامه راه پدر تشویق کردند. از همین جا پیداست که جنبش یحیی دنباله حرکت پدرش زید بود. گفته می شود که پدرش زید به او توصیه می کرد که راه او را دنبال کند. می گویند که به هنگام احتضار جناب زید پسرش یحیی از او پرسید که آیا راه ترا دنبال کنم؟ فرمود: آری، به خدا سوگند که تو برحق و آنها بر باطل هستند^۴.

۱- مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۵
متن اشعار:

خلیلی عنی بالمدینه بلغا	بنی هاشم اهل النهی والتجارب
فحتی متی مروان یقتل منکم	خیارکم والدهرحم العجایب
وحتی متی ترضون بالخسف منهم	وکنتم اباء الخسف عند التجارب
لکل قتیل عشر یطلبونہ	ولیس لزید العراقیین طالب

۲- ملل و نحل ج ۱ ص ۲۱۰

۳- دائرة المعارف اسلام، ماده یحیی

۴- السلسله العلویه ص ۸۶

۵- غایه الاختصار ص ۸۶

یحیی تصمیم خود را گرفت و منتظر فرصتی بود که حرکت خود را آغاز کند. مدتی در کوفه اقامت کرد سپس رهسپار جنانه سبغ^۱ شد و در آنجا با عزیمی استوار آماده قیام بود ولی چیزی ابراز نمی کرد تا اینکه جمعی از شیعیان به نزد او رفته از او درخواست کردند که به سوی خراسان حرکت کند، تا جنبش را از آنجا آغاز کند. آنها به او گفتند که شیعیان خراسان پس از شنیدن خبر شهادت زید برخاسته و حرکتی را آغاز کرده اند که نوید بخش پیروزی است... این فکر در مغز او پرورش یافته، او را برای سفر به سوی خراسان علاقمند ساخت.

طبری می نویسد: یکی از بنی اسد به خدمت یحیی رسیده عرضه داشت "پدرت به شهادت رسیده و مردم خراسان همه شیعه هستند. مصلحت در اینست که به طرف خراسان حرکت کنی^۲". اما در مورد اینکه چرا خراسان را انتخاب کرد، دلایل فراوانی وجود دارد: اول اینکه: شیعیان در آن منطقه فراوان بودند. دوم اینکه: از مرکز خلافت اموی به دور بود؛ سوم اینکه: در میان قبایل مختلف آنجا اختلافی چون درگیری قیس و ربیعیه، وجود داشت که وضع آنجا را مشوش کرده زمینه را برای آغاز حرکت مهیا کرده بود^۳.

دوره حال به دلایل یاد شده و یا شاید به دلایل دیگر، یحیی خراسان را برگزید و به سوی خراسان بگریخت. یوسف ثقفی که از نقل و انتقال او آگاه بود جاسوسهایی را براو گمارد، زیرا وی بعد از شهادت زید بیش از همه از یحیی نگران بود و می ترسید که یحیی به خونخواهی زید برخیزد و راه او را دنبال کند. یحیی در مسیر خود، از جنانه (کوفه) گرفته تا خراسان به هر شهر و آبادی می رسید با شیعیان آنجا تماس می گرفت و یاری آنها را به خود جلب می کرد. در طول راه یحیی وارد مداین شد و در منزل یکی از شیعیان مداین اقامت کرد. یوسف ثقفی از مسیر او با خبر شده گروهی را فرستاد که او را در مداین دستگیر کنند ولی یحیی زود از آنجا بیرون رفت و به سوی ری گریخت^۴ و آنگاه از ری به طرف سرخس رفته، و در منزل زیدبن عمرتمیمی اقامت گزید^۵. در مدت اقامتش در سرخس شیعیان به خدمت

۱- البلدان ص ۸۹، جنانه سبغ، نام محله ای است در کوفه، "گورستان" را "جنانه" گویند و همچنین محله را "مترجمان"

۱- مقاتل الطالبیین ص ۱۵۳

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۱

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۸۹

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۹۲

۵- مقاتل الطالبیین ص ۱۵۳

۶- السلسله العلویه ص ۶۰

او شرفیاب شده از او درخواست می‌کردند که قیام کند و رهبری آنها را به عهده بگیرد تا با رژیم منحوس اموی بجنگند^۱، ولی میزبانش او را از این کار منع می‌کرد. بااین وجود جمع کثیری از شیعیان دور او اجتماع کردند و از او خواستند که رسماً در برابر رژیم اموی قیام کند. سرانجام در سال ۱۲۵ هجری دعوت پدرش را بطور علنی تجدید کرد.^۲

هنگامی که هشام از خروج یحیی و فداکاری شیعیان و بروز هرج و مرج در خراسان و ناتوانی استاندار خراسان از رودررویی با یحیی آگاه شد به یوسف ثقفی دستور داد که جعفر بن حنظله را از استانداری خراسان عزل کند^۳ و فرد دیگری را که کاردان و کارکن باشد و از وضع سیاسی و اجتماعی و جغرافیایی خراسان آگاه باشد به استانداری خراسان منصوب کند.^۴ یوسف ثقفی به فرمان هشام جعفر را عزل کرد ولی در مورد اینکه چه کسی را به جای او برگزیند در تردید بود که آیا از قبیله قیس انتخاب کند و یا قبیله ربیعیه چرا که هر دو از قبایل عربی ساکن خراسان بودند، و سرانجام نصر بن سيار را برگزید.^۵

نصر بن سيار از آغاز تصدی این مقام مراتب فداکاری و جانبازی خود را به رژیم خون آشام اموی ابراز کرد و با تلاشی طاقت فرسا به جستجوی یحیی پرداخت، ولی پیش از آنکه سپاه او جایگاه یحیی را پیدا کنند، یحیی از خراسان بیرون رفت و به بلخ گریخت^۶ و در همانحال اشعار ذکر شده را زمزمه می‌کرد.^۷

در آن ایام فرماندار بلخ حریش بن ابی حریش بود.^۸

هنگامی که نصر بن سيار از مخفی شدن یحیی در بلخ آگاه شد عقیل بن معقل را به جستجوی یحیی، پیش حریش فرستاد.^۹

حریش از حال و اخبار یحیی اظهار بی‌اطلاعی کرد و چون عقیل براو سخت گرفت، حریش گفت: به خدا سوگند اگر او زیر پای من بود، من هرگز پایم را از زمین بلند نمی‌کردم تا شما از جایگاه او با خبر شوید، هرچه می‌خواهید در حق من انجام دهید! عقیل از این سخن برافروخت و او را ۶۰۰ تازیانه بزد ولی حریش اعتراف نکرد و همچنین اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد.^{۱۰} عقیل او را تهدید به قتل کرد و او همچنان مقاومت می‌کرد. سرانجام پسرش قریش که بر سلامتی پدر نگران بود بانگ برآورد: پدرم را نکشید من شما را به مخفیگاه یحیی راهنمایی می‌کنم.^{۱۱}

قریش آنها را به جایگاه یحیی برد و آنها یحیی را دستگیر کرده به زنجیر بستند و در محلی به نام قهندز^{۱۲} زندانی کردند.^{۱۳}

هنگامی که عبداللہ بن معاویہ از واقعه با خبر شد قصیده‌ای را در حق یحیی سرود که ترجمه‌اش چنین است:

"آیا خدای نمی‌بیند که این قوم ستمکار چه می‌کنند، آیا او نمی‌بیند که چگونه یحیی را به غل و زنجیر کشیده اند."

"آیا نمی‌بینید قبیله لیث را که چگونه با این جنایتها پایه‌های لرزان حکومتش را استوار می‌سازد؟" "لیث با این جنایتهای خویش، زشتیهای خود را برای همگان روشن کرده و خود را مسخره قبایل ساخته است." "سگهایی هستند که صدا می‌کنند، خداوند صدایشان را مبارک نکند. شکارهایی که این سگها به دست آورند حلال نیست."^{۱۴}

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۵۴

۲- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۵

۳- اخبار العباس برگ ۱۱۶

۴- از شهرهای قدیمی خراسان بود (بلد الخلفه الشرقيه ص ۴۷۰)

۵- السلسله العلویه ص ۶۰

* متن اشعار:

الیس بعین الله ما یفعلونه	عشیه یحیی موثقاً بالسلاسل
السم تر لیثاً ما الذی حتمت به	لها الویل فی سلطانها المزایل
لقد کشف للناس لیثاً عن استنها	اخیراً "وصارت ضحکة للقبائل
کلاب عوت لاقدر الله امرها	وجائب بصید لایحل لاکل

ع- همان مدرک

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۵۴

۲- ملل ونحل ج ۲ ص ۲۱۰

۳- العبر ابن خلدون ج ۳ ص ۱۷۲

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۰

۵- الاعلاق النفیسه ص ۲۰۲

۶- المعارف ص ۴۰۹

۷- بلخ در آن روزها از مهمترین شهرهای خراسان بود. (معجم البلدان ج ۱ ص ۷۱۳)

۸- ترجمه اشعار در صفحه آمده است.

۹- السلسله العلویه ص ۶۰، و اسم پدرش عمر (البدایه والنهایه ج ۱ ص ۵۰) و یا عبدالرحمن (مقاتل الطالبین ص ۱۵۴) بود.

۱۰- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۷

هنگامی که هشام از دنیا رفت، ولید بن یزید بر سریر خلافت نشست و به نصر بن سیار نوشت که یحیی را آزاد کند تا مبادا فتنه‌ای برپا شود.^۱ همینکه فرمان خلیفه به نصر رسید، نصر هزار درهم به او هدیه داد و او را آزاد کرد. پر واضح است که هدف بنی‌امیه این بود که شیعیان را تا حدی خشنود سازد تا شاید علیه آنها دست به شورش نزنند. ولی این کار سودی نبخشید زیرا یحیی نه تنها دست از تبلیغ و تحریک برنداشت، بلکه درصدد گردآوری نیرو و تنظیم برنامه برآمد.

اصفهانی می‌گوید: هنگامی که یحیی را آزاد کردند و زنجیر از دست و پایش باز کردند، شیعیان آن سامان به آهنگری که زنجیر را گشوده بود مراجعه کردند و خواستار فروش آن زنجیر شدند. آهنگر چون علاقه مردم را دید قیمت را بالا برد تا به بیست هزار درهم رسید.^۲ شیعیان آن زنجیر را خریده حلقه‌ها را شکافتند و برای تیمن و تبرک، از آن انگشتری ساخته در دست کردند. از اینجا می‌توان به میزان محبوبیت یحیی در میان شیعیان خراسان پی برد.

از طرفی با اینکه نصر او را به سرزمینی دوردست بیهق فرستاده بود تا از مردم به دور باشد ولی شیعیان از هر نقطه‌ای به دور او گرد آمدند و او را به ادامه نبرد تشویق کردند. برخی از آنها می‌گفتند: تاکی تن به ذلت و خواری خواهید داد؟^۳ که البته این تعبیرها برای تحریک و تشویق بود وگرنه کاملاً او را تأیید میکردند. یحیی نیز به مانند همه علویان از حمایت شیعیان برخوردار بود و چه بسا اگر حمایت آنان نبود، احتمال داشت جنبشی هم صورت نگیرد.

به‌هرحال یحیی به تنظیم امور و تربیت صفوف پرداخت و در حدود ۱۲۰ نفر سلحشور سوار گرد آورد و با این تعداد حرکت خود را از بیهق به طرف نیشاپور آغاز کرد. فرماندار نیشاپور در آن روز عمرو بن رزازه قسری^۴ بود که خروج یحیی را به استاندار خراسان گزارش داد. استاندار خراسان به فرماندار نیشاپور (عمرو) و فرماندار سرخس عبدالله بن قیس بکری و فرماندار طوس حسن بن زید دستور داد که با کمک یکدیگر به مقابله با یحیی بپردازند. سه فرماندار، جمعاً در حدود ده هزار سرباز گرد آوردند و

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۷

۲- مقاتل الطالبین ص ۱۵۶

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۸

۴- اخبار العباس، برگ ۱۱۱۷ (نسخه خطی)

با سپاه یحیی به مقابله پرداختند.^۱ سپاه یحیی با سپاه اموی به نبردی سخت پرداخت که در این نبرد فرماندار نیشاپور به هلاکت رسید و سپاهش پراکنده گشت زیرا اعتماد به نفس خود را از دست داده و دچار اختلاف و تردید شده بودند.^۲

یحیی با سپاه خود از نیشاپور به سوی بلخ با سرعتی تمام به راه افتاد^۳ و در مسیر خود به هرات رسید. فرماندار هرات مغلّس بن زیاد مزاحم او نشد و یحیی نیز راه خود را ادامه داد و از جوزجان^۴ گذشت^۵ و در حدود پانصد نفر از شیعیان جنگجو از طالقان^۶ و جوزجان به او پیوستند.^۷

هنگامی که نصر از شکست سپاه و پیشروی یحیی آگاه شد، سپاه دیگری به فرماندهی مسلم بن احوز برای نبرد با یحیی گسیل داشت.^۸ نبرد سختی بین سپاه اموی و سپاه یحیی درگرفت که سه روز ادامه داشت. به دنبال آن یحیی با گروهی از یاران بگریخت و در محلی به نام ارغوی از توابع جوزجان، منزل کرد. سپاه اموی آن منطقه را محاصره کرد و جنگ سختی در میان آنها درگرفت که یحیی و یارانش با رشادت و شهامت خاصی با دشمن خون‌آشام جنگیدند.^۹ یاران یحیی اگرچه در محاصره نظامی و اقتصادی بودند ولی هرگز تسلیم نشدند و مرگ با عزت را بر تسلیم ترجیح دادند، سرانجام تیری به پیشانی یحیی اصابت کرد و با همان تیر به شهادت رسید.

شهادت یحیی در سال ۱۲۵ هجری اتفاق افتاد.^{۱۰} درمورد قاتل او اختلاف هست، برخی معتقدند که قاتل سوره بن محمد بن عزیز گندی رئیس پلیس نصر بن سیار بوده^{۱۱} و برخی گفته‌اند که به دست عیسی غلام عنزه به شهادت رسید، و بعداً "سوره سر مبارکش را از تن

۱- الحقائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۶

۲- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۵۲

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۸

۴- مقاتل الطالبین ص ۱۵۷

۵- جوزجان شهر بزرگی بود در خراسان بین مرو و بلخ (گرگان امروزی)

۶- معجم البلدان ج ۲ ص ۱۴۹

۷- طالقان، شهرکیست از ری به دیلمان نزدیک. حدود العالم ابن حوقل. "مترجمان"

۸- السلسله العلویه ص ۶۱

۹- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۱۰- السلسله العلویه ص ۶۱

۱۱- الحقائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۵۷

۱۰- المحبر ص ۴۸۴

جدا کرده و عزنه جامه و ابزار جنگی اش را به غارت برده است . سپس ولید سر مبارک یحیی را از خراسان به مدینه فرستاد و در آنجا به پیش مادرش ریخته برده به دامنش انداختند . هنگامی که مادر سر بریده فرزندش را دید چنین فرمود :

شرد تمود عنی طویلا " واهد یتیموه الی قتیل " ، صلوات الله علیه بکره و اصیلا "۲
" نور دیده ام را مدتی بس طولانی از من در ربودید و سر بریده اش را به من بازگردانیدند ، خداوند درود بی پایانش را هر صبح و شام بر او نازل فرماید . "

سن شریف یحیی به هنگام شهادت ۲۸ سال بود .۳ پس از شهادت یحیی ، جنازه اش به دستور فرمانده سپاه ، (مسلم بن احوز) در دروازه جوزجان به دار آویخته شد . جنازه یحیی همینطور بر سر دار بود تا ابو مسلم خراسانی قیام کرد^۴ و جنازه را پائین آورد و با احترامی هرچه تمامتر مراسم کفن و دفن را به جای آورد^۵ آنگاه مسلم بن اجوزو همه افرادی که به نحوی در شهادت یحیی دست داشتند ، به انتقام خون یحیی به هلاکت رسانید^۶ .

از روزی که یحیی به شهادت رسید شیعیان خراسان لباس سیاه پوشیدند و تظاهرات ابو مسلم و گرفتن خون یحیی جامه های سیاه خود را در نیاوردند^۷ و این موضوع میزان علاقه و پیوند روحی مردم خراسان را با اهل بیت پیامبر روشن می سازد .

مسعودی می نویسد : بعد از شهادت یحیی ، مردم خراسان هفت روز بر او گریستند و در این مدت صدای شیون و ناله قطع نمی شد و از آن موقع هر نوزادی متولد می شد اسم او را زید و یا یحیی می نهادند تا بدین وسیله یاد مبارزات کفر ستیز زید و یحیی در خاطرها زنده بماند^۸ .

از سخنان جاوید یحیی است : " ای بندگان خدا . مرگ ، درست در لحظه فرارسیدن اجل به سراغ شما خواهد آمد ، نه با فرار می توانید آنرا به تأخیر اندازید و نه با اقدام به جهاد در آن تعجیل می شود ، به سوی دشمن خون آشام حمله کنید و به

پیشینیان خود در بهشت بپیوندید . هرگز به دشمن پشت نکنید که شرفی برتر از شهادت وجود ندارد . شریفترین مرگها ، کشته شدن در راه خداست . دیدار من و شما در بهشت . دلپایان برای دیدار خدا گشاه تر باد !

شهرستانی می نویسد که یحیی رهبری جهاد با رژیم اموی را به محمد و ابراهیم (از امامان زیدی) تفویض کرد که بعد از او راهش را دنبال کنند^۱ . زندگی یحیی که سراسر نبرد با دشمن و پیکار در راه عقیده بود ، این چنین به پایان رسید و چون پدرش زید ، شهادت او نیز تأثیر شگرفی در روشن سازی اذهان مردم و راهنمایی آنها به سوی زندگی شرافتمندانه گذاشت .

با شهادت یحیی سیمای خون آشام رژیم اموی بیش از پیش برای شیعیان خراسان شناخته شد و هر روز بر تعداد داعیان اهل بیت افزوده می شد و به موازات آن خشم مردم بر رژیم خونخوار اموی افزایش می یافت و این بزرگترین عاملی بود که راه را بر دعوتگران بنی عباس هموار می کرد^۲ . زیرا مردم این منطقه دور از مرکز خلافت (دمشق) و آشنا به جنایات آنان و همه از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت بودند .

بامطالعه دقیق انقلاب خونین زید و یحیی می توان به دو نکته مهم پی برد :
الف - اساس دعوت زید و یحیی در حرکت خونین خود - برای انتقال قدرت نظامی از بنی امیه به بنی هاشم - بردعوت فرد شایسته از آل محمد (الرضامن آل محمد) استوار بود زیرا معتقد بودند که بنی امیه بوسیله معاویه در روز صفین حق علی و فرزندان او را غصب کرده اند . خود زمامداران اموی نیز از غاصب بودن خویش آگاه بودند . به همین جهت هر زمامدار اموی که بر سریر خلافت می نشست نخستین کاری که انجام می داد ، ایجاد محدودیتهای تازه بر اهل بیت پیامبر بود تا کسی از آنها درصدد خروج و به دست گرفتن قدرت بر نیاید ، و آنها بتوانند خلافت را در فرزندان خود بطور وراثت و به سبک سلطنت موروثی ساسانی ادامه دهند .

ب - زید و یحیی می خواستند که اجتماع فاسد موجود درهم شکسته ، اجتماع صالح و شایسته ای به وجود آورند که اهل آن اجتماع به قرآن و سنت پیامبر (ص) پای بند باشند ، به تعالیم اسلام عمل کنند و دو اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر را لحظه ای فراموش نکنند .

۱- الحقائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۷
۲- الملل و النحل ج ۱ ص ۲۱۰

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۵۸
۲- السلسله العلویه ص ۶۰
۳- الحقائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۷
۴- الا علاق النفیسه ص ۱۰۲
۵- زیارتگاه یحیی در جوزجان در منطقه ای به نام " انبرو " معروف است . (الحقائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۷)
۶- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵
۷- المصبر ص ۴۸۴
۸- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵

حرکت زید و یحیی، حرکتی براساس تقوی و فضیلت بود. همه افراد سپاه آنها از دانشمندان، قاریان قرآن، زاهدان زمان، و فقیهان دوران بودند! جنبش زیدیه در زمانی آغاز شد که زمامداران اموی به تعالیم اسلام کم رغبت و در عیاشی‌ها و هوسرانی‌ها گوی سبقت را از همگان ربوده بودند. پیامد این عملکردها، نهایتاً "منجر به انقراض دولت اموی جایگزینی دولت عباسی به جای آنها بود.

با جنبش زیدی‌ها و نبرد سلحشوران علوی، رژیم خونخوار اموی به زباله‌دان تاریخ ریخته شد و دولت عباسی به نام هواداری و خونخواهی اهل بیت پیامبر (ص) به جای آنها نشست. رژیم بنی عباس در آغاز کار برای استوار ساختن پایه‌های خلافت خویش تظاهر به دوستی آل محمد (ص) کرده، ظاهرراً "دستورات قرآن و سنت پیامبر را به کار بسته، فقیهان و محدثان را به خود جلب می‌کردند. ولی طولی نکشید که سیمای خون آشام آنها نیز از پشت پرده حیل و تزویر ظاهر گردید.

علویان و عباسیان

بطوری که در فصلهای پیشین بازگو شد، رژیم اموی به اختناق و سخت گیری برعلیه علویان معروف شده است. این اختناق و خفقان در اواخر حکومت این رژیم، شدت یافت تا آنجا که امویان زید بن علی را در کناسه (کوفه ۱۲۲ هـ) بدار آویختند و پسرش یحیی بن زید را در جوزجان کشتند (۱۲۶ هـ). از این جهت بنی هاشم همیشه در تلاش بودند تا که خود را از ظلم و ستم امویان برهانند. همچنانکه عده بسیاری از مسلمانان مهاجر و انصار بجهت ظلم و اجحاف و ستمگری بنی امیه، از آنان متنفر شده و به بنی هاشم می پیوستند! در آن زمان مردم میان علویان و عباسیان چندان فرقی قایل نبودند و فرزندان علی و عباس را یکی می دانستند، زیرا همه آنان از اهل بیت پیامبر (ص) بودند؛ اشخاصی که مبلغ و تداوم بخش یک آرمان بودند و آن هم پایان دادن و سرنگونی رژیمی ستمگر بود. در این میان عباسیان هنوز چندان کار و یا حرکتی از خود نشان نداده بودند که از آل علی (ع) متمایز شوند ولی در هر حال همه به حسب ظاهر دنبال یک هدف بوده و در یک جهت گام برمی داشتند.

عباسیان (فرصت طلبانه) بنام علویان شعار می دادند و از روزهای نخست، از محبوبیت آنان استفاده کرده و از حمایت شیعیان آنان برخوردار بودند و علویان هم (طبق فطرت سالم خاندان خود) از این فرصت طلبی غفلت داشتند. عباسی ها برای به کارگیری شیعیان، از دشمن مشترک سخن می گفتند و اظهار می داشتند که هدفی جز ساقط کردن رژیم ندارند! و بدین وسیله علویها را فریب می دادند،

۱- غایة الاختصار ص ۸۲
۲- العصر العباسی الاول ص ۲۵

چنانکه شیعیان خراسان را نیز که مرکز دعوت علویها بود فریب دادند.^۱

درحقیقت هنگامی که خبر شهادت زید به خراسان رسید شیعیان خراسان به شدت شوریدند^۲ و مبلغان شیعه به افشاگری علیه رژیم اموی برخاستند و همه جا از رژیم بنی امیه و جنایاتش علیه اهل بیت پیامبر اکرم (ص) به گفتگو پرداختند تا پشتیبانی آنها را به خود جلب کنند. همه این رویدادها به اضافه محبت عمیق مردم خراسان به اهل بیت پیامبر، زمینه را برای عباسیها مساعد کرد، و باعث شد که عباسیها بتوانند خراسان را مرکز دعوت خود قرار دهند.

آنگاه مبلغین عباسی در اطراف و اکناف سرزمین اسلامی پراکنده شده، از مردم برای آنها بیعت می گرفتند. این دعوتها و بیعتها صرفاً به نام بنی عباس صورت نمی گرفت بلکه به عنوان اهل بیت پیامبر و یا به عنوان باز پس گرفتن حقوق از دست رفته آنها از رژیم بنی امیه بود. در این میان آنان گام فراتر نهاده به مردم چنین وانمود می کردند که آنها به عنوان نزدیکترین مردم به فرزندان ابیطالب و از طرف اولاد علی (ع) از آنها بیعت می گیرند^۳ و هرگز کلمه ای که از آن بوی دعوت به خویشستن و هوای تکیه دادن برجای اولاد علی باشد به زبان نمی آوردند^۴.

حقیقت اینست که آنها نیز به همین دلیل خراسان را به عنوان مرکز دعوت خود برگزیدند. زیرا آنها می دانستند که خراسان مملو از شیعیان و طرفداران اهل بیت است. آنان برای جلب مردم خراسان از هیچ تلاشی دریغ نکرده، کوشیدند تا در آنجا طرفدارانی راسخ پیدا کنند و در این زمینه نیز توفیق یافتند زیرا مردم خراسان به آنها دل بستند و از اعماق دل آنها را تایید کردند.

عباسیان پس از جلب شیعیان خراسان، متوجه شیعیان عراق شدند و به آنها گفتند که می خواهند حقوق از دست رفته آل محمد را از بنی امیه باز پس گرفته به آنها برگردانند و به همین سبب بود که مرکز دعوت را از خراسان به کوفه انتقال دادند. زیرا کوفه همواره مرکز حرکت علویها بود:

—امیر مومنان (ع) حرکت خود را علیه معاویه از کوفه آغاز کرد.

—قیام امام حسین (ع) علیه یزید از کوفه و از کاتبات آن حضرت با مردم کوفه آغاز گردید.

—نهضت زیدبن علی و پسرش یحیی نیز از کوفه آغاز گردید.

بنابراین تمام نهضتهای سلحشوران علوی از کوفه شروع شده بود. روی این اصل بنی عباس تصمیم گرفتند با انتقال مرکز حکومت از خراسان به کوفه، که در واقع مرکز قدرت اهل بیت بود، پایه های حکومت خویش را تثبیت کنند. هنگامی که بنی عباس بر مسند خلافت مستقر شدند، تغییر موضع دادند؛ دستهایی را که بوسیله آنها به حکومت رسیده بودند بریدند، و پلهایی را که از روی آنها گذشته بودند شکستند، و در برابر علویها و شیعیان موضعی خصمانه گرفتند^۱، گویی هرگز آنها را نمی شناختند. آنگاه دعوت آنها به جای اهل بیت، به فرزندان عباس اختصاص یافت، و درمورد اهل بیت از هیچ جنایتی دریغ نکردند^۲.

دراثر این روش ناجوانمردانه بنی عباس، علویها به شدت از آنها متغیر شدند و واکنشی که در برابر آنها نشان دادند، این بود که دعوتهای خود را روی فرزندان علی (ع) متمرکز کردند و اعلام نمودند که خلافت حق آنهاست و جز آنها کسی شایسته کسب این منصب نیست. از اینجا مشکلاتی در برابر بنی عباس پدید آمد، شورشهایی در گوشه و کنار از طرف سلحشوران علوی برای رهایی یافتن از چنگال خون آشامان عباسی آغاز گردید و بدین سان قرن دوم هجرت (قرن هشتم میلادی) قرن مقاومت علویها در برابر عباسیها بود. این مقاومت هر لحظه گسترده تر شده، سرتاسر جهان اسلام را فرا گرفت^۳. آغازگر این مقاومتها، نهضت محمد نفس زکیه در حجاز بود.

۱- الشیعه والحاكمون ص ۱۳۰

۲- غایه الاختصار ص ۸۲

۳- الفكر الشیعی ص ۱۷

۱- تاریخ عرب، نیلکسن، ص ۲۵۴

۲- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۳۹۱

۳- الشیعه والحاكمون ص ۱۳۰

۴- العصر العباسی الاول ص ۲۵

محمد نفس زکیه، فرزند عبدالله بن حسن بن حسن (ع) و از شخصیت‌های برجسته اهل بیت بود.^۱ کتیه‌اش ابو عبدالله^۲ و نام مادرش هند دختر ابو عبید بن عبدالله بن زمعه بود.^۳

وی در سال ۱۰۰ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشود^۴ و به صریح قریش (قریش خالص) شهرت یافت، زیرا همه نیاکان او از قریش بودند و کسی از غیر قریش در نسب او قرار نداشت.^۵ او از هوش سرشار و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. از نظر علمی به مقامی بس رفیع و منزلتی بس برجسته نایل آمده، از پدران بزرگوارش احادیث فراوانی روایت کرده است. در زهد و تقوی بسیار معروف و در خطابه بسیار زبردست بود. از نظر بینش اجتماعی و آشنایی وسیع با معارف قرآن و فرهنگ اسلام، سرآمد مردم حجاز بود.^۶ از آنجا که در فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم اسلامی زبانزد خاص و عام بود، دوستان و خویشاوندانش در رهبری و پیشوایی او تردیدی نداشتند.^۷ حتی برخی او را "مهدی موعود" پنداشته‌اند زیرا در مورد حضرت مهدی که در آخر الزمان ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و پایه‌های ظلم و ستم را از ریشه برخواهد کند، روایات فراوانی داریم که او هم‌نام با پیامبر اکرم (ص) است و در برخی روایات گفته شده که اسم

۱- سرالسلسله العلویه ص ۷

۲- دائرة المعارف الاسلامیه، ماده "ابراهیم"

۳- منتقلة الطالبین ص ۶

۴- سرالسلسله العلویه ص ۷

۵- مقاتل الطالبین ص ۲۳۳

۶- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۳۱۶

۷- غایه الاختصار ص ۱۴

پدرش نیز مطابق اسم پدر پیامبر (عبدالله) سی باشد* و چون اسم او نیز محمد و اسم پدرش عبدالله بود برخی او را مهدی موعود پنداشتند.^۱

پدرش او را با فرهنگ اسلامی تربیت کرد و او را همراه برادرش ابراهیم، به خدمت محدث بزرگ عبدالله بن طاووسی فرستاد تا از خرمن علمش خوشه‌ها بچینند. وی خطاب به ابن طاووسی گفت: این دو پسر مرا حدیث تعلیم کن، شاید خداوند به وسیله این دو نور دیده به مسلمانان سودها برساند.^۲ از همین تعبیر می‌توان به اهتمام پدر نسبت به تعلیم و تربیت فرزندان پی برد.

* مؤلف این حدیث را از کتاب الفخری فی الاداب السلطانیة تألیف: محمد بن علی بن طباطبایا، نقل می‌کند که به نظر مترجم این کتاب ارزش استناد ندارد زیرا کتاب در زمینه حدیث نوشته نشده است. ولی درصدها حدیثی که در کتب معتبر اهل سنت، از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کنند تایید شده است که اسم اسمی نام مبارک مهدی مطابق نام پیامبر است و در هیچکدام تصریح نشده است که نام پدرش نیز مطابق نام پدر آن حضرت است. اینک به چند حدیث در منابع مهم اهل سنت اشاره می‌کنیم که در همه آنها تصریح شده به اینکه اسم اسمی = نام مهدی مطابق نام پیامبر است و در هیچکدام از نام پدرش بحث نشده است. اینک منابع احادیث:

الف - صحیح ترمذی، ج ۲ ص ۳۶

ب - صحیح ابی داود، ج ۲ ص ۲۰۷

پ - مسند احمد حنبل، ج ۱ ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۴۳۰ و ۴۴۸

ت - کنز العمال، ج ۷ ص ۱۸۸

ث - تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۸۸

ج - ذخائر العقبی، ص ۱۳۶

که در هیچکدام از احادیث فوق جمله و اسم ابیه اسم ابی نیامده است. حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب پراج البیان فی اخبار صاحب الزمان پس از نقل حدیث فوق می‌نویسد: "احمد حنبل که در گفتارش بسیار دقیق است در چندین مورد از مسند خود این حدیث را نقل کرده و در هیچکدام "اسم ابیه اسم ابی" را نیاورده و اگر چنین نقلی شده باشد ممکن است در اصل چنین بوده باشد اسم ابیه اسم ابی یعنی: نام پدرش نام پسر حسن می‌باشد، که بعداً تحریف شده است" (البیان، چاپ بیروت ص ۹۴). نتیجه اینکه در روایات صحیح فقط جمله "اسم اسمی" وجود دارد و جمله "اسم ابیه اسم ابی" یا وجود ندارد و یا تحریف شده است. "مترجمان"

۱- الاداب السلطانیة ص ۱۲۱

۲- المعارف ابن قتیبہ ص ۴۵۵

۳- مقاتل الطالبین ص ۲۳۸

واقعی معتقد است که: پدرش او را تشویق می‌کرد که پیش از آنکه سفاح برای خود جانشینی تعیین کند^۱ او خودش را نامزد خلافت کند.

نفس زکیه در میان مردم گذشته از فضایل اخلاقی و مقامات معنوی به شجاعت و شهامت شناخته شده بود و به هنگام حرکت زید، در نهضت او شرکت جسته بود^۲.

روی این بیان روشن می‌شود که جنبش زید در محدوده فرزندان امام حسین محصور نمی‌شود بلکه فرزندان امام حسن را نیز در بر می‌گیرد و اصولاً^۳ دعوت زید بر همین اساس استوار بود. زیرا به عقیده زیدیه امامت از آن فرزندان حضرت فاطمه است به شرط آنکه در برابر زمامداران ستمگر شمشیر بکشند و پیکار کنند. لازم به تذکر است که در جنبشهای زیدیه فرزندان امام حسن و امام حسین، دوشادوش یکدیگر قیام کرده برای نابود کردن زمامداران ستمگر تلاش کردند.

گفته می‌شود که یحیی بن زید به هنگام وفات، به محمد نفس زکیه رجوع و او را به قیام در برابر ستمگران وصیت کرد. ولی او تا فراهم شدن امکانات، دست به حرکت و دعوت نزد

ولید بن یزید، خلیفه دائمی الخمراموی در سال ۱۲۶ هجری به هلاکت رسید^۴. در عهد او حوادثی پدید آمد که وضع امویها را به کلی دگرگون کرد؛ بنی‌هاشم به خدمت محمد نفس زکیه رفتند تا با او دست بیعت دهند. وقتی که همه جمع شدند، عبدالله بن حسن، پدر نفس زکیه طی خطبه‌ای، خطاب به بنی‌هاشم چنین گفت: "خداوند شما اهل بیت را به وسیله برانگیختن پیامبرش از میان شما، بر دیگران برتری داده است و شما را به این افتخار برگزیده است، در میان شما اولاد علی و فاطمه با برکت‌ترین شماست چرا که برای حمایت از قرآن و سنت از همه شایسته ترند و اینک شما می‌بینید که احکام قرآن تعطیل سنت پیامبر متروک شده است. هر روز بر جلوه باطل افزوده و از فروغ حق کاسته می‌شود. در راه خدا و برای به دست آوردن رضای پروردگار نبرد کنید، پیش از آنکه خداوند شکوه و عظمت شما را از شما گرفته، جامه ذلت و زبونی به تن شما بپوشاند، چنانکه در مورد بنی اسرائیل انجام داد، در صورتیکه عزیزترین مردم عصر خود در پیشگاه خداوند بودند."

۱- العیون و الحقائق ج ۳ ص ۲۳۰

۲- الحقائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۴۸

۳- الشیعه و الحاکمون ص ۱۴۰

" شما به خوبی می‌دانید که هروقت گروهی از اینها گروه دیگر را بکشند آنچنان هرج و مرج ایجاد می‌شود که حکومت به آسانی از دستشان بیرون می‌رود، اکنون که ولید بن یزید را گشته‌اند بسیار فرصت خوبی است تا به بیعت محمد که برای رهبری امت اسلامی بسیار شایسته است^۱، بشتابید. بدین ترتیب همه حاضران در مجلس که از اولاد علی و عباس بودند به او دست بیعت دادند و در بیعت او تردیدی به خود راه ندادند. منصور و سفاح نیز که در مجلس حاضر بودند دست محمد را به عنوان بیعت فشرده^۲.

آورده‌اند که منصور به هنگام بیعت گفت: من در میان حاضران، کسی را دانایتر از محمد به احکام اسلام ولایت‌تر از او به رهبری امت نمی‌شناسم^۳.

هنگامی که تاریخ را ورق می‌زنیم به این نتیجه می‌رسیم که بنی‌عباس نه تنها پیش از دیگران در تأیید و تقویت نفس زکیه تلاش می‌کردند بلکه از نخستین کسانی بودند که به علوی‌ها دست بیعت دادند و در مورد نفس زکیه هیچ تردید و مخالفتی از خود نشان ندادند. آنها همان طور که به خویشاوندی خود با پیامبر اکرم (ص) مباحثات می‌کردند، به خویشاوندی خود با امیرمؤمنان نیز اظهار مباحثات می‌کردند.

پس از انجام مراسم بیعت، محمد نفس زکیه از شهر بیرون رفت و مدتی را در صحرا سپری کرد. در این مدت گاهی آشکار و هنگامی پنهان می‌شد.

هنگامی که بنی‌امیه از بیعت او آگاه شدند واکنشی از خود نشان ندادند. حتی مروان، آخرین خلیفه اموی می‌گفت: از این خاندان بیمی ندارم، زیرا می‌دانم که این خانواده شانس در خلافت ندارند. نگرانی من از آموزادگان بنی‌عباس است و یکبار هم گفت: با محمد کاری نداشته باشید، ما هرگز باکی نداریم از اینکه روزی روی در روی ما بایستد^۴.

از این عبارت معلوم می‌شود که امویها پیش از آنکه جنبش و حرکتی از طرف بنی‌عباس آغاز شود از آنها نگران بودند ولی برای پیشگیری از خطرات احتمالی اقدامی نکرده بودند و این ناشی از ضعف و هوسرانیهای بیش از حد خلفای اموی می‌باشد.

۱- مقاتل الطالبین ص ۲۵۳ - ۲۵۸

۲- غایه الاختصار ص ۱۴ والیدیه والنهایه ج ۱ ص ۸۰

۳- مقاتل الطالبین ص ۲۵۳

۴- همان مدارک

۵- العیون و الحقائق ج ۳ ص ۲۳۱

بدین ترتیب هر روز بر تعداد هواداران عباسی افزوده گشت تا رژیم اموی ساقط گردید و بنی عباس به روی کار آمدند و بدون اتلاف وقت، اخذ بیعت را با تلاشی پیگیر آغاز کردند. عباسی های حيله گر، بیعت نفس زکيه را شکستند و دست سفاح عباسی را به عنوان بیعت فشرده دادند.

این اقدام خصمانه عباسی آغازگر درگیری سیاسی ممتدی در میان علویها و عباسیها بود زیرا علویها خود را برای خلافت شایسته ترمی دانستند چرا که از اولاد پیامبر و از نسل فاطمه بودند!

سفاح چون این نکته را دریافته بود، تا می توانست به آنها نزدیکتر می شد تا شاید این اختلاف را از بین ببرد.

یعقوبی می نویسد: هنگامی که عبدالله بن الحسن با برادرش حسن مثنی بر او وارد شد، سفاح مقدمشان را گرمی داشت و هدایای فراوانی به آنها داد. حتی نقل شده که املاک را به عبدالله و چشمه مروان را به حسن مثنی داد. ولی این سیاست مزورانه برای او سودی نبخشید و در آتش دل علویها کارگرنیفتاد و آنها همچنان در ساقط کردن رژیم به تلاش خود ادامه دادند.^۳

مقدسی می نویسد: سفاح روزی انبانی بر از جواهرات به عبداللہ بن حسن عطا کرد و او را سوگند داد که در باره اش چیزی بگوید. عبدالله دو بیت شعر خواند که ترجمه اش اینست:^۴

"آیا نمی بینی که حوشب با تلاش شبانه روزی اش کاخهای سر به فلک کشیده ای برای استفاده بنی نفیله می سازد."

"او آرزوی عمر نوع در سر می پروراند، غافل از اینکه فرمان خدا شب نازل می شود.*" سفاح به شدت خشمگین شد و او را به مدینه تبعید کرد.

۱- تاریخ عرب، نیلکسن، ص ۲۵۴

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۳۱

۳- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۳۲

۴- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۸۴

* متن اشعار:

الم تر خوشبأ امسی بینی	قصورها نعمها لبنی نفیله
یومسل ان یعمر عمر نوح	و امرالله ینزل کل لیلہ

حقیقت امر اینستکه سیاست مبتنی بر زر و زور و تزویر سفاح توانست علویها را تا مدتی آرام نگه دارد و تا حدی جلو بینشهای سادات حسنی را بگیرد. به همین دلیل مشاهده می شود که در عهد او جنبشی از طرف علویها اتفاق نیفتاد و جنبش محمد نفس زکيه بعد از سفاح و در عهد منصور دوانیقی روی داد.

سادات حسنی در عهد منصور دوانیقی

هنگامی که خلافت به منصور رسید، علویهای حسنی موضع خود را در برابر او اعلام کردند و بیعت سقاح و منصور را رد کردند و خلافت آنها را غیر مشروع اعلام نمودند و فقط به بیعت نفس زکیه رضا دادند که در عهد اموی با او بیعت شده بود. چرا که در بسیاری از سرزمینهای اسلامی، از جمله مکه و مدینه قسمت اعظم مردم پذیرای خلافت او بودند!

نفس زکیه علیرغم طرفداران فراوانی که داشت در آغاز خلافت منصور، حرکتی از خود نشان نداد، بلکه مدتی از چشم مردم دور شد؛ پدرش هنگامی که از تصمیم او مبنی بر تلاش مخفیانه آگاه شد به او گفت:

"پسرم از نزدیکان خود برحذر باش." آنجا که نفس ترا به سخن گفتن وامی دارد، سلامتی خود را با سکوت طولانی بیعه کن. هنگامی که سخن گفتن بیمورد باشد سکوت بسیار نیکوست. چه بسا یک سخن نابجا ضررهای جبران ناپذیری به بار آورد. حال آنکه یک سخن بجا ممکن است سود فراوانی نبخشد. شتاب برای هرکاری که وقتش نرسیده است خطاست، چنانکه بعد از رسیدن موقعش نیز درنگ روا نباشد. از دوست ناآگاه بیش از دشمن بدخواه برحذر باش!

هنگامی که نفس زکیه مخفی شد و مردم مخفیانه با او بیعت کردند منصور جاسوسهایی را برای کسب اطلاعات برگماشت، و برای این کار بسیار اهتمام ورزید. از اهتمام فراوانی که منصور به کار نفس زکیه ابراز می کرد، روشن می شود که از وی بسیار اندیشناک بود و وجود او را برای آینده خلافت بسیار خطرناک تشخیص داده بود. به همین دلیل سازمان اطلاعاتی وسیعی ایجاد کرد تا با تمام قدرت در کشف مخفیگاه او بکوشد. آورده اند که منصور در صندوق بیت المال را باز کرد و در راه پیدا کردن نفس زکیه از بذل و بخشش و اسراف و تبذیر دریغ نکرد. نوشته اند که برده هایی را برای این منظور از بیت المال خریداری کرد به هریک از آنها یک یا چند شتر داده برای یافتن محمد نفس زکیه در بیابانها پراکنده ساخت تا بلکه مخفیگاه او را پیدا کنند.^۱

۱- الفخری ص ۱۲۰

۲- العیون والحدائق ج ۳ ص ۳۳۷

۳- العصر العباسی الاول ص ۷۶

۴- تاریخ الاسلام ج ۶ ص ۷

ظاهراً" منصور مخفی شدن او را بطور یقین نمی دانست و در آن تردید داشت، بنابراین اموال زیادی را برای استاندار مدینه فرستاد و به او نوشت که این اموال را در میان مردم مدینه تقسیم کن و حصه هرکسی را فقط به خودش بده. هرکه برای دریافت هدیه اش به پیش تو نیاید از دیگران بپرس و مواظب محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم باش. استاندار مدینه دستورهای منصور را اجرا کرد، آنگاه به او نوشت: همه مردم مدینه شخصا حضور بهم رسانیده هدایای خود را دریافت کردند، به جز محمد و برادرش! در اینجا مخفی شدن نفس زکیه برای منصور مسلم شد و بیش از پیش خطر را جدی گرفت.

ترس بیش از حد منصور از نفس زکیه دلایل بسیاری دارد که به دو عامل مهم آن اشاره می کنیم:

الف - در عهد خلفای اموی به محمد نفس زکیه بیعت شده بود^۲ و منصور خود یکی از بیعت کنندگان بود و نفس زکیه بیعت او را برای مردم بازگو می کرد.^۳

ب - مردم به او علاقمند بودند چرا که او نفوذ فوق العاده ای در دل مردم داشت^۴، و دانشمندی بزرگ و اندیشمندی سترگ بود که اصالت و نجابت و شرافت او زبانزد خاص و عام بود و منصور هرگز خود را با او قابل مقایسه نمی دید بنابراین اگر او قیام می کرد خطر بزرگی برای منصور به شمار می آمد.

منصور برای کسب اطلاع از مخفیگاه نفس زکیه در سال ۱۴۰ هجری به عنوان حج وارد مکه معظمه شد که هدف اصلی او ارزیابی وضع حجاز و دستیابی به نفس زکیه بود.^۵

نفس زکیه و برادرش ابراهیم، از مدینه خارج شدند و در صحرا به سر بردند و جستجوی منصور به جایی نرسید.^۶

وقتی منصور از یافتن آنها نومید شد در سال ۱۴۴ هجری^۷ نیز به حج رفت و به هنگام

۱- العقد الفرید ج ۵ ص ۷۵

۲- غایه الاختصار ص ۱۴

۳- نهایه العرب ج ۲۳ ص ۴

۴- الفخری ص ۸

۵- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۱

۶- المعارف ابن قتیبه ص ۲۲۳

۷- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۹

مراجعت خویشاوندان نفس زکیه را در سرزمین ریزه* در نزدیکی مکه گرد آورد، آنگاه خطاب به عبدالله بن حسن (پدر نفس زکیه) گفت: محمد و ابراهیم کجا هستند؟ گفت: نمی دانم. گفت: چگونه نمی دانی؟ گفت: من هیچ اطلاعی از جای آنها ندارم! منصور معتقد بود که عبدالله حتماً از مخفیگاه پسرانش اطلاع دارد بنابراین به اصرار خود ادامه داد تا شاید سرنخی به دست آورد. عبدالله گفت: چقدر مطالب را طول می دهی؟ به خدا سوگند اگر آنها زیر پای من باشند من هرگز پاهایم را بلند نمی کنم که تو از جایگاه آنها مطلع شوی. چگونه ممکن است من میوه دلم را به تو بسپارم که آنها را به قتل برسانی؟

می نویسد که برخی از نامه های نفس زکیه که توسط پدرش به خراسان برای طلب بیعت ارسال می شد به دست منصور افتاد، او دیگر مطمئن شد که عبدالله از مخفیگاه پسرانش آگاه است. آنگاه عبدالله را خواست و به او گفت: نامه های تو و پسرانت که بسوی خراسان می فرستادید، به دست من رسیده و من آنها را خوانده ام، آنگاه به خراسان فرستاده ام و پاسخهای مثبت آنها را دریافت کرده ام. از شما انتظار می رود که جایگاه پسرانت را به من بگویی تا من مستمری شما را از بیت المال افزون کنم و پسرانت را بر پست و ستمی که شایسته اند و خویشاوندی ایجاب می کند، قرار دهم.^۳

هنگامی که تهدیدها و تطمیع های منصور در عبدالله موثر واقع نشد، دستور داد که او را زندانی کنند، و به دنبال آن عبدالله را با ۱۲ نفر از خویشاوندان نزدیکش را باغل و زنجیر به طرف کوفه حرکت دادند^۴ و در زندان هاشمیه کوفه زندانی کردند^۵.

از شخصیت های بنی هاشم، که همراه عبدالله بن حسن به زندان رفتند می توان از اینها نام برد:

ابراهیم بن حسن بن حسن؛ ابوبکر بن حسن، برادر ابراهیم؛ علی الخیر؛ عباس برادر علی الخیر؛ عبدالله برادر علی الخیر؛ محمد بن عبدالله، برادر مادری عبدالله، که

* (ریزه) سرزمینی خشک و بی آب و علفی بود که عثمان ابوذر را به آنجا تبعید کرد.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۰، البدء و التاريخ ج ۶ ص ۸۴، والاغانی ج ۱۸ ص ۴۷۵

۲- الفخری ص ۱۳

۳- العقد الفرید ج ۵ ص ۷۱

۴- البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۱ و البدء و التاريخ ج ۶ ص ۸۴

۵- الاغانی ج ۱۸ ص ۴۷۰ و فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۵۲

از علویها نیست ولی همراه علویها به زندان رفت و چون حاضر نشد که از مخفیگاه نفس زکیه سخن بگوید به شدت شکنجه شده سپس به ریزه فرستاده شد که در کسوفه و بازار گردش داده شود؛ محمد بن ابراهیم، مشهور به محمد دیباچ^۱.

سادات حسنی در صدد بودند که پیش از آنکه منصور تصمیم خود را در مورد ریشه کن ساختن سلحشوران علوی جامه عمل بپوشاند، او را به سزای اعمال خود برسانند، و به همین منظور در مکه گرد آمدند و نقشه براندازی او را طرح کردند. عبدالله بن محمد اشتر گفت: کار او را به من واگذارید، من شر او را از سر شما کوتاه می کنم. نفس زکیه گفت: به خدا قسم من راضی نیستم که او را ترور کنیم، بلکه باید او را دعوت کنیم که به بیعت خود عمل کند، اگر بیعت خود را صریحاً نقض کرد آنگاه مردانه با او می جنگیم. ترور ناجوانمردانه از ما خاندان دور است.^۲

آورده اند که منصور به پدر نفس زکیه در مقام نصیحت گفت: ای عبدالله، آیا می دانی که من می دانم که تو از مخفیگاه پسرانت آگاه هستی؟ برای تو هیچ عذری پذیرفته نیست، اگر مخفیگاه آنها را برای من بازگو کنی من به تو هدایای فراوانی خواهم داد و فرزندان را گرامی خواهم داشت و به هر یک از آنها هزارهزار درهم خواهم داد.

عبدالله عقب عقب رفت و پشت کرد تا همراه ۱۲ نفر که با او بودند از تیررس منصور خارج شوند ولی منصور دستور داد که همه را دستگیر کرده به زندان ببرند^۳. عبدالله از بزرگان قوم خود و از شخصیت های سادات حسنی بود که در میان علویها به شرافت و فضیلت شناخته می شد^۵. منصور به زندانی کردن عبدالله و یارانش اکتفا نکرد، بلکه تلاشهای خود را برای یافتن محمد نفس زکیه ادامه داد و در همین رابطه محمد بن خالد بن عبدالله قسری را به مدینه فرستاد و کلیدهای بیت المال را در اختیار او قرار داد و به او اختیار تام داد تا به جستجوی نفس زکیه بپردازد و در این راه از صرف پول و وعده مقام دریغ نکند^۶. وقتی که محمد بن خالد در این راه

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۰

۲- المعارف ص ۲۱۳

۳- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۱

۴- العقد الفرید ج ۵ ص ۷۸

۵- الاغانی، ج ۱۲ ص ۴۲۰

۶- البدایه و النهایه ج ۱ ص ۷۸

توفیقی به دست نیاورد او را عزل و به جای او رباح بن عثمان مری را انتخاب کرد و همان اختیارات را به او داد!

منصور برای خاتمه دادن به کار نفس زکیه به مکه رفت و پس از انجام مراسم حج رهسپار مدینه شد و سپاهیان خود را در شش کیلومتری مدینه مستقر کرد که اگر محمد نفس زکیه را پیدا کند، بتواند با او بجنگد و چون در مدینه سرنخی پیدا نکرد به مکه بازگشت و از آنجا رهسپار عراق گردید.

منصور در مراجعت به عراق، به هاشمیه که همه سادات حسنی در آنجا زندانی بودند، وارد شد و خطابه ای برای شیعیان خالص اهل بیت که اکثراً خراسانی بودند، ایراد کرد و در ضمن آن چنین گفت: "ای اهل خراسان، شما شیعیان و یاوران ما هستید. شما بودید که جهانیان را به دعوت ما فرا خواندید و اگر با کسی جز ما بیعت می کردید، هرگز بهتر از ما کسی را نمی یافتید. به خداوندی که جز او معبودی نیست، ما خلافت را به نفع فرزندان ابوطالب ترک کردیم و هرگز با آنها به معارضه بر نخاستیم، آنگاه علی بن ابیطالب به خلافت برگزیده شد و با مداخله حکمین، شیرازه خلافت از هم باشید." آنگاه ادامه داد: "خداوند شما مردم غیور خراسان را به یآوری ما برگزید، و به وسیله شما شرافت و عظمت را به ما ارزانی داشت و ما را به دست شما سربلند و سرفراز کرد."

از این خطبه معلوم می شود که منصور می خواست خراسانی ها را خشنود و نظر آنها را جلب کند و به خلافت بنی عباس پای بند نماید، و تا حدی هم موفق شد. زیرا بطوری که می دانیم خراسانی ها طرفدار پروپا قرص علویها بودند و نفس زکیه بیش از همه به آنها اعتماد کرده بود و نامه های خود را به آنها می فرستاد و از آنها انتظار یاری داشت. با اینحال منصور نیز توانست که از میان آنها سپاهی فراهم آورد که آماده جنگ با نفس زکیه باشند.^۳

منصور به زندانی بودن سادات حسنی اکتفا نکرد بلکه دستور داد که آنها را در زندان به شدت شکنجه دهند که همه آنها در زیر شکنجه از بین رفتند به جز تعدادی بسیار

- ۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۹
- ۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۱۱
- ۳- البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۵

اندک. از افراد انگشت شماری که در زیر شکنجه جان نسپرده بود محمد بن ابراهیم بن حسن بود که او را زنده زنده در پایه دیواری قرار دادند و دیوار را بر روی او بنا کردند!

اینها نشانه عداوت مخصوص منصور با اولاد امام حسن می باشد. منصور با کشتن سلحشوران حسنی تا حدودی آتش درویش را فرونشاند و به ساختن شهر بغداد پرداخت و معمارها و بناهای زیر دست را از چهار گوشه جهان فرا خواند و در مدت ۵ سال، بنای بغداد را به پایان رسانید و در سال ۱۴۵ هـ. مرکز خلافت را به بغداد انتقال داد.^۴

همین که منصور در بغداد مستقر شد، محمد نفس زکیه در مدینه خروج کرد.^۵ خروج نفس زکیه در روز ۲۸ رجب ۱۴۵ هجری اتفاق افتاد.^۶

هنگامی که منصور از خروج علنی نفس زکیه آگاه شد بغداد را به قصد کوفه ترک کرد و در مسیر خود به کوفه، چند روزی در قصر ابن هبیره (بغداد - کوفه) توقف نمود تا کارها را روبه راه کند و سپاه لازم را فراهم آورد.^۷

- ۱- الفخری ص ۱۱۹
- ۲- تاریخ عرب، نیلکسن ص ۲۵۳
- ۳- المعارف ص ۲۱۳
- ۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۶
- ۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۱

آغاز قیام نفس زکیه

نفس زکیه و برادرش ابراهیم با یکدیگر پیمان بسته بودند که حرکت خود را برضد منصور همراه و همگام آغاز کنند.

ابراهیم در بصره بود که جمعی از شخصیت‌های اسلامی به محل اقامت نفس زکیه (در نزدیکی کوفه) شتافته به او دست بیعت دادند و در اطراف و اکناف، مردم را به سوی او دعوت می‌کردند. اخبار نفس زکیه در منطقه پخش شد و مقدمات خروج، خود به خود فراهم گردید!

انتشار وسیع اخبار، نفس زکیه را در برابر کار انجام شده قرار داد و او به ناچار پیش از آنکه همه جوانب قیام خود را بسنجد و مشکلات و عواقبش را بررسی کند، حرکت خود را در دایره وسیعی در رمضان ۱۴۵ هجری آغاز کرد.

انگیزه‌های خروج پیش از موعد نفس زکیه را می‌توان در سه موضوع خلاصه کرد:

الف - شکنجه‌های وحشیانه منصور در مورد پدر نفس زکیه و دیگر همراهانش در سیاه چال‌های هاشمیه، که نهایتاً منجر به شهادت بیشتر آنان گردید.

ب - بیم شناسایی و دستگیری او از طرف سازمان اطلاعاتی رژیم منصور.

پ - تحریک و تشویق برخی از یارانش که او را به‌کندروی متهم می‌کرده و از او می‌خواستند که حرکت خود را فوراً آغاز کند، حتی اگر یک نفر هم یاور نداشته باشد!

ابن کثیر می‌نویسد: شدت اختفاء نفس زکیه که در مقابل تلاش شبانه‌روزی منصور و ریاح بن عثمان فرماندار مدینه چاره‌ای جز آن نداشت، او را به انقلاب زودرس و خروج پیش از وقت ناگزیر ساخت.^۳

هرروزی که می‌گذشت مردم اخبار تازه‌ای از جنایات منصور دریافت می‌کردند و در نتیجه تنفر بیشتری از او پیدا کرده، گرایش بیشتری به نفس زکیه نشان داده^۴ و با یک دنیا

۱- الحدائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۶۷ (نسخه خطی)

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۶۱

۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۲

۴- تذکره الخواص ص ۲۲۰

امید و آرزو به نفس زکیه بیعت می‌کردند. با افزایش حجم جنایات از طرف منصور، کسی در بیعت نفس زکیه تردیدی به خود راه نمی‌داد و از او می‌خواستند که بدون فوت وقت خروج کند. به دلایل ذکر شده او نتوانست منتظر موعد خود با برادرش ابراهیم شود و چون برادرش ابراهیم در بصره بود، پسر عمویش عیسی را که پسر زید شهید و مورد اعتماد وی بود برای اخذ بیعت به‌سوی اشراف و رؤسای قبایل فرستاد!

همه بنی‌هاشم و علاقمندان اهل بیت عصمت و طهارت با او بیعت کردند، به جز امام جعفر صادق (ع) که بیعت او را نپذیرفت و بنابراین عیسی امام صادق را در خانه‌اش زندانی کرد و اموالی را که در خانه آن حضرت بود، مصادر کرد*.

روایت کرده‌اند که در عهد بنی‌امیه هنگامی که علویها با محمد نفس زکیه بیعت می‌کردند، امام جعفر صادق با او بیعت نکرد. عبدالله محض (پدر محمد) از امام صادق درخواست کرد که او نیز با پسرش بیعت کند. امام فرمود: خلافت هرگز به پسر تو نخواهد رسید. خلافت از آن زردپوش خواهد بود، در آن ایام منصور همیشه پیراهن زردی می‌پوشید و به زردپوش شناخته می‌شد!

پیدا است که امام صادق (ع) هرگز خروج نفس زکیه را تأیید نمی‌کرد و پس از خروج نیز او را تأیید نکرد*.

به هنگام خروج نفس زکیه، مالک بن انس، یکی از فقیهان، مقیم مدینه بود. از مالک در مورد بیعت نفس زکیه طلب فتوی شد و او نیز به لزوم بیعت فتوی داد و خودش حرکت او را تأیید کرد. اهل مدینه به مالک گفتند که ما قبلاً به منصور دست بیعت داده‌ایم، شکستن آن چگونه است؟ گفت: اشکال ندارد، زیرا آن بیعت اجباری بود و سوگند اجباری اثر ندارد، چه رسد به بیعت اجباری^۱. از سوی دیگر، نعمان بن ثابت ابو حنیفه نیز به وجوب خروج با نفس زکیه فتوی داده بود^۲. این عوامل سبب گردید تا همه مردم مدینه

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۱
* حسن قاضی، این کار را استبعاد کرده و مصادره اموال امام صادق را در شان منصور دانسته نه نفس زکیه. مراجعه شود به کتاب قیام نفس زکیه ص ۵۵۰ "مترجمان"

۲- الفخری ص ۱۳۱
* آقای حسن قاضی در کتاب "قیام نفس زکیه" مدعی هستند که قیام او مورد تأیید امام صادق (ع) بوده است به صفحه ۵۰۹-۵۰۳ کتاب یاد شده مراجعه شود. مترجمان

۳- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۹۷

۴- نزهه الانظار ص ۲۱

با او بیعت کردند و بیعت منصور را شکستند.

هنگامی که منصور از خروج او با خبر شد، نخست چندان عکس‌العملی نشان نداد. این امر شاید برای این بود که در برابر رعیت خود را قوی نشان دهد و زبونی‌اش را بروز ندهد و بدینوسیله اخبار دقیق دریافت کند زیرا نسبت به اطلاعات محدود در باره او چندان اعتمادی نداشت.

طبری می‌نویسد: یک نفر از آل اویس به شتاب فراوان پیش منصور رفت تا خروج او را گزارش کند، منصور از او نپذیرفت^۱ و حتی دستور داد که او را زندانی کنند، تا اینکه اخبار قطعی به او رسید و آزادش کرد^۲. سپس از او پرسید که در چه مدت از مدینه تا اینجا آمده ای؟ گفت: در مدت ۷ شبانه روز. آنگاه ۷۰۰۰ درهم به او داد^۳.

پس از قطعی شدن خروج نفس زکیه، منصور به شدت متأثر شد و درصدد مقابله برآمد و از غیب‌گویان مدد خواست. یک منجم حارثی به او اطمینان داد که از نفس زکیه ضرری به منصور نخواهد رسید و اگر مالک روی زمین هم بشود بیش از سه ماه زنده نخواهد ماند^۴. هنگامی که خبر خروج نفس زکیه در خراسان منتشر شد، گروه انبوهی از مردم آن سامان با او بیعت کردند و آماده یاری شدند. عمرو بن حفص که از طرف منصور استاندار سند* بود، با نفس زکیه بیعت کرد و پسرش را با گروهی از زبیدیه به خدمت او فرستاد^۵.

بیعت مردم خراسان باعث نگرانی منصور شد. منصور برای اینکه مردم خراسان را از یاری او باز نگهدارد حلیه‌ای اندیشید و آن اینکه: دستور داد سر محمد بن عبدالله را که پسر عموی محمد نفس زکیه بود و در زندان به سر می‌برد از تنش جدا کردند و با گروهی به خراسان فرستاد، تا برای مردم سوگند یاد کنند که این، سر محمد بن عبدالله است، و چون نام نفس زکیه نیز محمد و نام پدرش عبدالله بود خیال کنند که آن سر نفس زکیه است. مردم خراسان که منصور را از خلافت خلع کرده بودند به سکوت گراییدند^۶.

۱- البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۴

۲- تاریخ طبری، ج ۷ ص ۵۶۴

۳- البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۴

۴- انباء الزمن برگ ۱۸

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۳۳

* کلمه "سند" صورت فارسی قدیم از کلمه "هند" است. اعراب سند را بر ایالت بزرگی اطلاق میکردند که در خاور مکران است و امروز قسمتی از آن بلوچستان و قسمت دیگر سند پاکستان کنونی. جغرافیای خلافت شرقی ص ۳۵۵ "مترجمان"

۶- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۱

۷- مقاتل الطالبین ص ۸۴

نظر به اینکه بنحور به مردم خراسان امنیت می‌داد و به آنها اعتماد می‌کرد، با این حيله توانست که تأیید آنها را جلب کند و جلو شورش آنها را بگیرد.

محمد نفس زکیه دعوتش را همچنان ادامه می‌داد و هر روز یاوران تازه‌ای به دست می‌آورد. در میان بیعت کنندگان جدید، منسذربن محمد (نوه زبیر) و ابوبکر بن سیره (فقیه معروف) نیز دیده می‌شدند^۱. مصعب بن عبدالله بن زبیر و پسرش عبدالله بن مصعب نیز همراه او خروج کردند^۲. پرچم او به دست افطس (نوه امام زین العابدین) بود. گروهی از دانشمندان، محدثان و متکلمان اسلامی نیز در رکاب او بودند^۳.

از بیعت این افراد برجسته با نفس زکیه روشن می‌شود که خروج محمد نفس زکیه پیش از اینکه یک حرکت سیاسی باشد، یک حرکت عبادی بوده است. زیرا هر وقت یکی از سادات علوی حرکت عبادی - سیاسی خود را آغاز می‌کرد، صدها نفر از شخصیت‌های اسلامی در رکاب او حرکت می‌کردند. منصور پس از آگاهی از عمق حرکت نفس زکیه، خزائن و دیوانهای دولتی را از کوفه به بغداد منتقل کرد^۴ تا مبادا به دست هواداران نفس زکیه بیفتد و سبب گسترش حرکت او شود.

خروج محمد نفس زکیه در ماه رجب ۱۴۵ هجری آغاز گردید^۵. در آغاز حرکت، ۲۵۰ نفر از سلحشوران علوی همراه او بودند که با این گروه اندک بر مدینه چیره شد^۶ و فرماندار مدینه ریاح بن عثمان را عزل کرده به زندان انداخت^۷.

از بنی‌هاشم: حسن، یزید و صالح (نوه‌های عبدالله بن جعفر) و حسین و یحیی (پسران زید شهید) با محمد نفس زکیه بیعت کردند و منصور از پیوستن آنان به نفس زکیه بسیار اندوهگین شد. آورده‌اند که منصور می‌گفت: بسیار جای شگفت است که پسران زید نیز بر ما خروج کرده‌اند، ما که قاتل پدرشان را کشتیم و جنازه‌اش را همچنانکه با زید شهید انجام داده بود، به دار زدیم و سپس آنها را آتش زدیم و اینک پسران زید هم علیه ما خروج

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۷

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۱

۳- الحدائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۶۷

۴- فتوح البلدان، بخش دوم ص ۳۶۱

۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲، البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۳

۶- دول الاسلام، ج ۱ ص ۶۹

۷- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۱۲

کرده اند.^۱

زیدی ها در امام دو چیز را شرط اساسی می دانند: یکی اینکه در برابر ستمگران با شمشیر قیام کند، دیگر اینکه از اولاد حضرت علی (ع) و از نسل فاطمه زهرا (س) باشد، دیگر فرقی بین فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین نمی گذارند.

هنگامی که محمد نفس زکیه، فرماندار مدینه را عزل کرد، به زندان مدینه رفت و همه زندانیان را آزاد کرد.^۲ از جمله زندانیانی که به دست او آزاد شده محمد بن خالد قسری بود.^۳

چون نفس زکیه بر مدینه تسلط کامل یافت به عزل و نصب صاحب منصبان پرداخت: عثمان بن محمد بن طالب بن زبیر را به فرمانداری مدینه نصب کرد؛ عبدالعزیز بن عبدالمطلب خزرجی را به قضاوت مدینه منصوب نمود، عثمان بن عبدالله بن عمر را به ریاست پلیس مدینه تعیین کرد؛ عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن را به ریاست دیوان عطایا نصب کرد؛^۴ و عبدالعزیز بن محمد را به ریاست اسلحه خانه تعیین نمود.

همه این اشخاص جزء نخستین گروهی بودند که با نفس زکیه بیعت کرد، او را برای خروج در برابر رژیم حاکم تشویق می کردند و بدین سان وضع نظامی و انتظامی مدینه استقرار یافت.

محمد نفس زکیه، گذشته از شجاعت و دلاوری به فصاحت و بلاغت معروف بود. پس از آنکه از عزل و نصب رؤسای ادارات فارغ شد به مسجد النبی رفته، خطبه ای بسیار فصیح و بلیغ ایراد کرد، که در ضمن آن پس از حمد خدا، چنین گفت:

هان ای مردم، جنایتها و خیانتها این مرد ستمگر، دشمن خدا و بشر، منصور ابو جعفر، چیزی نیست که بر شما پوشیده باشد. او در مکه معظمه و در کنار خانه خدا، برای کوچک شمردن کعبه معظمه، برای خود کاخ سبز می سازد و با خداوند اعلام جنگ می کند. بدانید که خداوند فرعون را هنگامی سرنگون ساخت که او ندای انا ربکم الا علی سر می داد، و خود را خدای خدایان قلمداد می کرد. هان ای مردم اینک قیام، برای سرنگون کردن این ستمگر،

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۴

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۶۲

۳- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۷ والعیون و الحقائق ج ۳ ص ۲۳۸

۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۵۹

۵- مقاتل الطالبین ص ۲۸۳

و رها ساختن دین خدا از دست این طغیانگر، وظیفه هر فرد مسلمان است و بیش از همه فرزندان مهاجران و انصار شایسته قیام در برابر او هستند. خداوند، اینان حرام های ترا حلال شمردند و حلال های ترا حرام نمودند. آنانرا که تو امان داده بودی، هراسان کردند و آنانرا که تو بیمشان داده بودی، امان دادند. پروردگارا، مهلت این ستمگران را محدود فرما، و یک نفر از آنها را زنده نگذار، و آثار آنها را از صفحه روزگار نابود فرما. ای مردم من شما را نیرومند نیافتم که برای آن قیام کرده باشم. بلکه شما را شایسته این قیام یافتم و شما را به این حرکت برگزیدم. به خدا سوگند، هنگامی این حرکت را آغاز کردم که در هر شهر و آبادی که خدا را پرستنده ای هست، مرا نیز بیعت کننده هست.^۱

پس از پایان خطبه همه مردم مدینه با او بیعت کردند و چون خبر آن به منصور رسید، او در آغاز مصلحت ندید که سپاهی آماده کرده، لشکرکشی کند بلکه می خواست تاحد ممکن قیام را با مکاتبه پایان داده و با پیمانی به صلح دست یابد. به همین جهت بازار مکاتبات رونق یافت و نامه های متعددی رد و بدل شد.

منصور در نخستین نامه خود چنین نوشت:

از بنده خدا، امیر مومنان به محمد بن عبدالله؛ کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش پیکار کنند و در زمین فساد را پیشه خود سازند، اینست که گشته شوند، یا به دار آویخته شوند، دستها و پاهایشان بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید شوند. اگر توبه کنی و پیش از آنکه دستگیر شوی از عصیان خود بازگردی، در امان خدا و پیامبر او هستی، به تو و همه فرزندان و برادران و خاندانت امان می دهم؛ جان و مالشان در امان است. و آنچه به اهل بیت تو در خون و مالشان آسیب رسیده باشد، جبران می کنم و هزار هزار درهم به تو عطیه می دهم و هر خواسته ای داشته باشی روا می سازم و هر شهری را انتخاب کنی ترا باشکوه و جلال به آنجا روانه می سازم و رفت و آمد ترا با اعضای خانواده ات آزاد می گذارم آنان که ترا پناه داده اند، یا به تو دست بیعت داده اند، یا به هر وسیله ای در خروج تو مؤثر بوده اند، آزادشان می گذارم و دستور می دهم به هیچوجه کسی متعرض آنها نشود.

۱- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۷ و تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۵۸

۲- سوره مائده، آیه ۳۳: انما الذین جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف.

اگر می‌خواهی که اطمینان بیشتری پیدا کنی، کسی را پیش ما بفرست، تا به نام تو، هرکس را که بخواهی از ما امان نامه کتبی دریافت نماید تا دلت آرام گردد. والسلام!^۱

هنگامی که این امان نامه به دست محمد نفس زکیه رسید و از مضمون آن مطلع شد، آنرا به باد مسخره گرفت و در پاسخ چنین نوشت:

از بنده خدا و امیر مؤمنان محمد بن عبدالله به بنده خدا منصور:

طاه، سین، میم. اینست آیه‌های قرآن کریم که از داستانهای موسی و فرعون به حق برای تو می‌خوانیم، شاید که ایمان بیاوری برای گروهی که ایمان بیاورند. به راستی که فرعون در زمین طغیان کرد و مردمش را گروه گروه ساخت. گروهی از آنها را بون کرد، و پسرانش را سر برید و زنهایشان را زنده نگه داشت؛ به راستی که او از تبهکاران است. ما اراده کرده‌ایم بر آنکه در زمین ناتوان شمره شده‌اند، منت نهاده، آنها را پیشوا و وارث روی زمین گردانیم، و آنان را فرمانروایان جهان قرار داده، به فرعون و هامان و سپاهیان آنان نشان دهیم آنچه را که از آن می‌هراسیدند! ای منصور! من به تو پیشنهاد می‌کنم از امان و امان نامه آنچه را که تو به من پیشنهاد داشته‌ای و تو به خوبی می‌دانی که حق از آن ماست. شما مردم را به نام ما دعوت کردید و با شیعیان ما خروج کردید. پسر ما علی (ع) امام حق و منصوب از سوی خدا بود، شما چگونه به خود اجازه می‌دهید که وارث پدر ما بشوید؟ تو خوب می‌دانی که کسی برای این مقام به جز پدر ما شایسته نبود که مانه از: طلغاء (اسیران آزاد شده) و نه ازعتقاء (برد های آزاد شده) و نه از لعنا* (لعنت شدگان به زبان پیامبر) و نه از قرده (بوزینگان) هستیم...

پیداست که نامه نفس زکیه بیش از آنکه امان نامه باشد تهدید نامه‌است. از این رو برخی از مورخان آنرا دعوت به جنگ دانسته‌اند، پیش از آنکه دعوت به صلح باشد.^۲

- ۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۴، العیون والحدائق ج ۳ ص ۳۴۱
- ۲- طسم تلك آیات الكتاب المبين تتلوا عليك من نباء موسى و فرعون بالحق يومنون، الخ ان فرعون علا في الارض و جعل اهلها شيعا "يستضعف طائفه منهم يذبح انبياءهم ويستجى نساءهم انه كان من المفسدين و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين، سورة قصص، آیه های ۱-۶
- * پیامبر اسلام دسته‌ای از بنی امیه مانند عقیده بن ابی محیط را لعن کرده بود که در تاریخ اسلام بنام "لعناء" معروفند. "مترجمان"
- ۳- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۵
- ۴- العصر العباسی الاول ص ۷۸

در پاسخ این نامه، منصور لشکر انبوهی را فراهم آورده، آماده جنگ شد. نفس زکیه پس از تسلط مدینه، حسن بن معاویه (نوه عبدالله بن جعفر) را به فرمانداری مکه انتخاب کرد و به او دستور داد که به سوی مکه رفته، فرماندار منصور را بیرون کند! حسن به سمت مکه عزیمت کرد، ولی فرماندار مکه عباس بن عبدالله از تسلیم شدن سرباز رد. حسن با او به نبرد پرداخت و به زور وارد فرمانداری شد و مدت کوتاهی در آنجا اقامت کرد. سپس نامه‌ای از نفس زکیه دریافت کرد که از او خواسته بود به مدینه رفته به او بپیوندد.

محمد نفس زکیه به پیشنهاد محمد بن خالد قسری، فرماندار پیشین مدینه، در صدد برآمد که دعوت خود را به دمشق نیز برساند.

اما محمد بن خالد که نفس زکیه او را از زندان نجات داده بود، می‌خواست در لباس دوستی برای او دام بگستراند. بدین جهت او گفت: موسی بن عبدالله را با غلام من رزام به جانب شام بفرست تا دعوت ترا در آن سامان نشر بدهند. محمد نفس زکیه پیشنهاد او را پذیرفت و آن دو نفر را روانه شام کرد ولی متوجه شد که محمد بن خالد به او نیرنگ زده، بدینوسیله نامه‌ای برای منصور فرستاده است. از این رو او را دستگیر کرده در زندان سابقش، دار ابن هشام زندانی کرد. وقتی به شام رسیدند، رزام یکسره به پیش منصور رفت و موسی بازگشت و ماجرا را به نفس زکیه شرح داد.^۳

محمد بن خالد در زندان از کرده خود پشیمان شد ولی دیگر دیر شده بود.

هنگامی که منصور از پیشرفت سریع کار نفس زکیه آگاه شد تصمیم گرفت شخصا لشکر را همراهی کند، ولی چون می‌دانست که برادر نفس زکیه در عراق است، از خروج او بیمناک بود، و بنابراین در پایتخت بماند و ولیعهد خود عیسی بن موسی را فرا خواند و به او دستور داد که با سپاهی از عباسی‌ها رهسپار مدینه شود.^۴ گفته‌اند که سبب انتخاب ولیعهدش به فرماندهی سپاه این بود که از وی دل خوشی نداشت و می‌خواست که او در این نبرد کشته شود تا هم از شر او خلاص شود و هم راه برای گزینش پسرش مهدی، به ولایت مهدی باز شود. چون عیسی بن موسی به طرف مدینه راه افتاد به حاضران گفت:

۱- تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۱۳ و تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۷۵

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۷۲

۳- همان مدارک

هر کدام کشته شوند صلاح اسلام است ! سپس حمید بن قحطبه را به فرماندهی یک لشکر چهار هزار نفری^۱ که همگی از خراسان بودند^۲ برگماشته به یاری آنها فرستاد .

هنگامی که محمد نفس زکیه از حرکت این دولشکر آگاه شد ، به پیروی از پیامبر اکرم (ص) ، در اطراف مدینه خندقی حفر کرد تا بتواند در برابر سپاه عباسی مقاومت کند^۴. وی ظاهراً از تعداد لشکریان (عباسی) دچار وحشت شده بود .

پیروان نفس زکیه به زندان رفته ، زندانیها را رها کردند و ابراهیم که رئیس پلیس بود ، ریاح بن عثمان (فرماندار پیشین) را سربرید ، سپس متوجه محمد بن خالد شد ولی او درب زندان را از داخل بسته و در محلی مخفی شده بود و ابراهیم پس از تلاش فراوان به او دست نیافت^۵.

گروهی از بنی هاشم نیز به لشکر عیسی پیوستند و به سوی مدینه شتافتند^۶.

عیسی بن موسی امان نامه ای نوشته به محمد نفس زکیه فرستاد و او نیز در پاسخ او را به اطاعت و تسلیم دعوت کرده ، امان نامه فرستاد و چون به پیمان صلح و مسالمت آمیزی نرسیدند آماده نبرد شدند .

حمید بن قحطبه با تیر اندازانی که سراسر بدنشان با زره و کلاهخود پوشیده شده بود به سوی شهر حمله ور شدند^۷ تا اینکه به پشت دیوار شهر رسیدند . حمید با عیسی به مشاورت پرداخته به خراب کردن دیوار موافقت کردند . آنگاه دیوار را خراب کرده ، قسمتی از خندق را پر کردند تا دوسپاه روی در روی هم قرار گرفتند .

در پیشاپیش لشکر نفس زکیه ، یزید بن معاویه (نوه عبدالله بن جعفر) و در پیشاپیش لشکر منصور حسن بن زید قرار داشت^۸. آنگاه جنگ سختی در میانشان در گرفت . پیشتازان اردوی نفس زکیه به سرداری یزید بن معاویه شکست خورد . عیسی بن موسی وارد شهر شد و بر فراز تپه ای قرار گرفت و برای اختلاف انداختن در صفوف نفس زکیه چنین

گفت :

هان ، ای مردم مدینه ، خون شما بر ما حرام است . هرکس به ما بپیوندد و در زیر پرچم ما قرار بگیرد در امان است . هرکس در خانه اش بنشیند و در خانه اش را به روی خودش ببندد در امان است^۱ سخنان او تمام نشده بود که مردم از هر طرف او را به باد فحش و استهزا گرفتند و بر امان او خندیدند .

این واکنش سریع وقایع بیانگر این حقیقت است که مردم از خلافت عباسی ها دل خوشی نداشتند و در آن مدت کوتاه به قدر کافی از آنها ملول و آزرده شده بودند .

مداغنی روایت می کند که عیسی بن موسی در مسیر خود از راه بطن فوات به جرف آمد و در آنجا در قصری که از سلیمان بن عبدالملک به جای مانده بود نزول کرد .

نزول عیسی در آن قصر ، در بامداد دوازدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۵ هـ . بود .

عیسی نمی خواست که در ماه رمضان جنگ کند ، بلکه تصمیم داشت چند روزی جنگ را به تأخیر بیندازد تا ماه مبارک سپری شود و بعد از عید فطر جنگ را آغاز کند . ولی به او گفتند که نفس زکیه می گوید : مردم خراسان بر بیعت من استوارند و حمید بن قحطبه نیز با من بیعت کرده است . این گزارش موجب شد که عیسی از تصمیم خود برگردد و جنگ را جلو اندازد^۲.

هنگامی که دو سپاه در برابر هم صف آراستند ، نخستین کسی که از یاران نفس زکیه اسب تاخت ابراهیم بن جعفر زبیدی بود که اسبش رم کرد و به زمین افتاد و درجا کشته شد^۳. این حادثه موجب شد که سپاه عیسی جسارت یافته ، حمله ور شوند . جنگ سختی در گرفت ، و در این حال نفس زکیه در مسجد مشغول نماز بود و هنگامی که از نماز فارغ شد ، شخصاً وارد جنگ شد^۴.

نیروی دشمن با سپاه نفس زکیه قابل قیاس نبود ، دشمن بسیار نیرومند بود و سپاه زکیه در برابر آنها بسیار اندک ، ولی با همین تعداد اندک آنچنان فداکاری و جانبازی نشان دادند که همه را به شگفت واداشتند ، بطوری که در یک حمله بیش از هفتاد نفر از نام آوران

۱- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۸

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۶۸

۳- العیون والحدائق ج ۳ ص ۳۴۱

۴- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۹

۱- دول الاسلام ذهبی ، ج . ص ۶۹ و ابناء الزمن برگ ۱۹

۲- التنبیه والاشراف ص ۳۴۱ والبدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۳- البدء و التاريخ ج ۶ ص ۸۵

۴- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۶

۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲ والعیون والحدائق ج ۳ ص ۲۴۴

۶- تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۲ و ۵۸۰ و السلسله العلویه ص ۲۱

۷- همان مدرک ج ۷ ص ۵۹۰

۸- اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۴

دشمن را به خاک مذلت انداختند! آنگاه محمد نفس زکیه، خراسانی ها را مخاطب قرار داده گفت: "ای مردم خراسان، آیا شما نیز درهم و دینار را بر فرزند پیامبر ترجیح دادید؟" به دنبال این بیان گروهی از خراسانی ها از اردوی عیسی جدا شدند که به نفس زکیه پیوندند، ولی حمید بن قحطبه آنها را برگردانید!

کثیر بن حصین وارد خندق شده، آنها را عمیقتر کرد تا اصحاب محمد نتوانند از آن عبور کرده فرار کنند. در نتیجه حفر خندق به ضرر نفس زکیه تمام شد، زیرا یارانش در داخل شهر به محاصره دشمن درآمدند و هرگونه ارتباط با بیرون قطع شد؛ دیگر کسی نتوانست به آنها یاری برساند. بیشتر سپاه نفس زکیه از گرسنگی تلف شدند و افراد غیرنظامی مدینه نیز در این محاصره از گرسنگی جان سپردند. دیگر کسی در مدینه نماند که از محمد حمایت کند، همه مردان جنگی از پا درآمدند! محمد نفس زکیه برای جذب نیرو به محله ذباب، بازار، مسجد خراصین، و قبیله های فزاره، هذیل و اشجع رفت ولی کسی را نیافت که بتواند او را یاری دهد! وی هنگامی که از کسب قدرت نظامی نومید شد، بقایای مردم مدینه را مخاطب ساخت و گفت: "من بیعت خود را از شما برداشتم، هرکس قدرت دارد که خودش را از این مهلکه نجات دهد، اقدام کند و هرکس می خواهد در اینجا مقاومت کند، بماند. به جز تعدادی انگشت شمار کسی پیرامون او نماند!"

یعقوبی می نویسد: یکی از عوامل پراکنده شدن یاران نفس زکیه این بود که زنی به نام اسماء دختر عبدالله بن عبیدالله با او دشمنی داشت، چون کار جنگ بالا گرفت، روستای سیاهش را به غلامش مجیب عامری داد که آنها بر مناره مسجدی آویزان کرده در کوچه و بازار مدینه فریاد برآورد که قرار، فرار، سیاهیوشان وارد مدینه شدند! هنگامی که مردم پرچم سیاه را بر فراز مسجد دیدند، سخن او را باور کرده از اطراف نفس زکیه پراکنده شدند!

۱- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۲- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۸۵

۳- دول الاسلام ذهبی ج ۱ ص ۶۹

۴- اصول کافی، ج ۱ ص ۳۶۴

۵- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۸

* پرچم سیاه و جامه سفید شعار بنی عباس بود و جامه سفید و پرچم سفید شعار زیدیه بود. "مترجمان"

۶- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۳

محمد نفس زکیه هنگامی که خطر را بصورت جدی و در چند قدمی خود احساس کرد به منزلش رفت و صندوقی را که در آن لیست اسامی یاران و بیعت کنندگان و نمایندگان و دعوت کنندگان بود سوزانید تا به دست دشمن نیفتد و مردم بی گناه به دست آنها هلاک نشوند!

گفته می شود که سبب نامیده شدن محمد به نفس زکیه همین عمل ارزنده او بود که اثری از خود به جای نگذاشت که حتی یکنفر را بتوانند شناسائی کرده، مورد آزار قرار دهند.

با اینکه نفس زکیه به هیچوجه امید پیروزی نداشت ولی با تلاش پیگیر جنگ را ادامه می داد و چون شیری زیان می غریسد و به دشمن حمله می کرد و آنها را روانه دوزخ می ساخت^۱ و در ضمن رجزهای خود می گفت: " شیر هرگز از پشه ها نمی هراسد!"

محمد اعتمادش را از مردم مدینه قطع کرده بود ولی هنوز از خراسان و عراق امیدش قطع نشده بود زیرا خراسان پر از شیعیان اهل بیت بود و برادرش ابراهیم در عراق بود و برای جلب کمک به او تلاش می کرد. از شام نیز امیدهایی در دل داشت چون مردم شام نیز با بنی عباس مخالفت می ورزیدند.

ابن کثیر می نویسد که محمد نفس زکیه، روزی به پیروان خود گفت: "مردم شام، عراق و خراسان جامه های سیاه خود را در آورند!"^۲ جامه سفید به تن کرده اند^۳.

خندق میان او و کمکهای خارج از مدینه فاصله انداخت، یاوران مدینه اش همه از پا درآمدند و آخرین یار با وفایش ابن خضیر هم به قتل رسید، آنگاه او ناچار شد بپکتنه در برابر چهار هزار جنگجو بایستد و چون نتیجه این جنگ نابرابر مشخص بود به خانه مروان رفته، غسل شهادت کرد و به میدان بازگشت، و شجاعت فوق العاده ای از خود نشان داد و تعداد زیادی را به خاک ذلت انداخت و سرانجام تاب مقاومت را از دست داده با اصابت نیزه ای به سینه اش از پای درآمد.

۱- الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۲۹۸

۲- عمده الطالب ص ۹۱

* لاعارفی العلو علی الغلاب واللیت لایخشی من الذباب

** جامه سیاه شعار بنی عباس و جامه سفید شعار زیدی ها بود. "مترجمان"

۳- البدایه والنهایه، ج ۱۰ ص ۸۸

حمید بن قحطبه بانگ برآورد که " او را نکشید، او را نکشید! " این سخن حمید شاید به دلیل میل باطنی او به نفس زکیه بوده، که احتمالاً از روی ناچاری تن به این جنگ داده بود و در باطن هوادار اهل بیت پیامبر (ص) بوده* است.

این فاجعه دلخراش و حادثه جانگداز در روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سال ۱۴۵ هجری در کنار سنگهای روغنی، معروف به احجار الزيت اتفاق افتاد. آورده اند که حمید بن قحطبه شخصاً به زندگی نفس زکیه پایان داد، آنگاه سرش را از تنش جدا کرده به پیش منصور فرستاد. هنگامی که سر بریده نفس زکیه را در برابر منصور بر زمین نهادند، به اشعاری متمثل شد که مفادش چنین است: " هوس تکیه بر سریر خلافت در سر پروردی و ندانستی که هوس خلافت سر انسان را به باد می دهد. "

منصور دستور داد که سر نفس زکیه را در طبقی قرار داده، در شهرها و آبادی ها بگردانند. سپس به تعقیب هواداران نفس زکیه پرداخت.^۵

نفس زکیه در سال ۱۰۰ هجری دیده به جهان گشود و به هنگام کشته شدن ۴۵ سال داشت. جنازه نفس زکیه در مدینه، در قبرستان بقیع دفن گردید.

هنگامی که خبر کشته شدن نفس زکیه، در بصره به برادرش ابراهیم رسید، ابراهیم به منبر رفت و خبر کشته شدن برادرش را اعلام کرد و با تمثیل به اشعار ذیل چنین گفت:

" ای بهترین چابکسواران، در این جهان پر حوادث، هرکس به مصیبت برادری چون تو دچار شود، مصیبت بزرگی را تحمل کرده است. " خدا می داند که من از آنها

۱- مقاتل الطالبین ص ۲۷۰

* و شاید برای این بود که قتل نفس زکیه به دست خود او انجام پذیرد تا بتواند جایزه کشتن او را خودش دریافت کند. چنانچه قراین بشمارای در منابع تاریخی بر این مدعا موجود است. " مترجمان "

۲- السلسله العلویه ج ۷ و البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۹۵

۴- الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۲۹۸ متن شعر:

طمعت بلیلی ان تریع وانما یقطع اعناق الرجال المظالمع

۵- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۰

۶- السلسله العلویه ج ۷

۷- المعیون والحدائق ج ۳ ص ۳۴۵

۸- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۷

۹- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۶

نترسیدم و هرگز واهمه ای را از آن قوم دغلباز به دل راه ندادم. " او را نکشتند مگر پس از مسافرت من، من هرگز او را تنها نمی گذاشتم و از او جدا نمی شدم تا به همراه او کشته شوم و یا با او زنده بمانم. "

عیسی بن موسی ولیعهد منصور، پس از ریشه کن ساختن هواداران نفس زکیه، چند روزی در مدینه اقامت کرد و در اواخر ماه رمضان به قصد عمره رهسپار مکه گردید و کثیرین حصین عبدی را بر مدینه گماشت تا اگر کسی از هواداران نفس زکیه زنده مانده باشد به قتل برساند. کثیر پس از انجام مأموریت خود به سوی عراق رفت. آنگاه عبدالله بن ربیع از طرف منصور به فرمانداری مدینه منصوب شد.

برادران و برادر زاده های نفس زکیه در شهرها پراکنده شدند و پسرش علی رهسپار مصر شد و در آنجا به قتل رسید. فرزند دیگرش عبدالله اشتر به خراسان رفت و در کابل کشته شد. فرزند دیگرش حسن به یمن رفت و در آنجا زندانی شد و در زندان درگذشت، و بنابه روایتی در فسخ کشته شد.^۲ برادرش موسی به جزیره فرایته رفت و دیگر برادرش یحیی به ری گریخت و از آنجا به دیلم رفت و برادر سومش ادریس به مغرب (مراکش) رفت و جمع کثیری را به دور خود گرد آورد؛ و در همانجا به وسیله یکی از فرستادگان منصور مسموم شد.^۳

از بررسی جنبش نفس زکیه به این نتیجه می رسیم که حرکت او بر اساس مبارزه با طاغوت زمان و جنگ مسلحانه در برابر ظلم و ستم بود و چون از اولاد فاطمه و از تبار امیر مومنان (ع) و مردی سراپا زهد و تقوی و آراسته به فضل و دانش بود، از نظر زیدیه همه شرایط امامت در او جمع بود و پس از زید و یحیی، سومین امام زیدی ها می باشد.

* متن اشعار:

ابا المنازل یا خیر الفوارس من یفجع بمثلک فی الدنیا فقد فجعاً

الله یعلم انی لوخشیتهم و اوجس القلب من خوف لهم فزعاً

لم یقتلوه ولم اسلم اخی لهم حتی نموت جمیعاً " او نعیش معاً

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۳

۲- تاریخ طبری ج ۹ ص ۶۰۹

۳- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۸

۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸

آنچه مسلم است اینست که نفس زکیه برای حکومت و خلافت و به انگیزه حب ریاست قیام نکرده بود، بلکه برای برچیدن بساط ظلم و ستم، و احیای قرآن و سنت پیامبر (ص) و جلوگیری از انحراف آیین مقدس اسلام به این نبرد نابرابر اقدام نموده بود.*
مبانی و معیارهای زیدیه، پایه همه جنبشهای زیدی را تشکیل می داد.

حرکت ابراهیم در بصره

ابراهیم بن عبدالله، برادر محمد نفس زکیه، در مدینه اقامت داشت. ابراهیم نیز همچون برادرش محمد، به شهادت و شجاعت معروف بود. وی به هنگام ابراز دعوت از سوی برادرش، با او بیعت کرده، دعوتش را پذیرفت. تلاش پیگیر ابراهیم موجب شد که محمد به او اعتماد کرده، او را شریک دعوت خود قرار دهد. محمد برادرش ابراهیم را به بصره فرستاد تا در آنجا به نام او بیعت بگیرد و زمینه دعوت را فراهم نماید تا هر دو در یک روز خروج کنند.

انتخاب بصره شاید به این سبب باشد که اولاً "آنجا مرکز شیعیان بود، ثانیاً" نسبت به مدینه، به خراسان نزدیکتر بود و می توانست پل ارتباطی محمد و شیعیان خراسان باشد و ثالثاً "وقتی محمد از مدینه و ابراهیم از بصره خروج می کردند، می توانستند، مرکز خلافت را به محاصره خود در آورده، منصور را از دو طرف بیچاره کنند. بنابراین هرگاه منصور می خواست با آنها مقابله کند ناچار می بایست نیروهای خود را در دوجبهه متفاوت بکار بگیرد و این موجب تقسیم و تضعیف نیروهای منصور می شد. به دلیل همین شیوه نظامی لازم بود که ابراهیم به طرف بصره حرکت کند.

ابراهیم* با رعایت کامل استتار از شهری به شهری حرکت کرده سرانجام وارد بصره شد^۱ و تماسهای حضوری و مکاتبات و مراسلات را با شیعیان آن سامان شروع کرده، و به نام برادرش دعوت را آغاز کرد^۲. بدین ترتیب گروه زیادی از شیعیان به او پیوستند، زیرا از منصور ناراضی بودند و آرزو می کردند کسی قیام کرده آنها را از شر منصور نجات دهد. ناراضی بودن مردم از منصور بیشتر معلول چهار علت بود.

الف - استبداد منصور

ب - بخل منصور

* خروج ابراهیم، قرار بود که همراه برادرش محمد در یک زمان وهمگام آغاز شود، ولی بعثت فراهم شدن شرایط در مدینه و اصرار طرفداران نفس زکیه، محمد قیام خود را عجلانه، زودتر از موعد معین آغاز کرد. برای تفصیل به صفحات ۶ - ۱۴۵ مراجعه شود. "مترجمان"

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۵۲
۲- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۷

* در مورد نفس زکیه دو ابهام وجود دارد که باید توسط پژوهشگران مورد تحقیق قرار گیرد: یکی مسئله ادعای مهدویت و دیگر تایید نشدن حرکت او از طرف امام صادق (ع) و تعرض هوادارانش نسبت به امام صادق است. "مترجمان"

پ - مجبور کردن مردم به پوشیدن لباس سیاه

ت - حبس و تبعید و شکنجه و قتل مخالفان رژیم^۱

به همین علل هنگامی که محمد دعوت خود را علنی کرد تعداد زیادی از دانشمندان و اندیشمندان از او استقبال کردند و در مدت کوتاهی شماره افرادی که در دیوان او نامشان درج شده بود به چهار هزار نفر رسید و از همین جا می توان به میزان نفوذ او در دلهای پی برد.^۲

هنگامی که ابراهیم از خروج برادرش پیش از موعد مقرر آگاه شد، ناگزیر دعوت خود را علنی کرد. او طبعاً نمی خواست پیش از فرا رسیدن وقت تعیین شده خروج کند. ولی از یکسو برادرش به او دستور خروج داد و از سوی دیگر، اندیشید اگر خروج نکند ممکن است منصور به مدینه لشکر کشی کرده برادرش را از بین ببرد.^۳

ابراهیم در خانه ابی فروه مخفی بود و از آنجا به خانه ابی مروان انتقال یافت.^۴ در این زمان منصور با تعداد اندکی از سپاهیان خود در کوفه به سر می برد.^۵

مطابق نوشته یعقوبی آغاز حرکت ابراهیم در روز دوم رمضان ۱۴۵ هجری بود.^۶ ابراهیم لشکر خود را بیاراست و به دارالاماره بصره که تحت فرمانداری سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب بود، تاخت و دارالاماره را به محاصره خود درآورد. هنگامی که منصور از خروج ابراهیم با خبر شد یک سپاه هزار نفری به فرماندهی ابوحماد ابرص روانه بصره کرد.^۷ ابراهیم در کنار مسجد انصار منزل کرد و نماز را با جماعت ادا کرد و در حروریه^{*} اردو زد. از بصره سپاه کوچکی به سرداری ابراهیم مضاء برای مقابله با سپاه ابراهیم آمد که در نخستین رویارویی شکست خورد.^۸ ابراهیم، مغیره بن فزع را فرستاد که درب زندان را باز کرده، زندانیها را آزاد کند. فرماندار بصره از ابراهیم امان خواست،

ابراهیم نیز به او امان داد، ولی بعداً برای پیشگیری از توطئه های او، او را زندانی کرد سپس وارد دارالاماره و سربازخانه شد.^۱ وقتی ابراهیم وارد دارالاماره شد، باد شدیدی وزیدن گرفت و حصیر دارالاماره را زیر و رو کرد. برخی از حاضران آنرا به فال بد گرفتند. ابراهیم گفت: ما هرگز فال بد نمی زنیم، سپس روی حصیر وارونه شده نشست.^۲ هنگامی که ابراهیم دارالاماره را تصرف کرد، یک سپاه ۶۰۰ نفری از طرفداران منصور به طرف دارالاماره حرکت کردند که از ابراهیم شکست خوردند و پراکنده شدند و در خندق خود را پنهان کردند.^۳

بدینگونه ابراهیم حرکت های مخالف را سرکوب کرد و بصره را تحت تصرف خود درآورد و به تنظیم امور اداری شهر پرداخت. عباس بن منصور را به عنوان قاضی شهر و سفیان ابن ابی واصل را به ریاست بیت المال برگزید.^۴

می گویند هنگامی که ابراهیم به حساب بیت المال رسیدگی می کرد در آن یک میلیون^{*} درهم یافت که آنرا در میان سپاهیان تقسیم کرد که به هر یک نفر ۵۰ درهم رسید.

در آن ایام فرماندار منصور در اهواز محمد بن حصین بود که ابراهیم شخصی را به نام حسین بن بولا به اهواز فرستاد تا مردم خوزستان را به بیعت نفس زکیه دعوت کند. آنگاه مغیره بن فزع را با ۵۰ نفر به اهواز فرستاد. با ورود مغیره به اهواز، فرماندار اهواز فرار کرد و دارالاماره به تصرف وی درآمد. سپس عمرو بن شداد را به فارس فرستاد تا فرمانداری فارس را به عهده بگیرد. فرستاده ابراهیم وارد رامهرمز شد. با فرار بخشدار رامهرمز، ابراهیم راه خود را ادامه داد تا وارد فارس شد.^۵ در آن زمان اسماعیل بن عبدالله از طرف منصور والی فارس بود که به مجرد ورود فرماندار جدید از طرف ابراهیم،

۱- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

۲- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۷

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۵

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

* عدد بر مبنای تخمین و احتمال است بهمین جهت به عبارت "میگویند" بیان شده است. "مترجمان"

۵- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۵

۶- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۶

۱- تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۲۲

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۲۸ و الکامل ج ۵ ص ۲۰۹

۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۱ و العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

۴- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۱

۵- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۲۰۹

۶- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۷- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۵

* حروریه، محلی در عراق که واقعه خوارج در آنجا رخ داده است. "مترجمان"

۸- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

در خانه‌ای متخص شد و استان فارس بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم شد و بدین سان سه استان مهم فارس، خوزستان و بصره تحت فرمان ابراهیم قرار گرفت.^۱

هنگامی که ابراهیم بر این مناطق مسلط شد، شاعر معروف سدیف بن میمون در باره‌اش چنین گفت:^۲

"همای سعادت امروز بر سر شما نشست، دل دوستان شما را که همواره اندوهگین بودند از غم و اندوه بشسته." "امیدوارم که دیگر آتش فتنه فرو نشیند و دیگر از جنگ و ستیز و دشمنی و کینه خبری نباشد".

"امیدوارم دولتی که قوانین رهبران همچون قوانین بت پرستان است، سپری شود و پایان بیابد." "شما بر اساس بیعت خود قیام کنید و مابه وظیفه اطاعت خود قیام می‌کنیم که خلافت از آن شما اولاد امام حسن است." "قبیله نزار در روز سختی ترا تنها گذاشت، برای چنین قومی شرف و آبرویی نیست." "مگر نه اینست که تو شریفترین مردم هستی از نظر نسب، و پاکترین آنها هستی از نظر عمل."^۳

هنگامی که منصور این اشعار را شنید برآشفته و به عبدالصمد نوشت که سدیف را بگیرد و زنده به گور کند او نیز به فرمان منصور عمل کرد.

در برابر فتوحاتی که نصیب ابراهیم می‌شد منصور نمی‌توانست واکنشی نشان دهد زیرا قسمت اعظم نیروی خود را به مدینه گسیل داشته، و دیگر نیرویی نداشت که به سوی ابراهیم بفرستد.

ابراهیم همچنین به تدبیر امور مناطق آزاده شده پرداخته بود و به اطراف نیرو

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۶

۳- العقد الفرید ج ۵ ص ۸۷
متن اشعار:

ان الحماهم یوم الشعب من خضن	هاجت فواد محب دائم الحزن
انالنا من ترصد الفتنا	بعد التباعد والشحناء والاحن
وتفضی دوله احکام مادتها	فیها کاحکام قوم عابدی وثن
فانهض بیعتکم تنهض بطا عتنا	ان الخلافه فیکم یابنی حسن
لاغر رکن نزار عندنا عتد	ان اسلموک ولارکن لدی یمن
الست اکر فهم یوما "اذا انتسیوا	عودا و اتفاهم ثوبا" من الدرن

می‌فرستاد شهرهای جدیدی را فتح کرده فرماندار اعزام می‌کرد تا به روز ۱۷ رمضان* خبر کشته شدن برادرش نفس زکیه را دریافت کرد.

می‌گویند پس از دریافت خبر قتل او، ابراز جزم و فزع نکرد تا مبادا سپاهیان دچار شک و تردید شده به پیشروی خود ادامه ندهند. این کثیر معتقد است که نفس زکیه خود کسی را مأمور ساخته بود که اخبار او را به برادرش ابراهیم برساند. قاصد، شب وارد بصره شد و به محل استراحت ابراهیم رفت. هنگامی که ابراهیم صدای در را شنید گفت: خدایا من به تو پناه می‌برم از شرح‌و‌ات ناگوار روزگار. خدا کند که نوید خیر باشد. آنگاه حادثه جانگداز نفس زکیه را شنید و نتوانست خودش را کنترل کند، شب را تا به سحر با گریه و ناله سپری کرد ولی برای رعایت حال مردم، کوشید که اندوه خود را بروز ندهد تا اینکه در خطبه نماز عید فطر خبر کشته شدن برادر را اعلام کرد، نبرد بی‌امان خود را علیه طاغوت زمان ادامه داد.

در این جهاد مقدس شیعیان زیدی باتمام قدرت از او حمایت کردند و از بزرگان اهل سنت، فقیه معروف ابو حنیفه نیز با کمکهای مادی او را یاری می‌کرد.^۱

ابراهیم لشکری به واسطه** فرستاد تا آنجا را فتح کرده، راه را برای فتح کوفه هموار نماید. فرمانده این لشکر هارون بن سعد عجللی بود که در حومه کوفه استقرار یافت و برده بن لبید یشکری را فرستاد که منطقه کسکر*** را از اشغالگران عباسی آزاد سازد^۲ و او موفق شد جنوب کوفه و منطقه کسکر را به اطاعت ابراهیم درآورد.^۳

یعقوبی می‌نویسد: منصور وقتی که از عزیمت ابراهیم به سوی کوفه آگاه شد به جانب کوفه شتافت و شخصیت‌های مهم کشوری و لشکری را برای حراست بغداد به آنجا

* شهادت نفس زکیه در ۱۴ رمضان ۱۴۵ اتفاق افتاده و لذا طبیعی است که اخبار آن در ۲۷ رمضان همان سال بگوش برادرش برسد. "مترجمان"

۱- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۷

۲- اعلام زرکلی ج ۱ ص ۴۱

*** واسطه، شهری میان کوفه و بغداد بود. "مترجمان"

کسکر، اسم منطقه وسیعی بین بصره و کوفه است که واسطه شهر مرکزی این استان است. "مترجمان"

۳- قاموس الاعلام، ج ۵ ص ۳۸۶

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

فرستاد و خود در کوفه ماند تا شخصا جنگ را رهبری کند! ابراهیم نیز با سپاهی انبوه رهسپار کوفه شد تا کوفه را آزاد سازد. فرمانده کل نیروهای نظامی، عیسی بن زید بود که پس از کشته شدن محمد، از مدینه گریخته به ابراهیم پیوسته بود! ابراهیم به هنگام ترک بصره نميله بن موه اسدی را به جای خودانتخاب کرد تا بصره را حراست نماید. نميله نخستین کسی بود که در بصره به ابراهیم دست بیعت داده بود! ابراهیم با گردآوردن سپاهی انبوه از شیعیان و هواداران اهل بیت، پسر خود حسن را نیز با خود برد! وقتی که منصور از وسعت برنامه ابراهیم و سنگینی سپاه او آگاه شد، دچار وحشت و اضطراب شد و به پسر عموهای خود گفت: به خدا سوگند، نمی دانم چه کنم؟ همه سپاهیان را پراکنده ساخته ام. اکنون به جز دوهزار سپاهی کسی را ندارم! وی دستور داد، هرکس که متهم به هواداری ابراهیم باشد خونسش به گردن است. آنگاه همه آنها را که به ابراهیم پول و یا سلام رسانیده بودند، سر بریده و سر بریده شان را در کوچه های کوفه آویختند تا به این وسیله جلو کک رسانی گرفته شود! آنگاه نامه ای به عیسی بن موسی نوشت که: در هر حالی هستی به مجرد رسیدن نامه ام به سوی کوفه حرکت کن و هر کاری داشتی بگذار و راه بیفت! از طرفی به پسرش مهدی نوشت که: فرمانده سپاهش را با چهارهزار اسب سوار رهسپار اهواز نماید. او نیز بدون فوت وقت فرمان را انجام داد. سپاه مهدی به فرماندهی خازم بن خزیمه وارد اهواز شد و بدین ترتیب فرماندار ابراهیم از آنجا فرار کرد. خازم مدت سه شبانه روز جان و مال مردم اهواز را به جرم ترک طاعت منصور، مباح اعلام کرد! سپس سپاهش را به دهات و قصباتی که بیعت منصور را شکسته بودند فرستاد تا آنها را به بیعت بازگرداند.

آنگاه منصور، سلم بن قتیبه، فرمانده سپاه ری را به کوفه فراخواند تا به پسرعمویش جعفر بن سلیمان بپیوندند! منصور خودش را آماده مقابله با سپاه ابراهیم می کرد که

- ۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۲۲
- ۲- مطلع البدور ج ۳ برگ ۲۱
- ۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۵۴
- ۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸
- ۵- تاریخ طبری، ج ۷ ص ۶۳۸
- ۶- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۲
- ۷- تاریخ طبری ج ۷ ص ۹۲
- ۸- تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۲۳
- ۹- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۹

ابراهیم نیز وارد کسکر شد تا از آنجا به بسوی کوفه حرکت کند. منصور وقتی با مشاوران خود در مورد رودرویی با ابراهیم مشورت می کرد به او گفتند که مردم کوفه به ابراهیم دل بسته اند! در حقیقت هم ابوحنیفه طسی نامه ای از ابراهیم خواست که به سوی کوفه حرکت کند و به او وعده داد که مردم کوفه او را یاری خواهند نمود!.

ابراهیم سپاه خود را که بیش از ۱۰۰ هزار نفر بودند^۳ به ترتیب سپاهیان صدر اسلام بیاراست: عیسی بن زید را بر میمنه لشکر^۴ و برده بر. لبید یشکری را بر میسر لشکر قرار داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت! همه فقیهان، محدثان و دانشمندان نیز در قلب لشکر قرار گرفته بودند به این ترتیب جنگ سختی در گرفت، از هر طرف صدها نفر بر روی زمین می غلتیدند، گروهی از سپاه ابراهیم پا به فرار نهادند. هنگامی که ابراهیم فرار کردن سپاهیان را دید و آثار وخیم آنرا در برابر دیگانش مجسم کرد، برای پیشگیری از حوادث ناگواری که ممکن بود بعد از شکست سپاه پیش آید، همسرش را سوار کجاوه ای نموده از لشکرگاه بیرون فرستاد!.

گروهی که در میمنه لشکر و به سرداری و فرماندهی عیسی می جنگیدند همچنان پایداری و استقامت کردند و حتی هنگامی که تعدادشان به صد نفر یا کمتر رسیده بود گاهی به عقب ننهادند و مردانه جنگیدند و پیش تاختند و هرگز سستی و زبونی از خود نشان ندادند. ابراهیم نیز با شجاعت و دلآوری خاصی که از پدرانش به ارث برده بود مردانه می جنگید و چون شیر می گرید و سپاه را به مقاومت و پایداری دعوت می کرد. آورده اند که در اثنای جنگ در منطقه باخمر بین کوفه و واسط^۵، ابراهیم یکی از سپاهیان را در حین رجز خواندن دید که می گوید: "من جوان حدادی هستم"، ابراهیم گفت: چرا می گویی من جوان حدادی هستم. بگو: "من جوان علوی هستم". آگاه باش که ابراهیم می گوید:

- ۱- همان مدرک ص ۶۳۰
- ۲- مقاتل الطالبین ص ۳۶۶
- ۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۳
- ۴- مقاتل الطالبین ص ۳۴۳
- ۵- العیون الحدائق ج ۳ ص ۲۵۳
- ۶- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۷۶
- ۷- همان مدرک
- ۸- معجم البلدان ص ۴۵۸

"هرکس از من پیروی کند از منست. شما از ما، و ما از شما هستیم، هرنیکی به شما برسد به ما رسیده، و هر مکروهی به شما برسد به ما رسیده است!"

جنگ به شدت ادامه داشت، سرهای بیشمار از تن جدا شده در فضا پرتاب می‌شد و جسد‌های فراوانی در زیر سم اسبها پایمال می‌شد. اما نتیجه‌ای برای طرفین حاصل نمی‌شد. اگر چه حمید بن قحطبه با سپاهیان از میدان نبرد فرار کرد و نشانه‌های پیروزی در سپاه ابراهیم نمودار گردید ولی به سرعت وضع دگرگون شد، حمید بن قحطبه با سپاه سازمان یافته دیگری به میدان بازگشت و نبرد را با شدت بیشتری ادامه داد.^۱

این جنگ یکی از مهمترین جنگهای دوران خلافت عباسی بود که از هرطرف هزاران نفر کشته شدند. در ابتدا پیروزی ابراهیم پیش بینی می‌شد ولی در پایان، جنگ به نفع او خاتمه نیافت، چنانکه در جنگها چنین دگرگونی‌ها زیاد اتفاق می‌افتد بطوری‌که شکست خوردگان پیروز می‌شوند و پیروز مردان شکست می‌خورند.

یکی از علل شکست ابراهیم، حیلۀ ای بود که مسلم بن قتیبه انجام داد و از منطقه‌ای که گمان حمله نمی‌رفت، با گروهی از سپاهیان به لشکر ابراهیم تاخت. لشکر ابراهیم به تصور اینکه در آن قسمت سپاه فراوانی کمین کرده است پا به فرار نهادند و موجب شکست جناح راست سپاه شدند. عیسی بن زید که فرمانده جناح راست بود آنها را دنبال کرد تا آنها را بازگرداند و سپاه را سازمان دهد. ولی ابراهیم در قلب سپاه با پایمردی خاصی جنگ را رهبری می‌کرد. اما متأسفانه با کمبود نیروی انسانی مواجه شده، بیش از چهارصد تن با او نماند.^۲

جناح چپ سپاه نیز با جوانمردی و دلاوری خاصی مشغول نبردد بود که در این میان تیری بر پیشانی ابراهیم اصابت کرد و آنرا تا فرق سر شکافت.

ابراهیم برگردن اسب آویخت و از اسب پیاده شد. شیعیان او را به روی دست گرفته از خط مقدم به پشت جبهه انتقال دادند و درحالی که دست و پای او را می‌بوسیدند او را به خیمه بشیر رحال یکی از یاران وفادارش بردند و او می‌گفت: آنچه خدا بخواهد همان می‌شود، از تقدیر الهی نتوان گریخت، تقدیر بر تدبیر پیشی می‌گیرد.

۱- الحداثی الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۶

۲- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۴

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۵

ابراهیم در میان اشک و اندوه فراوان شیعیان و پیروانش جان به جان آفرین تسلیم کرد و این حادثه جانگذاز در روز پنجم ذی‌عده الحرام ۱۴۵ هجری اتفاق افتاد و عمر شریفش در آن روز ۴۲ سال بود.

پس از کشته شدن ابراهیم، عیسی بن زید تلاش فراوان کرد که سپاه را سرو سامان دهد و انتقام ابراهیم را از منصور بگیرد ولی بیش از ۴۰۰ نفر نتوانست گردآورد که آنها نیز در اندک مدتی از پای درآمدند و حرکت ابراهیم پیش از آنکه نتیجه مطلوب را به دست آورد، پایان یافت.^۲

سپاه خون آشام منصور، سر ابراهیم را از تنش جدا کرده در طبقی پیش منصور نهادند. منصور دستور داد که مردم را برای تماشای سربریده ابراهیم دعوت کنند. در میان حاضران برخی از دیدن آن منظره متأثر شدند و برخی از آنها تأثر خود را ابراز نمودند که یکی از آنها حسن بن زید پسر عموی ابراهیم بود. سپس سر ابراهیم را درزندان به پیش پدرش عبدالله بردند که شدیداً متأثر شد و اشک ریخت و آنگاه به مصفرستانند تادر آنجا هواداران اهل بیت ببینند و عبرت بگیرند و درصدد مخالفت با منصور برنیایند.

آنگاه منصور، شبیهن عقال را به مکه فرستاد تا درضمن مراسم حج خبر پیروزی منصور را بر ابراهیم و برادرش نفس زکیه برای حجاج بیت الله تشریح کند و به او دستور داد که به هر مناسبتی از فرزندان علی (ع) نکوهش کرده، نام آنها را جز به تعبیرهای ناشایست نبرد.^۳

از بررسی تاریخ معلوم می‌شود که عملکرد بنی‌امیه و بنی‌عباس بازپدیده یکسان بوده است. هر وقت یکی از آنها در برابر ستمگری قیام می‌کرد، پیروان فراوانی می‌یافت. اگرچه مردم با جان و دل به آنها عشق می‌ورزیدند، ولی هنگامی که شکست می‌خورند بابت‌ترین وضع به قتل می‌رسیدند؛ سرها از تنش جدا می‌شد، و ستمگران اموی و عباسی در باره آنها از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کردند و با کشتن آنها آتش درویشان خاموش نمی‌شد و حتی پیکر بی جان‌شان نیز مورد تحقیر قرار می‌گرفت.

ابراهیم چون برادرش نفس زکیه در فقه اسلامی بسیار عمیق و در اجرای احکام دین بسیار دقیق بود و در شجاعت و دلاوری، و عدالت و دادگری زبانزد خاص و عام بود.

۱- تاریخ طبری، ج ۷ ص ۶۴۶

۲- مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۰۸

۳- الحداثی الوردیه ج ۱ ص ۱۷۸

ابراهیم به حسن تدبیر و بینش عمیق سیاسی و اجتماعی نیز معروف بود. وی خطیبی توانا بود که به هنگام ایراد خطابه با بیانی رسا و تعبیراتی شیوا سخن می‌گفت و توجه همگان را به سوی خود جلب می‌کرد. آورده‌اند که روزی بر فراز منبر از جنایات منصور سخن می‌گفت، خونریزیهای ناحق و تجاوزات ظالمانه‌اش را به جان و مال مردم شرح داد و همه حاضران را به گریه انداخت. گروهی از فقهای معروف از جمله نعمان بن ثابت ابوحنیفه (پیشوای حنفی‌ها) با او بیعت کردند. عباد بن عوام، یزید بن هارون، هیثم بن بشیر و شعبه بن حجاج از دیگر فقیهان معروفی بودند که با او بیعت کرده بودند. ابراهیم خود فقیهی عالیقدر بود و همه زندگی‌اش با فقه و فقیهان سپری شده بود و زندگی او بیش از آنکه زندگی انقلابی باشد، زندگی فقهی بود.

از ابراهیم فقط یک پسر به نام حسن به جای ماند که به مکه گریخت و در آنجا با مهدی پسر منصور ملاقات کرد و امان خواست و مهدی در سال ۱۵۸ هـ. از پدرش برای او امان نامه گرفت و مورد محبت قرار داد.^۱

جنبش زیدیه بعد از ابراهیم

زیدی‌ها بعد از کشته شدن ابراهیم در اطراف عیسی پسر زید شهید گرد آمدند و به او دست بیعت دادند. عیسی بن زید دوشادوش محمد و ابراهیم در نبردهای خونین مدینه شرکت داشت و یکی از وفاداران آیین زیدی بود که پس از کشته شدن ابراهیم در باخمرا* خودش را مخفی کرد.^۱

گفته می‌شود که پس از کشته شدن نفس زکیه، عیسی به عراق رفت و مدعی شد که نفس زکیه او را به جانشینی خود برگزیده است و بدین ترتیب زیدی‌ها را به سوی خود دعوت کرد، برخی از آنها به او گرویدند ولی زیدیهای بصره از بیعت با او امتناع کردند و به ابراهیم مراجعه نموده، از او درخواست کردند که عیسی را از بصره بیرون کند، چیزی نمانده بود که حوادث ناگواری روی دهد و صفهای فشرده زیدیه از هم پاشیده شود که داناان قوم چاره اندیشی کردند و اختلاف را فیصله دادند و گفتند که: «فعلاً» همه ما پیرو ابراهیم هستیم، اگر روزی خداوند دشمنان ما را زبسون و نابود کرد و قدرت به دست ما افتاد، آنروز در مسئله رهبری خود بحث می‌کنیم. براین مسئله همه زیدیان توافق کردند و همگی با ابراهیم بیعت نمودند تا آنکه او کشته شد.^۲

می‌گویند: نفس زکیه در آخرین ساعات حیات خود جمعی از زیدیهای مدینه را گردآورد و آنها را گواه گرفت بر اینکه اگر حادثه‌ای برای او روی دهد برادرش ابراهیم مراجعه کرده، از او فرمان بگیرند و اگر برای برادرش حادثه‌ای روی دهد به عیسی بن زید مراجعه نمایند.^۳

عیسی در جنگ معروف نفس زکیه شرکت داشت و فرمانده میمنه سپاه او بود، چنانکه در جنگ عمویش ابراهیم نیز فرمانده میمنه سپاه او بود. وی به قدری شجاع و دلیر بود که به موتم الاشیال (کشنده شیران و یتیم کننده شیرزادگان) لقب یافت.^۴

۱- زهره المقول ص ۷۷

* باخمرا، محلی در شانزده فرسخی کوفه، انساب الاشراف ص ۲۹۵

۲- مقاتل الطالبین ص ۳۷۰

۳- همان مدارک ص ۴۰۸

۴- تاج العروس، ج ۷ ص ۳۸۷

در سبب نامیده شدن او به این لقب، آورده اند که در جنگ با خمر، شیری زیان با بچه های شکاری اش به سوی سپاه ابراهیم آمد و در سر راه آنها ایستاد. عیسی شمیر برگرفت و به سوی شیر حمله برد. پس از مدتی دست و پنجه نرم کردن، شیر را بکشت و بچه هایش را گریزند*، یکی از سپاهیان گفت: سرور من، شیر بچه ها را یتیم ساختی، عیسی خندید و گفت: آری، یتیم کننده شیرزاده ها. از آن پس به "موتم الاشبال" لقب یافت! بعد از کشته شدن ابراهیم در باخمر، زبیدی ها با عیسی بن زید بیعت کردند و او را به امامت برگزیدند و بعد از او امامت را در فرزندان او ادامه دادند!

عیسی در خانواده خود از نظر علم و فصیلت، زهد و تقوی از همه برتر بود و بخصوص در فقه، فقیه ترین عالم زیدی بود.

آورده اند که در برخی از مسائل فقهی بین او و ابراهیم اختلاف نظر بود و گاهی به مباحثه و مشاجره می کشید. روزی ابراهیم بر جنازه ای با چهار تکبیر نماز خواند، در صورتیکه در فقه زیدی چون فقه شیعه اثناعشری، نماز میت با پنج تکبیر انجام می گیرد، عیسی بر او اعتراض کرد و گفت: چرا یک تکبیر کم کردی؟ تو خود می دانی که در مذهب اهل بیت نماز میت با پنج تکبیر است. ابراهیم گفت: چهار تکبیر مورد اتفاق فقهای اهل سنت و جماعت است و ما به جماعت آنها نیاز داریم. انشاء الله کم شدن یک تکبیر ضرری نمی رساند^۳.

عیسی از نظر سن از ابراهیم بزرگتر بود و می خواست که از فقه خود او را نیز برخوردار سازد.

گفته می شود که بعد از این گفتگو مدتی از او دوری گزید و چون منصور از دوری کردن او آگاه شد هدایای فراوانی برای او فرستاد شاید به وسیله او زبیدی ها را پراکنده سازد. ولی عیسی از ترفند او آگاه شد و حيله اش را نقش بر آب ساخت و با پیوستن به ابراهیم صفهای زیدیه را فشرده تر کرد. آنچه مسلم است عیسی تا آخرین لحظه زندگی ابراهیم همراه او بود، از او حمایت می کرد و با سپاه منصور می جنگید. تصور ما براینست که

* مسئله رو در رو شدن ابراهیم با شیرو بچه های آن به افسانه شبیه تر است تا به حقیقت به همین دلیل با عبارت (آورده اند) نقل شده است.

۱- مطلع البدور، ج ۳ برگ ۲۱۸

۲- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۳- مقاتل الطالبین ص ۴۰۶

داستان جدا شدن او از ابراهیم دور از حقیقت باشد. اگرچه دشمن همواره تلاش می کند که در صفهای فشرده اختلاف بیندازد.

بعد از کشته شدن ابراهیم، عیسی در خانه علی بن صالح بن حسی، پنهان شد. علی بن صالح پدر زن عیسی و برادر فقیه معروف حسن بن صالح بود. عیسی از دختر او صاحب فرزندی شد که در کودکی درگذشت. بادرگذشت فرزند عیسی، خویشاوندی علی بن صالح با پسر زید مخفی نگاه داشته شد. زیرا علی بن صالح این پیوند را ابراز نمی کرد تا از طرف منصور آسیبی به او نرسد.

بعد از کشته شدن ابراهیم، به خلیفه گفته شد که عیسی را دستگیر کند تا در صدد خروج بر نیاید. ولی منصور گفت که من پس از محمد و ابراهیم دیگر از کسی باکی ندارم و آنها کشته شدند.

عیسی تا پایان عمر در کوفه به صورت مخفی زندگی کرد و سرانجام در حال اختفاء درگذشت. سن او به هنگام فوت ۴۶ سال بود!

عیسی از همسری دیگر پسری به نام احمد به جای گذاشت که راه پدر را ادامه داد و پیروان خود را "زیدی" نام نهاد!

صاحب الزنج* در بصره، زنجی ها را گرد خود جمع کرد و خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید، خواند، وی خود را به "احمد" پسر عیسی، نسبت می داد و خود را نوه او قلمداد می کرد. در صورتیکه او علی بن محمد عبدالرحیم بود^۴ و هدف او از این انتساب گرد آوردن زبیدی ها به دور خود بود که پیش از توفیق چنین کاری، به دست بنی عباس به قتل رسید.

هنگامی که تاریخ را ورق می زنیم، می بینیم که زبیدی ها علیرغم همه مشکلاتی که در پیش داشتند، لحظه ای از پیکار نایستادند و به نبرد بی امان خود در برابر ستمگران زمان و طاغوت های دوران ادامه دادند.

۱- زهره المقول ص ۷۷

۲- همان مدرک ص ۹۰

* صاحب الزنج علی بن محمد رهبر "زنگیان است که در قرن سوم هجری در بحرین قیام کرده است. به کتاب قیام زنگیان "یعقوب آژند"، مراجعه شود. "مترجمان"

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۴- المختصر فی اخبار البشر ج ۳ ص ۵۹

بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم نیز جنبشهای زیدی در سراسر کشورهای اسلامی به منظور اعلام موجودیت و دفاع از حقوق خویش و بازگرداندن حقوق غصب شده و از دست رفته شان، بصورت حرکتها و جنبشهای اصیل ادامه داشت. خلفای عباسی عمق این جنبشها را دریافتند و خود را از ریشه کن ساختن آن ناتوان دیدند، از این رو سیاست خود را عوض کردند و با آنها از در دوستی درآمدند؛ بخصوص مهدی عباسی که بعد از منصور به روی کار آمد و همه زندانیهای زیدی را از زندان آزاد ساخت و حتی یکی از هواداران زیدیه را به وزارت برگزید. او یعقوب بن داود بن طهمان بود که پدرش داود رسماً از نفس زکیه طرفداری می کرد و پسرش نیز در شهرها می گشت و برای نفس زکیه بیعت می گرفت. پس از کشته شدن نفس زکیه، یعقوب با برادرش علی بن داود، مخفی شد و پس از یکسال اختفاء سرانجام هر دو برادر از طرف منصور دستگیر و زندانی شدند. هنگامی که مهدی بر تخت خلافت نشست آنها را آزاد کرد و یعقوب را به وزارت برگزید.^۱

طبری می نویسد که پس از جلوس مهدی برخلاف و آزاد کردن یعقوب بن داود، مدتی کوشید که مخفیگاه عیسی بن زید و حسن بن ابراهیم را به دست آورد و با آنها از در آشتی وارد شود، ولی موفق نشد روزی به یکی از دوستانش گفت: «آیا شخص برجسته ای را می شناسی که شناخت کامل از سادات حسنی و علویان زیدی داشته باشد و با فقه آنها نیز آشنا باشد تا من او را به خود نزدیک کنم و او را رابط خود و اولاد حسن و فرزندان زید قرار دهم؟ او یعقوب بن داود را معرفی کرد.^۲

از این عبارت استفاده می شود که مهدی بر اشتباهات پدرش منصور واقف شده بود و در صدد اصلاح آنها برآمده بود*. هنگامی که یعقوب بر پست وزارت نشست، اشخاص برجسته زیدی را بر سر کار آورد و در شئون مملکتی از آنها استفاده کرد. وی، حسن بن ابراهیم را در مکه به حضور مهدی عباسی آورد و مهدی او را احترام کرد و هدایا داد و

۱- العصر العباسی الاول ص ۱۰۸

۲- الوزراء والکتاب ص ۱۵۵

۳- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۵۵

* این بدان معنا بود که تاکتیک مبارزه عوض شده بود. او می خواست با آوردن زیدی ها بر سرکار جلو شورش آنها را بگیرد و مبانی عقیدتی آنها را از بین ببرد. "مترجمان"

۴- العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۷۲

در کوفه احمد بن عیسی بن زید را با برادرش زید بن عیسی به نزد مهدی آورد مهدی بر آنها مستمری تعیین کرد. آنگاه احمد در کوفه ماند و زید به مدینه رفت و در آنجا درگذشت.^۱ بر واضح است که این سیاست سازشکارانه مهدی به دلیل عمق نفوذ زیدیه در دل مردم بود و گرنه او پلیدتر از آن بود که بر اساس انسان دوستی چنین سیاسی را پیشه خود سازد.

روش خصمانه و ناجوانمردانه عیسی بن موسی (ولیعهد منصور) با زیدی ها، آنها را بیش از حد، از رژیم عباسی متنفر ساخته بود و از هر راهی در صدد انتقامجویی بودند. لذا مهدی در برابر جنایات عیسی بن موسی، روش معتدلسی را در پیش گرفت تا بتواند زیدی ها را به خود جلب کند تا اولاً از شر آنها در امان باشد، ثانیاً به دست آنها پایه های حکومتش را محکم کند.

نتیجه سیاست سازشکارانه مهدی این بود که تا پایان عمر خود آسوده زیست و جنبشی در عهد او اتفاق نیفتاد ولی بعد از به هلاکت رسیدن مهدی، هنگامی که هادی بر تخت نشست، حرکتهایی در گوشه و کنار آغاز شد.

تاثیر قیام "نفس زکیه" در زیدیان مدینه

خروج صاحب فح

دعوت نفس زکیه در گسترش نهضت زیدیه (بر ضد رژیم عباسی) نه تنها در مدینه، بلکه دیگر مناطق اسلامی نیز اثر داشت، بعد از کشته شدن او، یاران وفادارش، در انتظار فرصتهای مناسبی بودند که بر ضد رژیم عباسی قیام کنند و مبارزات محمد نفس زکیه را ادامه دهند. در مقابل، رژیم جلاد عباسی (برخلاف همه وعده و وعیدهای قبلی) از همه روشها و ترفندهای ضد بشری بر علیه علویان استفاده می کردند؛ این اختناق و سخت گیری اراده علویان را در مقاومت، مبارزه و در نهایت پایان بخشیدن به جور و ستم رژیم استوارتر می ساخت. این مبارزه، مقاومت و صلابت (علویان) ناشی از عقیده (تشیع) و رهبریت مذهبی حضرت زید بود که همواره بر حمل بسلاح و نبرد با ظالم تاکید داشته، آن را از وظائف دینی و شرط رهبری و امامت می دانستند. هنگامی که از زید درباره شرایط امام پرسیدند، در پاسخ فرمود: *لیس الامام من ارضی ستره و ثبط عن الجهاد*؛ "از امامان ما نیست کسی که سستی پیشه کند و از جهاد باز نشیند" و باین ترتیب می بینیم که تمامی مبارزات زیدیان در راه تحقق آرمانهای اسلامی بوده است. آنان راه تشیع سرخ را در پیش گرفته و با صلابت و مقاومتی وصف ناپذیر در راه عقاید خود فداکاری می کردند و تلاش داشتند که حق غصب شده (امامت) خود را باز گردانند.

در زمان بنی امیه قیام حسین (ع) و زید بن علی (ع) نمونه بارز و بسیار شکوهمند این مبارزات و در عهد بنی عباس حرکت نفس زکیه و برادرش ابراهیم از جنبشهای پر ارج تاریخ بشری بود.

برای شیعه رژیم بنی عباس ادامه رژیم بنی امیه به شمار می رفت، زیرا همان قتلها و شکنجه ها و زندانها و تبعیدها ادامه داشت.

شیعیان اگرچه در عهد بنی امیه بسیار صدمه دیدند و بهترین مردان خود را چون امام حسین (ع) از دست دادند ولی توانستند با خون شهیدان، موجودیت خود را اعلام کنند و عقاید خود را در سراسر دنیای پهناور اسلامی منتشر کنند^۱.

بنی عباس که دعوت خود را به نام اهل بیت شروع کرده بود، با تلاش و فداکاری و جانبازی علویها روی کار آمدند و پایه حکومت خود را بر شانه آنها نهاده، آنگاه به قلع و قمع آنها پرداختند. بنی عباس در این چنگ و دندان نشان دادن، هدفی جز حب ریاست نداشتند. آنها می خواستند در ریاست و فرمانروایی رقیب نداشته باشند و در اعماق دل کسی، آرزوی پست و مقام نباشد و از دل کسی هوس خلافت خطور نکند.

اولین اقدام بنی عباس در برابر علویها مطالبه بیعت بود و چون آنها از بیعت امتناع کردند به شدیدترین وضعی آنها را مورد آزار و شکنجه قرار دادند. ولی در این کار موفق نشدند زیرا شیعیان در هر رژیم فاسدی هر قدر هم خودشان را مطیع و فرمانبر نشان دهند همواره مترصد فرصتی می شوند که دمار از روزگار زمامدار ستمگر بر آورند.

این جامعه شناسی شیعیان با حرکتهای علوی و از جمله حرکت صاحب فح، به ثبوت رسید.

حسین بن علی بن حسن بن حسن، مشهور به صاحب فح در خروج نفس زکیه، دوشادوش نفس زکیه می جنگید و بعد از کشته شدن او، به دست دژخیمان بنی عباس دستگیر و زندانی شد. وی همه مدت خلافت منصور را در زندان به سر برد^۲ و در زمان مهدی از زندان آزاد شد و به مدینه رفت. چون مهدی روش سازشکارانه ای داشت در زمان او دست به حرکتی نزد، بعد از مهدی، هنگامی، که هادی بر تخت نشست، طولی نکشید که سیاست پدرش را ترک کرد و به آزار و شکنجه علویها پرداخت^۳.

سیاست غلط و غیر انسانی هادی سبب شد که شیعیان هر منطقه ای در صدد قیام علیه رژیم خون آشام او بر آیند. این نارضایتی ها اوج گرفت و بصورت خروج حسین بن علی شکوفا شد.

۱- السیاده العربیه، فان فلوتن ص ۷۲

۲- الحقائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۹

۳- العصر العباسی الاول ص ۱۲۷

حسین بن علی که بعدها به صاحب فخر مشهور شد در دانش و فضیلت، عبادت و تقوی شجاعت و سخاوت مشهور آفاق بود و بخصوص در بذل و بخشش زبازند خاص و عام بود. طبری می‌نویسد: در عهد مهدی عباسی، حسین بن علی با او ملاقات کرد. مهدی مبلغ چهل هزار دینار به او بخشید. حسین همه اش را در میان شیعیان کوفه و بغداد تقسیم کرد!

حرکت حسین بن علی هرگز برای هدف مادی و یا ریاست دینوی نبود، بلکه صرفاً برای رهایی یافتن از چنگال دژخیمان عباسی بود. اگر حرکت‌های علویان را در طول تاریخ مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که هر حرکت علوی در اثر جنایت و خیانت و تجاوزی که بر آنها واقع شد صورت گرفت و یا لاقلاً در اثر تحقیر و اهانتی بود که بر آنها روا می‌شد!

حرکت حسین بن علی در مدینه به همین دلیل‌ها مستند بود!

یعقوبی می‌نویسد: هادی عباسی اولاد ابوطالب را بسیار آزار کرد و آنها را هراسان ساخت و عطایایی را که پدرش تعیین کرده بود قطع کرد و به همه استانداران و فرمانداران نوشت که هر کجا آنها را بیابند بگیرند و مورد اذیت و آزار قرار دهند. با اوج گرفتن ضرب و شتم و شکنجه، شیعیان از هر طرف به حسین بن علی روی آوردند و از او خواستند که علیه رژیم خروج کند!

طبری می‌نویسد: هادی عباسی برای مدینه فرمانداری به نام عمر بن عبدالعزیز* (نوه عمر بن خطاب خلیفه دوم) تعیین کرد که با اهل بیت دشمنی آشکار داشته، آنها را آزار می‌کرد. روزی سه نفر به نام حسن بن محمد، مسلم بن جندب و عمر بن سلام را به اتهام مشروب خواری پیش عمر بن عبدالعزیز آوردند. وی دستور داد تا هرسه را تازیانه زده، سپس ریسمانی به گردنشان بسته در کوچه‌های مدینه بگردانند. حسن بن علی پیش فرماندار رفته، در مورد آنها گفتگو کرد و گفت: اگر آنها مشروب خورده اند فقط حق داری

۱- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۰

۲- المختصر فی اخبار الخلفاء ص ۳۵

۳- المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۰

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۸۸

* این شخص هیچ ارتباطی با "عمر بن عبدالعزیز" خلیفه اموی ندارد. او از اولاد خلیفه دوم و فرماندار خلفای عباسی می‌باشد. "مترجمان"

که تازیانه بزنی، دیگر حق این حقات را نداری. عمر دستور داد آنها را برگردانیدند و به زندان افکندند. روز دیگر حسن بن علی به نزد او رفت و گفت: تو حق زندان کردن آنها را نداری. عمر آنها را به شرط کفالت آزاد کرد!

فرماندار مدینه در آزار علویها از هیچ فرصتی غفلت نکرد، حتی برای هریک از آنها یکی از خویشاوندانش را ضامن گرفت و از آنها خواست که هر روز یکبار سه کاخ فرمانداری آمده، دفتر را امضاء کنند. در واقع همه علویها در خانه خود تحت نظر قرار گرفتند.

از این مسائل و مطالبی نظیر اینها معلوم می‌شود که حرکت حسین بن علی به دلیل شکنجه‌ها و آزارهای فرمانداران بنی‌عباس بود که از شکنجه اهل بیت لذت می‌بردند و برای خوش رقصی و کسب رضایت خلیفه، در حضور مردم آنها را تحقیر می‌کردند.

عمر بن عبدالعزیز (والی مدینه) بیش از هر فرماندار دیگر از آزار اهل بیت لذت می‌برد؛ به گردن آنها ریسمان انداخته در کوچه‌های مدینه می‌گردانید و از آنها ضامن می‌گرفت که از مدینه نگریزند. حسن بن محمد نفس زکیه، از جمله علویهایی بود که تحت کفالت بود و هر روز به فرمانداری رفته، دفتر را امضاء می‌کرد. اما چند روزی برای امضای دفتر نرفت!

فرماندار دستور داد حسین بن علی و یحیی بن عبدالله را که کفیل حسن بن محمد بودند جلب کنند. هنگامی که آنها وارد فرمانداری شدند عمر بن عبدالعزیز پرسید: حسن بن محمد کجاست، چه شده که سه روز پیش ما نیامده است؟ حسین و یحیی گفتند: به خدا سوگند، ما اطلاعی نداریم. آخرین بار که ما او را دیدیم روز چهارشنبه بود و روز پنجشنبه شنیدیم که مریض است و امروز که جمعه است خیال می‌کردیم که حضور و غیاب نیست.

عمر سخنان درشتی زد و آنها را مورد نکوهش قرار داد. یحیی گفت: به خدا سوگند یاد می‌کنم که نخواهم تا او را پیدا کنم و در خانه‌ات را بکوبم و بر تو عرضه کنم.

هنگامی که از فرمانداری خارج شدند حسین بن علی به او گفت: چطور شد که این سوگند را خوردی؟ چگونه می‌توانی او را پیدا کنی، و چگونه می‌توانی به او تحویل بدهی؟ گفت: به سوگند خود عمل می‌کنم و حسن را به او نشان می‌دهم ولی شمشیر را نیز به او

۱- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۲

۲- مقاتل الطالبین ص ۴۴۴

نشان می‌دهم. حسین گفت: اگر این کار را بکنی خروج ما نقش بر آب می‌شود. گفت: چاره‌ای نیست! حسین بن علی از جنایات عمر بن العزیز و سخنان درشت و نامربوط او آزرده خاطر شد و بیش از آن تاب تحمل و تحقیر و اهانت نسبت به اولاد ابيطالب را از طرف رژیم نداشت، خود را آماده خروج کرده، قیامش را رسماً اعلام کرد.^۱

گروه کثیری از شیعیان مدینه به او پیوستند و جمعی از شخصیت‌های علوی، چون: ادريس، یحیی و سلیمان (برادران نفس زکیه) و حسن (پسرنفس زکیه) علی و عبدالله افطس، و اسماعیل بن طباطبا نیز به حسین بن علی پیوستند.^۲

حسین بن علی سپاهش را سازمان داده به سوی دارالاماره حرکت کرد. فرماندار مدینه از مدینه گریخت^۳ و حسین بدون هیچ مقاومتی وارد دارالاماره شد. سپس در زندانها را باز کرده زندانیها را آزاد ساخت^۴، و مدینه را تحت سیطره خود درآورد.

هواداران خلیفه به مسجد حمله بردند اما حمله‌شان از طرف زیدیه دفع شد. آنگاه مبارک ترکی که از فرماندهان و امیر الحاج بنی عباس بود وارد مدینه شد. با ورود او چشم هواداران بنی عباس روشن شد ولی طولی نکشید که او هم فرار را بر قرار ترجیح داد و از مدینه گریخت.

دیگر مدینه یکسره تحت سیطره درآمد و صدای اعتراضی برنیامد. حسین بن علی وارد مسجد النبی شد و به رسم زیدی ها جامه سپید پوشید.^۵ سپس شمشیر به گردنش آویخته بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

"من پسر پیامبرم. این شهر، شهر پیامبر است. این مسجد، مسجد پیامبر است و این منبر، منبر پیامبر است. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر و رهبر برگزیده از آل محمد (ص) دعوت می‌کنم. اگر به وعده‌های خود وفا نکنم، بیعتی درگردن شما ندارم."

۱- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۱۹۳

۲- الفخری ص ۱۴۱

۳- العبرج ۴ ص ۷ و مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶

۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۹

۵- الفخری ص ۱۴۱

۶- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۱۵۷

۷- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۱

هنگامی که خطبه‌اش به پایان رسید، گذشته از مردم مدینه، گروه کثیری از حجاج که به مناسبت فرا رسیدن موسم حج به مکه و مدینه رفته بودند با او بیعت کردند!

رژیم خون آشام بنی عباس، خالد بربری را که فرمانده نیروهای مسلح مدینه بود، مأ مور مقابل با حسین بن علی کرد. که او نیز در اولین رودرویی طعمه شمشیریایی (برادر نفس زکیه) شد. دیگر در مدینه کسی نماند که برای زیدیه خطری ایجاد کند. آنگاه تصمیم گرفتند که به مکه رفته، آنجا را تحت سیطره درآورند. حسین بن علی دینار خزاعی را بر مدینه گماشت و خود با ۳۰۰ نفر رهسپار مکه شد.

فرماندار موقت مکه در موسم حج سلیمان بن ابی جعفر بود که جریان عزیمت زیدیه به مکه را به اطلاع هادی عباسی رسانید. هادی در موصل بود که این خبر را دریافت کرد و با شتابی تمام به بغداد بازگشت و محمد بن سلیمان را که پسر عموی حسین بن علی بود مأ مور جنگ با آنها کرد.

محمد بن سلیمان که در مکه به سر می‌برد سپاهی متشکل از ۴۰۰۰ جنگجو آماده کرد، از مکه خارج شد، و عبدالله بن قاسم را به جای خود در مکه نصب کرد تا وظائف او را انجام دهد.

لشکر محمد بن سلیمان در سرزمین فسخ در ۶ کیلومتری مکه با حسین بن علی روبرو شدند. جنگ سختی در روز ترویه (هشتم ذیحجه) میان آنها درگرفت.

محمد بن سلیمان لشکرش را طوری تنظیم کرده بود که تعدادشان بیش از آنچه موجود بود به نظر می‌رسید. پس از آرایش نظامی، خود برمیمنه و موسی بن عیسی را بر میسره و عباس بن ابی جعفر را در پشت لشکر قرار داد. حسین بن علی که از نیروی بنی عباس اطلاع نداشت با همان تعداد اندک با این سپاه غرق در سلاح روبرو شد، و به جنگ نابرابر ناگزیر شد. زیدی ها شعارهای زیادی دادند تا شاید بتوانند در سپاه بنی عباس نفوذ کنند و آنها را به طرف خود جلب کنند. بطوری که حسین بن علی لشکر بنی عباس را مخاطب قرار داد و گفت:

"ای مردم هوادار بنی عباس، اینک حسین، پسر پیامبر و پسر عمومی پیامبر است"

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۸۸

۲- مقاتل الطالبین ص ۴۴۹

۳- العیون و الحقائق ج ۳ ص ۳۸۴

۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۹

که شما را به قرآن و سنت پیامبر دعوت می‌کند! عباس بن محمد جلو آمد و گفت: شمارا امان می‌دهم از جنگ صرف نظر کنید. آنگاه عباسی‌ها بانگ برآوردند: ای حسین بن علی تو درامانی، تو درامانی ولی این امان دادن‌ها کاری را از پیش نبرد و جنگ نابرابر بین حسین بن علی و محمد بن سلیمان آغاز گردید و گروه کثیری از یاران حسین کشته شدند و گروهی که شکست حسین را قطعی می‌دیدند از معرکه کناره گرفتند. هنگامی که حسین بن علی کناره گیری یارانش را دید اشعاری سرود که مضمونش چنین است.

"من در آشکار و نهان جز نیکی نمی‌خواهم، همواره به معروف امر کرده، از منکر باز می‌دارم." "من از مرد کریمی که دست بخشنده و سینه‌ای فراخ دارد و هنگامی که به کار خیر دعوت می‌شود کمر همت به میان می‌بندد،" "و چه مرد بزرگواری است آنکه بر کار نیک یاری کند و هرکجا کار زشتی ببیند تا آنرا از بین نبرده از پای ننشیند."

حسین بن علی در سرزمین فح با شجاعتی که مخصوص فرزندان علی (ع) است جنگید و دهها نفر از دشمنان اهل بیت را به خاک ذلت انداخت و سرانجام شاهد شهادت را در آغوش کشید. گویند: تیری که بر پیشانی حسین اصابت کرد و او را از اسب به زمین انداخت به دست موسی بن عیسی پرتاب شد. سه روز جنازه حسین بن علی و یارانش بر روی زمین ماند تا اینکه طعمه پرنده‌گان شد. آنگاه سر بریده حسین بن علی را یکی از لشکریان به نام یقطین بن موسی به نزد هادی عباسی برد. هادی وقتی که سر بریده حسین را دید ناراحت شد زیرا او نمی‌خواست که حسین کشته شود بلکه می‌خواست با او مقابله کند و او را از تصرف مکه منصرف سازد تا خود درباره او تصمیم بگیرد. از این رهگذر به یقطین رو کرده گفت: خیال می‌کنی سر یکی از ستمگران را پیش من آورده‌ای؟ کمترین چیزی که شما را با آن کیفر خواهم داد اینست که جایزه‌ای به شما نخواهم داد^۱. اما عمر بن عبدالعزیز، فرماندار معزول مدینه، هنگامی که از کشته شدن حسین بن علی آگاه شد به خانه حسین حمله

- ۱- مقاتل الطالبین ص ۴۴۹
- ۲- الحقائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۸۳
- ۳- وانی لانی الخیر سرا "وجهره یعین علی الامر الجمیل وان یری واعرف معروفانکر منکرا ویعجبنی المرء نجاهه فواحش لایصبر علیها و غیرا و من حسین ادعوه الی الخیر سمر". "مترجمان"
- ۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶
- ۵- الفخری ص ۱۴۱

کرد و آنرا خراب نمود و تمام اموالش را مصادره کرد و پیروان حسین بن علی از ترس کیفرهای خصمانه بنی عباس از حجاز فرار کردند! ادیس برادر نفس زکیه به مفر (مراکش) گریخت و سرانجام دولت اداره را تشکیل داد. برادر دیگرش یحیی به کوههای دیلم گریخت که بعداً "وصف او خواهد آمد".

از آغاز خروج حسین بن علی تا روز کشته شدنش ۹ ماه و ۱۸ روز طیول کشید^۲ و سنش در آن روز ۴۱ سال بود^۳. یکی از شاعران اهل بیت در سوگ حسین بن علی اشعاری گفته که ترجمه اش چنین است: "برحسین بن علی (صاحب فح) و حسین بن محمد (پسر نفس زکیه) اشک می‌ریزم."

و بر فرزند عاتکه (مادر آنان) که هر سه بر روی زمین ماندند و بدون کفن، دفن شدند. "جنازه این بزرگان در "فح" بر روی زمینی که سایبانی نداشت، انداخته شد." "بزرگواری بود که هرگز سودای فساد در سر نداشتند و از دشمن خون آشام ترسی به دل راه ندادند." "با نبرد بی‌امان خود ننگ تسلیم را از خود بشستند، آن چنان که آلودگی را از جامه می‌شویند!"^۴

"مردم به وسیله جد ایشان، پیامبر اکرم هدایت یافتند و منت آنان برگردن همگان مسلم است^۵."

وقتی که هادی عباسی آگاه شد که مبارک ترکی در مدینه نخواست به او درگیر شود، بر او خشمگین شد و اموالش را مصادره کرد. غذافیر صیرفی و علی بن سابق قلاس از اسیران بودند که دستور داد هر دو را گردن زدند و جنازه شانرا در کنار پل بغداد به دار زدند^۶.

- ۱- العیون واحداث ج ۳ ص ۲۸۴
 - ۲- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۰۰
 - ۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۱۵۷
 - ۴- الحقائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۸۴
- * متن اشعار:

یعلوه وعلی الحسن	فلا یکین علی الحسن
آتروه لیس له کفن	وعلی بن عاتکه الذی
فی غیر منزله الوطن	ترکوه بفح عدوه
لا طائشین و لاجبـ	کانوا کراما قتلوا
عسل الشیاب من الدرن	غسلوا المذله عنهم
فلهم علی الناس المثن	هدی العباد بجدهم

- ۵- مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۳۷
- ۶- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۰

بعد از حسین بن علی، زیدی ها عبدالله بن الحسن را که در فح" همراه حسین می‌جنگید به رهبری انتخاب کردند. برخی از زیدیه معتقدند که حسین بن علی برای رهبری عبدالله وصیت کرده بود. عبدالله بن حسن را هارون الرشید دستگیر کرده همراه وزیرش جعفر بن یحیی برمکی زندانی کرد. جعفر در زندان عبدالله را سر برید و سر بریده اش را به نزد هارون فرستاد و گفت: می‌دانستم که برای هیچ هدیه‌ای این چنین خوشحال نمی‌شدی و اینک سر دشمن توو دشمن نیاکان تو را پیش تو فرستادم^۱. و بدین سان جنبش زیدیه در مدینه پایان یافت.

از بررسی پیشوایان زیدی به این نتیجه می‌رسیم که زیدی‌ها هرگز در امامت به وراثت معتقد نیستند بلکه برترین کسی را که اولاد فاطمه شمشیر بکشد به امامت برمی‌گزینند و جالب است که بدانیم در میان امامان زیدی هیچکدام به پسرش وصیت نکرده است، درحالی‌که در امامیه اثنا عشری کاملاً برعکس است و به جز امام حسن مجتبی (ع) بقیه امامان به ترتیب بوده و هر فرزندی بعد از پدر خود به امامت رسیده است*.

آثار و نتایج حادثه فح

از آثار و نتایج واقعی، حادثه فح، قیام و تأسیس دولت ادریسیان (ادارسه) در مغرب بود. بعد از کشته شدن حسین بن علی، عمویش ادریس (برادر نفس زکیه) به مصر گریخت، و پس از مدتی اقامت در مصر، به مغرب رفت^۱.

واضح بن منصور استاندار مصر، از هواداران علویها بود و بدین لحاظ از ادریس حمایت کرد و او را در سال ۱۷۲ هـ. به همراهی خادمش راشد به مغرب فرستاد^۲. استاندار مغرب اسحق بن محمد بود که "واضح" به او پیغام داد که از ادریس حمایت کرده، مقدمش را گرامی بدارد^۳. هنگامی که از ادریس بر اسحاق وارد شد، مقدم او را گرامی داشت و به او پناه داد^۴.

ادریس دعوت خود را در مغرب آغاز کرد و جمعی او را تأیید کردند و او توانست دعوت خود را در فاس، طنجه و تلمسا^۵ نشر کرده، گروه کثیری را که همگی بربر بودند به دعوت خود جلب نماید. ادریس آنها را به شکستن بیعت بنی عباس دعوت کرد و آنها را به شکستن بنی عباس دعوت کرد و آنها پذیرفتند و به او دست بیعت دادند^۵. تأسیس دولت ادارسه در مغرب در عهد هادی عباسی بود که پس از آن، واضح را از مصر فراخواند و گردن زد، زیرا در فرار ادریس، او را یاری کرده بود. ولی به دلیل دور بودن مغرب نتوانست لشکرکشی کرده با ادریس بجنگد. بنابراین ادریس توانست مغرب (مراکش) را تحت سیطره خود درآورده، آهنگ بلاد اندلس (اسپانیا) کند و آنجا را نیز تحت تسلط خود درآورد^۶.

اساس دعوت او بر اساس جهاد در راه خدا و پیروی از سنت پیامبر اکرم (ص) استوار بود.

۱- سرالسلسله العلویه ص ۷۹
* البته نه به این معنی که امامت وراثتی است، بلکه به این دلیل که در شیعه اثنا عشری امامت به نص پیامبر (ص) است و پیامبر اکرم (ص) پیش از ولادت امامان به اسم ولقب و نسب، اسامی دوازده امام را صریحاً اعلام و بر امامتشان نص کرده است. "مترجمان"

۱- العبر، ج ۴ ص ۷
۲- سرالسلسله العلویه ص ۱۲
۳- العیون و الحقائق ج ۳ ص ۳۸۵
۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۸
* امروزه این شهرها همگی در شمال آفریقا واقع شده و در کشور مراکش "مغرب" واقع است. "مترجمان"
۵- الاعلام زرکلی، ج ۳ ص ۲۶۷
۶- معارف ابن قتیبه ص ۳۱۳ و مقاتل الطالبین ص ۴

متن ترجمه دعوتی که ادریس به دست خود نوشته عرضه می‌کرد، چنین است :

" به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر . سیاس و ستایش مرخداوندی را سزااست که پیروزی را برای اطاعت پیشگان و سوء عاقبت را برای گمراهان قرار داده است جز او خداوندی نیست ، که یگانه و یکتاست و با شگفتیهای حکمت و لطافت تدبیرش عظمت و یکتایی اش اثبات کرده است . او را جز آنچنانکه خود بیان کرده نتوان شناخت . او منزّه و بیزار است از ستم بندگان و از کار زشت و پست که ستمگران مرتکب می‌شوند کسی همانند او نیست ، او شنوا و بیناست .^۱

بعد از هادی عباسی ، هارون الرشید بر تخت خلافت نشست و وجود دولت اداره را خطری برای خلافت خود احساس کرد و با تنظیم حيله‌ای او را بکشت . ولی کیفیت کشتن او در تاریخ به گونه‌های مختلف نوشته شده است :

بخاری می‌نویسد : هارون الرشید یکی از زیدی‌ها به نام سلیمان بن جریر رقی را فرا خواند و او را با انواع حيله‌ها به نزد ادریس فرستاد . وی با جامه‌های سفید و دیگر شعارهای زیدی به نزد ادریس رفت . ادریس از دیدن او با آن شعائر زیدی مسرور شد . بدین ترتیب او موفق شد که با ادریس خلوت کرده او را مسموم سازد ، سپس درصدد فرار برآمد که راشد غلام ادریس او را دنبال کرده ، ضربه‌ای کاری بر او وارد کرد ، ولی ادریس با همان سم درگذشت^۲ . طبری می‌نویسد : هارون ، غلام خود شماخ یمامی را برای اجرای این نقشه برگزید و نامه‌ای به استاندار آفریقا ابراهیم بن اغلب نوشت و در آن نامه او را پزشک معالج خود معرفی کرد و او نیز به طبابت رجال مملکتی پرداخت . هنگامی که به نزد ادریس رفت . ادریس به او اعتماد کرد و از او خواست که دندانهایش را معالجه کند و او با قرار دادن سم در دندانهای ادریس ، او را مسموم کرد^۳ و گفته شده که یک نفر در لباس یهودی به او سم داده است^۴ .

۱- "بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله الذي جعل النصر لمن اطاعه ، و عاقبة السوء لمن حاد عنه ، و لاله الا الله المنفرد بالوحدانية ، الدال على ذلك بما اظهر من عجيب حكمته و لطيف تدبيره ، الذي لا يدرك الا باعلامه و تبينه ، سبحانه منزّه عن ظلم العباد ، و عن السوء و الفحشاء ، و ليس كمثل شيئي ، و هو السميع البصير" . الحقائق الوردية ج ۱ برگ ۱۹۹

۲- سرالسلسله العلويه ص ۱۲

۳- تاريخ طبري ج ۸ ص ۱۹۸

۴- الحقائق الوردية ج ۱ برگ ۲۰۰

آنچه مسلم است اینست که ادریس با حيله هارون به وسیله سم از دنیا رفت . رحلت ادریس در سال ۲۱۴ هجری اتفاق افتاد .

قوم بربر که به او بیعت کرده بودند ، بعد از قوت او نیز به او وفادار ماندند و بر کنیزی که از وی حمله بود تاج نهادند و بدینوسیله به او اعلام وفاداری کردند .

طولی نکشید که کنیز ادریس زائید که برای جاوید ماندن نام پدر او را نیز ادریس نام نهادند . وی پس از بزرگ شدن به جای پدر نشست و همه مغرب را تحت سیطره خود درآورد و دولت ادریسیان (اداره) را بنیاد نهاد که نامش در تاریخ (اسلام ، در مغرب) به عظمت و اهمیت یاد شده است .

جنبش زبیدییه در دیلم

سیاست خلیفه عباسی هادی در برابر علویها بسیار خشن و خصمانه بود و موجب بروز حوادثی همچون واقعه فخ گردید. بعد از هادی هنگانی که هارون الرشید بر سریر خلافت نشست تصمیم گرفت که با علویها سیاست نرمی اتخاذ کند تا شاید مقداری از آثار نامطلوب سیاست غلط هادی را جبران کند. ولی جنایات هادی به قدری در دل شیعیان اثر سوء^۱ داشته بود که شیوه به ظاهر فریبنده سیاست هارونی در آنها اثر نکرد و آنها حيله ای بیش نپنداشتند. از این رو در هر منطقه ای حرکتی آغاز شد و از مهمترین آنها خروج یحیی بن عبدالله در دیلم می باشد.

یحیی بن عبدالله، برادر نفس زکیه و عموی حسین بن علی (صاحب فخ) بود که در سال ۱۷۶ هجری در دیلم خروج کرد و به سوی خود دعوت نمود. یحیی بعد از کشته شدن برادرش نفس زکیه توسط دژخیمان منصور دستگیر و زندانی شد و به دست مهدی عباسی آزاد گردید. آنگاه در نهضت حسین بن علی شرکت نمود و مردم را بسوی او دعوت کرد و در فخ از خود فداکاری و جانبازی شایان تقدیری نشان داد و از ناحیه دست به شدت مجروح شد. بعد از کشته شدن حسین بن علی، از فخ فرار کرد، از شهری به شهری گریخت تا شاید پناهگاهی بیابد و در آن مخفی شود. یحیی همچنان از شهری به شهری گریخت تا سرانجام به شهر صنعا رسید، خواست در آنجا مقیم شود ولی نظر به اینکه یمن در سیطره بنی عباس بود بر جان خود بیمناک شد و به حبشه گریخت و از آنجا رهسپار ترکستان گردید. در ترکستان با خاقان پادشاه ترکستان ملاقات کرد. خاقان مقدم او را گرامی داشت و به دست او به شرف اسلام مشرف شد. یحیی مدتی در آنجا اقامت کرد تا در سال ۱۷۰ ه. هادی عباسی از دنیا رفت و هارون الرشید به جای او بر تخت نشست. یحیی از سیاست ملایم هارون استفاده کرده، در صدد نشر دعوت برآمد. او عده ای را به مناطق مختلف فرستاد تا به سوی او دعوت کنند، گروهی دعوت او را پذیرفتند و بیش از هزار نفر به دور او گرد آمدند.

- ۱- نهایه الارباب، ج ۲۱ برگ ۴۳
- ۲- مقاتل الطالبین ص ۴۶۵
- ۳- الاعلام زرکلی، ج ۹ ص ۱۹۰
- ۴- الحقائق الوردیه ج ۱ ص ۱۸۵

هنگامی که یحیی تصمیم گرفت که دعوت خود را علنی کند، خاقان او را از این کار بازداشت و آنرا مصلحت ندید. بنابراین از آنجا بیرون رفت و رهسپار خراسان شد. وی از خراسان به سرزمین دیلم رفت^۱ و به پادشاه آنجا پناهنده شد. پادشاه دیلم او را پناه داد و مقدمش را گرامی داشت. یحیی مدتی در پیش جستان پادشاه دیلم اقامت کرد و به تنظیم برنامه و تدبیر امور قیام پرداخت تا وقتی که شوکت و عزت او اوج گرفت و جمع کثیری از فقها با او بیعت کردند. از دانشمندان معروفی که با او بیعت کردند، محمد بن ادریس شافعی، سلیمان بن جریر، عبدربه بن علقمه، عبدالعزیز بن یحیی کنانی، بشیر بن محمد، یونس بلخی و سعید بن خثیم قابل ذکر هستند.

یحیی چون دیگر پیشوایان زیدی از نظر علم و فضیلت، تقوی و عبادت، مقامی بس رفیع داشت و از این جهت در میان پیروانش بسیار محبوب بود. هنگامی که کثرت پیروان او به گوش هارون الرشید رسید اندوهگین شد و وزیر خود، فضل بن یحیی را دستور داد که در رأس لشکری آماده نبرد با او شود و او پذیرفت. فضل بن یحیی با ۵۰ هزار سرباز جنگجو، که همه را از نیرومندترین جنگجویان لشکر برگزیده بود، برای سرکوبی حرکت یحیی رهسپار سرزمین دیلم شد. هارون اختیارات تامی به فضل داده بود و به فرمانداران همه شهرهای بین راه دستور داده بود که با تمام قدرت با فضل همکاری کنند. فضل از طریق ری، گرگان، مازندران، راه دیلم را در پیش گرفت و بر همه ایالت‌هایی که بر سر راه او بودند، از افراد خود استاندار و فرماندار گماشت. فضل اموال بی‌شماری با خود حمل می‌کرد تا در میان مردم تقسیم کند و همکاری آنها را برای دستگیری یحیی جلب کند. وی در مسیر خود استاندارهای ری و طالقان را به اطاعت خود درآورد، مثنی بن حجاج بن قتیبه بن مسلم را به استانداری مازندران (طبرستان) انتخاب کرد و علی بن حجاج خزّامی را به استانداری گرگان برگزید و چون به سرزمین دیلم نزدیک شد در میان دو رودخانه اردو زد و خود از محلی بد نام اشب حرکت‌های یحیی را دنبال کرد. فضل از اردوگاه خود با پادشاه دیلم مکاتبه می‌کرد و از او می‌خواست که یحیی را به او تسلیم کند و پادشاه دیلم زیر بار نمی‌رفت و فضل را تطمیع و تهدید می‌کرد. اگر چه پادشاه دیلم زیر بار تهدیدهای فضل نرفت ولی فصل یک میلیون درهم با هدایای گرانبها به نزد او فرستاد تا راه را برای

- ۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۹۲
- ۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۳
- ۳- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۲۴۲

دستگیر شدن یحیی فراهم سازد.

مسعودی معتقد است که فضل او را به صد هزار درهم از پادشاه دیلم خرید! هنگامی که یحیی متوجه شد که پادشاه دیلم با مشکل روبرو شده است، برای اینکه او را از مشکل برهاند، به فضل پیام فرستاد که او را امان دهد و باید امان نامه به خط هارون باشد. هارون الرشید از طلب امان نامه بسیار خوشوقت شد زیرا "اولاً" می خواست او را نکشد تا علویها برضد او شورش نکنند و ثانیاً" می خواست خطر او را بدون جنگ و خونریزی دفع کند تا مرزهای کشور پهناور اسلامی در صلح و بی خطر باشد.

بعضی از مورخین معتقدند که یحیی امان نامه درخواست نکرد بلکه هارون خواست به این وسیله او را بدون خونریزی دستگیر کند. آنگاه فقهای بنی هاشم را جمع کرد و گفت: یحیی از من امان خواسته است، نظر شما در این باره چیست؟ آنها همگی نظر موافق دادند.

آورده اند که ابوالبحتری یکی از قضات هارون به نزد هارون رفت و گفت: ای خلیفه چاره‌ای اندیشیده‌ام و آن اینکه اعیان و اشراف ری، قزوین و آذربایجان را جمع کرده بگویی یحیی برده منست و ما شهادت می‌دهیم. هنگامی که او متهم به بردگی شد، دیگر نمی‌تواند ادعای امامت کند. بهر حال یحیی بدون خونریزی و با هر حیل‌ای بود تسلیم شد و همراه فضل به بغداد رفت، هنگامی که یحیی به مجلس هارون رسید، هارون مقدم او را گرامی داشت و با کمال احترام با او روبرو شد^۴ و بدین ترتیب از خطر او نجات یافت. هنگامی که یحیی دیده از جهان فرو بست شاعران زیادی فضل را مدح کردند که یکی از آنها مروان بن ابی خفصه است که تلاشهای فضل را مورد از بین بردن خطر یحیی ستود^۵.

۱- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۳

۲- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۲

۳- الحداثی الوردیه ج ۱ ص ۱۹۱

۴- الفخری ص ۱۴۴

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۳

متن اشعار:

ظفرت فلاشلت ییدیو مکیه
علی حین اعیالراتقین التشامه
فاصیحت قد فازت بذلك بخطه
وما زال قدح الملک نحیرج فائزا

وتقت بها الفتق الذی بین هاشم
فکفوا و قالوالیس با متلائم
من المجد باق ذکرها فی المواسم
لکم کلمه ختمت قدحاح المساهم

هارون با آن همه احترامی که برای یحیی ابراز کرد و اموال زیادی که به او هدیه داد تا خشنودی علویها را فراهم آورد، از خطر نفوذ او خود را آسوده ندید و او را در خانه اش زندانی نمود^۱ و فضل را برای این موفقیت جایزه های فراوان داد.

هارون برای اینکه زندانی بودن یحیی اثر نامطلوب نگذارد، به او اجازه داد که برای انجام مراسم حج به مکه، و برای ادای قرضهای حسین بن علی صاحب فخ به مدینه برود. یحیی به حجاز رفت و آنجا یاورانی نیافت، مگر عده اندکی که برای اجرای نقشه‌های هارون دور او جمع شدند و به هارون گزارش دادند که یحیی به سوی خود دعوت می‌کند و از اطاعت هارون خارج شده است^۲. فرماندار مدینه در آن روزها بکار بن عبدالله بود که با اهل بیت پیامبر (ص) دشمنی مخصوصی داشت و همواره می‌کوشید که اخبار خلاف واقعی به هارون گزارش دهد و نظر او را علیه علویها برانگیزد^۳. هارون بر اساس گزارش بکار یحیی را به بغداد جلب کرده، در منزل خادمش مسرور زندانی کرد، هارون در فاصله‌های کوتاه او را به مجلس خود فرا می‌خواند و پس از گفتگو به زندان باز می‌گردانید. تا در زندان جان به جانان تسلیم کرد.

یعقوبی در مورد کیفیت درگذشت یحیی، از زبان یکی از بنی‌هاشم نقل می‌کند که: من هم در خانه‌ای زندانی بودم که یحیی نیز در آن زندانی بود. بین من و او یک دیوار کوتاه فاصله بود که گاهی از پشت دیوار باهم گفتگو می‌کردیم. یک روز از پشت دیوار به من گفت: امروز ۹ روز است که به من غذا نداده‌اند. روز بعد ما موران هارون به زندان آمدند و پس از تفتیش محل یحیی همه لباسهایش را از بدنش بیرون آوردند. سپس او را در زیر ضربات لگد کشتند^۴. گفته‌اند که مدت زندان او دو ماه طول کشید که در آنجا از گرسنگی و شکنجه بیمار شد و جان سپرد^۵. در برخی از کتب تاریخ آمده است که او را زنده زنده در پی دیواری قرار دادند و سنگها را روی بدن او نهاده دیوار را بنا کردند.

با کشته شدن ادریس در مغرب، و یحیی در بغداد، هارون از خطر دو رقیب بزرگ که یکی در مغرب و دیگری در دیلم دعوت به فرد برگزیده^۱ محمد می‌کردند، نجات یافت و بدینگونه دعوت زبیده در عهد هارون از نظر سیاسی پایان یافت ولی از نظر فکری

۱- همان مدرک ص ۲۴۹

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۵۱

۳- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۴

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۹۳

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۴۷

و عقیدتی ادامه داشت، تا بعد از هارون نیز افرادی برخاسته به رضای آل محمد دعوت کردند.

از بررسی تاریخ زیدیه به این نتیجه می‌رسیم که نهضت زیدیه، یک جنبش مستمر، همچون حلقه‌های زنجیر می‌باشد که در عهد هر ستمگری، به وسیله یک یا چند تن از آنها تداوم داشته است. آنها برای درهم کوبیدن سلطنت حکام ستمگر و جایگزین کردن حکومت علوی قیام کرده و شمشیر کشیدند و از هیچ تلاشی فروگذاری نکردند. این حرکتها و جنبشها یکی از دیگری طلوع و غروب کرد و در طول دو قرن دوم و سوم هرگز روی زمین از یک علوی جانباز که به رضای آل محمد دعوت کند خالی نشد.

فصل چهارم

گسترش جنبش‌های زیدیه

بیعت شیعیان زیدی با ابن طباطبا

علیرغم همه نهضت‌های زیدی و قیام یحیی بن عبدالله در دیلم برادرش ادریس در مغرب، دوره هارون الرشید از نقطه نظر سیاسی و رفتار با سادات علوی، نسبتاً "دوره‌ای آرام و ملایم بود. در واقع سیاست و زیرکی هارون و پسرانش وزرا و یاران او نسبت به رفتار با سادات علوی و شیعیان انقلابی زیدی، که به شدت با خلفای عباسی مبارزه می‌کردند، تندروی شیعیان را در برابر هارون کاهش داده بود. اما با مرگ هارون و بروز آتش جنگ و اختلاف میان امین و مأمون بر سر خلافت و جانشینی پدر، و سرانجام کشته شدن امین به دست برادرش، اوضاع سیاسی به نفع انقلابیون شیعه تغییر یافت و زمینه را برای از سرگرفتن یک انقلاب وسیع، آنهم بیشتر به رهبری شیعیان زیدی، آماده ساخت!

مطابق تاریخ اسلامی، رهبری انقلابی‌های علویان را، بیشتر شیعیان زیدی بر عهده داشتند، زیرا در برابر دستگاه‌های ظلم و ستم، معتقد به تقیه نبوده و مسلحانه با خلفای ستمگر به مبارزه می‌پرداختند. اگرچه دیگر گروه‌های شیعی از لحاظ عقاید با زیدیان، جزئی اختلاف داشته‌اند اما از نظر ماهیت قیام و انقلاب که همواره برضد ظلم و برای اقامه دولت عدل، صورت می‌گرفت، از مبارزات حق طلبانه علویان زیدی حمایت می‌کردند و از تلاشها و مجاهدتهای آنها پشتیبانی می‌نمودند.

قیام و انقلاب محمد بن ابراهیم زیدی معروف به ابن طباطبا در کوفه، به پشتیبانی شیعیان آن شهر در عهد حکومت مأمون، یکی از انقلابهای بارز این دوره از تاریخ

اسلامی است^۱. ابن طباطبا، نخست با علویان زیدی، در حجاز ساکن بود، سپس به جهت تغییر اوضاع سیاسی و تشویق برخی از شیعیان کوفه، به عراق آمده، کوفه را مرکز مبارزات خود قرارداد.

در آن زمان کوفه، مرکز توطئه‌های ضد عباسیان بود و قاطبه مردم آن سرزمین به علویان متمایل بودند؛ به همین جهت است که می‌بینیم ابی السرایا فرمانده ارتش عباسیان و هارثمه بن اعین در کوفه بر ضد عباسیان قیام کردند^۲. گویند سبب خروج ابی السرایا آن بود که او را از حقوق و مزایا محروم ساختند و او از این پیش‌آمد ناراحت شده، ترک دیار کرد و بر ضد عباسیان اعلام جنگ نمود^۳. در این میان مورخان نظر دیگری داشته، می‌گویند انگیزه خروج او روش سیاسی مأمون الرشید بوده است. باین ترتیب که مأمون سیاست نژادی را در پیش گرفت و نژاد فارس و عجم را بر تیره تازی و عرب مقدم داشته، پایتخت کشور اسلامی را از بغداد به مرو، انتقال داد و فضل بن سهل ذوالریاستین را که از فارسها بود به نخست وزیری برگزید.

طبیعی است که این روش سیاسی با مذاق عرب و نژاد عربی، سازگار نبود، بخصوص اینکه ابوالسرایا خود، یک عرب اصیل و از تیره بنی شیبان است که دشمنی این قبیله با عجم و فارس، زبانزد خاص و عام بود.

تمایل مأمون الرشید به ایرانیها و دادن امتیازات بیشتر به آنها خود کافی بود که ابوالسرایا را بشوRAND و او را به جنگ، بر ضد عباسیان وا دارد.

گویند وقتی که ابوالسرایا از کوفه بیرون رفت ابتدا بسوی شهر انبار هجوم برد، فرماندار شهر را کشت، سپس با حیرت و سرگردانی، به طرف شهرهای دیگر، روانه شد و نمی دانست که چه کار کند و یا به چه کسی پناه آورد. تا آنکه با ابن طباطبا ملاقات کرده و با او بیعت نمود^۴.

۱- طباطبا، لقبی است که به پدر محمد بن ابراهیم، اطلاق می‌شد. سبب آن بود که روزی برای او پیراهنی دوختند و او را در انتخاب پیراهن وقیا، آزاد گذاشتند، او قبا را انتخاب کرد و گفت: طباطبا یعنی قبا، از آن پس به آن اسم طباطبا ملقب گردید. ضمناً "در لجه نبطیها، طباطبا به سیدالسادات گفته می‌شود. (سراسله العلویه ص ۱۹) "مؤلف"

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیه ج ۲ ص ۳۴ و تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۳۹ و المعارف ابن قتیبه صفحه ۳۸۷ و کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۱۰۳

۳- المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

۴- المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

قیام ابن طباطبا

محمد بن ابراهیم، به تشویق بعضی از علویان از حجاز عازم کوفه شد تا در آن شهر به دعوت خود بر ضد عباسیان اقدام کند.

از سوی دیگر نصر بن شیب طائی که یکی از دوستان مأمون و از سرلشگران او، در جزیره العرب بود پس از بروز جنگ میان دو برادر بر سر خلافت، از دگرگونی اوضاع و هرج و مرج، استفاده کرد و سراز اطاعت عباسیان باز زد.

به دنبال شورش نصر بن شیب، مأمون الرشید، سردار ارشد خود طاهر بن الحسن را فرماندار جزیره العرب نمود و به جای طاهر بن الحسن، حسین بن سهل را سال ۱۹۸ هجری والی عراق گردانید. انتصاب حسن بن سهل، بجای طاهر بن الحسن، بر طاهر سخت گران آمد، و آنرا اهانتی بزرگ از جانب مأمون دانست. او که سالها به مأمون خدمت کرده و در جنگ بر ضد امین و شکست او، شجاعتها و رشادتها، از خود نشان داده بود جایگاهی خود و سپس عزلش را نشان بی وفائی مأمون انگاشت، و سخت آزرده دل گشت.

این نقل و انتقالها از جانب مأمون، در حقیقت به سبب نفوذ فراوان فضل بن سهل را به خاطر رضایت و خوشنودی برادرش فضل انجام داد. به دنبال آن، فضل، علی بن ابی سعید را به عراق فرستاد تا طاهر بن الحسن را از فرمانداری و هارثمه را از فرماندهی ارتش عزل کند، و سپس برادرش حسن بن سهل را بجای وی به فرمانداری و حمید بن عبدالحمید را با بسیاری از سران ارتش به فرماندهی ارتش منصوب نمود. طاهر بن الحسن، پس از عزل خود به طرف شهر رقه* روانه شد تا بسوی خراسان بشتابد و با خلیفه مأمون الرشید مبارزه نماید^۱.

عراقیان از قصد مأمون الرشید، مبنی بر روی گردانی خود از ایشان و نیز اعتمادش بر فضل بن سهل که تسلط فراوانی بر وی داشت، سخت آزرده شدند. حتی شایع شده که فضل برخلیفه مسلط شده، او را زندانی کرده و ارتشیان و اهل مدینه را از دیدار با او باز نموده است^۲.

* رقه، شهری در ساحل فرات در شمال عراق واقع است که امروزه در استان موصل قرار گرفته. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۹۳. "مترجمان"

۱- المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۷

۲- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۴۸

هین شایعات سبب شد که فتنه‌ها بپا خیزد و سرپیچی از اطاعت خلیفه بخصوص در میان علویان که عداوت خاصی با او داشتند و او را غاصب حق شرعی خود می‌دانستند، علنی گردد. این آشوبها، سبب گردید که علویان نقش خود را در روند سیاسی دولت عباسی آشکار سازند و مخالفت خود را با خلافت آغاز نمایند. حال آنکه از زمان نهضت ابراهیم بن عبدالله در بصره، در آغاز خلافت عباسی، فرمان خلیفه را می‌شنیدند و اطاعت او را قبول داشتند. بنابراین، آنها اجتماعی تشکیل دادند و دلائل خود را برای نهضت و انقلاب بیان کرده، مسئله تسلط فضل بن سهل را بر خلیفه دستاویز نمودند و اوضاع عراق و بخصوص کوفه را به نفع انقلاب خود تغییر دادند!

شورش نصر بن شبیب

معروف است که نصر رهبری جنبشی را که هدفش برانداختن حکومت عباسیان بود، به عهده داشت. او که یکی از رؤسای قبایل جزیره العرب و یکی از سرداران نامی مأمون بود، تصمیم گرفت که شورش کند. مأمون، طاهر بن الحسین را برای مقابل با نصر برگزید. نصر دید که یارای مقاومت در برابر ارتش بزرگ عباسیان را ندارد، در نتیجه فکر کرد که باید خود را به پناهگاهی رسانده و از آنجا با عباسیان مبارزه نماید، باین جهت راه حجاز را در پیش گرفت تا به علویان بپیوندد و به اتفاق، برای نابودی خلافت عباسی قیام نمایند. ابوالفرج اصفهانی مورخ معروف می‌گوید: نصر در بطن شیعه بود، از این جهت علاقه علویان را به خود جلب کرد و توانست آنها را با خود همراه سازد.^۱

در حجاز، محمد بن ابراهیم ابن طباطبا، یکی از علویان زیدی که سرشورش داشت، سال ۱۹۶ هجری از مدینه مقر اصلی خود به مکه آمد. وی در آن سال مخفیانه با حجاج تماس گرفت تا از آنها بیعت بگیرد، ولی از ترس عباسیان، خود را پنهان کرد تا دعوت او، علنی نشود.

در این هنگام، نصر بن شبیب تصمیم خود مبنی بر قیام علیه عباسیان را با

ابن طباطبا در میان گذاشت و نظر او را جلب کرد. از طرفی ابن طباطبا هم در فکر بود که یکی از سرداران مأمون را برای تنظیم ارتش خود، همراه سازد تا بتواند بر عباسیان چیره شود. اینجا بود که با فکر تصر بن شبیب، توافق کرد و از تصمیم او، استقبال نمود.^۲

طرح عملیاتی نصر

طرح و نقشه نصر این بود که با ابن طباطبا به جزیره العرب رفته، در آنجا نقشه قیام و طرح شورش بر ضد عباسیان را بریزند.^۳

از این جهت ابن طباطبا با اطرافیان خود برای ملاقات با نصر بن شبیب بسوی جزیره شتافت، اما افسوس که در آنجا با نقض پیمان و خلف وعده نصر روبرو گردید. داستان نقض پیمان نصر از این قرار است که نصر پس از جداگشتن از ابن طباطبا برای خدا حافظی به خانه بازگشت و در آنجا فکر خود را مبنی بر همکاری با ابن طباطبا، بر علیه عباسیان، با خانواده و خویشاوندان خود در میان گذاشت؛ اینجا بود که با مخالفت شدید خانواده اش روبرو گشت تا آنجا که یک پسر عمویش با دلاغی او را از اقدام باین کار بزرگ نهی نمود و ضمن اشعاری به نصر گفت: ای نصر، هرگز به رأی خود از راه نخوت قوم گرایی (ناسیونالیستی) مغرور مباش زیرا که آرزوهای دراز در شأن مردان بزرگ نیست. همواره خود را در لغزش و اشتباه تصور کن و نیز خوبیها و بدیهای آن را در جلوی چشم مجسم کن تا از آن محفوظ بمانی، هرگز به چیزی که زوال آن هر لحظه در حال وقوع است اعتماد نکن، زیرا که هرگز نمی‌توان به اهداف حکومت رسید.

با این همه، نصر برای اقناع ابن طباطبا خواست که سلاح و پولی به مقدار ۵۰ هزار دینار، در اختیار او بگذارد، اما ابن طباطبا از قبول آن سرباز زد و گفت: ما بحمد الله با عصبه* و گروه خود از تو دفاع کردیم تا همه در راه حق، به کمک داعی** بشتابند، ما ابتدا به تو گمان نیک داشتیم ولی تو در برابر آن کوتاهی کردی و بدین جهت عاقلان سرزنش کنند، اما راستگویان، رستگار می‌شوند.^۴

۱- الاعلام زرکلی ج ۱ ص ۱۸۲

۲- مقاتل الطالبین ص ۵۱۹

* عصبه، خویشاوندان پدری شخص؛ فرهنگ معین.

** داعی، آنکه مردم را به دین خود دعوت کند؛ فرهنگ معین.

۱- روضه الصفا ص ۴۵۳

۲- قیام سادات علوی ص ۶۸

۳- مقاتل الطالبین ص ۵۱۹

ملاقات ابن طباطبا و ابوالسرایا

ابن طباطبا پس از یأس و نومیدی از نصر بن شبیب، در خود تأملی کرد و با پشیمانی بسوی حجاز بازگشت. می‌گویند، او فهمیده بود که نمی‌تواند به تنهایی با عباسیان مصاف کند اما شرایط و اوضاع و تقدیر او را بر آن داشت که بار دوم برگردد و تلاش و هدفش را تعقیب کند، ولی این بار قبل از برگشتنش بطور تصادفی با ابوالسرایا که سودای شورش در سر داشت و به دنبال کمک می‌گشت برخورد نمود.

ظاهراً ابوالسرایا خود می‌خواست که با علویان ملاقات کند چرا که می‌دانست علویان با دستگاه خلافت خصومتی آشفتنی ناپذیر دارند. وی، چون از ماجرای ابن طباطبا آگاه گشت، مصمم شد تا در جزیره العرب با او ملاقات کرده تصمیم خود، مبنی بر شورش بر ضد عباسیان را با او در میان بگذارد تا هر دو به اتفاق، در کوفه بر ضد مأمون قیام نموده عراق را بر ضد او بشورانند و بالاخره این ابوالسرایا بود که نقشه خروج و مبارزه را با ابن طباطبا مطرح نمود و او را به قیام واداشت.

ابوالسرایا به او گفت: توروانه فرات شو تا من همه کوفه را به پشتیبانی تو بسیج کنم.^۱

ابن پیمان، بطور پنهانی منعقد گشت و بدین ترتیب ابن طباطبا راهی فرات شد و سپس راه کوفه را در پیش گرفت و از اوضاع علویان کوفه و بیت آنها می‌پرسید تا برضد عباسیان قیام کنند.

اما ابوالسرایا از راه کربلا خود را به کوفه رسانید و در کربلا با علویان زیدی اجتماع کرد، و اخبار آنها را به ابن طباطبا در کوفه رسانید.

مع الاسف ابوالسرایا از آن موعد مقرری که میان او و ابن طباطبا، معین شده بود، کمی دیرتر رسید، از این جهت شکی در دل ابن طباطبا وسوسه کرد که نکند ابوالسرایا نیز همانند نصر بن شبیب، می‌خواهد پشت پا به وعده خود بزند و برگردد. اما شک و وسوسه برطرف شد، و بزودی ابوالسرایا، به او پیوست و آمادگی خود را با تمام قوا، برای قیام اعلام کرد. این بود که با ابن طباطبا به سازمان دهی و تدارک قوا پرداخت.^۲

۱- مقالات الاسلامیین ص ۸۱

۲- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۵۲۸ و مروج الذهب ج ۴ ص ۲۷

ابوالسرایا متعهد شد که در این قیام بنام ابن طباطبا و رضای آل محمد دعوت کند، این بود که در رجب سال ۱۹۹ هجری بر کوفه غلبه کرد، مردم را امان داد و آنان را به رضای آل محمد و عمل به کتاب و سنت دعوت کرد.^۳

بسیاری از مردم، با وی بیعت نمودند و فقهای بزرگ کوفه مانند یحیی بن آدم، به مردم پیوسته و بیعت نمودند. محمد بن محمد بن زید، محمد بن جعفر، علی بن عبدالله که همه از خویشاوندان وی بودند، به او پیوستند و شهرتش میان مردم پیچید و به لقب امیرالمؤمنین ملقب گردید.^۴

مورخ معروف، مقدسی می‌گوید: ابن طباطبا، آیه‌ای زرین نقش انگشترش بود، بر روی درهم هانش زد.^۵

"ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرصوص" (سوره صف، آیه ۴): همانا خداوند دوست می‌دارد کسانی را که در راه او چون سد فولادین پیکار کنند.

ابن طباطبا فقیه‌ی عالم، عابدی زهد پرور و شاعری خوش قریحه بود. از اشعار وی این ابیات به یادگار مانده است: ترجمه

حسود بیمار دلی که غم و اندوه خود را پنهان می‌کند همواره غمین می‌شود، ولی در من اثر نمی‌گذارد. مرا خدمت می‌کند (حسد) که من در به دست آوردن دانش تلاش می‌کنم درحالی که من سخنهای نو و کلام نغز را داراهستم و از سرچشمه‌های دانش بهره‌ها دارم. او فکر می‌کند که دانش، غنا و ثروت را جذب نمی‌کند و خود را با جهل و ناآگاهی خوشنود ساخته و مشغول می‌دارد. ای آنکه مرا ملامت می‌نمایی، بگذار که من بر ارزش خود مباحثات کنم زیرا ارزش هرکسی به اندازه دانش اوست.^۵

۱- مقدمه ابن خلدون ج ۴ ص ۸

۲- السلسله العلویه ص ۱۶ و نه‌ایه الادب ج ۲۳ صفحه ۳۰ و مقاتل الطالبین ص ۵۲۳

۳- عمده الطالب ص ۱۶۱

۴- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۹

۵- متن اشعار.

حسود مریض القلب تجفی انیز	ونصیحی کتب لیس عندی حزینہ
یلوم علی ان حشافی العلم طالبا	اجمع من عند الرجال فتونہ
فاملک ابکار الکلام و عونہ	واحفظ مما استفینہ عونہ
ویزعم ان العلم لایجلب الفتی	ویحسن بالجهل الذمیم ظنونہ
فیالائمی، دغنی اغالی بقیمتی	فقیمتہ کل الناس مایحسنونہ

اشعار زیر نیز در ذم عباسیان ، از او نقل شده است :

من در کار خود (مبارزه با عباسیان) جدی بودم ، اما آنچه را که از ظلم و جور عباسیان دیدم ، مرا در امر مبارزه مصمم تر ساخت . آیا شایسته است که بیت المال را در راه باطل و برخلاف حق مصرف نمایند و با اهل حق و طرفداران آن با ظلم و ستم معامله کنند ؟ به خدا قسم ، همینکه این ظلم و ستم عباسیان را دیدم ، در امر مبارزه با آنها تأخیر نکردم . این ظلم و ستم ستمگران کافی است که مورد عبرت بینندگان قرار گیرد و خدا و قضا و حکم خود را حتمی ساخته که عاقلان روی آن حساب می کنند^۱ و نیز این دوبیت :

آیا سزاوار است که حق ما باوجود قربت و نزدیکی با رسول خدا ، پایمال بشود و آنرا بیگانگان و دور دستان بگیرند . ای کاش این نزدیکی و قربت ، دور می شد و هیچوقت در نسب ما ، نیاهای مشترکی نبود^۲.

آغاز حکومت ابن طباطبا

هنگامی که ابن طباطبا و زبیدیه برکوفه تسلط یافتند آوازه شان در شهرها پیچید و علویان در مکه و مدینه و یمن از این فرصت استفاده کرده بها خاستند و آن شهرها را گرفتند و مردم را به بیعت برای ابن طباطبا دعوت کردند^۳.

۱- الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۳۳۹ ، متن اشعار :

وکت علی جد من امری فزادنی	الی الجد جدا مارایت من الظلم
ایذهب مال الله فی غیر حقه	وتنزل اهل الحق فی جابر الحكم
لعمرك ما ابصرتها فسألته	وجاورتها الا لامضی فی عزم
کفی عبرة والله یقضی قضاوه	بها عظه من ربنا لذوی الحکیم
۲- همان مدارک ص ۳۳۹ ، متن اشعار :	علی قرب و يأخذ به البعد
اینقض حقنا فی کل وقت	ولم تجمع مناسبا الجدود
قیالیت التقرب کان بعدا"	

۳- المعارف ابن قتیبہ ص ۳۸۷

از جمله کسانی که در مدینه مردم را به بیعت ابن طباطبا فرا می خواند ، محمد بن سلیمان (بن داود بن الحسن بن الحسن) بود^۱.

در مصر ، برادرش قاسم بن ابراهیم ، و در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر^۲ ، و باین ترتیب حکومت او در خارج از عراق ، گسترش یافت . دعوت ابن طباطبا ، یکی از گستره ترین نهضت های زبیدیه می باشد ، چرا که در بیشتر شهرهای کشور پهناور اسلامی ، گسترش یافت .

ابن طباطبا دعوت خود را به کوفه منحصر نداشت ، بلکه مبلغانی برای دعوت شیعیان ، به خارج عراق گسیل داشت ، حتی بعضی از عباسیان به دعوت او لبیک گفتند . ابوالفرج اصفهانی می گوید : ابن طباطبا کسی را به پیش فضل بن عباس بن عیسی بن موسی فرستاد که او را به بیعت وی دعوت کند و از او بخواهد که برای اوسلاح گرد آورد و او را یاری نماید^۳. اما دیدند که فضل بن عباس از شهر خارج شده است و دور خانه اش را خندق کنده است و خود سلاح در دست گرفته آماده جنگ است . فرستاده ابن طباطبا ، این خبر را به ابی السرایا رسانید . ابوالسرایا ، آنها را به آرامش دعوت کرد و از آنها خواست که به ابن طباطبا بپیوندند ، اما آنها گوش نکردند و از پشت حصارها ، ابوالسرایا را با تیرهای خود ، نشان گرفتند . آنگاه فضل ، به حسن بن سهل پیوست و از جریان مطلعش ساخت و حسن نیز فضل را وعده کمک داد .

آغاز جنگ عباسیان

روزی که ابن طباطبا وارد کوفه شد ، سلیمان بن ابی جعفر منصور نیز از طرف حسن بن سهل به فرمانداری کوفه منصوب شد . از آنجا که سلیمان اخبار کوفه و تسلط ابن طباطبا را به حسن بن سهل گزارش نداده بود ، لذا وی بر فرماندار کوفه سخت برآشت و خود را برای جنگ با علویان آماده ساخت تا کوفه را باز پس گیرد و حکومت و خلافت را در آنجا تثبیت کند ؛ چرا که او انقلاب کوفه و جریان قیام ابن طباطبا و علویان را از فضل بن عباس یکی از خدمتگذاران خود شنیده بود^۴.

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۲۶

۲- مقالات الاسلامیین ص ۸۳

۳- مقاتل الطالبیین ص ۵۲۵

۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۲۹

از این رو به یکی از فرماندهانش زهیر بن مسیب دستور داد که خود را برای جنگ آماده ساخته به همراه ۱۰ هزار ارتش پیاده و سواره برای جنگ با ابن طباطبا، به کوفه روانه شود.

ابن طباطبا و ابوالسرایا، وقتی که از نیروی نظامی عباسیان آگاه شدند از کوفه، بیرون رفتند زیرا می‌خواستند وضع نظامی و جنگی عباسیان را ارزیابی کنند. ارتش عباسی، در نزدیکی کوفه در محلی بنام، شامی منزل کردند. ابن بود که ابوالسرایا و ابن طباطبا، نیروهای خود را به طرف آنها گسیل داشتند.

دو ارتش در نزدیکی پل فوات بهم رسیدند و جنگی سخت در گرفت.^۱ حسن بن هذیل، یکی از پیروان زیدی، مردم را به جنگ با دشمن ترغیب می‌کرد و می‌گفت: "ای گروه زیدیه! ای طرفداران زید بن علی! این مقام، مقامی است که پای انسان را می‌لرزاند و می‌لغزاند و اراده را از انسان می‌رباید. خوشبخت کسی که دین خود را از وسوسه اهریمنان حفظ کند، و دلیر کسی که به عهد خود در پیشگاه الهی وفا کند و حرمت پیامبر (ص) را در اهل بیت او نگهدارد".

سپس شعری خواند که ترجمه آن چنین است:

"بدانید که اجلها معین و عمرها محدود است، هر که از مرگ بگریزد مرگ او را درمی‌گیرد."
 "هر که در جوانی با شهادت و مردانگی نمیرد، در پیری می‌میرد، زیرا که مرگ کاسه‌آبی است که همه از آن خواهند چشید."

ابن طباطبا و ابوالسرایا، با شجاعت کامل به زهیر بن مسیب یورش بردند، او را مغلوب ساخته و آنچه از اموال و ثروت و سلاح بود، گرفتند.^۲ روز اول جنگ سپری شد، اما در روز دوم به ناگاه ابن طباطبا مرد. مورخان در سبب مرگ او، اختلاف دارند:

ابوالفرج اصفهانی، معتقد است که ابن طباطبا، مریض بوده و به علت مرضی که داشت، از پای درآمد.^۳ ولی دیگر مورخان می‌نویسند که ابوالسرایا، او را مسموم ساخت، زیرا او بود که زهیر بن مسیب را مغلوب کرده بود. از طرفی هم می‌دید که مردم پیروش هستند و او می‌تواند بدون ابن طباطبا، ارتش را رهبری کند. این بود که او را مسموم کرد و همه اموال و ثروت را از او گرفت.

۱- مقاتل الطالبین ص ۵۲۶

۲- مقاتل الطالبین ص ۵۲۷

۳- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۲۹ و تجارب الایم ج ۶ ص ۴۲۰

۴- مقاتل الطالبین، ص ۵۳۵

ولی این دو نظریه، در باره علت وفات ابن طباطبا باهم سازگاری ندارد. زیرا اگر فرض شود که ابن طباطبا، مریض بوده، پس او چگونه توانسته است که آن راه طولانی، از حجاز به عراق را که قطعاً به صحت و سلامتی نیاز داشته است، طی کند. از طرف دیگر درست نمی‌نماید که ابوالسرایا، با این خیالات واهی رفیق و هم پیمان علوی خود را مسموم کرده باشد، زیرا برای هر دو یک خطر مشترک، گشته شدن در جنگ وجود داشته است. لذا دلیلی ندارد که در این اوضاع آشفته، هم پیمان خود را مسموم کند. بنظر می‌رسد که ابن طباطبا به اجل الهی وفات کرده و مرگ او طبیعی بوده است. این واقعه (جنگ) درسی‌ام جمادی‌الآخری سال ۱۹۹ اتفاق افتاد. وی به هنگام وفات ۵۳ سال داشت.^۴

بیعت با محمد بن محمد بن زید

بعد از وفات ابن طباطبا، ابوالسرایا، محمد بن محمد بن زید را به جانشینی وی معین و همه زیدیان را برای بیعت با او به خاطر ادامه مبارزه، دعوت نمود. محمد، هنگام شروع جنگ کم سن و سال بود، اما از شجاعت و بلاغت زبان، بهرهای وافر داشت.

بلاذری مورخ معروف می‌گوید: هنگامی که ابوالسرایا با محمد بن محمد بن زید در سن کودکی بیعت کرد، محمد با استقبال فراوان، دعوت وی را پذیرفت و چنین آغاز کرد: گروهی می‌گویند که بنی عباس در حجاز یک مشت آدمهای جاهل و احمق هستند و راه حکومت را نمیدانند و با مردم بدرفتاری می‌کنند. عبدالعزیز بن عیسی بن موسی، یکی از حاضران و شیعیان علوی، پس از شنیدن سخنان محمد، از گفتار وی ستایش کرد و گفت: مرحبا ای بنده خدا، منم در فکر همین سخن بودم که خداوند آنرا بر زبان تو جاری ساخت.

به دنبال بیعت ابوالسرایا، همه علویان از او پشتیبانی کردند و باهم جبهه مشترکی را بر ضد عباسیان تشکیل دادند. نفوذ محمد، بیشتر مذهبی بود تا سیاسی بنابراین همه کارهای جنگی را به عهده ابوالسرایا نهاد. بعد از آن ابوالسرایا به کوفه

۱- کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۱۰۲ و تاریخ ابوالفداء ج ۲ ص ۲۹

۲- سراسله العلویه ص ۱۶

۳- انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۷

برگشت تا سپاه خود را برای مبارزه با عباسیان بسیج کند. وی پس از آمادگی کامل، به همراهی محمد به شهر واسط آمده و آن شهر را از تسلط خلافت خارج کردند.^۱ بعد از فتح واسط، علویان با تصمیمی استوار و با اعتماد به ارتش مجهز خود، راه پیروزی را در پیش گرفتند. یکی از شرای طرفدار علویان، در تعریف این فتح و پیروزی چنین سروده است.

آیا نمی بینی که چطور خداوند دین خود را یاری کرد و بنی العباس را دنبال فرزندان علی انداخت.^۲

در خلال این جنگها است که شجاعت ابوالسرایا، آشکار می شود. او فرماندهی ارتش را بانام علویان به عهده گرفت و با وجود اعتراف و اقرار به رهبری محمد بن محمد بن زید، خود فرماندهی حقیقی ارتش را انجام می داد.^۳

از متون تاریخی چنین استنباط می شود که پست فرماندهی به جهت کوچکی سن محمد بوده است.

هنگامی که گزارش شکست زهیر و ارتشانش به حسن بن سهل والی بغداد رسید و فهمید که ابوالسرایا با ارتشی مجهز به سراغ او می آید، از سردار خود عبدوس بن ابی خالد المروزی، درخواست کرد که خود را برای مقابله با ابوالسرایا آماده کند.^۴

عبدوس در ۱۳ رجب ۲۰۰ هجری در مسجد جامع کوفه به ابوالسرایا رسید ابوالسرایا او را کشت و برادرش هارون را اسیر کرد و آنچه از اموال و سلاح و ثروت داشت. همه را تصرف کرد،^۵ و از لشکریان عبدوس، تنها کسانی نجات یافتند که فرار کرده بودند.

بازگشت زهیر بن مسیب

اما زهیر بن مسیب سردار اول که در آغاز جنگ، از معرکه فرار کرده بود، دوباره بازگشت تا مجدداً با ابوالسرایا به جنگ بپردازد. او به قصر ابن هبیره که میان کوفه و بغداد قرار داشت پناه برد تا آنجا را پناهگاه و ستاد عملیاتی خود قرار دهد و جنگ را آغاز نماید.

۱- دول الاسلام ۱ ص ۹۱

۲- الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۳۳۸، متن شعر:

الم تر ان الله اظهر دينه وحلت بنی العباس خلف ابن علی (ع)

۳- العصر العباسی الاول ص ۲۰۶

۴- انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۱۷

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۰

پس از پیروزی در جنگ اول، سادات علوی، ابن فرصت را غیبت شمردند و مبلغان خود را برای دعوت به رضا آل محمد به شهرها فرستادند.^۱ با اعزام عباس بن محمد بن محمد بن زید آماده شد و به دنبال آن علویان زیدی، ارتشی مجهز به شهر واسط فرستادند و والی آن عبدالله بن سعید الحوشی نماینده حسن بن سهل را ساقط کرده، محمد بن حسن معروف به سیلق را به فرمانداری آن شهر منصوب کردند.^۲ آنگاه ابراهیم بن موسی بن جعفر نماینده قبلی ابن طباطبا، یمن، و حجاز را به تصرف خود درآوردند.

تصمیم نهایی حسن بن سهل

وقتی حسن بن سهل، قتل عبدوس و فرار زهیر بن مسیب را شنید، با جمعی از یاران خود، از جمله منصور بن المهدی به مشورت نشست تا هرثمه بن اعین را که در راه خراسان بود و از وی قهر کرده و از خشم و عناد، راه خراسان را در پیش گرفته بود، بهره گرفته، مبارزه و قتال با ابوالسرایا را به وسیله او از سر بگیرد.

هرثمه ابن اعین، دعوت حسن بن سهل را هنگامی که در حلوان (مرز عراق) بود رد کرد اما پس از الحاح و اصرار فراوان حسن بن سهل، سرانجام تسلیم شد و از راه برگشت والی بغداد، سردار خود موسی بن یحیی بن خالد برمکی را با وی همراه ساخت که دسته جمعی به مبارزه با ابوالسرایا بپردازند.^۳ از طرف دیگر، حسن بن سهل، به یکی دیگر از فرماندهان خود (علی بن ابی سعید) دستور داد که با سپاه خود به طرف مداین، واسط و بصره رفته و این سه شهر را از تسلط طرفداران علویان و ابوالسرایا بیرون آورد. علی با لشکریان خود، جانب مداین را در پیش گرفت و پس از جنگ شدیدی با طرفداران ابوالسرایا آن را فتح کرد، سپس روی به واسط نهاد، شهر را فتح کرد و نماینده ابن طباطبا، محمد سیلق را بیرون راند.^۴

این پیروزی برای عباسیان طلیعه ای برای فتح و تصرف شهرهای دیگر بود. از این رو هرثمه راه کوفه را در پیش گرفت و بسوی رودخانه صرصر (رودخانه فرعی فرات) که در آنجا ابوالسرایا اردو زده بود، روانه گشت. هرثمه روی رودخانه پلی ساخت و آن را با زنجیرهایی

۱- تجارب الامم ج ۶ ص ۴۲۱

۲- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۰

۳- انساب الاشراف ج ۳ ورقه ۱۸

۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۰

محکم ساخت تا بتواند بدینوسیله خود را به ابوالسرایا برساند ، ابوالسرایا که از هبیت و عظمت ارتش هرثمه به وحشت افتاده بود ، نتوانست خود را نگه دارد ، بنابراین ارتش خود را برداشت و به قصر ابن هبیره پناه برد . هرثمه وی را دنبال کرده و در نزدیکی قصر ابن هبیره به وی رسید جنگ شدیدی آغاز گشت ، ابوالسرایا و محمد بن زید ، به کوفه فرار کردند و به یاران زیدی خود پیوستند . مردم ، هنگامی که شکست ابوالسرایا را فهمیدند ، ریختند و خانه های بنی عباس را در کوفه غارت کردند (۲۵۰هـ) . اما ارتش عباسی همچنان به پیشرفت و پیروزی خود ادامه داده ، وارد کوفه شدند و بیشتر طرفداران زیدی را قتل عام کردند و به دیگر مردم کوفه امان دادند . هرثمه ، پس از پیروزی مدتی در کوفه ماند تا اوضاع کوفه را آرام کرده ، امور آن را منظم نماید .

فرار ابوالسرایا

پس از شکست ارتش علویان ، ابوالسرایا همراه محمد بن محمد بن زید وعدهای از سادات علوی فرار کرد ، و به شهر قادسیه رفت^۱ و از آنجا به طرف واسط حرکت کرد ، اما وارد شهر نشد و به جهت طرفداران خود بسوی بصره روانه شد . ولی چندان توقفی نکرد ، زیرا علی بن ابی سعید ارتش مجهزی به دنبال آنها فرستاد تا آنها را دستگیر کند . قشون وارد بصره شد عامل علوی زید بن موسی به مدینه فرار کرد و مجدداً شهر به تصرف عباسیان درآمد . زیدیان در راه خود به خراسان ، وارد شوش شدند تا طرفداران خود را جمع کرده و دوباره آماده قتال شوند^۲ . عباسیان وقتی فهمیدند که سادات علوی همچنان می خواهند به مبارزه خود ادامه دهند ، خواستند که از راههای سیاسی مسئله را پایان دهند . این بود که حسن بن علی معروف به بادغیس پیش مأون رفت و پیشنهاد داد که علویان را امان دهد که هرکجا که می خواهند بروند و به ایشان گفت : من هرگز به جنگ با شما نیاز ندارم ، هرگاه از قلمرو حکومت من برون روید ، من شما را تعقیب نخواهم کرد^۳ .

- ۱- انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸
- ۲- قیام سادات علوی ج ۱ ص ۶۸
- ۳- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۴
- ۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۴
- * لاحاجه لی فی قتالکم واذا خرجتم من عملی ، فلست اتبعکم .

اما ابوالسرایا این بار نیز ، سرباز زد و خواستار جنگ شد ، دو ارتش باهم مصاد دادند این بار نیز عباسیان پیروز شدند . مأون خون طرفداران وی را مباح اعلام کرد . ابوالسرایا در خلال جنگ مجروح شد و مریض گشت ، سپس همه رهبران شورش محمد بن زید ، ابوالشوک و خود وی از جنگ فرار کرده و به خانقین رسیدند . در خانقین کسی آنها را پنهان ساخت ، سپس پیش حماد کند و غوثی یکی از سرداران عباسی آمد و ماچرا را تعریف کرد . او نیز کسی را دنبال شان فرستاد تا آنها را بگیرند^۴ .

پایان کار ابوالسرایا

آن سه نفر وقتی که فهمیدند افراد حماد به دنبال آنها می گردند فرار کرده به کوهستانی ، پناه بردند . اما همین که حماد از جایگاه ایشان باخبر گشت ، همگی را دستگیر کرد و به نهروان پیش حسن بن سهل فرستاد . حسن در مورد ابوالسرایا دستور داد که سراز تنش جدا کنند . این کار بامشورت هارون بن ابی خالد که قبلاً اسیر ابوالسرایا بود ، انجام گرفت . آنگاه بدنش را به بغداد فرستاد ، و آن را دونیم کرده هرنیمی را بیک طرف جز بغداد ، آویزان ساختند^۵ .

مدت قیام از آغاز تا پایان کار ، ده ماه طول کشید و ابوالسرایا داعی نهضت علویان به شهادت رسید^۶ .

فرجام کار محمد بن زید

اما محمد بن محمد بن زید رهبر کم سن علوی ، پیش حسن بن سهل آمد و از وی امان خواست و خواستار محبت وی شد . حسن به خاطر جوانی و کمی سنش ، به او محبت کرد و او را به خود نزدیک ساخت و گفت " خداوند کسی را که تو را گول زد لعنت کند^۷ . " سپس او را پیش مأون به خراسان فرستاد تا در آنجا زندگی عادی خود را ادامه دهد . حسن بن سهل ، پس از پیروزی پیش از آنکه از عراق بیرون آید ، خالد بن یزید بن زید را فرماندار کوفه ساخت و

- ۱- انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸
- ۲- مقاتل الطالبین ص ۵۴۸
- ۳- انساب اشراف ج ۳ ص ۱۸
- ۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۴۳
- ۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۴۳

خودبا محمدبن محمدبن زید، از راه مداین به مرو، پیش مأمون آمد. مأمون پس از دیدن محمد، از کمی سن و فصاحت زبان او در شگفت شد. بخاری می‌گوید: مأمون از او پرسید: چگونه کارو توفیق خدایی را همراه پسر عمت (منظور خودش هست) دریافتی؟ در اشعاری جواب داد:

امین خدا (مأمون) را در حلم و صفا دیدم و فهمیدم که بزرگترین جرمها، پیش او به آسانی بخشوده می‌شود. آنگاه از نادانی من درگذشت و کمبودهای مرا آنچنان بر طرف کرد که کوچکترین اثر جرمی نماند.^۱

مأمون دستور داد که منزل مجهزی در اختیارش بگذارند تا زیر نظر قوای دولتی زندگی کند. گویند که بیش از چهل روز نماند و دار فانی را وداع گفت.

این حوادث در سال ۲۰۳ هجری اتفاق افتاد و محمدبن زید هنوز به سن ۲۰ سالگی نرسیده بود. گفته می‌شود که مأمون وی را مسموم کرد و بدین ترتیب وی از دنیا رفت. دوست او، ابوالشوک نیز بطور ناگهانی از دنیا رفت و در نتیجه عراق بعد از نیم قرن اشغال علویان دوبار به تصرف بنی عباس درآمد و خطر زیدیها و طرفداران شان به مدت زیادی از بین رفت، تا اینکه دوباره بسال ۲۵۰ هـ. یحیی بن عمر در کوفه سر به شورش نهاد.

۱- مقاتل الطالبین ص ۵۴۹، متن اشعار:

وكان بسير عنده اعظم الجرم
بعفو خلی عن هفوه الجرم والقسم

رایت امین الله فی الصفو والحلم

فاعرض عن جهلی و داوی شعامه

۲- السلسله العلویه ص ۶۷

فصل پنجم

نتایج و آثار نهضت ابن طباطبا

گرچه حرکت علویان و ابن طباطبا شکست خورد، اما مبلغان و پیروان سادات علوی مبارزه و نهضتهای آنان را ادامه دادند تا دولت جابر بنی‌عباس را برانند و این از آثار و نتایج قیام ابن طباطبا بوده است.

زندیان پس از آن که از وفات محمدبن ابراهیم طباطبا، آگاه شدند، مردم را به بیعت خود دعوت کردند، و تنها هدف آنها از این تلاشها برانداختن دولت ظالم و جابر بنی‌عباس بوده است. زیدیان از اوضاع آشفته داخلی در عراق، بخصوص پس از بدگویی فضل ازهرشمه، پیش مأمون و دستگیری و کشته شدن هرشمه، از این اوضاع آشفته به نفع خود، استفاده کردند و برضد دولت بنی عباس قیام کردند. از طرف دیگر دوری خلیفه عباسی سبب شد در بعضی منطقه‌های دیگر نیز علنا زیدیان برضد بنی‌عباس قیام نمایند که اینک به مهمترین آن اشاره می‌کنیم:

الف - مصر

به هنگام قیام ابن طباطبا برادرش قاسم الرسی در مصر، بسر می‌برد. این بود که او فرصت را برای بیعت با برادرش ابن طباطبا، غنیمت شمرد پس از مرگ برادرش، به جهت موصوف بودن به فقه علم و شجاعت که از شرایط اصلی امامت به نظر فرقه زیدی است خود را امام خواند. قاسم الرسی، یکی از عابدان زهد پیشه و عالمان علم کلام بود که از وی کتابها و مؤلفات زیادی پیادگار مانده است، همچنانکه به مبارزه با ظالمان و برانداختن دولت غاصب معروف بود. سپس مبلغان خود را برای دعوت به رضای آل محمد^۴ به اطراف فرستاد و بدین ترتیب بسیاری از مردم مکه و مدینه و کوفه، با وی بیعت کردند، احمد بن عیسی فقیه آل الرسول^۵، مردم کوفه را برای بیعت با قاسم الرسی، تشویق می‌کرد، چنانچه مردم ری، قزوین، طبرستان و دیلم نیز باو پیوستند و او را برای خروج برضد ظلم و فساد تشویق کردند.

۱- روضه الصفصا ص ۴۵۷ ۲- عمده الاکیاس ص ۶۶۹ ۳- الحقائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۸

۴- الحقائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۷ ۵- المجدی فی النسب ص ۱۲۰

دروجه تسمیه قاسم بن رس چنین آمده است که وی قبل از آنکه به مصر برود درکوه رس^۱ در حجاز (اطراف مدینه) ساکن بوده است. سپس از آنجا به سبب ترس از بنی عباس به سودان و مصر سفر کرده است. وی در مدت خلافت مأمون، در مصر بود و خلیفه با اینکه همیشه او را بوسیله فرماندار مصر، عبدالله بن طاهر، تعقیب می کرد اما نتوانست به او دست یابد. قاسم در این مدت، پنهانی فعالیت می کرد و مبلغان خود را برای بیعت گرفتن به اطراف می فرستاد. او پسر عموهای خود را به بلخ، طالقان و گرگان فرستاد تا بیعت آنها را جلب کند که مردم هم بیعت کردند^۲.

پس از مرگ مأمون، معتصم زمام خلافت را به دست گرفت. قاسم خود را آماده ساخت تا خروج کند. عبدالله بن طاهر برای دستگیری وی قشونی فرستاد که وی را تعقیب کنند. زمانی که قاسم از این نقشه آگاه شد، هیچ ترسی به خود راه نداد و راه خود را ادامه داد. قشون عبدالله وی را امان دادند که خود را تسلیم کند، قاسم جواب داد، من چرا باید بترسم! اگر مرا با قیچی قطعه قطعه کنند و بدانم که رضایت حضرت رسول را در دفاع از اولاد آن حضرت به دست آورده ام، این افتخار برای من بس است^۳. با وجود این قاسم هرگز علنی قیام نکرد بلکه مدت ۱۰ سال پنهانی به فعالیت پرداخت ولی پس از آن دیگر تاخیر نکرد و به حجاز به مسقط الرأس خود "رس" برگشت در وطن خود زمینی خرید و ساختمانی بنا کرد و تا هنگام وفاتش با پسرش در آنجا می زیست که سرانجام دارفانی را وداع گفت و در مسقط الرأس خود "رس" در سال ۲۴۶ همدفون گردید^۴.

حقیقت اینست که قاسم هرگز سلاح برنداشت زیرا که وی یکی از عالمان بزرگ زیدی بوده و همواره به فقه و علم می پرداخت از وی کتابهایی چند که اکثراً در باره فقه و کلام است. بیادگار مانده است. مشهورترین آن کتابها عبارتند از:

اصول العدل والتوحيد. الاساس فی علم الکلام، که در عقاید زیدیه به رشته تحریر درآورده است.

۱- غاية الاختصار ص ۲۷

۲- عمده الاکراس ص ۲۱۹

۳- الحقائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۹

۴- الحقائق الوردیه ج ۲ ص ۲۱۹

ب- مکه

مکه مکرمه یکی از ولایاتی بود که دولت عباسی از بغداد برای آن حاکم تعیین می کرد و در عهد مأمون، داود بن عیسی بن موسی، از جانب وی استاندار مکه شد^۱.

معروف است که مکه و مدینه، پایگاه بیشتر سادات علوی بود و از آنجا حرکتهای علویان، آغاز می شد. همچنان که در جریان محمدنفس زکیه و حسین بن علی صاحب فح، قضیه چنین بوده است.

وقتیکه مردم کوفه با ابن طباطبا، بیعت کردند، آوازه این بیعت به سرزمین حجاز رسید و همه مردم حجاز و در رأس آنها علویان و از جمله حسین بن حسن الافطس، بطور مخفیانه با ابن طباطبا بیعت کردند و خود در مدینه، تبلیغ ابن طباطبا را به عهده گرفت. پس از آنکه در سال ۱۹۹ هاین طباطبا وفات یافت، ابوالسرایا زمام امور و رهبری ارتش را به عهده گرفت و حسین بن حسن را بسوی مکه فرستاد که بنام او مردم را برای بیعت با او دعوت کند و پایه های حکومت زیدی را مستحکم سازد. بنا به روایتی ابوالسرایا قبل از او محمد بن سلیمان بن داود پسر عموی خود را به مدینه فرستاد و او مدینه را بدون مقاومت فتح کرد. از این پیروزی، ابن الافطس به جرأت آمده با ارتش خود راه مکه را در پیش گرفت و شایع کرد که می خواهد امارت حج را بجای داود بن عیسی انجام دهد^۲.

داود هنگامی که از قدم ابن الافطس، مطلع شد، از مکه فرار کرد و به بغداد رفت. ابن الافطس از این فرصت استفاده کرد، وارد مکه شد که با مردم حج بگزارد. او بدینوسیله می خواست، عواطف مردم را به خود جلب کند و پایه های حکومت خود را محکم سازد. از این جهت بود که امامت مردم را در مراسم حج به عهده گرفت و عده بسیاری از مردم، بخصوص آنها که با عباسیان عداوت داشتند او را یاری کردند^۳. ابن الافطس زمانی که وارد مکه شد، با اطرافیان خود، دور کعبه طواف کرد و سه روز درمنی اقامت گزید و هر روز با حجاج تماس می گرفت و دستور داد که پرده کعبه تعویض شود و بجای پرده کهنه با دوش نازک که ابوالسرایا برای وی فرستاده بود کعبه را روپوش دهند و در آن پرده ها

۱- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۵۳۱

۲- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۵۳۲

۳- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۵۳۳

چنین نوشته شده بود:

ابوالسرایا مبلغ آل محمد دستور داد که پرده بیت اله الحرام تعویض شود و پرده ظالمان بنی العباس برداشته شود و از لوٹ پرده‌ی آنها پاک گردد!

پس از آنکه ابن الافطس، پرده قدیمی کعبه را برداشت، آن را میان پیروان خود برای تبرک قطعه قطعه، و تقسیم کرد و هر شئی و امانتی که از عباسیان بود در خانه خود جمع کرد و متصرف شد^۲ و به نفع علویان مصادره کرد. باین ترتیب مکه ساقط شد و حکومت عباسیان در آنجا بسال ۱۹۹ هـ با روی کار آمدن ابن الافطس پایان یافت.

محمد دیباج

در سال ۲۰۰ هـ پس از قتل ابوالسرایا، ابن الافطس با اطرافیان خود، در اطراف محمد بن جعفر گرد آمدند^۳ و مردم را به بیعت با وی فرا خواندند.

محمد، پیرمردی زاهد و عابد بود و از بصره به مکه فرار کرده بود. او، در بصره زید بن موسی ملقب به زیدالنار* را که از داعیان بود بجای خود گذاشت تا به دعوت ابن طباطبا بپردازد. هنگامی که از محمد خواستند که بیعت علویان و مردم را بپذیرد، ابتدا بجهت اشتغال به علم و فقه و عبادت بشدت رد کرد، سپس با اصرار فراوان او را به قبول امامت زیدیه، وادار ساختند. او بیعت را پذیرفت و بدین ترتیب امیر المؤمنین خوانده شد. آنگاه مردم و در رأس آنها پسرانش علی و حسین با او بیعت کردند^۴.

آغاز کار محمد دیباج

محمد دیباج (بجهت زیبا روئیش به دیباج معروف شده) پیرو مذهب زیدیه و معتقد به خروج با شمشیر بود. همه علویان و زیدیه از جمله فرقه جارودیه که یکی از فرقه‌های

۱- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۶، ام‌الاصفر بن الاصفر ابوالسرایا داعیه آل محمد یکسوه بیت الله الحرام وان بطرح منه کسوة الظلمه من ولد العباس لتطهر من کسوتهم.

۲- تجارب الامم ج ۶ ص ۶۲۵

۳- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۴۷

* مسعودی می‌نویسد: زید بن موسی را زیدالنار از آن جهت گفتند که او، خانه‌های بنی عباس را در کوفه آتش زد از این جهت او را " زیدالنار" لقب دادند.

۴- مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۲۷

زیدیه می‌باشد با او سعت کردند؛ او با بیروانش همگی به نماز می‌آمدند در حالی که همه لباس پشم به تن می‌کردند!

کار محمد هر روز بالا می‌گرفت و بر تعداد پیروان او افزوده می‌شد تا اینکه دولت عباسی خطر قیام او را درک کرد به همین سبب بود که به سرگردگی اسحق بن موسی بن عیسی عباسی از یمن لشکری برای مقابله با او اعزام داشت. اصحاب محمد پیشنهاد کردند که جهاد اعلام کند و اطراف مکه را خندق بکند. اسحق سردار عباسی خود را آماده جنگ کرد و جنگ سختی در گرفت ولی او بعد از جنگ پشیمان شد و مهره‌ها را ترک گفت، اما تصادفاً در راه بایکی از سرداران عباسی و رقابین جمیل و عده‌ای دیگر از پیروان حکومت مرکزی، مصادف شد که او را به برگشتن و از سر گرفتن جنگ تشویق کردند. اسحق برگشت و میان دو ارتش (زیدی و عباسی) در کنار چاه میمون جنگ سختی در گرفت که در نتیجه لشکر محمد شکست خورد. محمد پس از شکست به ناچار از قاضی مکه امان درخواست کرد. اسحق آنرا پذیرفت و از وی خواست که برای سه روز از مکه بیرون برود تا اوضاع شهر آرام شود. پس از شکست محمد، زیدیان اطراف مکه پراکنده شدند بجز محمد دیباج که به دستور مأمون همراه عیسی جلودی به بغداد رفت. سپس مأمون، برادرش معتصم را فرستاد که با وی حج بگذارد و بعداً او را با خود به مرو بیاورد. از آنجا که مأمون علم و زهد و تقوای محمد را می‌دانست و به وی احترام می‌گذاشت او را به خراسان آورد و آنگاه به شهر گرگان فرستاد. محمد در گرگان به سن ۵۹ سالگی بدرود حیات گفت و در آن شهر به سال ۲۰۰ هجری مدفون گردید. دعوت محمد درست یک سال طول کشید^۳.

ج - یمن

ولایت یمن در آغاز خلافت عباسی تابع حکومت مرکزی بغداد بود و از همان جا برای اداره یمن، حاکم تعیین می‌گردید، و هیچگونه شورش و دعوتی در آنجا تا عهد مأمون عباسی اتفاق نیفتاده بود.

سادات علوی بر اساس ادعای برحق خود، همچنان در اطراف حجاز پراکنده بودند و از حکومت عباسی انتقاد می‌کردند، تا آنکه محمد بن ابن طباطبا در کوفه

۱- السلسله العلویه ج ۱ ص ۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۸۳

۲- مقالات الاسلامیین ص ۸۳

۳- السلسله العلویه ص ۳۷

به سال ۱۹۹ هـ دعوت خود را علنی ساخت. از آن پس اکثر علویان با وی بیعت کردند و از جمله آنها ابراهیم بن موسی بن جعفر بود که بعدها به عنوان یکی از امامان زیدی شناخته و با او بیعت شد.^۱

پس از مرگ ابن طباطبا، ابوالسرایا مردم را به بیعت محمد بن محمد بن زید دعوت کرد. از آنجا که ابراهیم بیعت محمد بن زید را تبلیغ می‌کرد محمد وی را برای تبلیغ به رضای آل محمد به یمن فرستاد.^۲ تمامی مردم یمن بیعت محمد را گردن نهاده و همگی لباس سفید را که سمبل زیدیه بود، پوشیدند. ابراهیم مردی سخی، شریف و شجاع بود. هنگامی که وی عازم یمن شد، اسحق بن موسی از ناحیه مأمون فرمانداری یمن را به عهده داشت.^۳ اسحق همین که از ورود ابراهیم و زیدیه آگاهی یافت، راضی نشد که با آنها به جنگ بپردازد. این بود که خود از یمن بیرون رفت و امور آن را برعهده ابراهیم گذاشت. ابراهیم مدتی به تنظیم امور یمن پرداخت و ارتش مجهزی را به سرکردگی، یکی از اولاد عقیل بن ابیطالب، سازمان داد و به مکه فرستاد تا با مردم حج بگزارد، اما او به جهت مشکلات جنگی نتوانست به مکه وارد شود.^۴

هنگامی که مأمون از فکر ابراهیم مطلع شد، برای مقابله با او، لشکری را به سرداری حمدو به بن علی بن عیسی بن ماهان را مأمور کرد تا با او به نبرد برخیزد؛ آنگاه یزید بن محمد را در مکه بجای حنظله مخزومی تعیین کرد.^۵ بدنبال این جریان، ابراهیم از یمن بیرون آمد تا در مکه به عقیلی بپیوندد و به اتفاق با سپاه عباسیان مضاف دهند، ولی هنگامی به مکه رسید که دور مکه را خندق کنده بودند و سپاه عباسی را فرستاده بودند که ابراهیم را دستگیر کند. ابراهیم با سپاه عباسی مضاف داد و بر یزید بن محمد عامل مأمون پیروز شد و وارد مکه گشت. یزید فرار کرد، اما بعضی از اصحاب ابراهیم، او را پیدا کردند و کشتند، آنگاه مانع برطرف شد و ابراهیم توانست به آسانی وارد مکه شود.

حمدویه سردار عباسی، هنگامی که به یمن رسید از جانب اهالی شهر مقاومتی ندید و به آرامی وارد شهر شد، ولی خود طمع ورزید که رشته بنی عباس را از گردن باز نهد

هنگامی که مأمون داستان حمدویه را شنید، ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) را بجای حمدویه منصوب کرد.^۱ گویند مأمون این کار را از آن جهت انجام داد که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، در خراسان بود و می‌خواست که رضایت علویان یعنی حضرت رضا (ع) را بدست آورد. این بود که برادر آن حضرت، ابراهیم بن موسی را به حکومت یمن منصوب کرد و این خود سیاست دولت عباسی بود.

از طرف دیگر، مأمون به سردارش عیسی الجلودی که حاکم مکه بود، دستور داد که با سپاه خود مسئله حمدویه را تعقیب کرده و او را مجازات سختی دهد و یمن را دوباره به قلمرو حکومت عباسی بازگرداند.

در واقع، انتصاب ابراهیم با سیاست مأمون هماهنگی داشت، زیرا ابراهیم به جانب یمن حرکت کرد تا آن را تصرف کند و لذا او با حمدویه جنگید و اصحابش را کشت و به شهر صنعاء مسلط گشت، اما حمدویه دوباره بازگشت و با ابراهیم مضاف داد تا آن که بر وی پیروز شد و ابراهیم به مکه گریخت و دیگر بار یمن به تصرف حمدویه درآمد.

عیسی الجلودی سردار عباسی که از جانب مأمون حاکم یمن شده بود با حمدویه مضاف داد و بر حمدویه پیروز گشت و وارد صنعاء شد. گویند حمدویه در لباس یکی از کنیزان خود فرار کرد که او را گرفته و کشتند، و در نتیجه یمن دوباره به قلمرو حکومت عباسی درآمد.^۲

ابراهیم تصمیم داشت که از مکه به یمن باز گردد و مردم را به رضای آل محمد فرا بخواند. ابراهیم به مکه آمد، خواست که دوباره ارتش خود را مجهز کرده به یمن برگردد اما دیگر نتوانست، ظاهر قضیه اینست که وفات ابوالسرایا و پراکنده شدن اتباع وی، سبب شد که ابراهیم از تصمیم خود منصرف شود. این بود که مأمون درخواست امان کرد و مأمون او را امان داد.^۳

روایتی دیگر اینست که برادرش حضرت رضا (ع) از وی پیش مأمون وساطت کرد و مأمون درخواست حضرتش را پذیرفت.^۴ ابراهیم سپس به بغداد آمد، و تا سال ۲۱۰ هـ

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۵۴

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۵۴

۳- مقالات الاسلامین ص ۸۲

۴- تحفه الازهار ج ۳ ص ۴۵

* ظاهر قضیه اینست که ابراهیم قصد خروج بر علیه مأمون را داشته است و از این جهت امام رضا (ع) از مأمون درخواست امان کرده است. "مترجمان"

۱- السلسله العلویه ص ۳۷

۲- دائرة المعارف بستانی ج ۲ ص ۱۴۲ و الفصول المهمه ص ۲۲۸

۳- منتهی الامال ج ۲ ص ۱۴۹

۴- مقالات الاسلامین ص ۸۳

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۴

۶- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۴۴

زنده بود که در آن سال مسموم شده ، از دنیا رحلت فرمود^۱.

از این جریانات روشن می شود که عباسیان در برابر نهضت های زیدیان آرام نبودند و همیشه موضع قاطعی می گرفتند یا نهضت را به کلی سرکوب و یا خاموش می کردند.

نهضت زیدی ها در طالقان

در زمان معتصم عباسی ، به سال ۲۱۹ هـ . محمد بن قاسم ، یکی از امامان زیدی ، دعوت خود را در طالقان آغاز کرد^۲.

هنگامی که خلافت عباسی به حکومت ابراهیم بن موسی در یمن پایان داد ، زیدیان نهضت خود را ، چه پنهان و چه آشکار ، ادامه می دادند تا بتوانند نهضتشان را میان مردم گسترش دهند .

اساساً "خلافت عباسی ، خطر زیدیه را درست فهمیده بودند ، و در نتیجه به انواع وسایل از جمله کشتار و تبعید ، می خواستند مانع روند نهضت و دعوت زیدیه شوند . آنها نه تنها زیدیه بلکه همه علویان را بدون استثنا سرکوب می کردند .

در این میان تنها مأمون بود که طبق سیاست منافقانه خود ، به علویان در رأس آنها حضرت رضا (ع) احترام می گذاشت و در مقابل رفتارشان نسبت به زیدیان صد چندان دُخیمانه بود . مأمون سیاست مسالمت آمیزی را با علویان شروع کرد ، چرا که پایتخت خلافت را از بغداد به خراسان مرکز علویان آن روز در شهر مرو ، انتقال داد ، و لباس سبز پوشید که رسم هاشمیان و علویان بود ، و لباس سیاه را که همیشه عباسیان به تن می کردند درآورد و از همه مهمتر حضرت علی بن موسی الرضا را که از امامان شیعه اثناعشری بود ، به ولایتعهدی خویش برگزید که کسی قبل از او جرأت این کار را نداشته است ، و با این کار مأمون خواست با علویان و شیعیان آنها ، کنار بیاید . با اینهمه خود از فرقه های شیعه بودند ، باین سیاست منافقانه مأمون اعتماد نکردند و همواره نهضت های خود را در کوفه مصر ، حجاز و یمن ادامه دادند .

ظاهراً ، زیدیان سیاست مأمون را در رفتار با علویان باور نداشتند و همواره درباره مأمون بدگمان بودند . از طرف دیگر خلع حضرت رضا از ولایتعهدی شاهد زنده ای بر بدگمانی ایشان بود که سرانجام منجر به مسموم شدن آن حضرت به دست مأمون شد .

پس از آنکه مأمون از دنیا رفت و زمام خلافت را برادرش معتصم به دست گرفت ، زیدیان فرصت را از دست نداده به رهبری محمد بن القاسم ، شورش خود را در طالقان بر ضد خلافت عباسی آغاز کردند . محمد قبل از اینکه به طالقان بیاید ، در کوفه زندگی می کرد . وی به زهد ، تقوی ، علم و فقه معروف بود و همیشه پشم سفید می پوشید ولذا به

۱- دائرة المعارف ، فواد البستانی ج ۲ ص ۱۴۲

محمد صوفی شهرت یافته بود، و به عدل و توحید* که از مبادی عقاید زیدیه و بخصوص فرقه جارودیه است، اعتقاد داشت. او مخفیانه در کوفه مردم را به رضای آل محمد (شعار زیدیان) دعوت می‌کرد و با اینکه پیروان زیادی گرد او جمع بودند هرگز دعوت خود را بجهت ترس از معتصم علنی نساخت.

از آنجا که محمد کوفه را بخاطر نزدیکی به مرکز خلافت عباسی برای دعوت خود مناسب ندید، با پیروان خود به خراسان که دور از مرکز خلافت و نیز مرکز شیعیان، و آماده انقلاب بر ضد خلافت عباسی بود، روی آورد، محمد در ولایت خراسان، در یک شهر اقامت نمی‌کرد، بلکه از شهری به شهر دیگر می‌رفت: مرو، سرخس، طالقان و نسا. گویند وی در عراق نیز همین روش را در پیش داشت و از شهری به شهر دیگر، می‌رفت و دعوت خود را میان شیعیان و زیدیان مخفیانه، تبلیغ می‌کرد. مدتی در شهر رقه شهرکی در کنار فرات، مسکن قوم مصر و چند ماهی در روز شهرکی دیگر ماند، سپس از آنجا به مرو آمد و توانست ۴۰ هزار از شیعیان را گرد جمع آورد.

پس از جمع آوری قشون ۴۰ هزار نفری، محمد، از مرو به طالقان (۴۰ فرسخی مرو) آمد تا دعوت خود را علنی سازد. وی در سال ۲۱۹ هجری شورش خود را از طالقان برضد خلافت عباسی آغاز کرد!

هنگامی که معتصم از قیام محمد در طالقان آگاه شد والی خراسان عبدالله بن طاهر را برای سرکوبی او، مأمور ساخت. عبدالله بن طاهر از زمان مأمون بخاطر خوش خدمتی حاکم خراسان بود، این پست در خانواده او نسل بعد از نسل وجود داشت. تا آنکه سامانیان بر آنها مستولی شدند. عبدالله، پس از دریافت پیام از جانب معتصم، برای سرکوبی محمد بن القاسم، حسین بن نوح رئیس شهربانی خود را در رأس ارتش برای مقابله با محمد اعزام کرد! دو قشون به مقابله پرداختند که در نتیجه، زیدیان، عباسیان را آنچنان شکست دادند که این شکست بر عبدالله بن طاهر سخت گران آمد. لذا او ارتش مجهز دیگری به سرداری نوح بن حیان بن جلیله را برای مقابله فرستاد و این دفعه نیز محمد بن القاسم

* در فصل عقاید زیدیه، به تفصیل در باره این دواصل سخن گفته شده است.

۱- مقاتل الطالبین ص ۵۷۹

۲- تاریخ ادبیات از اوارد براون ص ۱۹

پیروز شد. این رشادتها نشان می‌دهد که محمد چه مقدار در مواجهه با ارتش عباسیان آمادگی داشته است. اما این پیروزی چندان طولی نکشید و عباسیان برای سرکوبی پیروان محمد بن القاسم سخت تلاش می‌کردند که سرانجام نیز پیروز شدند. از این رو محمد، نتوانست بیش از ۴ ماه در طالقان بماند و همینطور از شهری به شهر دیگر می‌گریخت تا اینکه در شهر "نسا" مخفی شد. مدتی در آن شهر مخفی ماند تا آنکه فرماندار شهر از وجود محمد با خبر گشت.

طبری می‌گوید که پدر یکی از اصحابش با گرفتن ۱۰ هزار درهم فرماندار را به مخفیگاه او، هدایت کرده بود. نخست او را به نیشاپور بردند و سه روز نگه داشتند، سپس به سامرا پیش معتصم عباسی فرستادند. معتصم دستور داد او را به زندان ببرند. ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: معتصم دستور داد که او را بدون عمامه به حضورش بیاورند سپس او را به دسته‌ای سپرد که زیر نظرش بگیرند و نگذارند آرام باشد. تا اینکه محمد از دنیا رفت.

گویند که معتصم او را مسموم ساخت و در بعضی روایات آمده است که شیعیان وی در طالقان در روز عید فطر که مردم مشغول نماز بودند، به جایگاه او آمدند و او را فراری دادند.

در مورد مرگ او روایات مختلفی وجود دارد. عده‌ای می‌گویند که این زجرها و شکنجه‌ها آنچنان در مردم اثر گذاشت که عده‌ای در اثر غلو و بزرگ کردن رهبر نهضت‌ها که اثر طبیعی هر رهبریت است به امامت محمد بن القاسم را سال ۳۳۲ هـ. معتقد شدند. دسته‌ای دیگر معتقد بودند که او زنده است و روزی که زمین مملو از ظلم و جور بشود، خواهد آمد و آن را پراز عدل و داد خواهد کرد و او را همان مهدی موعود می‌پندارند. او شخصی عالم و زاهد بود و به هنگام وفات ۵۳ سال داشت. محمد، از خود، پسری بنام محمد باقی گذاشت که بعدها یکی از امامان زیدیه محسوب شد. سبب شکست محمد بن القاسم را مورخان، بی انضباطی قشون وی دانسته‌اند.

۱- مقاتل الطالبین ص ۵۸۱

۲- تاریخ طبری ج ۹ ص ۸

۳- مقاتل الطالبین، ص ۵۸۳

۴- مقاتل الطالبین ص ۵۸۵

۵- مروج الذهب ص ۵۲ ج ۴

۶- مقالات الاسلامیین ص ۸۲ و مروج الذهب ج ۴ ص ۵۲

۷- العصر العباسی الاول ص ۲۴۷

وضع سیاسی کوفه در سال ۲۵۰ هجری

این شکستها و هزیمتهای گاه و بیگاه علویان، هرگز موجب ضعف اراده آنها نگردید بلکه همیشه این قهرمانان مبارز، مبارزات سیاسی خود را برضد خلفای عباسی و به جهت استمرار عدل اسلامی و برچیدن ظلم و جور از طبقه مستضعف، مطابق عقاید و مبادی مذهب خود، ادامه می دادند. هرگاه نهضتهای زیدیان را در تاریخ دنبال کنیم پی می بریم که ستاد عملیاتی این حرکتها، شهر کوفه بوده است. این بدان جهت است که از دوره خلافت علی (ع) بیشتر ساکنان این شهر از شیعیان و دوستان اهل بیت بوده اند. اینست که ما در تاریخ، در آغاز نیمه دوم قرن سوم، با یک نهضت سیاسی بزرگ، به رهبری یحیی بن عمر، از امامان زیدی که مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد، مواجه می شویم.

مورخان اسلامی، اتفاق نظر دارند که سبب قیام یحیی بن عمر، از یک طرف اهانت عباسیان بود که او را مورد تمسخر قرار می دادند و از طرف دیگر ظلمها و ستمهایی بود که عباسیان بر مردم مسلمان روا می داشتند. باید توجه داشت که آل علی (ع) از روز نخست مدافعان عدل و مبارزان بر علیه ظلم و جور بوده اند.

یحیی در دوره معتصم عباسی، قبل از آنکه به کوفه بیاید، با عده ای از پیروان علوی خود سکونت داشت و خلافت بخصوص زیدیان، فضیلت و تقوای یحیی را مورد بحث قرار می دادند. اما پس از مرگ معتصم و آغاز حکومت متوکل عباسی، یحیی خواست که از خراسان به سامرا بیاید و در محیطی آرام در جوار شیعیان زندگی کند. او از این سفر هیچگونه قصد قیام نداشت، اما یک حادثه اسفبار سبب گردید که تصمیم بر قیام بگیرد.

طبری جریان را این چنین توصیف می کند. در ایام متوکل، یحیی بن عمر را قرضی بس گران سنگینی می کرد، از عمر بن جعفر متولی امور سادات علوی، درخواست کرد که قرض وی را پرداخت نماید. عمر با وی خشونت کرد و این اهانت بر یحیی گران آمد و او را در همان مجلس دشنام داد!

عمر نیز دستور داد که او را محبوس کنند؛ پس از مدت درازی خویشان یحیی، قرض وی را تکفل کردند و یحیی از زندان آزاد شد. آنگاه او را به مدینه السلام بغداد آوردند و در آنجا بود که با وضع اسفناکی زندگی می کرد. پس از مدتی دوباره به سامرا

برگشت و با شخصی بنام وصف از مأموران دولتی، ملاقات نمود که بازهم مورد توهین قرار گرفته، با خشونت با وی رفتار شد.

طبعی است که محرومیت غالباً سبب می شود که شخص محروم سربه طغیان بکشد.

ابوالفرج اصفهانی معتقد است که یحیی بن عمر در ایام متوکل به خراسان آمد، عبدالله بن طاهر حاکم خراسان او را رد کرد، لذا متوکل دستور داد که او را به عمر بن الفرج الرجعی، تحویل دهند. عمر، ضمن گفتگوئی به یحیی توهین کرد، یحیی فحشهای او را به خودش باز گردانید؛ عمر شکایت پیش متوکل برد این بود که متوکل دستور داد او را محبوس کرده کتک بزنند. یحیی مدتی در زندان ماند سپس آزاد شد ولی در بغداد پنهان گردید، تا آنکه در سال ۲۵۰ هجری در کوفه قیام کرد.

از متون تاریخی، چنین معلوم می شود که اهانت و توهینی که عامل متوکل به او کرده است، سبب گردید تا او تصمیم بر خروج بگیرد. اینست که از بغداد به کوفه رفت و در آنجا پنهان شد تا آنکه متوکل از دنیا رفت و المستعین بالله به خلافت نشست. یحیی اطرافیان خود را گرد آورد و راه کربلا را در پیش گرفت. آنگاه به خانه ابن صوفی طالبی وارد شد. ابن صوفی غذائی آورد که تناول فرماید و یحیی نخورد و گفت: *ان عشنا اكلنا* یعنی اگر باقی ماندیم خواهیم خورد. این آغاز قیام وی بوده است که شبانه از آنجا به کوفه آمد و بیعت خود را علنی ساخت و مردم را به رضای آل محمد دعوت کرد.

آغاز قیام یحیی بن عمر

فرماندار کوفه در آن وقت ایوب بن الحسن (بن موسی بن جعفر بن سلیمان) بود، یحیی در راه کوفه در قصبه فلوجه* وی را دید و سپس به قصبه دیگری در نزدیکی کوفه بنام عمد وارد شد. رئیس پست قصبه، از آمدن یحیی با خبر شد، گزارش آن را به فرماندار منطقه عبدالله بن محمد سرخسی داد. فرماندار محل نیز ماجرا را به والی کوفه نوشت و او را از قدوم یحیی بن عمر آگاه ساخت که آماده شود.

۱- مقاتل الطالبین ص ۶۳۹

۲- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۶ و تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۶۷

* فلوجه، قصبه ای در غرب فرات به کوفه، البلدان یعقوبی ص ۸۷

۳- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۷

یحیی سیدی با تقوی و متدین و بسیار مهربان بود! این بود که تصمیم بر خروج گرفت و با پیروان خود که بالغ بر دهها هزار نفر می‌شوند، به کوفه آمد و مردم کوفه نیز از قدوم وی استقبال کردند. هنگامی که رقم پیروانش به یک رقم معتنا به رسید، خروج کرد و زندان کوفه را تصرف نمود و زندانیان را آزاد کرد! سپس والی کوفه را گرفت و از شهر بیرون کرد و حکومت خود را اعلام نمود. یحیی با پیروانش به بیت المال آمد و همه بیت المال را که بالغ بر ۷۰ هزار درهم و هزار دینار می‌شد، گرفت، سپس روی به صرافان آورد و همه اموال دولتی را تصاحب کرد.^۳

وقتی که خبر خروج یحیی به خلیفه رسید و از انتقام وی آگاه شد عبدالله بن محمود را با ارتشی مجهز به تعقیب یحیی فرستاد. اما یحیی با شجاعتی تمام بر او پیروز گشت و آنچه اموال دولتی بود از او گرفت و این سبب شد که حکومتش در کوفه محکمتر گردد. سپس او سپاهی را به اطراف کوفه فرستاد که مردم را به بیعت او فرا خوانند. عده‌ای از زیدیان و دسته‌ای از اهل کربلا و مسیب و واسط^۴ به او پیوستند و در مکانی بنام بستان* رحل اقامت افکندند. مردم از اطراف دور او جمع شدند و هر روز بر شکوهش افزوده می‌شد.

یحیی از نفرت مردم نسبت به خلیفه عباسی، بویژه پس از تسلط ترک‌ها بر خلافت و ضعف المستعین بالله به نفع خود بهره‌برداری کرد، و بدین ترتیب از آل عباس انتقام گرفت. وقتی که خبر قیام یحیی به بغداد رسید، والی بغداد عبدالله بن طاهر^۵، یکی از نزدیکان خود، حسین بن اسماعیل را همراه یک ارتش مجهز که عده‌ای از رزم‌آوران شاخص امثال خالد بن عمران و عبدالرحمن بن الخطاب، معروف به فلس، را با دسته‌ای از خراسانیان برای سرکوبی یحیی گسیل داشت^۶. حسین بن اسماعیل در نزدیکی قریه‌ای بنام سور با اطرافیان یحیی مصادف شدند قشون عباسی هرکه را با یحیی بیعت کرده بود، اسیر و آنگاه کشت. هنگامی که خبر قشون به یحیی رسید با هواداران خود به کوفه آمد و با عبدالرحمن بن الخطاب روبرو شد و جنگ آغاز گردید، عبدالرحمن شکست خورد و به طرف

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۴۹

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

۳- تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۶۷ و کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۰

۴- مقاتل الطالبیین ص ۶۴۰

* بستان ابن معمر، محل پیوستن دو وادی یمانی و شامی هستند و مردم به غلط می‌گویند بستان ابن عامر (مراد الاطلاع) البلدان ص ۹۱ "مترجمان"

۵- آلاذاد السلطانیة ص ۱۶۵

۶- یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸ و تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۷

شاهی نزدیکی کوفه عقب نشینی کرد و در آنجا اردو زد که بعداً "حسین بن اسماعیل به او پیوست و مشغول سازماندهی لشکر شدند.

یحیی قبل از آنکه با حسین بن اسماعیل سردار عباسی جنگ آغاز کند عبدالرحمن را پیشوا کرد و این کار در کوفه پیچید و این بود که زیدیان از اطراف جمع شدند و به وی پیوستند و دوباره صدای خود را به رضای آل محمد بلند کردند، همه به او پیوستند و از خواص شیعه و آنهایی که در تشیع خود صاحب بصیرت بودند^۱ سر به بیعت نهادند، حتی جماعت بغداد نیز از روی ترس بیعت کردند. یحیی سخت به عقیده خود پایبند بود و به فقر و محرومین محبت می‌کرد و قوم خود را همیشه بر خود مقدم می‌داشت^۲ یحیی همچنان در کوفه ماند و کارهای خود را مرتب کرد و خود را برای خطرهای حمله‌های بعدی عباسیان آماده ساخت، تا آنکه دو باره حسن بن اسماعیل و عبدالرحمن بن خطاب خود را برای جنگ با یحیی آماده کردند. و از طرف المستعین بالله یکی از سرداران ترک خود بنام کلک لتکین^۳ را همراه عده‌ای به کمک حسین فرستاد و این چنین هرروز بر تعداد قشون عباسی افزوده می‌شد. زمانی اطرافیان یحیی، آنهایی که چندان اطلاعی از فنون جنگی نداشتند از آمدن قشون خلیفه آگاه شدند، به یحیی اصرار کردند که به جنگ حسین بن اسماعیل اقدام کند تا اینکه جلوی خطرهای بعدی را بگیرد.

آغاز جنگ

در شامگاه ۱۳ رجب ۲۵۰ هجری در کوفه، یحیی با عده‌ای از یاران کوفی خود که پیشاپیش آنها، هیظم بن علا بن جمهور عجلای از دلاوران بنی اسد قرار داشت، جنگ را آغاز کرد. جنگ شب شروع شد و تا صبح ادامه داشت، از دوطرف تعداد زیادی کشته شدند ولی از طرف علویان کشته‌ها زیاده‌تر بود. این بود که زیدیان ضعف خود را در برابر عباسیان احساس کردند و سلاحهای خود را انداختند و از میدان جنگ فرار کردند و فرمانده سپاه هیظم بن علا^۱ اسیر شد، در معرکه بجز یحیی و عده‌ای از زیدیان کسی نمانده بود تا آنکه یحیی نیز شهید شد. عجیب اینکه مردم ابتدا از شهادت یحیی بی‌خبر بودند طبری مورخ معروف نقل می‌کند: پسر خالد بن عمران که خیر نامیده می‌شد اول یحیی را شناخت و گمان

۱- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۰۰

۲- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۴۹

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

کرد که او یکی از اهالی خراسان است سپس معلوم گشت که او یحیی بوده است.^۱ سعدالضیایی جنازه یحیی را پیش حسن بن اسماعیل آورد در حالیکه صورت او با چند ضربه شمشیرزخمی شده بود.^۲ بعد یکی از دشمنانش بنام حسن بن المنتاب سرش را جدا کرد و آن را برای والی بغداد عبدالله بن طاهر تحفه فرستاد و او دستور داد که آنرا به سامرا مرکز خلافت ببرند و بردروازه شهر آویزان کنند. این کار خشم مردم را که محبت یحیی را به دل داشتند برانگیخت و می رفت که شورش بپا خیزد.^۳ این بود که دوباره آنرا به بغداد برگرداندند و به مدت کوتاهی مقابل پل بغداد آویزان کردند. اما این کار نیز خشم دوستان یحیی را در بغداد برانگیخت، و بخصوص اینکه وی در بغداد و بصره، پیروان زیادی داشت. ناگزیر سر را پائین آوردند و درون صندوقی در انبار اسلحه گذاشتند. پس از شهادت یحیی حسین بن اسماعیل سر آنهایی را که به شهادت رسیده بودند به بغداد فرستاد که در قصر باب الذهب مدفون ساخته شد. سپس محمد بن عبدالله از والی کوفه درخواست کرد که باقیمانده یاران یحیی را ببخشد و شاید این بدان جهت بود که میخواستند رضایت آنها را جلب کنند. مردم دسته دسته میآمدند و قتل یحیی بن عمر را به عبدالله بن طاهر تبریک میگفتند.^۴ در همین مجلس عدهای از اولاد جعفر بن ابیطالب حضور داشتند و سخت از این واقعه متأثر شدند. از میان آنها داود بن الهیثم الجعفری^۵ بود که نتوانست نگه دارد و بلند شد و گفت تو در مرگ کسی تنهت میگویی که اگر رسول الله حاضر بود، میبایست بوی تسلیت گفت^۶ سپس از مجلس بیرون آمده و گریه کنان این اشعار را میخواند:

ای فرزندان طاهر بخورید گوشت کسی را که درد آور است خوردن او زیرا که گوشت فرزندان رسول، گوارا نخواهد بود. مسلماً خونی که خوانخواه آن خدا باشد حقی است که نتیجه آن خواری و زبونی خواهد بود.^۷

۱- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۶۹

۲- مقاتل الطالبین ص ۴۳

۳- تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۶۹

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

۵- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱

۶- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۰۸

یابنی طاهر کله دبیا ان لحم البنی غیرمری

ان وترا یكون طالیه الله هر لوتر بخاصه بالحری

۷- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۰ و کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱

یحیی بخاطر دیانت و معاشرت خود در دل بسیاری جای داشت و این بود که پس از شهادتش خیلی ها اندوهگین شده و در شهادتش شعرها سرودند.^۱ یکی از شعرا در مرثیه یحیی چنین گفته است:^۲

در شهادت یحیی، اسبان (تیزرو در میدان جهاد) گریستند و شمشیر تیز و بران بر مرگ وی اشک ریخت. سرزمین عراق در سوگ یحیی گریه کرد. به علاوه قرآن و منزل نیز در غم او به گریه درآمد. او آنچنان محبوب بود که اماکن مقدس در سوگ او به عزا نشستند. چگونه آسمان و طبیعت بر او گریه نکند و بلا بر ما نازل نشود، آن روزی که گفتند ابوالحسن شهید شده است. با مرگ او خاندان رسول و دختران پیامبر گریانند و سیل اشک در فقدان وی جاری است. صورت زیبای او را شمشیر دشمن بریده است فدای صورت زیبایی گردهم که خاطره او همواره در دل من باقی است و همیشه مرا رنج می دهد. مرگ او قتل حسن را بخاطر می آورد زیرا که هر دو شهیدند پس سلام و رحمت خدا بر او باد.

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۱۴۹

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۱ و مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۱۴۹

متن اشعار:

بکت الخیل شجوها بعد یحیی	وبگاه المنهند المصقول
وبکته العراق شرقاً وغرباً	وبگاه الکتاب و التنزیل
والمصلی والبيت والركن والحجر	جمعا لهم علیه عوبل
کیفلم تسقط المساء علینا	یوم قالو ابوالحسن قتیل ،
وبنات النبى یندبن شجوا	موعجات ر موعهن تسیل
قطعت وجهه سیوف الاعیادی	بابی وجهه الوسیم الجمیل
ان یحیی ابقی بقلبی عیلاً	سوف یودی بالجسم ذلک القتیل
قتله مذكر لقتل علی	وحسین یوم اودی الرسول
فصلاه الاله و قفا علیهم	ما یکی موجه وحن شکول

حتی ابن الرومی شاعر عباسیان نیز در مرثیه وی چنین سرود:

بنگر که کدام راه را انتخاب کرده ای زیرا که بیش از دو راه، راه دیگری نیست خط راست و خط انحرافی. درود و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد که همواره در راه او مبارزه کردی. آن سرزمینی که در آن مدفون گشته ای، همچنان مورد رحمت خداوند باد و همواره الطاف خداوندی شامل حال تو باشد!

همچنان که علی بن محمد بن جعفر علوی، متولی امور سادات (نقیب السادات) و شاعر اهلبیت در مرثیه یحیی بن عمر چنین سرود:

ای باقیمانده نیاکان صالح و نتیجه سرمایه های اصیل (بنی هاشم) ما در طول زمان همیشه مقتول ویا مجروح شده ایم، چه زیانبسار است این روزگار غدارو چه سیماهای نیک و شایسته ای را زیر زمین دفن کرده است.

آه از روزشهادت توای یحیی که چقدر بر دل های جریحه دار شیفتگان خود رنج آوراست.

متن اشعار:

اما مک فانظر ای نهجک تنهـج	طریقان شتی: مستقیم واعوج
ومنها، سلام و ریحان و روح ورحمه:	علیک حمدود من الظل سجعج
ولابرج القاع الذی انت جـاره	یرف علیه الاحـوان المفلج
۱- الاداب السلطانیـه ابن طقطقی ص ۱۸۰	
۲- مروج الذهب مسعودی ج ۴ ص ۱۵۰	

متن اشعار:

یا بقایا السلف الصالح	والتجـر الرـمـبـح
سخن الایام من بیـن	قتل وجـریـح
خاب وجـه الارض کم	غیب من وجـه صبح
آه من یومـک ما او	داء للقلب القریح

فصل ششم

تاریخ علویان در طبرستان

فتح طبرستان

طبرستان (گرگان و مازندران امروز) منطقه ای کوهستانی است که در کناره دریای خزر قرار گرفته است که از شرق به گرگان و قوس و از غرب به دیلم و از جنوب به ری (تهران امروز) محدود می باشد. طبرستان دارای شهرهای متعددی است که از جمله دیلم یکی از آنها است. مهمترین شهرهای طبرستان عبارتند از: آمل، ساری، ترنجه و استرآباد. سرزمین طبرستان منطقه ای کوهستانی است که به سبب زیباییش آن را مازندران گویند. این منطقه بجهت کوهستانی بودن، از دیگر مناطق ایران جدا شده است. که سرزمین مازندران را سرزمین اسپهبد به معنی شاهنشاه می گویند.^۴

مذهب مردم طبرستان

مذهب مردم طبرستان قرنهای زردشتی بوده است و اسلام تا مدتها بعد به آن سرزمین راه نیافته بود.

هنگامی که منصور دوانیقی سال ۱۴۴ هـ به خلافت رسید، تصمیم گرفت که آن سرزمین را فتح کند.^۵ وی سردار خود، ابوالخصیب را فرستاد تا طبرستان را از دست فرماندار زرتشتی آن خورشیدین دادمهر بگیرد. حمزه اصفهانی می گوید: وقتی که منصور دوانیقی پس از ماجرای ابومسلم خراسانی، از مرو برمیگشت در راه خود به محلی میان سمنان و اجرین رسید و چشمش به کوههای سر به فلک کشیده قوس و طبرستان افتاد و لحظاتی شگفت زده به آن کوهها نگاه کرد. راوی می گوید: گفتم چه شده است که امیر این چنین مبهور شده است. گفت: این کوههای بلند جلب توجهم کرد. گفتم آیا امیر (خلیفه) می داند که هنوز پشت این کوهها به تصرف دولت عباسی نیامده است و هنوز به دست مجوسی ها اداره می شود. از این جهت منصور تصمیم گرفت که طبرستان را فتح کند اما پس از فتح، بجهت دوری منطقه و دشواری راه و مواصلات و سرد بودن هوای منطقه چندان اهمیتی در حفظ آن نشان نداد.

۱- تاریخ سنی الارض والانبیاء ص ۱۷۳ ۲- الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۱۴۹

۳- لطائف المعارف ص ۱۸۶ ۴- تاریخ البدان ص ۲۷۶

۵- تاریخ طبرستان، اسفندیار مرعش ج ۱ ص ۱۷۸ ۶- همان مدرک ۱۷۸

هنگامی که مأمون الرشید به خراسان آمد و سرور را پایتخت خود قرارداد، درباره طبرستان را فتح کرد و مازیار را (که مسلمان شده بود و بنام محمد نامیده می شد) والی آن منطقه قرارداد! پس از مرگ مأمون، برادرش معتصم به خلافت نشست و مازیار را در حکومت مازنداران تثبیت کرد، اما مازیار بر ضد معتصم قیام نمود، لذا معتصم عبدالله بن طاهر والی خراسان را همراه عمویش حسن بن الحسن برای سرکوبی مازیار (اسپهد) مأمور ساخت. از طرف دیگر برادر مازیار، فوهیار پسر قارون، به یاری برادرش شتافت و برضد دولت عباسی قیام کرد. عبدالله بن طاهر ذوالریاستین ابتدا خواستند که به وی امان دهند اما او فرار کرد و اطاعت نکرد، لذا او را گرفتند و به سامرا فرستادند (۲۲۵هـ). آنها مازیار و بابک خرمین را تازیانه زدند، اما فوهیار را گرفته و کشتند. این بود که طبرستان بدست عباسیان افتاد و عبدالله بن طاهر والی آن گردید و بعداً "پسرش طاهر بن عبدالله را جانشین خود ساخت و طبرستان به مدت ۱۲۶ سال به دست عباسیان بود^۲ تا اینکه در سال ۲۵۰ هجری حسن بن زید علوی حکومت بنی عباس را برچید.

تأسیس حکومت علویان در مازندران

تاریخ دولت علویان به مؤسس آن، حسن بن زید^۳ (حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی) که داعی کبیرش خوانند بازمی گردد که به سال ۲۵۰ هجری حکومت علویان را بنیان گذاری کرد.

داعی در اصطلاح فرقه زیدیه به یکی از شخصیت های بزرگ که غیر از امامان زیدیه باشد و مردم را به رضای آل محمد دعوت کند، اطلاق می شود. زیرا امام در فرقه زیدیه همانند شیعه امامیه نیست که به نص تعیین شود، بلکه به اختیار و تعیین اصحاب حل و عقد از میان فضلاء اهل بیت و از نسل فاطمه، با شرایط خاصی تعیین می شود. بنابراین فرقه زیدیه در شرایطی خاص دعائی را به رهبری خود انتخاب کرده اند که دارای صفات ویژه ای بوده اند و این دعوات پیش زیدیه از احترام فراوانی برخوردار بوده اند. شرایط داعی همانند امام داشتن علم، تقوی، شجاعت و حسن سابقه است^۴. به همین دلیل است که

فرقه زیدیه به واسطه دعوات توانسته اند که بدورترین نقاط آن روز از جمله طبرستان نفوذ نمایند و مذهب تشیع و از جمله مذهب زیدی را رواج دهند. از مهمترین دعوات زیدی در طبرستان، علاوه بر حسن بن زید و برادرش محمد، ناصرالاطروش بوده است که دولت علویان را در طبرستان و بلاد دیلم تأسیس کرد!

قدوم حسن بن زید به طبرستان

حسن بن زید، نخست همراه یحیی بن عمر در دوره مستعین خلیفه عباسی در کوفه می زیست پس از آن که یحیی به شهادت رسید از جمله کسانی که فرار کردند، حسن بن زید بود که به ری آمد و از آنجا به دیلم پناهنده شد. حسن مدتی در آنجا ماند تا آن که شرایط اقتضا کرد که به طبرستان رفته حکومت علویان را پی ریزی کند. ضرورت این اقدام بدان جهت بود که، عامل طبرستان در آن روز سلیمان بن عبدالله بن طاهر نماینده محمد بن طاهر والی خراسان و دیلم بود. محمد بن اوس بلخی نیز از جانب المستعین بالله مأموریت داشت تا در کنار سلیمان به مأمور طبرستان رسیدگی نماید. محمد نمایندگان خود را به اطراف طبرستان می فرستاد که حکومت بنی عباس را محکم کنند و از جمله پسرانش را والی شهرهای بزرگ طبرستان قرار داد. در این میان دوشهر کلاروچالوس از شهرهای طبرستان تحت حکومت محمد و جعفر پسران رستم اداره می شد^۱.

هنگامی که المستعین بالله به نهضت یحیی بن عمر خاتمه داد، تمامی اراضی کلاروچالوس و مقدار زیادی از زمینهای اطراف را که ملک اهل آن منطقه بود و به آزادی احشام و مواشی خود را در آن چرا می دادند، غصب کرده آنگاه همه را به عامل خود محمد بخشید.

محمد کاتب نصرانی خود بشیر بن هارون و برادرش جابر بن هارون را فرستاد که این اراضی را تصرف نمایند^۲. زمانی که نمایندگان محمد آمدند که زمینهای کلاروچالوس را تصرف کنند، زمینهای موات اطراف را نیز که چراگاه دامهای اهالی منطقه و ملک آنها بود به زور تصرف کرده و به متصرفات خود ملحق کردند. این کار اهالی منطقه را تحریک کرد و چون چراگاه خود را از دست داده بودند کینه اینکار را در دل گرفتند و منتظر فرصتی

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

۲- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۱

۳- تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۱

۱- فتوح البلدان، البلاذری ج ۲ ص ۴۱۶

۲- تاریخ سنی الارضا والانبیاء ص ۱۷۴

۳- فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

۴- دائرة المعارف الاسلامیه ماده (داعی)

بودند تا انتقام خود را از عامل محمد بن اوس بگیرند. از طرف دیگر پسران محمد که حکمران بلاد طبرستان و افرادی کم سن، بی تجربه و احمق بودند سبب رنجش ساکنان محل شده، آنها را به عصیان وا می داشتند.^۱ همچنین خود محمد بن اوس نیز دست به کشتار و اسارت و اذیت مردم دیلم که مردمانی سالم بودند، می زد اینها، عواملی بود که شرایط را برای یک شورش همگانی آماده ساخت تا مردم طبرستان انتقام خود را از حکام عباسی بگیرند.

از بررسی تاریخ روشن می شود که مردم طبرستان، ابتدا از قدرت چندانی برخوردار نبودند که بتوانند با حکام عباسی مقابله کنند. اما با تشویق محمد و جعفر حکمرانان کلارو چالوس و پسران رستم دیلمی که به شجاعت و سخاوت و حسن اراده معروف بودند تشجیع می شدند که قیام کنند؛ بویژه هنگامی که محمد و جعفر از تصرف عدوانی جابر بن هارون نصرانی مطلع شدند، بر ضد عامل محمد بن اوس شوریدند و او را مجبور به فرار کردند. فرار فرماندار به مردم این جسارت را داد تا همگی قیام کرده، انتقام خود را از ظالمان بنی عباس بگیرند.^۲ در اثر ظلم حکمرانان بنی عباس، مردم دیلم و طبرستان به فکر افتادند که برای انتقام گرفتن از این ستمگران تاریخ به پیروزی از دشمنان آل عباس یعنی علویان برخیزند. همینکه محمد و جعفر و پسران رستم دیلمی، محمد بن ابراهیم یکی از سادات علوی را که مقیم طبرستان بود برای رهبری نامزد کردند مردم چون تشنگان حقیقت، گرد شمع وجودش جمع شدند تا دسته جمعی بر ضد عباسیان شورش کنند. محمد بن ابراهیم، مردی عابد، زاهد و مسن بود و از این جهت مردم طبرستان، به اصرار از وی می خواستند که قیام کرده و آنها را از ظلم بنی عباس نجات دهد.^۳

واقع قضیه چنین است که علویان همواره بطور متفرق در طبرستان پراکنده بودند و مردم می دانستند که اینها با عباسیان دشمنی دیرینه دارند و نیز عدالت و حسن رفتار زهد و تقوای علویان پیوسته مشهور و زبانزد بود. اینست که مردم طبرستان با اصرار از آنها می خواستند که قیام کرده و عدالت را گسترش دهند. با اینحال اجتماع مردم دیلم محمد بن ابراهیم را قانع نساخت و به آنها اظهار داشت: من سزاوار این نهضت نیستم،

اما داماد شجاعی دارم که بخوبی می تواند از عهده این کار برآید، اگر در ادعای خود صادق هستید بدنبال او بروید! از این جهت مردم دیلم، نصیحت و مشورت وی را پذیرفتند و بدنبال حسن بن زید که از سادات شجاع و مدبر بود رفتند و به رهبری وی راضی شدند تا شاید با قیام و رهبری این سید علوی مردم از ظلم و ستم عباسیان رها شوند.^۴

بیعت حسن بن زید

حسن بن زید، در مدینه بدنیا آمد؛ بعد از بلوغ، راهی عراق شد و در نهضت یحیی بن عمر شرکت کرد. وی پس از شکست یحیی، به ایوان فرار کرد و در شهر ری اقامت گزید.

حسن از ابتدا مردی بلند همت، و صاحب اراده ای بسیار قوی بود، از این جهت مردم به وی اعتماد کردند و هنگامی که مردم دیلم و طبرستان از محمد بن ابراهیم درخواست کردند که از حسن بن زید بخواهد که به طبرستان برود و بر ضد عباسیان قیام کند به سرعت دعوت مردم را پذیرفت و آماده قیام گشت. به علاوه، حسن از آنجا که از ظلم و جور عباسیان رنج می برد، می خواست همانند اسلاف خود قیام کند. با این حال حسن مخفیانه در ری زندگی می کرد و هرگز امر خود را آشکار نمی ساخت تا آنکه شرایط مقتضی شد که نهضت خود را آغاز کند. از این جهت وقتی که این خبر به دیلم و طبرستان رسید، مردم دسته دسته با وی بیعت کردند و این نخستین بار بود که مذهب زیدی در دیار طبرستان انتشار می یافت.

در نتیجه همه شهرهای طبرستان، کلاردشت، چالوس، و همه اطراف دیلم، با حسن بن زید بیعت نمودند.^۵ علاوه بر مردم، محمد و جعفر دو پسر رستم که حکمرانان کلاردشت و چالوس بودند، متحد شدند که با بیعت و رهبری حسن، با سلیمان بن عبدالله عامل عباسیان به نبرد بپردازند.^۶ زمانی که سلیمان و محمد بن اوس در ساری خود را برای جنگ با حسن بن زید آماده می کردند، فرمانداران سلیمان از مناطق خود فرار کردند و شهرها در اختیار حسن و اتباع او قرار دادند. این جریان اوضاع را به نفع حسن تغییر داد و طبرستان بدون جنگ تسلیم گشت و حسن بن زید بدون خونریزی بر همه طبرستان مستولی گشت و همه اهالی آن بجز ساکنان کوه فریم که همچنان براسپهبد، فارون بن اسفندیار حکمران کوه فریم وفادار ماندند، با وی بیعت کردند.^۷

۱- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۱

۲- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۳

۳- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۳ و سراسلسلد العلویه ص ۲۰

۴- تاریخ مازندران مرعش ص ۲۰۲

۵- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۳۴

۶- البدایه و النهایه ۱۱۰ ص ۶

۷- تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۳

گویند وقتی که محمد بن اوس بلخی شنید که حسن بن زید بطبرستان آمده و می‌خواهد بر ضد عباسیان قیام کند، کسی را پیش عبدالله بن سعید و محمد بن عبدالکریم که از مشاهیر قلعه کلارستان بودند، فرستاد که بیایند و در برابر هجوم حسن آماده قتال شوند. اما این آرزوی محمد بن اوس برآورد نشد، زیرا آندو قبل از این قضیه فرار کرده و ترک طاعت آل عباس گفته بودند. این بود که حسن بن زید با فراغ خاطر وارد کلاردشت شد و آن دوشخصیت در سعدآباد بسال ۲۵۰ هـ با وی بیعت کردند.

شرایط بیعت با حسن بن زید

در تاریخ آمده است که مردم طبرستان بیعت خود را با شرائط: عمل به کتاب و سنت و امر به معروف و نهی از منکر انجام دادند. از این رو قیام حسن بن زید بر اساس اجرای احکام قرآن و سنت و اصلاح جامعه از راه امر به معروف و نهی از منکر استوار بود. حسن مدتی در سعدآباد پیش عبدالله بن سعید ماند، سپس از آنجا به شهری (کوشیده نامی) در ساحل دریا آمد که دعوت خود را به مردم برساند.

علی بن اوس، خبر ورود حسن بن زید را به برادرش محمد بن اوس گزارش داد. حسن راه خود را به شهرکجور که محمد بن ابراهیم پدر زینش در آنجا زندگی می‌کرد، ادامه داد. محمد بن ابراهیم، از ورود دامادش حسن بن زید همراه شیفتگان حکومت آل محمد در ۲۷ رمضان سال ۲۵۰ هجری استقبال گرمی به عمل آورد. حسن بن زید مشغول تنظیم امور ارتش خود شد و داعیان خود را برای تبلیغ و اخذ بیعت به چالوس و اطراف فرستاد و خودش بسوی آبادی ناتل و بایدشت که دو قصبه در نزدیکی شهر آمل بود، رفت. در پیشاپیش قشون حسن بن زید محمد و جعفر پسران رستم قرار داشتند. آنها همین که به حوالی آمل رسیدند محمد بن اوس ارتش خود را به فرماندهی محمد اخشید به جنگ قشون زیدی فرستاد. دو ارتش باهم مصاف دادند و جنگ سختی درگرفت و در نتیجه محمد اخشید سردار عباسی کشته شده سرش را بردند و برای حسن بن زید داعی زیدی هدیه فرستادند. به همین ترتیب آمل فتح شد و قشون علوی به شهر وارد شدند و ارتش عباسی پراکنده گشته و محمد بن اوس به جعفر بن شهریار پناهنده شد.

اما حسن بن زید مدتی در بایدشت توقف کرد و از سردار خود محمد بن حمزه درخواست کرد که از دیالمه کمک بطلبد. آنها نیز به کمک حسن شتافتند و ۶۰۰ نفر از آنها به وی پیوستند سپس دسته جمعی به شهر آمل آمدند. از جمله عواملی که سبب پیروزی حسن بن زید شد این بود که بعضی از فرمانروایان بومی مازندران همچون: بادسیبان مصمغان و خورشید پسر جستان وویکن به او پیوسته و اعلام وفاداری کردند. او، بعد از این پیروزی سریع، سردار خود محمد بن حمزه را با ۲۰ سواره و ۲۰۰ پیاده به آمل فرستاد و خودش نیز بعد به آنها پیوست که در آنجا با قشون عباسی روبرو شود. دو ارتش در نزدیکی آمل باهم به نبرد پرداختند؛ جنگ آنچنان شدت یافت که بعضی از یاران حسن بن زید از ناگهانی بودن جنگ با وی به مخالفت پرداختند و از وی جدا گشتند. او به تنهایی جنگ را ادامه داد تا آنکه پیروز شد و شهر آمل را فتح نمود. حسن با پیروزی وارد شهر شد و عده‌ای از مخالفان را کشت سپس وارد مسجد شده مردم را به بیعت خود دعوت کرد، و عموم مردم آمل بیعت کردند، سپس او به تنظیم امور شهر پرداخت. پس از آن حسن بن زید فرماندارانی برای شهرها معین کرد و از جمله محمد بن عبدالعزیز را حاکم رویان جعفر بن رستم را حاکم کلاردشت و محمد بن ابی العباس را برای چالوس تعیین کرد.

ورود محمد بن ابراهیم

از آنجا که مردم آمل جهت زهد، تقوی، و کهنولت محمد بن ابراهیم، به او علاقه داشتند از وی تقاضا کردند که به آمل تشریف بیاورد. حسن با احترام فراوان آمل را به محمد بن ابراهیم واگذار کرد و خود به ساری که هنوز در دست عباسیان بود رفت. او به شهر توچی در نزدیکی ساری وارد شد و از آنجا به قصبه جمنو رفت. در این شهر بود که از قارون بن شهریار حکمران جبال نامه‌ای دریافت کرد که در آن بیعت خود را اعلام می‌داشت و از وی اطاعت می‌کرد. اما این خدعه‌ای بیش نبود زیرا که وی بعداً "زیرپیمان خود زد و از اطاعت حسن بن زید خارج شد".

- ۱- البدایه والنهایه ج ۱۱ ص ۶
- ۲- تاریخ طبرستان و مازندران تالیف مرعش ص ۲۰۴
- ۳- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۷۴
- ۴- تاریخ مازندران مرعش ص ۲۰۴

هنگامی که سلیمان بن عبدالله از لشکرکشی حسن بن زید اطلاع یافت برای مقابله با وی ارتشی به سرداری اسدبن جندان فرستاد تا با وی به مصاف بپردازد. سلیمان در شهر توحی از توابع ساری با حسن بن زید روبرو شد. در ابتدا سلیمان از میدان جنگ فرار کرد اما بعداً ارتش او برگشت و جنگ را ادامه داد. جنگ بشدت میان دو ارتش درگرفت تا جایی که بعضی از اصحاب حسن، به مخالفت برخاستند. با این حال جنگ به نفع حسن تمام شد و اصحاب وی پیروزمندانه وارد ساری شدند و سلیمان از شهر فرار کرد و پس از آن که فهمید همه مردم دماوند، اسپهبد، بادوسیان، از شهرهای طبرستان با حسن بیعت کرده اند تصمیمش به جنگ با حسن بن زید سست گردید و ناچار شد که به استرآباد پناهنده شود. بدنبال این پیروزی بزرگ مردم لاریجان و قصدان از توابع طبرستان بیعت نمودند. حسن بن زید پس از فتح ساری و دیگر توابع آن، از هواداران خود درخواست کرد که به آمل برگردند زیرا که دیلمیان در جنگ با عباسیان به غنایم بزرگی دست یافته بودند و لازم بود که سهم خود را از آنها بگیرند!

شکست پس از پیروزی

سلیمان بن عبدالله، بعد از پیروزی بزرگ ارتش حسن بن زید (داعی) به ساری برگشت تا خود را برای جنگ آماده سازد. از طرفی به شهرچمنورفت تا از اقدامات سلیمان آگاه شود. این دو در چمنو بهم رسیدند و جنگ سختی درگرفت و بسیاری از طرفداران حسن کشته شدند این بود که داعی فرار کرده، به آمل رفت. اما بدنبال آن سپهبد قارن بن شهریار با سلیمان بن عبدالله متحد شده برای دستیابی به حسن به آمل آمدند تا او را دستگیر نمایند ولی داعی از آنجا نیز فرار کرده و به چالوس پناهنده شد و در نتیجه عباسیان دوباره به شهر آمل هجوم آورده و آن را به تصرف خود درآوردند.

محمد بن طاهر حکمران عباسی، خبر این پیروزی را در نامه ای به المستعین بالله در بغداد نوشت و او را از شکست ارتش حسن بن زید و استرداد آمل مطلع ساخت. مردم شهر از کار خود پشیمان گشتند و دوباره بیعت خود را با حسن تجدید نمودند.

ارسال کمک

از طرف دیگر مردم دیلم و گیلان پس از شنیدن گزارشات جنگی به کمک داعی شتافتند و با اعزام قشونی سلیمان و سپهبد را که در شهر بایدشت پناهنده بودند تعقیب کردند. دو قشون دوباره به جنگ پرداختند و جنگ سختی درگرفت در این جنگ علویان پیروز شدند و قشون عباسی شکست خورد و جعفر بن شهریار و عده ای از یارانش کشته شدند این پیروزی جرأت بیشتری به حسن و اطرافیانش داد که دوباره به شهر آمل برگردند. حسن مدتی در آمل ماند و از آنجا نمایندگان خود را به اطراف گسیل داشت.

توطئه سلیمان

سلیمان بن عبدالله پس از آنکه فرار کرد، خود را به خراسان رساند و با جمع آوری قشونی خود را برای مقابله با داعی آماده ساخت.

حسن غافل از اینکه سلیمان در فکر توطئه دیگری است قشون خود را دستور استراحت داد تا کمی از خستگی جنگ آرام گیرند. در نتیجه این دستور همه دیلمیان با اطمینان خاطر به شهرهای خود برگشتند. بنابراین طبیعی بود که حسن عده کافی برای جنگ در اختیار نداشت. ناگهان سلیمان از طرف ساری به قشون حسن هجوم برد این بود که داعی ناچار شد که آمل را ترک گوید و به چالوس بیاید و در چالوس شنید که رئیس دیلمیان وفات یافته است. با این حال از اتباع وی ۴۰۰ نفر دوباره با داعی بیعت کرده و همگی از راه دریا به چمنو آمدند که با سلیمان به جنگ بپردازند. جنگ دوباره شروع شد سلیمان فرار کرد و همه اموال خانواده اش را باقی گذاشت.

حسن با پیروزی به ساری برگشت و زن سلیمان را با عدالت اخلاقی که از صفات بارز وی بود سوار مرکبی کرد و به شهر گرگان فرستاد تا به شوهرش بپیوندد اما اموال و ثروت سلیمان را میان افراد قشون تقسیم کرد. طبری مورخ معروف می نویسد که سلیمان بن عبدالله خود بخود شکست خورد زیرا احساس کرد که طاهریان (محمد بن طاهر) تشیع را پذیرفته اند.

به همین دلیل ، هنگامی که حسن به طبرستان آمد سلیمان از کرده خود پشیمان شد و تشیع خود را اظهار نمود و در مدحش این اشعار را سرود :

شنیده‌ام که سربازان حسن بن زید روی بسوی ما می‌آوردند و می‌خواهند که کارهای ما را اصلاح کنند . ای گروه طاهریان اگر گفته‌ها و اخبار رسیده راست باشد پس وای بر من و بر همه طاهریان با که چگونه بدبخت شدیم اما من در میان شیعیان هنگامی که سرگذشت خود را مطالعه می‌کنم من در سدرسته این شیفتگان قرار گرفته‌ام .
آیا عذر و معذرت در پیش رسول خدا پذیرفته است ؟ هنگامی که خونهای خاندان فاطمه بر علیه ما شهادت دهند ؟

بدنبال این پیروزی بزرگ سپهد فارون بن شهریار ، با دوسببان را واسطه قرار داد تا حسن بن زید داعی از تقصیر او در گذرد و او را عفو کند . حسن نیز همچون دیگر بزرگواران آل محمد (ص) او را بخشید و باین ترتیب همه مخالفان حکومت علوی نابود شدند و طبرستان جملگی زیر نفوذ حکومت علویان درآمد . حسن از این بلاد فتح شده نمایندگان خود را برای بیعت گرفتن به رضای آل محمد اعزام نمود .

متن بیعت نامه حکومت علوی

متن ذکر شده در ذیل ، پیمان نامه ای است که حسن بن زید بر اساس آن مردم شهرستانها را به بیعت فرا می‌خواند و این خود سند بسیار ارزنده و زیبایی است که بر حکومت عدل علوی گویا می‌باشد .

ما صلاح دیدیم که عمل کردن تورا برای عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و آنچه از امیرمؤمنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب در باره اصول دین و فروع آن نقل شده

متن اشعار :

نبئت خیل ابن زید اقبلت حسنا	ترید نالتحسنا الامیرنا
یا قوم ان کانت الانباء صادقه	فالو یل لی ولجمع الطاهرینا
اما انا فاذا اصطفت کتابنا	اکون من بینهم رأس الموالینا
فالعذر عند رسول الله منسبط	اذا احتسب تربتهم دماء الفاطمیا

۱- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۲

است ، بازاییم ، و این که برتری علی (ع) را بر همه امت اظهار کنیم و آنها را از قول به جبر و تشبیه و مکابره و عناد با موحدین که قائل به توحید و عدل می‌باشند ، نهی نمائیم و آنها را دستور دهیم که *بسم الله الرحمن الرحیم* را بلند گفته و در نماز صبح ، قنوت بگیرند و با پنج تکبیر به مرده مسلمان ، نماز گزارند و مسح کردن به خفین (کفشها) را ترک گفته و جمله *حی علی خیر العمل* را در اذان و اقامه اضافه نمایند* هرکس از دستور ماسریچیسی ننماید ، از ما نبوده و هرکه ما را تهید نماید ، خود ، عذر ما را در مبارزه پذیرفته است^۱.

فتوحات دیگر حسن بن زید

فتوحات دیگر حسن بن زید

حسن بن زید ، پس از تسلط بر طبرستان و اخراج حاکم عباسی آن (سلیمان) خواست که ری را بجهت اهمیت و موقعیت آن فتح کند . لذا با یک حرکت شجاعانه ، ری را فتح کرد و فرماندارش محمد بن علی بن ظاهر^۲ را اخراج و یکی از خویشاوندان محمد بن جعفر را که از سادات علوی بود به حکومت آنجا گماشت^۳.

بسم الله الرحمن الرحیم

لقد رأینا ان ناخذ عملک بالعمل بکتاب الله و سنته "تبیه" و ما صح من امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب فی اصول الدین و فروعه و اظهار تفضیله علی جمیع الامه و ننهائهم اشدالنهی عن القول بالجبر و التشبیه و مکابره الموحدیین القائلین و بالعدل و التوکید و نامرهم بالجهر فی قول "بسم الله الرحمن الرحیم" و بالقنوت فی صلوات الفجر و خمسه تکبیره علی المیت و ترک المسح علی الخفین و بالحاق حی علی خیر العمل "فی الاذان و الاقامه" و من خالف امرنا فلیس منا و قضی عندنا من انذرنا ."

* آوردن جمله "حی علی خیر العمل" در اذان و اقامه علاوه بر شیعه ، از طریق خود برادران اهل سنت نیز وارد شده است . از این عمروایی امامه بن سهل بن حنیف ، نقل شده است که آنها بعد از جمله "حی علی الفلاح" جمله "حی علی خیر العمل" را می‌گویند . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به سیره حلبی و الحلی ابن حزم به نقل از المختصر النافع ص ۵۲ "مترجمان"

۱- تاریخ طبرستان و مازندران تألیف برعش ص ۲۵۵

۲- تاریخ طبرستان ، مازندران ص ۲۵۵

۳- البدائ و النهایه ج ۱۱ ص ۶

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳ و تاریخ سنی الارض ص ۱۷۰

المستعین بالله خلیفه عباسی پس از شنیدن سقوطی سردارش وصیف ترکی را همراه مشاور خود، اسماعیل بن فراهه با جمعی به همدان فرستاد تا در آنجا اقامت گیرند و ناظر به اعمال حسن بن زید باشند. محمد بن جعفر نماینده زیدی پس از ورودش به ری کارهای خلاف اخلاقی، مرتکب شد که نفرت مردم را برانگیخت. محمد بن طاهر حکمران خراسان، از وضع ری اطلاع یافت و در نتیجه از فرصت استفاده کرده، قشونی را به سرداری محمد بن سیکال برادر شاه بن میکال^۱ فرستاد تا بر حکومت محمد بن جعفر پایان دهد. ارتش عباسی در نزدیکی ری با محمد بن جعفر، به جنگ پرداختند که در نتیجه محمد بن جعفر اسیر شد و ری سقوط کرد.^۲ حسن بن زید همینه که از سقوط ری آگاه شد قشونی را به سرگردگی شخصی بنام واجن از اهالی لاز* به مصاف عباسیان فرستاد. دوقشون به جنگ پرداختند و محمد بن میکال به قتل رسید و دوباره ری به تصرف حسن بن زید درآمد. اما این دفعه حسن یکی از علویان را همراه ادریس بن موسی بن عبدالله (یکی از خویشان خود) حکمران ری ساخت که به دعوت آل محمد بپردازد.

این سید علوی با محمد بن طاهر به جنگ پرداخت و او را مجبور به فرار کرد. محمد بن طاهر وارد قزوین و از آنجا به بغداد رفت. بدین ترتیب سید علوی دوباره به ری آمد تا به تنظیم امور بپردازد. اما محمد بن طاهر ارتش خود را دوباره مجهز ساخت و با علویان جنگ را ادامه داد و در نتیجه علوی و ادریس و چهل نفر دیگر اسیر شدند و محمد بن طاهر این پیروزی را به خلیفه تبریک گفت.^۳

خروج حسین بن محمد در کوفه

در عهد حسن بن زید، سال ۲۵۱ هجری حسنین بن محمد (ابن حمزه بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب) در کوفه بر ضد عباسیان قیام کرد. این بود که المستعین بالله بد والی بغداد دستور داد که قشونی را به فرماندهی مزاحم بن خاقان^۴ ترتیب دهد تا با زیدیان بجنگد، زیرا که سید علوی قبلاً فرماندار کوفه احمد بن نصر خزاعی

را از کوفه بیرون کرده و عده ای از اصحاب وی را نیز کشته بود. مزاحم بن خاقان به کوفه آمد و با سید علوی در نزدیکی کوفه جنگ را آغاز کرد و پیروزمندانه وارد کوفه شد. اسامی مردم کوفه او را سنگباران کردند و با وی به مخالفت پرداختند. مزاحم برای انتقام گرفتن از مردم کوفه، بازار آنرا آتش زد و به خانه سید علوی هجوم برد. علوی از کوفه فرار کرد ولی هشام بن ابی دلف عجلای او را دنبال کرد. سردار عباسی پیروزی خود را در کوفه به خلیفه المعتز نوشت اما خلیفه به او دستور داد که به وی ملحق شود.

سید علوی دوباره در کربلا دعوت خود را علنی ساخت. وی دسته ای از اصحاب یحیی بن عمر را که متواری بودند به دور خود جمع کرد و قیام نمود. هشام بن ابی دلف بد مقابله با علوی پرداخت و عده ای از اصحاب وی را کشت. علوی دوباره به کوفه فرار کرد، اما این دفعه مردم کوفه به وی اعتنایی نکردند زیرا که قبلاً با معتز خلیفه عباسی بیعت کرده بودند. این بود که دیگر خاموش شد و نهضت وی پایان پذیرفت. هشام بدنبال ایمن پیروزی به بغداد بازگشت و در جستجوی خانه های زیدیان، کتابهای زیادی از حسن بن زید را پیدا کرد. معتز دستور داد که همه این کتابها را با خود به سامراء انتقال دهند. این جریانه بیانگر این واقعیت است که همه قیامهای زیدیان در طول آن سالها، الهام گرفته از قیام حسن بن زید در طبرستان بود.

شورش در طبرستان

شگفت آور است که پس از پیروزی حسن بن زید در طبرستان و تشکیل دولت علوی در آن ولایات، خود او نیز با طغیان و شورش هواداران قبلی خود روبرو شد. زیرا هنگامی که حسن بن زید میخواست، حکومت اسلامی را در طبرستان گسترش دهد، با شورش یکی از سادات علوی حسین بن احمد کوکی مواجه شد. این شخص با نیروهای هوادار خود به قزوین، ابهر و زنجان مسلط شد و به همراه یکی دیگر از سادات علوی، ابراهیم بن محمد بر ضد هر دو حکومت یعنی عباسی و علوی قیام کردند و در نتیجه طاهر بن عبدالله حاکم خراسان به جنگ این سادات برخاست که در نتیجه ابراهیم در قزوین کشته و حسن بن احمد کوکی به طبرستان فرار کرد و در آنجا به چنگ حسن بن زید افتاد و کشته شد و

۱- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۳

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۷

۱- تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۴

۲- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

* لازم از قصایات قهستان است در نزدیکی خراسان واقع بود. سرزمینهای خلافت

شرقی ص ۳۹۳

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۴

باین ترتیب حکومت علوی از شر وی خلاص شد!

ویژگیهای حسن بن زید

حسن بن زید در میان سادات علوی به شجاعت و تواضع و گذشت معروف بود و از این جهت است که شاعران، اشعار زیادی در مدح وی سروده اند:

روزی شاعری نابینائی وی را با قصیده ای که مطلعش با این مصراع آغاز می شد مدح گفت:

الله فرد وابن زید فرد. خدا تنها و ابن زید نیز تنها است. حسن از این جمله مبالغه آمیز و در حد شرک غضبناک گردید و معترضانه پاسخ داد که چرا چنین نگفتی:

الله فرد وابن زید عبد: خدا تنها است و ابن زید بنده اوست^۱. آنگاه دستور داد که شاعر را از مجلس بیرون کنند، اما شاعر دوباره برگشت و اشعاری در عذر خواهی سرود و گفت:

من کسی هستم که زبان او در شعرش عصیان می کند، وای بسا که زبان عاقلی او را از طغیانش نجات داده باشد. با وجود این عذر خواهی، حسن بن زید او را بخشید ولی از وی اعراض کرد. جالب است که بدانیم حسن بن زید از قریحه شاعری برخوردار بود. روزی شاعری او را چنین توصیف کرد:

لأنقل بشری ولكن بشریان عزه الداعی وسوم المهرجان
حسن بن زید فوراً^۲ به او اعتراض کرد و چنین پاسخ داد:

غرة الداعی ويوم المهرجان لأنقل بشری وليكن بشریان
فتوحات دیگر حسن بن زید از آنجا آغاز می شود که وی بعد از پیروزی در طبرستان، قشون مجهزی را برای تصرف شهر گرگان روانه کرد و آنها پس از یک جنگ طولانی آن شهر را

۱- سر السله العلوي ص ۵۱
۲- تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۰۷

متن اشعار:

انا ما عصاه لسانه في بيته ولر بما ضالليبيت لسانه
هميني كبرت اما رائيتم كافرا يتجاه من طغياسه ايمانه

به نصر خود درآوردند! باین ترتیب دامنه حکومت حسن بن زید از حدود طبرستان فراتر رفت ناصر اطروش یکی از امامان زیدی در مدح حسن بن زید در این باره چنین سرود است: زمانی که ابن زید با همراهان خود راه می رود انگار که آسمانها دور ستاره درخشانی می چرخند. وای بر حال قومی که حق او را پایمال کرده اند و خوشا بحال آنهایی که او در میان آنها می درخشند.

خلافت معتز

تا اواخر خلافت المعتز بالله هنوز حکومت طبرستان به دست حسن بن زید باقی بود. معتز در همان سال، مفلح سردار خود را به طبرستان فرستاد تا با حسن بجنگد. مفلح با حسن جنگید و بروی غلبه کرد و خانه حسن را آتش زد و موسی بن بغار با سپاهی از مردم در طبرستان باقی گذاشت و خود بازگشت (۲۵۵ هجری). در همین زمان المعتز بالله بدرود حیات گفت و پسرش المهدی بجای پدر نشست. به امر خلیفه، مفلح سردار عباسی به ری و موسی بن بقا از طبرستان به طرف سامرا حرکت کردند. حسن بن زید از این حرکت استفاده کرده، دوباره به طبرستان برگشت و دیگر بار حکومت علوی را برقرار کرد. او علاوه بر طبرستان به دامغان رفت و آنجا را ضمیمه قلمرو خود ساخت و تا سال ۲۵۷ در آن سامان باقی بود و خلاصه، بجز خراسان همه ولایات طبرستان تحت حکومت علوی بودند^۳

حکومت صفاریان

در سال ۲۵۹-۶۰ یعقوب صفاری با آرمان ناسیونالیستی و حفظ اسم خلیفه برای خود، حکومت خراسان را به دست گرفت. در ابتدا، اگرچه المهدی او را برای سرکوبی انقلاب علوی^۴ اعزام کرده بود، اما هنگامی که از قدرت و نفوذ یعقوب لیث اطلاع یافت از تصمیم خود نادم گردید. یعقوب صفاری وقتی که حکومت خود را در خراسان محکم ساخت برای جنگ با حسن بن زید آماده شد زیرا وی مدعی بود که حسن بن زید، عبدالله سجری

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳ والعبر والبدا والخبر ج ۴ ص ۱۰

متن اشعار:

كان ابن زید حين يحدو بقومه يدور السماء حول انجم ازهر
فيا بوس قوم صيحتهم خيوله ويا نعم قوم نالهم جودة الغمر

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۸۲
۳- دائرة المعارف الاسلاميه " (ماده حسن بن زید)

را که با یعقوب لیث بجهت حکومت برسجستان* رقابت شدیدی داشت و به زید ملحق شده بود) به او تسلیم نکرده است. این بود که یعقوب اصرار داشت که باید حسن بن زید، عبدالله سحری را تحویل دهد و حسن از این درخواست سرباز می‌زد. چنین می‌نماید که این درخواست یعقوب بجهت خارج ساختن طبرستان از حیطه نفوذ طاهریان صورت گرفته باشد. این بهانه سبب گردید تا یعقوب سپاه مجهزی را بسوی ساری به حرکت درآورد. در همین زمان حسن العقیقی، یکی از پسرعموهای حسن بن زید که حاکم ساری بود از آنجا فرار کرده به شهر آمل که حسن در آنجا زندگی می‌کرد، وارد شد. در نتیجه یعقوب برای تعقیب حسن به آمل آمد تا حسن را دستگیر کند، ولیکن ریزش بارانهای شدید او را از دسترسی به هدف خود بازداشت و از این جهت نتوانست که به او دست یابد^۲ و پشیمان به شهر کیجور بازگشت.

یعقوب، دوسال مالیات شهر را گرفت و ابراهیم بن مسلم خراسانی را حکمران چالوس و رویان قرار داد. اما مردم شهر واکنش نشان دادند و او را کشتند. این عمل حسن انتقام جویی یعقوب را برانگیخت تا به مردم حمله برده خانه‌های آنها را ویران سازد. آنگاه به شهر نائل آمد و شهر را آتش زد^۳.

در سال ۲۶۱ هجری حسن بن زید و برادرش محمد بن زید مردم کلاردشت وعده‌ای از اهالی دیلم را جمع کردند و بعقوب را از آنجا بیرون راندند و خود در آمل مستقر شد. اما بعد دیلمیان پیمان خود را شکستند و از دور او پراکنده شدند. از این رو ابتدا حسن آنان را نصیحت کرد اما وقتی بی‌تفاوتشان دید، آنان را تنبیه کرد. در سال ۲۶۶ هـ - حسن بن زید با حسن العقیقی حکمران سابق ساری جنگید زیرا برضد او طغیان کرده و مردم را به بیعت خود فرا خوانده ادعا می‌کرد که حسن بن زید را اسیر کرده است. عده‌ای از مردم نیز سخن او را باور و با وی بیعت کردند. حسن در برابر این طغیان سکوت نکرد و با یک بسیج عمومی او را کشت و در قبرستان یهودیان ساری دفن نمود^۴.

*

۱- تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۰۸

۲- همان مدرک

۳- السلسله " العلویه ص ۲۷ و تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۵۲

۴- فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

بدنبال این پیروزی اوضاع سیاسی آرام شد و حسن در آمل استقرار یافت و برادرش را نیز به حکومت گرگان فرستاد اما بعد از مدتی به علت یک مرض ناگهانی در روز شنبه ۳۰ رجب سال ۲۷۰ هـ از دنیا رفت.

مدت حکومت وی ۲۰ سال بود و با اینکه مردی شجاع بود اما زیدیه به امامت وی معتقد نبودند زیرا که حائز شرایط امامت (علم و زهد، سیاست) نبود. وی صاحب مؤلفات چندی است که از آن جمله است.

کتاب الجامع در فقه و کتاب الحجة در امامت^۱.

کتاب جامع در فقه و کتاب الحجة در امامت
تأليف: حسن بن زید
مطبع: تهران، ۱۳۵۰

حکومت داعی صغیر (محمد بن زید) در طبرستان

داعی کبیر حسن بن زید پسری نداشت که بعد از وفات پدر جانشین وی شود بلکه چند دختر داشت که بعد از مرگ پدر با عموی خود، معتمد بن زید حاکم گرگان، بیعت نمودند. در این هنگام یکی از علویان بنام ابوالحسن احمد بن محمد داداد حسن بن زید از مرگ داعی کبیر استفاده کرد و سر به شورش نهاد. او مردم را به بیعت خود دعوت کرد و در نتیجه عده ای از جمله اسپهبد طبرستان که از وی طرفداری می کرد^۱ دور او جمع شدند و بدین ترتیب وی بر طبرستان تسلط یافت و اموال داعی و خزانه وی را تصرف نمود. هنگامی که محمد بن زید از ناجرای احمد بن محمد اطلاع یافت، از راه آمل به ساری آمد و با ابوالحسن و طرفدارانش به ستیز پرداخت که در نتیجه ابوالحسن فرار کرد و به چالوس رفت. از این رو داعی صغیر دوباره آمل را به قلمرو حکومت زیدیه برگردانید. محمد رقیب خود، ابوالحسن را تعقیب کرد و او را در ساری گرفت و همه اموالی را که از شخص خود و مردم به غارت رفته بود از او بازگرفت و او را به شهر خوجک و از آنجا به آمل تبعید کرده سپس به علمای شهر و دیگر مردم ابلاغ کرد که بیایند و اموال غارت شده خود را بازستانند. وی پس از آن که همه اموال مردم را بازگردانید، طبرستان را دوباره به حکومت خود ملحق کرد. داعی صغیر محمد بن زید، شخصی فاضل و شجاع بود که در ادب، شعر و تاریخ شهرت داشت.^۲ اما در این میان اوضاع سیاسی طبرستان هنوز آرام نبود زیرا مردی بنام اذکونکین قائم مقام قزوین، به سال ۲۷۱ هجری با چهار هزار سوار، عازم ری شد و قصد داشت که با داعی صغیر مصاف دهد. محمد وقتی که خبر وی را شنید آماده جنگ شد و با عده زیادی از دیلمیان و مردم طبرستان و دسته ای از خراسانیان به مقابله با دشمن پرداخت و در نتیجه قشون وی پراکنده شده و اذکونکین پیروز گردید و وارد ری شد و نمایندگان خود را به اطراف فرستاد.^۳ از طرفی عباسیان که از هر فرصتی برای براندازی و ریشه کنی حکومت علویان استفاده می کردند، یکی از طاهریان بنام رافع بن هرثمه را در خراسان با قشون مجهز آماده ساختند تا برای همیشه به حکومت علویان پایان دهند.

۱- تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۱۰

۲- الاعلام زرکلی ج ۶ ص ۳۶۶

۳- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۳۹

هنگامی که داعی صغیر از قصد عباسیان آگاه شد، آمل را ترک کرد و به شهر کجور پناه برد.^۱ از آنجایی که محمد بن زید از نیرویی قوی برای مقابله با عباسیان برخوردار نبود به دیلم فرار کرد تا نیروئی فراهم کرده به مبارزه با عباسیان بپردازد. از این رو اهالی کلاردشت را به کمک خود طلبید.^۲ زیرا آنان با محمد بن زید از پیش آشنائی داشتند و بدین ترتیب محمد همراه یاران خود به چالوس آمد و نماینده رافع بن هرثمه را به قتل رساند. در تاریخ چنین آمده است که ابتدا اسپهبد رستم و سپهبد بادوسبیان که هردو از یاران محمد بودند با وی اختلاف پیدا کرده او را از راه دریا محاصره نمودند، از این جهت محمد مجبور شد که به کوه واژ فرار کرده مخفی شود در همین هنگام جستان حکمران دیلم پسر رهسوان^۳ به رافع وعده داده بود که در هر حال محمد بن زید را ساعدت نکند. آنگاه رافع هجوم آورد و اموال آن دیار را غارت کرد و به طالقان رفت. رافع برای مقابله با داعی صغیر از طالقان به قزوین و از آنجا راهی چالوس شد. اما سپهبد رستم و محمد بن هارون که از طرف رافع برای جنگ با داعی صغیر ماموریت داشتند او را از این کار منع کردند و در نتیجه رافع به شهر نائل و از آنجا وارد آمل شد.

خلافت معتضد

در این موقع، معتضد بجای الموفق به خلافت نشست و رافع بن هرثمه را عزل کرد و بجایش عمرو بن لیث را تعیین نمود.^۳ اما این فعل و انفعال باعث گردید تا رافع سربه طغیان بردارد و بنابراین خلیفه برای سرکوبی او قشونی را به فرماندهی بکر بن عبدالمعزیزین دلف به مقابله با رافع فرستاد که در نتیجه رافع شکست خورده به خراسان گریخت. از این جهت بکر با داعی صغیر متحد شد، تا رافع را از پای در آورند و او را به چالوس و رویان^{*} فرستادند.

رافع با اراده ای محکم و سرسختانه در برابر دولت عباسی ایستاد و از سپهبد رستم که در طبرستان حکمروایی می کرد کمک طلبید. او اکنون در میان دو نیروی قوی، قرار گرفته بود^۴ از یک طرف محمد بن زید با همه اطرافیان خود و از طرف دیگر عمرو بن لیث با پشتیبانی

۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون ص ۱۹

۲- تاریخ طبرستان تالیف مرعش ص ۲۱۰

۳- البدایه والنهایه "ابن کثیر ج ۱۱ ص ۶۶

* رویان نام شهری در نزدیکی کلار و کجور در طبرستان می باشد. سرزمینهای خلافت شرقی

تشریح ص ۳۹۹

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

حکومت مرکزی؛ همین که رافع از سرسختی و دشمنی عباسیان اطلاع یافت، چاره را در آن دید که به سادات علوی بپیوندد. از این جهت اعلام پشیمانی کرد و با محمد بن زید بیعت نمود و ارتشی آماده ساخت که نیشابور را از دست عمر بن لیث درآورد. او با یک حمله شهر را تصرف کرد و بنام محمد بن زید خطبه خواند.

پس از این پیروزی، رافع بن هرثمه از محمد بن زید خواست که وی را حاکم گرگان نماید مشروط بر اینکه هرگز متعرض داعی صغیر نشود، داعی نیز با این تقاضا موافقت کرد! پس از مدتی رافع شنید که حاکم ری وفات کرده است این بود که عازم آن شهر گردید و آنرا تصرف نمود و بعد از چندی دوباره به گرگان بازگشت. بدنبال این کار داعی وی را عتاب کرده و دوباره باهم درافتادند. رافع از آنجا به ساری رفته از اسپهبد رستم طلب کمک کرد تا با داعی صغیر بجنگد، اما نزول بارانهای شدید مانع او شد و در نتیجه جنگ را وا گذاشته اعلام وفاداری کرد. آنگاه رافع به استرآباد رفت و تدبیری اندیشید که با حیلای سپهبد رستم را از پای درآورد. لذا به او اطلاع داد که پس از این دیگر میان او و داعی صغیر هیچگونه پیمانی وجود ندارد و او میتواند همانند سابق با او همکاری کرده با داعی صغیر جنگ نمایند. سپهبد رستم از این فکر استقبال کرد و او را به گرمی در استرآباد استقبال نمود. اما همه این کارها خدعهای بیش نبود چرا که رافع دستور داد که سپهبد رستم را بگیرند و به کوهستان تبعیدش کنند. سپس همه اموال او را مصادره کرد و حکومت استرآباد را به یکی از پیروان خود، ابونصر طبری واگذار کرد. این ترفند رافع بدان سبب بود که جلوی هرگونه اتحاد و اتفاق میان عمرو لیث و سپهبد را بگیرد. (۲۸۲ هجری) داعی صغیر از این اقدام رافع خوش آمد و لذا همه مخارج و نفقه قشون را مشروط بر اینکه او را "رافع پرچم سفید زیدیه را برافراشته کند و از مردم گرگان و کوهستان برای او بیعت بگیرد، ثانیاً سهم او را از اموال مصادره شده سپهبد رستم بفرستند، پرداخت کند. پس از پیروزی داعی صغیر همراه محمد بن وهسوان و علی بن سرخاب به آمل برگشت.^۳ اما پس از برگشتن میان او و علی بن سرخاب اختلافی که ناشی از زمانهای دور بود، بروز کرد. این اختلاف سبب شد که آن دو به جنگ بپردازند. نتیجه جنگ پراکنده شدن طرفداران هر دو رهبر

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

۲- تاریخ طبرستان ص ۲۱۳

۳- تاریخ طبرستان ص ۲۱۳

و بخصوص اطرافیان علی بن سرخاب بود. از این رو علی بن سرخاب مجبور شد که به آمل رفته و از آنجا به شهر تالیکورجان پناهنده شود. آنگاه در میان مردم شایع گردید که علی بن سرخاب سر از اطاعت محمد بن زید، بیرون برده است. اما او این شایعه را تکذیب کرده ولی از همکاری با داعی صغیر خودداری کرد، سپس به ساری آمده و آن شهر را تصرف کرد.

از طرف دیگر رافع بن هرثمه از داعی صغیر استدعا کرد که وی را در مصاف با عمرو بن لیث یاری کند. داعی نیز درخواست را پذیرفت و برای یاری رافع به گرگان رفت. اما عمین که او از طبرستان بیرون رفت مردم به عمرو لیث تمایل و بیعت کردند و این نشان می دهد که قدرت داعی در طبرستان رو به ضعف بوده است.

پایان کار رافع

هنگامی که رافع از حرکت عمرو باخبر شد روی به خوارزم نهاد ولی متأسفانه اهالی خوارزم او را گرفته به قتل رساندند و سرش را پیش عمرو لیث فرستادند، او هم آنرا پیش خلیفه فرستاد تا رضایت وی را جلب نماید!

با وجود اینکه به ظاهر طبرستان از دست داعی صغیر بیرون رفته بود اما هنوز مردم طبرستان و گیلان از داعی صغیر بیعت می کردند. از طرف دیگر استقلال دولت سامانی و بروز جنگ میان اسماعیل سامانی و عمرو لیث و سرانجام سقوط صفاریان و اسارت عمرو سبب گردید که داعی از دست یکی از دشمنان خود خلاصی یابد و با فراغ خاطر تبلیغ و دعوت خود بپردازد و موافقت روسا و حکمرانان شهرها را جلب نماید. از این رو محمد بن زید قشونی را برای تصرف خراسان گسیل داشت که از آنجا به ماوراءالنهر برود، بدان گمان که اسماعیل سامانی مانع ورود او به سجستان نخواهد شد.^۲

اما بزودی معلوم شد که اسماعیل سامانی طمع حکومت خراسان را دارد و لذا از داعی درخواست کرد که به طبرستان برگردد و خراسان را به او که از طرف خلیفه نمایندگی دارد واگذار نماید. اما داعی از این خواهش سرباز زد، لذا اسماعیل قشونی را به سرکردگی محمد بن هارون برای سرکوبی داعی صغیر فرستاد.^۳

۱- تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۱۳

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۶

۳- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶

از بررسی تاریخ چنین معلوم می‌شود که خود اسماعیل سامانی، فکر تصرف طبرستان و پایان دادن به حکومت زیدیه را در دل داشت. بنابراین برای مقابله با داغی صغیر قشونی را آماده ساخت. این دو در دروازه گرگان بهم رسیدند! داعی صغیر در این جنگ شکست خورد و قشونش پراکنده شدند و خود در اثر ضربات شدیدی که به او رسیده بود کشته شد. او به سال ۲۸۷ هجری پس از ۱۷ سال حکومت بر طبرستان کشته شد اما اسماعیل سامانی پسرش را احترام کرده آزاد ساخت که به بخارا رفته زندگی خود را ادامه دهد.^۱ قشون سامانی سرش را بریده همراه پسرش ابی الحسین زید بن محمد به مرو پیش اسماعیل سامانی فرستاد. جمید شریف ابن سید علوی بزرگوار در گرگان نزد قبر محمد دیباج (محمد بن جعفر صادق (ع)) مدفون است و باین ترتیب حکومت علویان پایان یافت. محمد بن زید سیدی فاضل، ادیب، شجاع و شاعر بود.^۲ و با مردم با اخلاق و حسن معاشرت رفتار میکرد. گویند که روزی دو نفر متخاصم که نام یکی معاویه و دیگری علی بود، برای رفع خصومت پیش وی آمدند. محمد (داعی صغیر) گفت: حکم میان شما خیلی روشن است. معاویه گفت ای امیر، اسم ما شما را مشتبه نسازد زیرا که پدر من از شیعیان بود، مرا معاویه نامیده که با هموطنان سنتی خود مدارا کرده باشد و پدر او (متخاصم دیگر) یکی از نواب و دشمنان اهل بیت بود و اسم پسرش را علی نهاد که از خصومت شما در امان باشد. محمد خندید و بهر دوی آنها نیکی کرد.^۳

محمد مردی سخی، کریم، خیر خواه بود و در میان مردم محبوبیتی عجیب داشت اما شرایط سیاسی و جوتبلیفاتی سبب گردید که طبرستان از دست آنها رفته حکومت علویان پایان یابد. بعد از آن طبرستان به قلمرو حکومت سامانیان درآمد. تا آنکه دوباره یکی از امامان زیدی ناصر الاطروش آنها را از دست آنها بازگرفت.

نتیجه خضوع مردم طبرستان بر زیدیه این بوده که حکومت علویان، نخستین حکومت علوی را در آن منطقه تشکیل دهد. حکومتی که مبانی اسلام و تعالیم آئین حنیف آن را که همان عمل به قرآن و سنت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد در آن سر زمین پیاده کرده و طبرستان را مرکز حکومت اسلامی قرار دهد.

۱- الوانی بالوفیات ج ۳ ص ۸۱ و الاعلام ج ۶ ص ۳۶۶

۲- الوانی بالوفیات ج ۳ ص ۸۱

۳- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۶

۴- البدایه و النهایه ج ۱۱ ص ۸۳

فرمانروایان زیدی با مردم طبرستان با عدل و انصاف رفتار می‌کردند و از هرگونه ظلم و جور و ستم پرهیز می‌نمودند و این امتیازی بود که آنها را از ستمگران عباسی جدا می‌ساخت. این بود که مردم طبرستان به راحتی همراه با میل و رغبت، اطاعت حکومت علوی را پذیرفتند. از تاریخ درخشان حکومت علوی می‌توان دو نتیجه سیاسی و مذهبی گرفت:

الف - زیدیه توانست با سیاست عادلانه خود، علیرغم حکومت عباسیان، دعوت زیدی را در طبرستان بسط دهد.

ب - مردم طبرستان راحتی زندگی و آسایش و نیز رهایی از بیدادگری ستم عباسیان را در پرتو دادگری حکومت علویان دریابند.

فصل هفتم

تشکیل حکومت علوی در یمن

یمن در دوره خلافت عباسی

کشور یمن از نخستین روزها، دارای تمدنی درخشان و تاریخی طولانی بوده است. در این سرزمین باستانی‌ترین دولت‌های عرب همچون: معینی‌ها و سبائی‌ها و حمیری‌ها شکل یافته است و این موضوع بیانگر آن است که این سرزمین، مهد تمدن‌های درخشان بوده؛ تمدنی که در شکل‌گیری سایر سرزمین‌های جزیره العرب و خارج آن تأثیر بسزایی داشته است. موقعیت جغرافیائی و طبیعی یمن که در کنار دریای احمر قرار گرفته، در ظهور تمدن درخشان این سرزمین و آمیخته شدن آن با دیگر تمدن‌های وارداتی، عاملی موثر بوده است. این کشور از نظر کشاورزی و بعضی صنایع دستی و حرفه‌ای، از ابتدا معروف می‌باشد. جاحظ می‌گوید: "از ویژگی‌های یمن ساختن شمشیر و یافتن برد یمنی و داشتن میمون وزرافه است.^۱ در مثل معروف است که گویند: اگر شمشیر از سرب هندی با ساخت و صیقل و جلای یمنی همراه باشد، از بهترین شمشیرهای دنیا است.^۲

مردم یمن پس از ظهور اسلام بزودی اسلام را پذیرفتند، و در طول دو قرن اول و دوم از طرف خلفا اداره می‌شد.^۳ در عهد خلفای راشدین عده زیادی از اصحاب و در راس آنها معاذ بن جبل بر یمن حکومت کردند. همچنین تعداد فرمانروایان یمن در دوره بنی‌امیه به دو حاکم رسیده است.^۴ سساج اولین خلیفه عباسی، عموی خود داود بن علی (ابن عبدالله بن العباس) را حاکم ولایت مکه و یمن ساخت.^۵ داود بن علی نیز شخصی بنام عمر بن عبدالحمید را فرماندار یمن کرد. او کارهای زیادی در یمن انجام داد و از جمله مسجد

۱- لطائف المعارف ثعالبی ص ۱۶۶

۲- همان مدارک

۳- الیمن و حضاره العربیه ص ۸۸

۴- الیمن و حضاره العربیه ص ۹۲

۵- انباء الزمن ص ۱۸

جامع صنعاء را تعمیر کرد و برای آن درب گذاشت، زیرا قبلاً درب نداشت.^۱ پس از آن، خلیفه شخص دیگری بنام محمد بن عبدالله را حاکم یمن کرد که آل مجذوم را آتش زد.^۲ پس از سجاج، ابوجعفر منصور (۱۴۴ هـ)، عبدالله بن ربیع حارشی سپس معن بن زائده شیبانی را حاکم یمن کرد.^۳ معن مردی شایسته نبود، از این جهت دست به کارهای زشتی زد، و از جمله اینکه دستور داد که شهر معافر را خراب کرده، مردم آن را که تقریباً ۲۰۰۰ نفر بودند به قتل برسانند. همچنین دستور داد که همه طبق رسوم بنی‌عباس سیاه بپوشند تا به این وسیله بیعت مردم یمن تضمین شود. سپس به عراق رفته پسرش زائده بن معن را بجای خود گذاشت. خلفای بنی‌عباس همانند خلفای بنی‌امیه عادت داشتند که با حکومت خلیفه جدید، همه عمال خلیفه قدیم را تعویض کنند تا بدین وسیله حکومت خود را تثبیت نمایند. از این جهت وقتی که مهدی عباسی به خلافت رسید منصور بن یزید بن منصور بن یزید بن منصور را حکمران یمن قرار داد، اما او باین انتصاب راضی نشد، لذا خلیفه وی را عزل کرد و بجایش عبدالله بن سلیمان ربیعی را تعیین نمود.^۴ گاهی اتفاق می‌افتاد که خلیفه، عمال خود را سریع عوض می‌کرد تا مبادا حاکمی در منطقه نفوذ کند. این بود که هارون الرشید ابتدا مصعب بن ثابت بن زبیر را حاکم یمن قرار داد اما هنگامی که نفوذ بر مکینا فزونی یافت وی را عزل کرده محمد بن برمک را حاکم یمن نمود. این حاکم جدید، یمن را آباد ساخته به مردم آن خدمت کرد. او درصفا پلی ساخت که بنام پل برمکی معروف است، با وجود این نتوانست تهامه را نگه دارد، زیرا که از اطاعت وی خارج شده بود. از این جهت هارون، او را عزل کرد و بجایش حماد بن ربیع رانصب کرد. حماد بر خلاف محمد بن برمک با یمنیان بدر رفتاری کرد وعده زیادی از مردم را کشت تا بدینوسیله بتواند آنها را ترسانده، مطیع خود کند. مردم از دست وی به هارون الرشید شکایت بردند ولی او به خواست آنها توجهی نکرد. بدنبال این اختناق، هیصم بن عبدالمجید با کمک عده‌ای از مردم یمن برضد حماد قیام کرد؛ حماد از هارون کمک خواست تا حرکت را متوقف کند، هارون درخواست او را بافرستادن ده هزار سردار جنگی از عراق و خراسان اجابت کرد و در نتیجه ابراهیم برادر هیصم از حماد حاکم یمن امان خواست

۱- بلوغ الرام فی شرح مسک الختام ص ۱۶

۲- همان مدرک ص ۱۷ (عده‌ای از بومان یمن)

۳- انباء الزمن ص ۱۷

۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۶۳

وحمادوی را امان داد. هیصم از تهامه فرار کرد اما حمادوی را گرفته و پیش هارون فرستاد. هارون دستور داد که وی را بکشند و طرفدارانش را زندانی کنند.^۱ آنها همچنان در زندان بودند تا آنکه هارون از دنیا رفت و امین بجای وی نشست و جماد را که قبلاً^۲ برکنار شده بود مجدداً^۳ به حکومت یمن برگزید.

مامون وقتی که بر برادرش امین پیروز شد، حماد را از یمن فراخواند و یزید بن جریر (بن زید بن خالد بن عبدالله القسری) را بجای او نشاند، اما بعد بجهت بی‌لیاقتی عزل شده، عمر بن ابراهیم (بن واقد بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر بن الخطاب) به جای وی منصوب شد. عمر بن ابراهیم، حاکم قبلی را گرفته و زندانی ساخت و خود به عراق آمد و قاسم بن اسماعیل را به جای خود نشانید. مامون نیز همانند اجداد خود، همان سیاست تغییر عمال را دنبال کرد، آنچنانکه این امر باعث شد که هرج و مرج و سستی در کارها پدید آید.^۴

در این دوره از حکومت مامون، کوفه مرکز انقلاب زیدی ها بود و محمد بن ابراهیم طباطبا مبلغان خود را به اطراف جهان می‌فرستاد و از جمله ابراهیم بن موسی را روانه یمن کرد. او در یمن مدتی حکومت کرد، تا آنکه ابن طباطبا از دنیا رفت. هر روز شوکت زیدیه بیشتر شکوفا می‌شد تا آنجا که حکومت آنها خطری بزرگ برای حکومت مامون بشمار می‌آمد و لذا مامون ناچار شد قشونی برای تصرف یمن بفرستد. در این جنگ ابراهیم فرار کرد و مامون دوباره بر یمن تسلط یافت^۵ و حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان را حاکم یمن ساخت.^۶ اما حمدویه خواست که خود حاکم مطلق یمن گردیده حکومت آنجا را از دست بنی عباس بیرون آورد ناگزیر مامون برای سرکوبی وی قشونی بسرگردگی عیسی بن یزید جلودی^۷ را روانه یمن کرد. در این جنگ، ابن ماهان که از پشتیبانی ۱۰ هزار جنگجو برخوردار بود شکست خورده و زندانی گشت. پس از این پیروزی جلودی به عراق رفت و حصن بن نهال را نماینده خود در یمن قرار داد.

- ۱- بلوغ الرام برگ ۱۸
- ۲- قره العیون برگ ۲۴
- ۳- العبر، ابن خلدون ص ۱۳۴
- ۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۵
- ۵- بلوغ الرام برگ ۱۹

در سال ۲۰۲ هجری محمد بن زیاد (از نواده های ابن زیاد) با گروهی از مردم یمن پیش مامون رفتند و نظر وی را جلب کردند تا حکومت را به محمد بن زیاد واگذار کند و در مقابل او هم یمن را از تسلط علویان در امان بدارد. مامون این پیشنهاد را پذیرفت و کار عمده یمن را به عهده محمد بن زیاد سپرد. این مرد ابتدا تهامه را فتح کرد و شهر زبید را بنا کرد و غلام خود، جعفر را والی آن شهر نمود. او حضرموت^{*} را به دست آورد و دیار کندة^{*} را تصرف کرد و آنچنان پیشرفت نمود که مردم او را یکی از تابعه (پادشاهان قدیمی یمن) به حساب آوردند!

یمن همچنان در دست بنی عباس بود تا آنکه در سال ۲۷۰ ه. قرامطه بریمن تسلط یافتند و در اثر فتنه آنها مردم یمن به چند دسته و مذهب تقسیم شدند: کوههای یمن در دست شیعیان و دیگر شهرهای آن تحت تسلط سنی‌ها درآمد. در سال ۲۸۲ ه دوباره قرامطه ظهور کرده امنیت یمن و مغرب و حجاز را به خطر انداختند^{*}. از آن سال به بعد علی بن الحسین معروف به خفتم حاکم صنعا شد، و هم او بود که نظام بنی عباس را بهم زد، استقلال یمن را تأمین کرد.

از متون تاریخی چنین استنباط می‌شود که آشفتگی اوضاع سیاسی و اقتصادی یمن که در اثر تعویض مکرر حکام و عدم استقرار امنیت بود سبب گردید تا مردم به سادات علوی و زیدیان پناه آورند و یمن سالیان دراز در تسلط علویان بماند.

آغاز حکومت زیدی در یمن

در فصل پیش اشاره شد که یمن تابع خلافت عباسی بود تا آنکه بعضی از والیان یمن مخالفت خود را با مرکز خلافت آشکار کردند و دم از استقلال زدند و این سبب شد که کشور اسلامی تجزیه گردیده، به کشورهای کوچکی تبدیل گردد^۱ و بدنبال این جریانات و آشوبها و حوادث در یمن شروع شد، تا آنجا که بعضی از قبایل با بعضی دیگر به جنگ پرداختند و

- * حضر موت، یکی از شهرهای معروف یمن می‌باشد و شهر "سباء" در آن دیار واقع شده است. العلاقات النفیسه، ص ۱۱۰ "مترجمان"
- * دیار کنده، قسمتی از سرزمین یمن است که قبیلۀ معروف کنده در آن دیار سکنی داشتند العلاقات النفیسه ص ۲۶۳ "مترجمان"
- ۱- ابن خلدون، العبر ص ۱۳۴
- ۲- انباء الزمن ص ۲۴
- ۳- الیمن و حضاره العرب ص ۹۴

مردم مجبور شدند که برای تأمین امنیت و عدالت از یحیی بن الحسین یکی از امامان زیدی (۲۸۰ هـ) دعوت نمایند که به یمن آمده حکومت علوی را پی ریزی کند.

یحیی بن الحسین، یکی از ائمه زیدی و نوه قاسم بن ابراهیم طباطبا است. او در مصر به نفع برادرش محمد بن ابراهیم طباطبا دعوت می‌کرد و در نتیجه بیعت مردم حجاز و یمن را برای او بگیرد. پس از قتل ابن طباطبا، محمد بن القاسم که به زهد و علم معروف بود به سند* فرار کرده^۱ و در آنجا مستقر شد تا آن که در سال ۲۴۵ هجری بدرود حیات گفت و از او پسری بنام حسین که همچون پدر عالم و راهب بود، به جای ماند. در سال ۲۴۵ هـ پسر حسین بدنیا آمد و در حضانت پدر و عموهایش در حجاز تربیت یافت و از آنجا که جد و پدرش عالم و فقیه بودند از علم و تقوی و فضیلت همراه با شجاعت و مردانگی برخوردار شد^۲. یحیی که از کثرت زهد لباس پشمی (صوف) به تن می‌کرد، خود رهبری جهاد را به عهده گرفت^۳. او در ایام المعتضد به سال ۲۸۰ هجری در صعدہ یمن خروج کرد. در آن سالها یمن در اثر هرج و مرج و آشوبهای داخلی که نتیجه جنگ قبیلگی مردم یمن بود، به رهبری شجاع نیاز داشت تا بتواند اوضاع را آرام کرده، امنیت و عدالت را باز گرداند. از این جهت بود که ابوالعتاهیه مدحجی همدانی از یحیی بن الحسین دعوت کرد که به یمن تشریف آورده، زمام امور را به دست گیرد. یحیی از این دعوت استقبال کرد و از مدینه رهسپار یمن شد^۴.

۹. بروکلیمان (Berokmant) در تاریخ ملت‌های اسلامی (ج ۱ ص ۱۷۱) چنین می‌نویسد: یحیی ابتدا خیال داشت که به طبرستان رفته، دعوت زیدیه را دنبال کند، اما پس از آنکه دید محمد بن زید در طبرستان نفوذ دارد و با وجود او نمی‌تواند کاری از پیش ببرد تصمیم گرفت که به شهرهای جنوبی جزیره العرب رهسپار شود و به هرج و مرج و آشوب پایان دهد.

* قسمتهای شرقی ایران و پاکستان را "سند" گویند. العلاقات النفیسه ص ۱۱۱ "مترجمان"

۱- ابن خلدون العیر ص ۱۳۵

۲- الاعلام، زرکلی ج ۹ ص ۱۷۱

۳- عمده الطالب ص ۱۶۶

۴- زرکلی الاعلام ج ۹ ص ۱۷۱

به روایت دیگر، یحیی قبل از آنکه به یمن برود عازم طبرستان گشت و در شهر آمل مقیم شد و خواست که از شیعیان آنجا کمک گرفته و قیام کند، ولی حسن بن هشام وزیر محمد بن زید به وی نوشت که فعالیت های شما در طبرستان باعث می‌شود که روابط شما با پسرعمویتان تیره شود. این بود که به یمن آمده حکومت زیدی را گسترش داد^۱.

تثبیت حکومت الهادی در یمن

یحیی الهادی حکومت خود را به سال ۲۸۰ هجری تشکیل داد، زیدیان چنین روایت می‌کنند که پیامبر اسلام از ظهور وی خبر داده است. پیامبر (ص) درحالی که با دستش به یمن اشاره می‌کرد، فرمود: در این ناحیه از یمن مردی از فرزندان من به اسم یحیی ظهور خواهد کرد که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و خداوند به دست او دین حق را احیا و باطل را نابود خواهد کرد^۲. الهادی، نخستین داعی مذهب زیدی در یمن است. با اینکه در اثر دعوت علویان، مذهب زیدی^۳ در مناطق کوهستانی انتشار یافت، ولی در دیگر مناطق یمن، مردم پیرو مذهب شافعی بودند.

انتشار مذهب زیدی در یمن

الهادی پس از آنکه در صعدہ یمن استقرار یافت، عمال خود را برای تبلیغ مذهب زیدی به اطراف گسیل داشت و در اندک مدتی مناطق صعدہ و صنعا و همه اطراف آنها را تصرف کرد و دعوت زیدی را انتشار داد.

در صنعا مرکز یمن، بنی‌یعفر که از طرف بنی عباس نمایندگی داشتند، حکومت را به دست گرفتند و در ایام اسعد بن یعفر بود که قرامطه بر یمن تسلط یافتند^۴. با ورود الهادی به صنعا حکومت از دست اسعد بن یعفر خارج شد اما مردم یمن از الهادی

۱- السلسله العلویه ص ۱۷ و عمده الطالب ص ۱۶۶

۲- عمده الاکیاس برگ ۶۷

۳- الحور العین ص ۱۹۶

۴- قره العیون برگ ۲۹

شهر صعهه بیاید! و از آنجا به حجاز و بعد موطن اصلی خود، رس وارد شود.^۱ پس از خروج الهادی، یمن دوباره دچار آشوب شد و هرج و مرج و اضطراب بر آنجا حاکم گشت. به سال ۲۸۳ هجری میان قبایل دوشهر "صعهه" و خولان "فتنه عظیمی" در گرفت که در اثر آن عده ای نابود شدند و اموالی به غارت رفت. این بود که مکدم، پشیمان شده و از الهادی درخواست کردند که دوباره بسوی آنها، بازگردد. چنین می نماید که نیاز مردم بد آرامش و پایان دادن به هرج و مرج سبب گردید تا سجددا" از الهادی دعوت نمایند. از این رو وقتی که الهادی به یمن بازگشت، از وی استقبال عظیمی کردند تا آنجا که او مردم را به جهاد دعوت کرد و مردم بی چون و چرا دعوت او را پذیرفتند. لذا او توانست عده ای از قبایل خولان را گرد خود جمع آورد و به نجران برود.^۲ او به آرامی وارد نجران شد و مردم را دستور داد که فتنه و عداوت را ترک گویند و دستورات شریعت را گردن نهند و از منکرات آن بپرهیزند. از این جهت گروه زیادی از مردم با وی بیعت کردند و او به قریه هجر آمد و در آنجا چند روزی اقامت گزید سپس به صعهه برگشت و بانصارای نجران طبق قواعد اسلامی، حکم جزیه را مقرر کرد.^۳

الهادی در سال ۲۸۵ هجری به شهر "برط" یکی از شهرهای یمن لشکر کشید و با مردم آنجا مصاف داده، تا آنکه بیعت کردند. پس از سه روز اقامت از آنجا بازگشت و از جانب خود عبدالعزیز بن مروان (یکی از مردم نجران) را به نمایندگی خود برگزید. الهادی، به عدل و فقه و علم معروف بود.^۴ او خودش مستقیماً به امور مردم رسیدگی می کرد. مدت ۳ سال در مکه خطبه بنام وی خوانده شد. و سکه بنامش مضروب گشت. الهادی به گذشت و عفو و تسامح معروف بود.^۵

کارهای مهم الهادی در یمن

الهادی پس از آنکه پایه های حکومت خود را مستحکم ساخت، صنعا را مرکز حکومت خود قرار داد و به دعوت مذهب زیدی پرداخت. با این حال حکومت وی همیشه مورد تهدید

۱- صعهه، شهرکی در نزدیکی صنعا است (البلدان یعقوبی ص ۳۱۷)

۲- ابن خلدون العبر ص ۱۳۵

۳- الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۳۱

۴- انباء الزمن ص ۲۵

۵- الحدائق الوردیه ص ج ۲ برگ ۲۳۷

۶- تاریخ الیمن ص ۲۱

قرار می گرفت تا آنجا که علی بن فضل قرمطی رهبر فرقه ای از شیعه اسماعیلی باطنی، بر بعضی از شهرهای یمن مدیخره (قلعه ای محکم در اطراف عدن) تسلط یافته صنعا را تهدید می کرد. الهادی با قرامطه به جنگ پرداخت اما بر اثر کثرت دشمن شکست خورد و شهر صنعا را از دست داد.

پس از پیروزی قرامطه، الهادی قشونی را بسرکردگی پسرش قاسم برای جنگ با قرامطه فرستاد. قاسم با سپاه علی بن فضل قرمطی جنگیده، آنها را در سال ۲۹۷ هجری از صنعا بیرون کرد. پس از این شکست دوباره، قرامطه، با پسر الهادی، مرتضی در شهر صفار جنگ کرده و آن شهر را به تصرف درآوردند. مرتضی به پدرش که در صنعا اقامت داشت پناه برد و از مردم شهر خواست که وی را یاری دهند تا فتنه قرامطه را دفع کند. اما مردم او را کمک نکردند و در نتیجه مجبور شد که به شهر صعهه پناهنده شود.

اسعد بن یعفر که قبلاً از طرف بنی عباس بر صعهه حکومت می کرد از این فرصت (جنگ میان قرامطه وزیدیه) استفاده کرد و دوباره به صعهه بازگشت و حکومت را از سر گرفت.^۱ جسمیری می گوید: در این فرصت احمد بن عبدالله بن محمد بن عباد به عراق آمد تا از معتضد خلیفه عباسی بر ضد یحیی بن الحسین علوی قشون طلب کند. اما با حسرت خاطر دریافت که المعتضد از دنیا رفته و مردم به المکتفی بالله بیعت کرده اند.^۲ در نتیجه، قصد خود را با وی در میان گذاشت و المکتفی قشونی را برای سرکوبی یحیی بن الحسین با او فرستاد. در این میان از ابن مزاحم والی حرمین (مکه و مدینه) نامه ای رسید یعنی بر اینکه یحیی بن الحسین علوی از صنعا خارج شده حکومت را ترک گفته است. این بود که خلیفه از تصمیم خود منصرف شده مرد یمنی را با حسرت و پشیمانی بازگردانید.

پایان حکومت الهادی

الهادی پس از شکست پسرش مرتضی از صنعا خارج شد و به صعهه آمد و ترک حکومت گفت. چندان مدتی در آن شهر نمانده بود که مریض شده، (۱۱ ذی الحجه) سال ۲۹۸ هجری،

۱- الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۳۵

۲- قره العیون برگ ۳۸

۳- الحورالعین ص ۱۹۶

بسن ۷۸ سالگی از دنیا رفت^۱ و در مسجد جامع شهر مدفون گشت .
بعد از مرگ یحیی بن الحسین ، فرزندان وی کار پدر را دنبال کرده دعوت زیدی را گسترش دادند^۲.

روایت شده است ، هنگامی که ناصرالاطروش از امامان زیدی خبر وفات یحیی بن الحسین را در کوه شنید بشدت گریست . فرمود امروز رکن اسلام نابود شد . گویند که الهادی شاعر^۳ بوده و قصیده‌ای سروده است :

عزت و کرامت (مرد) نیست جز استقامت کردن در میدان جنگ هنگامی که
شمیرهای درخشان در آنجا ، برق زند و آتیا ملک و سلطنت جز عزت و امر و غنای طبع
چیز دیگری است ؟ و بهترین شما کسی است که خوبیها و سرشتهای پاک او را مهذب کند
و کسیکه هنوز زنده است و یکمرتبه انتقام می‌گیرد و آنکه در حالات مختلف بیدار و آگاه است
و در صحنه زندگی " افکار " خود را آشکارا گفته و هنگام فرصتها دنبال هدفهای خود
می‌رود .

یحیی علاوه بر شعر و ادب ، در فقه و حدیث و زهد و عبادت نیز معروف بوده و صاحب تالیفاتی بوده است ، از جمله :

- ۱- کتاب جامع الفقه والاحکام
- ۲- المنتخب و الثاقب
- ۳- حسن المعرفة
- ۴- الفنون فی الفقه
- ۵- کتاب التوجیه و المسترشد .

۱- سراسلسله العلویه البخاری ص ۱۷ و عمده الطالب ص ۱۶۶

۲- تاریخ الشعوب ص ۱۶۶

۳- المجدی فی النسب ، برگ ۲۵
متن اشعار :

فما لفرز الا الصبر فی ماحوته الوغی	اذا برقت فیها السیوف اللوامع
هل الطلک الا العزوالامروالغناء	وافضلکم من هذبته الطبايع
ومن لم یزل یحیی وینقم تاره	ومن هوفی الحالات یقظان حاجع
یقلب بطن الراي منه لظهره	ویمضی اذا ما امکنته المقاطع

۶- الرد علی اهل الزیغ

۷- الرد علی الحنفیه

۸- اصول الدین و آلافاق

۹- اثبات النبوه

۱۰- اثبات الوصیه^۱

وی همانطور که در فقه صاحب تالیف است ، در حدیث نیز صاحب مشی خاصی بوده که به الهادیه معروف می‌باشد^۲.

الهادی وقتی که ۱۹ ساله بود ، چندین جلد کتاب در حدیث تالیف کرد . ابوبکر بن یعقوب عالم ری می‌گوید : وقتی که در زندان یحیی بن الحسین را ملاقات کردم چنان تصور کردم که کسی را مثل این مرد (یحیی بن الحسین) که جامع اصول اصحاب باشد سراغ ندارم و اکنون اصرار دارم که با او در فقه مباحثه و مجادله کنم^۳.

حکومت فرزندان یحیی

پس از مرگ یحیی ، حکومت را پسرش ابوالقاسم محمد مرتضی که همراه پدرش به یمن آمده بود به عهده گرفت ، اما حکومت وی چندان طولی نکشید و معزول گردید و بسال ۳۲۰ هجری وفات کرد^۱.

بعد از او برادرش امام احمد الناصرالدین الله به حکومت نشست . وی بسال ۳۵۱ هجری امامت زیدیه را به عهده گرفت . او همراه پدرش یحیی در جنگ با قرامطه شرکت داشت و شجاعت وی در آن جهاد برهنگان روشن شده بود . او مانند پدرش دعوت زیدیه را در یمن گسترش داد و قشونی آماده ساخت و در عدن با قرامطه جنگید .

امام احمد مانند اجداد خود ، صاحب فضائل نفسانی و علم و تقوی بود و مدت ۴ سال در یمن حکومت کرد و به سال ۳۲۴ هجری از دنیا رحلت فرمود . بعد از وفات

۱- فهرست ابن ندیم ص ۲۷۴

۲- ارشاد الادیب ج ۵ ص ۱۷۷

۳- الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۲۸

۴- عمده الطالب ص ۱۶۶

امام احمد ، حکومت به دست فرزندان او افتاد و آنها بمدت ۱۳۰ سال در یمن حکومت کردند .

بعد از آنها حکومت یمن همچنان به دست امامان زیدی بود تا اینکه در سال ۱۹۶۰ میلادی با کودتائی که به وسیله عبدالرحمن آلاریانی و به تحریک جمال عبدالناصر علیه امام یحیی انجام گرفته بود به حکومت زیدی پایان داده شد .

فصل هشتم

اصول عقاید و فرقه‌های شیعه زیدی

نام گذاری شیعه زیدی

فرقه زیدی ، یکی از فرقه‌های متعدد مذهب شیعه مانند اثناعشری ها ، اسماعیلی‌ها و کیسانی‌ها می‌باشد . شیعیان در آغاز اسلام وحدت نظر داشتند و هیچگونه اختلافی وجود نداشت و همه به رهبری و امامت علی معتقد بودند و به شایستگی علی (ع) برپست خلافت اسلامی بعد از رسول خدا ، بجهت سابقه اسلامی و مجاهدت در راه پیشرفت آن و علم و تقوای زاید الوصف او که از ویژگیهای رهبری و امامت می‌باشد ، سخت اعتقاد داشته و معتقدند که هرگز انشعاب و تجزیه و تفرقه ای میان طوایف متعدد این مذهب ، حتی بعد از مرگ حضرت علی (ع) و بیعت امام حسن و اختلاف آن حضرت با معاویه و صلح با او و کناره‌گیری ظاهری امام ، بوجود نیامده است . شیعه بدین عقیده سخت پای بند است .

تنها بعد از شهادت حسین (ع) بود که طوایف شیعه در شرایط امامت و رهبری اسلام باهم اختلاف پیدا کردند . بطوری که هر گروه استدلالاتی برصحت ادعای خود اظهار داشت که در نتیجه به انشعاب ، تفرقه وحدانی آنها منجر گردید . همین مشکل سبب شد که شیعیان به فرقه‌های متعددی تقسیم شود .

دسته‌ای معتقد شدند که امامت تنها از راه نص صریح مشخص می‌شود و بنابراین امامت عهدی است که خداوند بر عهده هر شخصی نمی‌گذارد بلکه امانتی است که تنها بوسیله اشخاص معین و مشخص به مقصد می‌رسد ، چرا که این امانت و وصایت بوسیله خود رسول گرامی اسلام بطور صریح تعیین گردیده و در نسل علی (ع) از اولاد فاطمه (س) دختر رسول خد (ص) تا ۱۲ فرزند از امامان معصوم باقی می‌ماند و نام آخرین آنها ، وصی ، امام برحق حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد . این گروه را شیعه اثناعشری یا امامیه می‌نامند .

در ارتباط با این موضوع ، طایفه دیگری از شیعه معتقدند که امامت با نص و انتصاب نبوده است بلکه با انتخاب و گزینش انجام می‌گیرد . بنابراین ضرورت دارد که امام منحصر" از میان اولاد علی (ع) از نسل فاطمه دختر پیامبر و از سلسله امام حسن و یا

امام حسین انتخاب شود مشروط بر آنکه امام برگزیده با ظلم و جور مبارزه کرده و برضد سلاطین جابریقیام کند. طرفداران این فرقه را زیدیه می‌نامند که منسوبند به زید بن علی بن الحسین بن علی، علیهم السلام، نخستین امامی که برضد هشام بن عبدالملک اموی قیام کرده است.^۱

این فرقه از شیعه در عصر بنی امیه که عصر ظلمت و تاریکی بشمار می‌رود، بوجود آمده است. عصری که در آن خلفای بنی امیه در محو احکام و آثار اسلام با یکدیگر به مسابقه برخاسته بودند. آن زمان حضرت زید بن علی برای اصلاح امت اسلامی قیام کرد و جماعت مسلمین برای احیای شریعت که امر مقدسی است به او روی آوردند و از نظریات و افکار زید پشتیبانی کردند و به امامت وی معتقد شدند که بعدها در تاریخ فرق و مذاهب به شیعه زیدی معروف شدند.^۲ این فرقه در تاریخ اسلام فعالیت‌های سیاسی زیادی داشته است و چندین امام پشت سرهم به طریق حضرت زید قیام کرده‌اند. جزاینکه این فرقه امامت را همانند شیعه اثنی عشری بطریق وراثت که از پدر به پسر انتقال می‌یابد، نمی‌دانند بلکه امامت را مشروط به فضل و علم و قیام برضد ظلم می‌دانند.^۳

به دلایل ذکر شده در نظر شیعه زیدی، امامت، بعد از شهادت حضرت حسین بطور مساوی میان اولاد امام حسن و حضرت حسین انتقال یافته است و بدین ترتیب امامت در نسل فاطمه دختر پیامبر باقی مانده است. علاوه بر این زیدیه هیچوقت وجود یک امام را در یک عصر ضروری نمی‌دانند، بلکه معتقد هستند که مانعی ندارد که دو امام در یک عصر در دو مکان مجزا رهبری امت اسلام را به عهده گیرند. همچنانکه این مسئله (وجود دو امام) در قیام ناصر اطروش در طبرستان و در مورد یحیی بن الحسین علوم و الهادی در یمن تحقق پذیرفت آنها به علت دوری شهرها و مسافتی که در میان قلمرو حکومتی این دو امام وجود داشته است.

۱- الزینسه برگ ۲۴۵ و مروج الذهب ج ۳ ص ۲۳۰ و البصری الدین ص ۳۳

۲- دائرة المعارف الاسلامیه ماده زیدیه

۳- ناگفته نماند که نویسنده محترم عقیده شیعه اثنی عشری را در باب امامت بدرستی بررسی نکرده است و انتخاب آن را براساس وراثت می‌داند. حال آنکه به عکس امامت در نظر شیعه اثنا عشری، همان عهد الهی است (لایزال عهدی الظالمین) که بدستور خود حضرت حق بوسیله رسول اکرم ابلاغ شده است. باید توجه داشت که امام حسن و امام حسین برادر هستند که از نظر شیعه اثنا عشری هر دو امام می‌باشند و هیچگونه وراثتی در کار نیست و از طرفی امام موسی کاظم، پسر کوچکتر حضرت صادق است نه پسر بزرگ و یا پسر متوسط ایشان. برای اطلاع بیشتر به مجلدات عبقات الانوار میرحامد حسین هندی مراجعه شود. "مترجمان"

گویند که ناصر اطروش در باره یحیی بن الحسین، چنین گفته است:

کسی که در منطقه ما بسر می‌برد باید از ماتبعیت نماید!

بعضی از بزرگان می‌گویند که علیرغم بعد مسافت میان قلمرو حکومتی آنها میان (ناصر اطروش و یحیی بن الحسین) و آرای آن دو هماهنگی واضحی آشکار است، ناصر اطروش به فضل و علم و اجتهاد یحیی بن الحسین اعتراف کرده، و از بعضی نظریات وی متأثر شده است. علاوه بر این هر یک از آن دو برای تبلیغ دعوت زیدی فعالیت می‌کرده‌اند.

بهرحال فرقه زیدی، یکی از فرقه‌های شیعه است که طرفدار و دوستدار اهل بیت پیامبر اکرم می‌باشد و معتقد است که خلافت بعد از پیامبر اسلام حق مسلم علی بن ابیطالب بوده است.

باید توجه داشت که این فرقه چندان افراطی نبوده و موضع گیری خصمانه ای در برابر صحابه نگرفته‌اند. زیدیه با اینکه خلافت را حق مسلم حضرت علی (ع) می‌داند، اما هرگز از صحابه پیامبر، ابوبکر و عمر تبری نمی‌کنند بلکه خلافت خلیفه اول را نیز پذیرفته‌اند.^۴ لذا می‌توان آنها را شیعه معتدل و غیر افراطی به حساب آورد.

در هر صورت شیعه زیدی طایفه‌ای معتبر است اما با فرقه اثنا عشری در مورد چند مسئله اعتقادی اختلاف نظر دارد. از جمله اینکه، زیدیه معتقد است بعد از امام زین العابدین، پسرش زید بن علی امام است در حالی که امامیه عقیده دارند که بعد از حضرت زین العابدین پسر بزرگوارش حضرت محمد باقر (ع) امام می‌باشد و هرگز زید در قیام و خروج خود ادعای امامت و رهبری نکرده است و همواره مردم را تحت عنوان الرضا من آل محمد بطرف حکومت عدل علوی که یک عنوان عمومی است فرا خوانده است و این حقیقتی است که خود ائمه اطهار نیز از قبیل حضرت صادق (ع) و امام رضا (ع) بدان تصریح فرموده‌اند.*

۱- من کان فی ناحيته فلیجب دعوته و من کان فی ناحیتنا فلیجب دعوتنا" المقالات و الفلاق ص ۷۱ و وسائل شیخ مفید ص ۲ و الملل و النحل شریستانی ج ۱ و فهرست ابن ندیم ص ۲۵۳

۲- الفرق المغترقه ص ۲۰

۳- الملل و النحل شریستانی ج ۱ ص ۲۰۸
* به کتاب تشیع یا اسلام راستین مراجعه شود. "مترجمان"

در روایتی از حضرت صادق (ع) چنین می‌خوانیم که فرمود:

هرگز نگوئید که زید خروج کرده است زیرا او عالمی راستگو بوده که هیچوقت شما را به ریاست خود دعوت نکرده است، بلکه آنچه او ادعا کرده عبارت از دعوت به رضای آل محمد بود و اگر پیروز می‌شد به آنچه وعده داده بود، حتماً عمل می‌کرد^۱. همچنین از پسرش یحیی بن زید نقل شده است که به بعضی از شیعیان امامی، چنین فرمود:

پدرم زید عاقلتر از آنست که حق را ادعا نماید که از آن او نیست آنچه او مردم را بدان فرا می‌خواند رضای آل محمد بود و پسر عمویش جعفر صادق را در نظر گرفته بود^۲. همچنین زیدیه در مسئله نص بر امامت و تفسیر آن با اثناعشری ها اختلاف دارد. آنان می‌گویند: در مورد امامت هرگز نص نبوده است، بلکه باید آنرا اهل حل و عقد (عقلا و بزرگان جامعه) انتخاب نمایند. با وجود این آنها به امامت علی (ع) معتقد هستند زیرا فاضلتر از علی (ع) را در زمان رسول خدا سراغ ندارند. علاوه بر این آنها معتقدند که از همه اصحاب عالمتر و زاهدتر بوده و همه از او سؤالاتشان را می‌پرسیدند و او همیشه در مسائل اسلامی فتوی می‌داده و هرگز از احدی سؤال نمی‌کرد^۳.

فان زيدا" كان عالما "صدوقا" لم يدعكم الى نفسه و انما دعاكم الى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بما دعاكم الله .

۱- الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۷۷

ان ابی اعقل من ان يدعی سالیس له بحق انما قال ادعواكم الى الرضا من آل محمد وعنی بذلك ابن عمه جعفر^۱

۲- همان مدرک

* اینجا باید پسر برادرش گفته شود مگر اینکه گوینده خود یحیی نباشد بلکه پسر او باشد . " مرجعنا "

۳- سه رساله جاحظ ص ۲۴۲

جاحظ دانشمند معروف معتزلی، زهد علی (ع) را چنین توصیف می‌کند:

علی زاهدترین صحابه بوده زیرا او در خشنی لباس و غذا و قانع شدن به کم و اندک بهادادن به دنیا و نگه داشتن نفس خود از هوی و هوسها با اصحاب پیامبر شریک بلکه مقدم بوده است و از این جهت است که او را بعد از پیامبر افضل اصحاب و شایسته ترین افراد برای خلافت دانسته اند . چنانچه او را بخاطر زهد، علم و تقوایش از ابوبکر و عمر مقدم دانسته اند!

زیدیه با وجود اینکه به شایستگی علی (ع) بر خلافت اذعان دارند اما به خلافت ابوبکر و عمر نیز معتقد هستند و می‌گویند که امامت مفضول جایز است^۱ و باز می‌گویند: پیامبر خلیفه بعد از خود را نه با اسم بلکه با بیان اوصاف و شرایط معرفی کرده، علی نیز به عنوان شخص جامع شرایط و الاوصاف معرفی شده نه آنکه او را بطور معین انتخاب کرده باشند^۲ آنها در این عقیده درست نقطه مقابل شیعه اثناعشری قرار گرفته اند که خلافت علی (ع) را به نص و تعیین شخص حضرت محمد (ص) می‌دانند^۳.

۱- وکان علی ازهدهم لانه شارکهم فی خشونة " الملبس و خشونه " : الماکل و الرضا

بالیسرو التبلیغ بالحقیق و ظلف النفس عن الفضول و مخالفه الشهوات فعدوه افضل الناس بعد الرسول و احقهم بامرهم كما عدوه افضل من ابی بکر و عمر ولذا قالوا بانه بعد عبد الله محمد لزهده و علمه و فقهه " . سه رساله جاحظ ص ۲۴۲

۲- الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۸

۳- البصیر فی الدین ص ۳۲

* شیعیان اثناعشری معتقدند که پیامبر اکرم (ص) در سرزمین غدیر خم در برابر دهها هزار نفر علی ابن ابیطالب (ع) را به جانشینی خود نصب کرد . مرحوم علامه امینی از صدها کتاب معتبر اهل سنت ، احادیث مربوط به غدیر را در کتاب پر ارج الغدیر نقل فرموده است . برای آگاهی بیشتر به کتابهای عقبات ، و الغدیر ، النص و الاجتهاد مراجعه شود . برخی می‌پندارند که در نهج البلاغه به مسئله نص اشاره ای نشده و تنها به مسئله صلاحیت و شایستگی اشاره شده است . این تصور صحیح نیست زیرا " ولا " در خطبه ۲ نهج البلاغه چنین می‌خوانیم : —

بهرحال هردو فرقه زیدی و اثنا عشری، با کمی اختلاف، به امامت و شایستگی علی اعتراف داشته، می‌گویند: لازم بود که بعد از رسول خدا، امت دست از دامان اهل بیت بر نمی‌داشت، از طرفی پیامبر خدا دو امانت بزرگ قرآن و عترت را در میان امت به ودیعت گذاشت!

همچنین هر دو معتقدند که امامت بعد از رسول خدا حق علی (ع) و بعد از او حق امام حسن و امام حسین و بعد از آنها حق مسلم اولاد فاطمه می‌باشد. در نتیجه امروز کلمه شیعه به فرقه‌های زیدی اثنا عشری و اسماعلیه اطلاق می‌شود، فرقه‌هایی که در پهنای جهان اسلام پراکنده شده‌اند و در کشورهای ایران، پاکستان، هند، عراق، یمن، لبنان، ترکیه افغانستان، تانزانیا، و اوگاندا و قسمتی نیز در مغرب زندگی می‌کنند.^۳

هم اساس الدین و عماد البقین المہم بغی الغالی وبہم یلحق التالی واہم خصائص حق الولایہ وفہم الوصیہ والوراثہ "الآن اذ رجع الحق الی اہلہ و نقل الی منقلہ":

وصیت رسول خدا و همچنین وراثت آن حضرت در میان ماست. ثانیاً در مواد زیادی علی از حق خویش چنان سخن می‌گوید که جز با مسئله تنصیب و مشخص شدن حق خلافت برای او بوسیله پیغمبر اکرم قابل توجیه نیست. در بین موارد سخن علی نیست که چرا مرا با جامعیت شرایط کنار گذاشتند بلکه اینست که حق قطعی و مسلم مرا از من گرفتند و بدیہی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم است که می‌توان از حق مسلم و قطعی دم زد. صلاحیت و شایستگی، حق بالقوه ایجاد می‌کند نه حق بالفعل و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست. به نقل از سیری در نہج البلاغہ شہید مطہری ص ۱۴۷

۱- اکمال الدین شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۷

۲- رسائل شیخ مفید ص ۲

۳- در این باره به دائره المعارف الاسلامیہ الشیعہ تألیف حسن الامین مادہ شیعه مراجعه شود.

فرقه‌های شیعه زیدی

فرقه‌های زیدی، چندان اختلاف اساسی با همدیگر ندارند زیرا آنها در اصول عقاید، همچون: اولویت خلافت علی (ع) بعد از رسول خدا، مبارزه با ظلم به رهبری سادات علوی و نشر عدالت در میان امت مسلمان وحدت عقیده دارند. با اینحال میان فرقه‌های مختلف زیدی در باره مسائل شرعی و بخصوص در مورد خلافت صحابه اختلاف نظر وجود دارد. چرا که عده‌ای از زیدیان خلافت ابوبکر را پذیرفته و دسته‌ای دیگر منکر آن گردیده‌اند؛ همچنانکه بعضی از آنها امامت عمر بن الخطاب را بعد از ابوبکر قبول دارند! همچنین است در مورد خلافت عثمان عده زیادی از آنها منکر خلافت وی گردیده‌اند. با وجود این اختلاف نظر، آنها از طریق طرح اجتهاد آزاد اختلافات را حل کرده‌اند زیرا زیدیه نیز مانند فرق دیگر به باب اجتهاد معتقد هستند.^۱

علمای تاریخ ادیان فرقه‌های زیدی را به چند دسته تقسیم کرده‌اند، مثلاً "نوبختی در کتاب فرق الشیعہ آنها را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

الف - اصحاب ابی الجارود و ابی خالد الکابلی

ب - اصحاب هارون بن سعید العجلی

ج - بسریه اصحاب حسن بن صالح بن حی

د - حسینیہ^۲

اما مورخان دیگر مانند ملطی در کتاب التنبیہ و الرد علی اهل الاهواء ص ۳۲

و اسفرائینی در کتاب التبیرو فی الدین ص ۳۲ و شهرستانی در ملل و نحل ج ۱ ص ۳۱۲

آنها را به سه فرقه تقسیم کرده‌اند. تنها در این میان مسعودی است که در کتاب

مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۰ آنها را هشت فرقه می‌داند.

۱- جارودیہ

اصحاب ابی الجارود زیاد الاعجمی ملقب به ابی النجم^۴ که یک کوفی تابعی است.

۱- الخطط مقریزی ج ۲ ص ۳۵۱

۲- الامام زید تألیف محمد ابوزہرہ ص ۳۲۱

۳- فرق الشیعہ نوبختی ص ۷۷

۴- فہرست ابن الندیم ص ۲۵۳

این فرقه را سرجوبیه نیز می‌نامند زیرا که ابی الجارود شخصی کور بوده و حضرت باقر وی را سرجوب لقب داده است.^۱ ابی الجارود یکی از دانشمندان و علمای زیدیه بوده و شیخ طوسی گفته است که او از اصحاب حضرت صادق بوده و از وی روایت نقل کرده است.^۲ نجاشی گفته است که ابوالجارود از اصحاب حضرت صادق بوده و از آن حضرت روایت نقل می‌کرده، اما زمانیکه زید خروج کرد، تغییر عقیده داد، و به زید پیوست.^۳ او از کوفه به خراسان آمد و مردم را به ولایت جعفر بن محمد باقر دعوت می‌کرد.^۴

هنگامی که بازید ملاقات کرد، افکارش با نظریات زید موافق آمد و از اتباع وی گردید. او می‌گوید: علی (ع) افضل اصحاب بعد از رسول خدا (ص) است به خلافت از همه اصحاب پیامبر شایسته تر است و هرکسی با وی به مخالفت پردازد و دیگری را بر وی مقدم بدارد، کافر است.^۵ او به امانت زید معتقد بوده و هنگام خروج وی در کوفه با او همکاری می‌کرد و شعار وی را تبلیغ می‌کرد.^۶ ابوالجارود که همراه زید پناهی می‌جست از کسانی بود که به خروج مهدی عقیده داشت^۷ و بدین ترتیب فرقه جارودیه زیدی پیدا شدند. آنها معتقدند که پیامبر خدا خلافت بلا فصل علی ابن ابیطالب را نه با اسم که با وصف و تعریف اوصاف او بیان داشته، منتها این اوصاف تنها در علی ابن ابیطالب جمع بود.^۸ جارودیه علی را از همه صحابه برتر می‌دانند و احدی را هم شأن او به حساب نمی‌آورند. همچنین معتقدند که هرکسی علی را از این مقام بالاتر بداند کافر است و امت اسلامی با ترک بیعت علی (ع) گمراه شده و کفر ورزیدند^۹ و مردم از وظیفه خود در باره جستجوی شخص معرفی شده و جامع شرایط خلافت، کوتاهی کرده و ابوبکر را با سوء تعبیر برگزیدند و در آن انتخاب به خطا رفتند.^{۱۰}

۱- رجال کشی ص ۱۹۹

۲- فهرست شیخ ص ۹۸

۳- رجال نجاشی ص ۱۲۹

۴- دلائل الامامه ص ۱۳۰

۵- الزینیه ص ۲۴۵

۶- مقاتل الطالبین ص ۱۲۹

۷-

۸- مقالات الاسلامیین، الاشعری ص ۶۷ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۲

۹- المقالات و الفرق ابوالحسن اشعری قمی ص ۱۸

۱۰- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۳

جارودیه بدنبال افراط در عقیده خود، آنچنان تند روی کردند که مسلمانان را به مناسبت انتخاب ابی بکرو ترک بیعت علی (ع) تکفیر کردند^۱ و آنها را مستحق نفرین دانستند.^۲ جارودیه معتقد است که امامت بعد از علی ابن ابیطالب به دو فرزندش حسن و حسین اختصاص دارد^۳ بجهت شرايطی که این دو بزرگوار حائز آن بودند. این شرایط عبارتست از: علم، تقوی، بصیرت در امور دین و سیاست اجتماعی، و بنابراین فرزندان دیگر علی (ع) فاقد این شرایط می‌باشند.^۴ و باز معتقدند که امامت بعد از شهادت حسین به فرزندان آن حضرت انتقال یافته است و هر کدام از آنها، اگر قیام کند، همانند علی ابن ابیطالب، امام واجب الطاعه است و امامت وی تنها بر اهل بیت خود واجب است نه بر دیگر مردم.^۵

۲- بت‌ریه و صالحیه

اینها اصحاب و یاران حسن بن صالح بن حی همدانی، انقلابی معروف کوفی هستند که به ابی عبداله معروف می‌باشد و از آنجا که مغیره بن سعید به لقب ابتر مشهور بوده بدین جهت پیروان او را بت‌ریه نامیده اند. اشتروت مان در دائره المعارف اسلامی در زیدیه چنین می‌گوید: اینها از آن جهت به بت‌ریه معروف شدند که در نماز در میان دو سوره (فاتحه و سوره دیگر) از بلند گفتن بسم الله ایستادند و آن را مخفی می‌گفتند. از طرف دیگر بعضی از مخالفان آنها چنین می‌گویند: نسبت بت‌ریه به یاران صالح بن حی از آن جهت است که روزی جماعتی از یاران وی در محضر امام باقر که زید شهید نیز در آن حضور داشت به حضرت باقر چنین عرض کردند: ما خلیفه اول و دوم و علی را دوست داریم و از دشمنان آنها بی‌زاری می‌کنیم؛ در این هنگام زیدیه به آنها روی کرده و گفت: آیا از فاطمه دختر پیامبر بی‌زاری می‌کنید؟ در این صورت شما با کار خود کارما را دم بریده کردید.^۶ از این جهت این فرقه را بت‌ریه نامیدند. این فرقه میانه روترین

۱- الفصل فی الاهواء الملل و النحل ج ۴ ص ۹۲

۲- الفرق بین الفرق بغدادی ص ۳۰

۳- رسائل شیخ مفید ص ۳۴

۴- فرق الشیعه نوبختی ص ۷۴

۵- تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۸۵

۶- رجال کشی ص ۲۰۵

فرقه های زیدیه هستند که خلافت ابی بکر و عمر را پذیرفته اند ولیکن در مورد عثمان توقف و سکوت را انتخاب کرده اند، نه او را سرزنش می کنند و نه وی را می ستایند!

شهرستانی سبب سکوت آنها را در مورد عثمان چنین توضیح می دهد: وقتی که اخباری را در مورد عثمان روایت شده و او را یکی از اصحاب دهگانه بهشتی می شمارند، گمان می کنیم که او باید مسلمان باشد و کارش دال بر صحت نموده او را از اصحاب بهشتی بدانیم* ولی هنگامی که کارهای او را در مورد مسلط کردن بنی امیه و بنی مروان بر مسلمانان و نیز حیف و میل بیت المال در جهت هوی و هوس و امیال نفسانیش را می بینیم، معتقد می شویم این کارها با سنت پیامبر و صحابه توافق ندارد، لذا حکم می کنیم که این شخص کافر است و در نتیجه این دو نظریه افراط و تفریط ما راه سوم را انتخاب کرده و در حق وی توقف و سکوت را انتخاب کرده ایم^۲.

حسن بن صالح بن حی، رهبر این فرقه زیدی در سال ۱۰۰ هجری در کوفه متولد شد^۳. وی شخصی عابد و زاهد و دانشمندی مطلع^۴ و معاصر مهدی عباسی بوده است^۵. شیخ طوسی در کتاب رجال خود (ص ۱۱۳) او را از اصحاب حضرت باقر شمرده است و می گوید که عیسی بن زید هنگام فراری بودنش در بصره پیش او پنهان بوده است. ابو جعفر منصور، پس از پایان دادن به نهضت ابراهیم بن عبدالله (نفس زکیه) به فکر گرفتن عیسی بن زید افتاد، زیرا عیسی پرچمدار ابراهیم بود. پس از منصور، پسرش مهدی به تعقیب عیسی و ابراهیم پرداخت ولی هرگز موفق نگردید زیرا عیسی همچنان در پیش حسن بن صالح پنهان بوده و حسن دخترش را به نکاح ابراهیم درآورده تا آن که بدرود حیات گفت.

۱- المقالات والفرق ص ۷

* باید توجه داشت که حدیث "عشره مبشره" ثابت نشده است، در این زمینه به کتاب پر ارجح "الشیعہ" من السلف" مراجعه شود. "مترجمان"

۲- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۶

۳- فهرست ابن الندیم ص ۲۵۳

۴- طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

۵- طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

حسن بن صالح مردی مهربان و دلسوز فقرا بود. ابن سعد در طبقات خود نقل می کند که روزی سائلی پیش وی آمد و اظهار داشت که حاجتمند است، حسن نیز جوراب خود را در آورد به او داد. علاوه بر سخاوت و بزرگواریش، او مردی فقیه و متکلم بود و صاحب چند کتاب می باشد که از جمله: کتاب التتوحدید در امامت اولاد علی (ع) از نسل فاطمه (س) و کتاب الجامع در فقه می باشد^۱.

قیام بر ضد ستمگران

حسن همانند دیگر شیعیان زیدی، معتقد به قیام مسلحانه بر ضد ستمگران و ظالمان بود^۲. او دانشمندی بزرگ و مورد اعتماد همگان بود. ابونعیم می گوید: در باره علم حدیث با بیش از ۸۰۰ محدث مکاتبه کردم، کسی را فاضلتر از حسن بن صالح نیافتم^۳ و اضافه می کند، حسن از نظر ورع و تقوی و فقه و حدیث پائین تر از سفیان ثوری نبود^۴. از این جهت بسیاری از جماعت زیدیه و از جمله: سالم بن ابی خفصه، حکم بن عتیبه، سلمه بن کهیل، و ابوالقدام ثابت الحداد روی به او آوردند، همچنان که دیگر شیعیان نیز پیروی وی را پذیرفتند^۵.

کشی در رجال خود می گوید: عمر بن ریاح از اصحاب امام باقر (ع)، ابتدا به امامت حضرت باقر معتقد بود اما بعد از عقیده خود عدول کرد و هم رأی فرقه بتریه حسن بن صالح گشت و در سلک پیروان او درآمد. حسن بن صالح از امامان شیعه و همعصر امام جعفر صادق (ع) بود و از حضرتش در مورد بعضی مسائل پرسش می کرد، همچنین بردوستی خود نسبت به اهل بیت عصمت تاکید می کرد.

ابن شهر آشوب می گوید: روزی حسن بن صالح بر حضرت صادق وارد شد و از حضرتش در مورد آیه اطعوا الله و اطعوا الرسول واولی الامر منکم سؤال کرد که مراد از آنها (اولوالامر) چه کسانی است؟ حضرت پاسخ داد که منظور علما می باشد. وقتی که از اطاق بیرون آمدند، حسن گفت: ما کاری انجام نداده ایم جز اینکه از همین علما معنی آیه

۱- فهرست ابن الندیم ص ۲۵۳

۲- تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۸۸

۳- همان مدرک ص ۲۷۸

۴- تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۲۸۷

۵- رجال کشی ص ۲۰۵

را پرسید ن ، سپس مردم از حضرت صادق دوباره پرسیدند که منظو راز علما کیست ؟ حضرت فرمود که ما امامان اهل بیت هستیم^۱.

برادران حسن بن صالح

حسن ، دو برادر داشت علی بن صالح و صالح بن صالح ، از فرقه تبریه که هردو به مذهب زیدیه معتقد بودند . هنگامی که عیسی بن زید پس از شش ماه زندگی مخفیانه وفات یافت دست به انتشار عقاید و آراء فقهی خود زد . حسن بن صالح در مدت اختفای عیسی با او بود و بعد از آن خود نزدیک به ۷ سال در مخفیگاه بسر برد و در سال ۱۶۷ هجری در تیمیدگاه وفات یافت و بنابراین مهدی عباسی هرگز نتوانست به او دست یابد . بعد از وفات حسن ، پیروانش در نشر افکار و عقاید فقهی و کلامی وی تلاش پیگیری کردند .

۳- جریریه

این فرقه را سلیمانیه نیز می نامند . این گروه منسوب هستند به سلیمان بن جریر ربی^۲ و در عقاید و آراء فقهی به فرقه تبریه نزدیکند ولی با فرقه جارودییه در مورد تکفیر صحابه اختلاف نظر دارند . اینها می گویند که امام علی (ع) امام به حق بود و بیعت با ابی بکر و عمر خطا و اشتباهی بود که امت اسلامی مرتکب آن شدند ، اما این اشتباه آنچنان نبود که موجب فسق و کفر آنها گردد ، زیرا آنها بیعت را تاویل کردند و از راه تاویل به خطا افتادند^۴ . جریریه معتقدند که امامت یک امر شورایی است و با قرار داد دو نفر از نیکان مسلمان ، منعقد می شود^۵ . آنها این عقیده خود را چنین توضیح می دهند :

مشورت کردن برای جلوگیری از فساد و فسق که بر امتی اتفاق می افتد امری است ضروری ، در این صورت اگر عده ای از اخیار و فضلاء امت یا حتی دو نفر از آنها برای این امر مهم یعنی جلوگیری از عدم انسجام امت و فسق و فساد جامعه اقدام کردند و امر رهبری و امامت را به عهده فردی شایسته گذاشتند ، بر دیگر اعضای جامعه و امت اسلامی لازم است تا از

او اطاعت نمایند . بنابراین فرقه جریریه امامت و رهبری مفضول را جایز می دانند ؛ گرچه عقیده دارند علی (ع) از همه اصحاب به امر امامت و خلافت اولی و شایسته تر بود ، و شخص فاضل در هر حال برتری دارد ؛ ولی از آنجا که امت چنین کاری را امضاء کرده بودند پس مصلحت همه نیز در آن وجود داشت ؛ اما در مورد عثمان خلیفه سوم این فرقه از او تبری کرده و او را تکفیر می کنند^۱ . سلیمان ابن جریر ، علی (ع) را از عثمان برتر می دانست و عثمان را بجهت کارهای خلاف اسلام که در عهد خلافتش انجام داده بود ، تکفیر می کرد^۳ . از این جهت اهل سنت نیز سلیمان بن جریر را تکفیر می کردند ، همچنان که طلحه ، زبیر عایشه و معاویه را تکفیر می کردند . این فرقه همه دشمنان علی (ع) را کافر می دانند و می گویند امام علی (ع) امام عادل و معصومی است که اشتباه نمی کند و هرگز کسی او را به گمراهی و ضلالت گواهی نداده است و همه مسلمانان بر پاکی او شهادت داده اند و این مسئله از طریق روایات و اخبار صحیح به دست ما رسیده است^۴ .

فرقه سلیمانیه همانند تبریه گروه جارویه را بخاطر تکفیر ابوبکر و عمر و پیروان آنها تخطئه کرده ، تکفیر می کنند^۵ . سلیمان بن جریر رهبر گروه جریریه ، شخصی دانشمند و فقیه بوده و در باره خدا صاحب عقیده خاصی است . او می گفت : خداوند به همه چیز داناست ، او یکتاست و علمش قائم به ذات خود اوست^۶ .

از مجموع این مباحث ، به این نتیجه می رسیم که زیدیه با فرق مختلفی که دارد در اساس و مبادی عمومی شیعه باهم چندان اختلافی نداشتند . تنها در مورد مشروعیت خلافت ابوبکر و عمرو عثمان و گاهی در مورد رجعت و امامت باهم اختلافی جزئی داشتند ، اگر چه همگی در اصول اعتقادی شیعه زیدی باهم مشترکند که در رأس آنها اعتقاد به امامت زید بن علی قرار دارد .

۱- الفرق بین الفرق ص ۳۲

۲- فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵ و المقالات و الفرق ص ۸

۳- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲

۴- المقالات و الفرق ص ۶۸

۵- التبصر فی الدین ص ۳۳

۶- الحور العین ص ۴۸

۱- مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۲۴۹

۲- طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

۳- فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵

۴- همان مدرک

۵- مقالات الاسلامیین ص ۶۸

فرقه های دیگر زیدی

زیدیه بعدها به فرقه های کوچک دیگری نیز منشعب شدند که اهم آنها به قرار زیر است :

الف - یعقوبیه : اصحاب یعقوب بن علی کوفی که منکر رجعت بوده و از ابوبکر و عمر بیزاری نمی‌کند !

ب - عجلیه : اصحاب هارون بن سعد عجلی که معتقدند هرکسی که مردم را به حق آل محمد (ص) دعوت کند ، واجب الاطاعه و امام می‌باشد . حضرت علی (ع) در زمان خود نخستین کسی بوده که باین امر قیام کرد و بعد از او پسرش امام حسین (ع) تا اینکه به قتل رسید و بعد از او زید بن علی شهید^۲ .

ج - حسینیه : شبه ای از چارودیه می‌باشند که معتقدند امام حسن بن قاسم نمرده و زنده است و روزی خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پرکند ، او همان مهدی منتظر است^۳ .

د - نعیمیه : اصحاب نعیم بن مان هستند که معتقدند امامت تنها شایسته علی (ع) بوده و او فاضلتر و شایسته تر از همه اصحاب بود لیکن امت در انتخاب ابوبکر و عمر آنچنان خطایی مرتکب نگشتند که نابخشودنی باشد بلکه خطایی بود قابل گذشت و لغزشی بود ، جبران پذیر و آن عبارت از ترک افضل بود ، این فرقه از عثمان و دشمنان علی (ع) دوری جسته و آنها را کافر می‌دانستند^۴ .

هـ - صباحیه : اصحاب صباح المزنی می‌باشند که از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جویند و قائل به رجعت می‌باشند و معتقدند که علی (ع) افضل مردم بود . این گروه هنگام خروج زید بن علی در کوفه همراه او قیام کردند و به امامت وی معتقد بودند^۵ .

۱- المقالات و الفرق ص ۷۱

۲- فرق الشیعه نوبختی ص ۷۸

۳- الحور العین ص ۱۵۶

۴- مقالات الاسلامیین ص ۶۹

۵- المقالات و الفرق ص ۷۱

و - قاسمیه : اصحاب قاسم بن ابراهیم صاحب سعدیه می‌باشند . این فرقه را هادویه نیز می‌گویند !

وباین ترتیب می‌بینیم که ، از آنجا که باب اجتهاد در فقه زیدی باز بوده ، هر دانشمندی طبق درک و اجتهاد خود امامت و عقاید اسلامی را نوعی تفسیر کرده است و همین امر سبب گردیده تا هر فرقه ای سراز فرقه ای دیگر درآورد .

فصل نهم

اصول آرا و معتقدات شیعه زیدی

می‌دانیم که شیعه زیدی، یکی از مذاهب مهم اسلامی است که دارای آرائی ویژه کلامی اعتقادی و فقهی می‌باشد که این فرقه را از دیگر فرق اسلامی جدا می‌سازد. زیدیه‌ها با اینکه در بسیاری از اصول با شیعه اثناعشری هم عقیده هستند اما در بعضی از مسائل اصلی و فرعی نیز با آنها اختلاف دارند. اینک اصول عقاید فرقه زیدیه:

۱- امامت

با اینکه زیدیه‌ها با شیعیان اثناعشری، در مسئله امامت مشترک هستند با وجود این در چگونگی آن باهم اختلافاتی دارند. امامت، در نظر شیعیان زیدی از اهم فرایض اسلامی بشمار می‌آید و هرگز جایز نیست که این فریضه اسلامی در هیچ زمانی مختل گردد، زیرا هیچ قوم و طایفه‌ای نیست که از این اصل بی‌نیاز باشد! لذا در نظر زیدیان، کسی که می‌خواهد امام مسلمین باشد باید دارای شرایطی باشد و آن از دو راه تحقق می‌یابد. الف - تعیین: یعنی امام مسلمین باید منحصر^۱ یکی از اهل بیت بوده باشد. ب - پس از تحقق شرط اول، لازم است که فرد جامع شرایطی از میان اهل بیت انتخاب گردد، خواه از اولاد امام حسن یا از فرزندان امام حسین باشد. به عقیده زیدیان اگر این فریضه از فرایض اسلامی، لاینحل بماند همه احکام و واجبات و فرایض الهی به‌در رفته است^۲.

۱-

۲- الزینه برگ ۲۴۴

این عقیده وجه تنایز زیدیه نسبت به دیگر فرق اسلامی می‌باشد. و مؤسس این فرقه حضرت زید بن علی (ع) باین اصل معتقد است.

زیدیه به امامت حضرت علی بن ابیطالب معتقد است و در این عقیده با شیعه اثناعشریه مشترک است جز اینکه می‌گویند: امامت علی (ع) از راه یقین و نص پیامبر نبوده بلکه از این جهت است که هنگامی که علی (ع) ادعای امامت فرموده همه شرایط و ویژگیهایش در آن حضرت موجود بود^۱. و اینها دلیل برتری علی (ع) بوده است. پس امامت آن حضرت یک فریضه حتمی بوده، آن هم به اقتضای شرایط و اوصافی که در آن حضرت موجود بوده نه اینکه وی را پیامبر باسم تعیین کرده باشد^۲.

اقسام نص

تعیین نص که معنی بر چیزی دلالت کردن است، سه گونه می‌باشد:
الف - نص باسم، مانند نص باسم محمد (ص) در آیه محمد رسول الله
ب - نص با اشاره، مانند نص و اشاره‌ای که در حدیث غدیر آمده است که من گنت مولاه فهذا علی مولاه
ج - نص با صفت، همانند نصی که به صفت در مورد علی (ع) موجود است. و اولو الارحام بعضهم اولى ببعض، پس علی (ع) از عترت اهل بیت و امامت منحصر^۳ در اهل بیت بوده و به اجماع آنها تحقق می‌یابد، در نتیجه علی (ع) از دیگر صحابه برتری داشته و این برتری است که او را به مقام امامت شایسته کرده است.

ناگفته نماند که در حدیث غدیر اسم علی (ع) بصراحت ذکر شده است نه به اشاره و این اشتباهی است که فرقه زیدیه بدان مرتکب شده است. الغدیر تالیف علامه امینی مراجعه شود. "مترجمان"

۱- همان مدارک

۲- ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۲

۳- الشمس النیره و تنویر البصیره برگ ۸۸

از این جهت زیدیه جنگ با علی (ع) را بسختی محکوم می‌کنند و معتقدند که علی (ع) در راه حق بوده و طلحه و زبیر و معاویه که با آن حضرت می‌جنگیدند، همگی باطل بوده و مرتکب خطا شده‌اند و هر کسی با علی (ع) بجنگد بر دیگر مردم واجب است که با او بجنگ برخیزند!

حمیری نقل می‌کند که از حضرت زید پرسیدند که آیا علی (ع) امام بود؟ در پاسخ گفت پیامبر نبی مرسل بوده و احدی از مردم مانند وی نبوده و هنگامی که او زندگی را بدرود گفت علی (ع) تنها کسی بوده است که به امامت مسلمین شایستگی داشت و امام و رهبر مسلمانان در کارهای حلال و حرام بود! زیدیه معتقدند که امامت فرع رسالت و نبوت است همچنانکه موضع نبوت بایستی مخصوص و شناخته شده مردم باشد، بهمین جهت امامت نیز باید موضع ویژگی مخصوص داشته باشد تا حجت خدا بر مردم تمام شود. بدنبال این، تحلیل آنها برای انحضار امامت در خاندان رسالت، چنین است: از آنجا که خاندان رسالت نزدیکترین افراد به پیامبر می‌باشند و دارای ویژگیهای شرافت و عدالت و فضیلت هستند لذا شایسته هستند که مقام والای امامت را حایز باشند^۱.

از آنجا که زیدیه امامت را تنها از آن اولاد امام حسن و امام حسین می‌دانند لذا صحت نماز جمعه و عیدین را در پشت سر غیر اولاد علی از نسل فاطمه، نادرست می‌دانند^۲. بنابراین شیعه زیدی با شیعه اثناعشری در این عقیده مشترکند که امامت را منحصر^۳ از آن بنی هاشم از نسل و ذریه فاطمه می‌دانند جز اینکه شیعه زیدی آنرا در نسل امام حسن و امام حسین هردو می‌دانند شیعه اثناعشری آنرا تنها در حق اولاد امام حسین (ع) منحصر ساخته‌اند.

لذا زیدیه نص و تعیین را در انتخاب امامت، انکار می‌کنند و از همین طریق با فرقه معتزله هم قول هستند که امامت را انتخابی می‌دانند درحالی که شیعیان اثناعشری امامت بعد از سیدالشهداء را حق امام سجاد می‌دانند که با علم، فضل و تقوی معروف بوده است. و معتقدند که با وجود شخص افضل و اعلم انسان دیگری پائین تر از مقام علمی او بنا به دلایل عقلی، منصوب به امامت نمی‌شود^۴.

- ۱- فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵
- ۲- الحور العین ص ۱۷۸
- ۳- عمده الاکیاس برگ ۵۱۴
- ۴- الفرق المفرقه ص ۳۰
- ۵- ارشاد شیخ مفید ص ۲۵۴

به عقیده زیدیه امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام به زید بن علی (ع) انتقال یافته است آنهم بجهت فضل و کمالاتی که در این بزرگوار جمع بوده است آنچنان که وی را شهره آفاق کرده و زبانزد خاص و عام زمان خود ساخته بود. علاوه بر زهد و تقوی که دو صفت بارز حضرت زید بوده از علم و تلاوت قرآن حظ وافری داشته است. آنچنان که او را حلیف القرآن لقب داده‌اند^۱. زیدیه حتی قدمی بالاتر گذاشته، برای امامت زید از پیامبر اکرم، روایتی نقل می‌کنند که حضرتش فرموده:

ای حسین از نسل تو مردی ظهور می‌کند که او را زید می‌نامند، او و صاحبش در روز قیامت با چهره‌های گشاده و روشن روی شانه‌های مردم راه می‌روند!

بعضی از مورخان چنین گزارش می‌دهند که زید در عقاید خود از رهبر معتزله واصل بن عطا الهام گرفته و متأثر شده است، آنجا که واصل در مورد جنگ‌هایی که امیرالمؤمنین علی (ع) باطلحه و زبیر و معاویه داشت و حتماً یکی از دو گروه در خطا بوده‌اند^۲ و در حقانیت علی (ع) تردید داشته است ولیکن این مسئله شاید چندان صحت نداشته باشد زیرا زید و واصل هردو باهم معاصر بوده‌اند و آرای فقهی و کلامی خود را بطور متبادل تفاهم می‌کردند و در بسیاری از مسائل باهم اتفاق نظر داشتند. البته این بدان معنی نیست که زید تمام عیار دنبال رو واصل بوده است زیرا برادرش حضرت باقر (ع) او را از اخذ عقاید کسانی که در باره امیرالمؤمنین انتقاد می‌کردند برحذر داشته بود، علاوه بر این خود زید، علی (ع) را امام حق می‌دانست و او را در کارهای خود محق می‌شناخت ولیکن از شیخین (ابوبکر و عمر) تبری نمی‌جست و عقیده اش چنان بود که می‌شود با وجود شخص فاضل به شخص پائین تر از او بیعت کرد (جواز امامت مفضول بر فاضل^۳) از این جهت از آنجا که زید از صحابه و شیخین تبری نمی‌کرد اهل سنت مذهب زید را پنجمین مذهب اسلامی دانسته‌اند^۴.

۱- خطط مقریزی ج ۳ ص ۴۳۷

۲- یا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو و اصحابه رقاب الناس یوم القمه

غرام حجلین . ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۳- عمده الاکیاس برگ ۶۶۵

۴- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۵- العبراین خلدون ج ۲ ص ۱۷۲

اندیشه های زید

زید، معتقد بود که امت اسلامی بخاطر مصالح بزرگ اسلامی و خاموش کردن آتش فتنه در میان مسلمین و به دست آوردن رضایت مردم، ابوبکر را به خلافت اسلامی انتخاب کردند، گرچه او از علی (ع) پایین تر بود و علی (ع) افضل صحابه و اعلم اصحاب بوده است.^۱ او معتقد است که امامت مفضول با وجود شخص فاضل و افضل جایز است و می شود در احکام و قضایای اجتماعی به وی مراجعه کرد.^۲

در مسئله امامت، او خروج و قیام کردن را شرط اساسی می دانست و بر همین اساس با برادرش حضرت باقر مناظره داشته است. امام باقر می گوید: اگر شرط امامت خروج و قیام باشد، در آن صورت پدرشان حضرت سجاد امام نخواهد بود، زیرا که او نه قیامی کرده است و نه به آن ابراز تمایل کرده است.^۳ لذا در عقیده زیدیه هر سید فاطمی که عالم و شجاع و زاهد باشد و بر علیه حکومت ستمگر قیام نماید، امام مفترض الطاعه می باشد که اطاعتش بر هر مسلمان واجب است.^۴ بیعت با زمامدار مسلمین شرطش قیام با شمشیر و جهاد علیه دشمن اسلام است.^۵ در این رابطه وقتی که از حضرت زید بن علی از اصالت این شرط (قیام با شمشیر) در مذهب زیدیه پرسیدند، پاسخ داد: در مذهب ما امام آن کسی نیست که در خانه اش ساکت بنشیند و از جهاد با دشمن امتناع ورزد بلکه کسی است که به وظیفه خود عمل کرده و در راه خدا جهاد نماید و از حقوق مردم محروم و حریم احکام اسلام دفاع نماید.^۶ باز از حضرتش نقل شده است که: بر ما اهل بیت واجب است که اگر یکی از فرزندان فاطمه قیام کنند و مردم را به عمل به کتاب و سنت دعوت کند و در راه خدا جهاد و به شهادت برسد، دنیا را راه او را گرفته و مردم را به راه خدا دعوت کند و این وظیفه

۱- الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۸

۲- شهرستانی ص ۲۵۸

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۴- ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۲۵۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۸۹

۵- اوائل المقالات مفید ص ۸

۶- اصول کافی ج ۱ ص ۳۵۷

باید تا روز قیامت ادامه یابد!*

به عقیده فرقه زیدیه شمشیر کشیدن و امر به معروف و نهی از منکر نمودن واجب است و تاکید می کنند که اگر توانستیم حکومت ستمگران را با شمشیر ساقط کنیم و حکومت عدل و حق را اقامه نماییم که به هدف خود نائل شده ایم و اگر نتوانستیم، در آن صورت وظیفه خود را در برابر خداوند ادا کرده ایم^۱ زیدیه عقدیده دارد که اگر نیروهای پشتیبان اسلام به تعداد نفرات اصحاب بدر (۳۱۳ نفر) برسد، بر امام مسلمین واجب است که قیام کند و برضد سلطان ستمگر طغیان کند.^۲ و بر این عقیده خود به آیه زیر استدلال می کنند: *فقاتلو الّتی تبغی حتی تفتی الی امرالله*. با فرقه و گروه ستمگر بجنگید تا اینکه به امر خدا (عدل اجتماعی) برگردند.

زیدیه معتقدند که اگر در یک زمان دو امام در دو منطقه جداگانه حایز شرایط امامت باشد بر مسلمانان واجب است که از آنها اطاعت نمایند و هر که تخلف ورزد، کافر است.^۳ از این جهت مورخ معروف بیهقی نقل می کند که زید می گفت: مرا در جنگ با فاسقان یاری دهید و هر کسی با من در راه خدا و ابطال باطل بجنگد، در روز قیامت دست او را گرفته و با خود به بهشت خواهیم برد.^۴

بناباه عقیده زیدیه، لازم است که شخص امام علاوه بر ویژگیهای، زیبایی، تناسب اندام و بی عیب بودن، شرایط و اوصاف زیر را نیز دارا باشد:

الف - از فرزندان حضرت زهرا باشد.

ب - شجاع و بی باک باشد.

ج - عالم به ضرورت قیام و شرایط زمان باشد.

د - عابد و زاهد عامل به کتاب و سنت باشد.

هـ - سخی و گشاده دست باشد.

و - در نهایت امر به معروف و نهی از منکر کند.

اینها شرایط و اوصافی است که در عقیده زیدیه، باید امام دارا بوده باشد.

۱- عمده الاکیاس برگ ۵۱۲

۲- مقالات الاسلامین ص ۴۵۱

* حق علينا اهل البيت اذا قام الرجل منا يد عوالي كتاب الله و سنه رسول و جاهد على ذلك فاستشهد و مضى، ان يقوم آخر تلوه و يد عوالي مادعی الله حجه الله عزو جل على اهل كل زمان، الی ان تنفضی الدنيا. به کتاب تشییع یا اسلام راستین مراجعه شود.

۳- فرق الشعیه نوبختی ص ۳۵

۴- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۷

۵- عینونی علی قتال الفاسقین و اعینونی علی جهاد من امرتکم بقتاله فالله من یقاتل معی احدا فانی اخذ بیده یوم القیمه حتی ادخلته الجنة. تنبیه الغافلین برگ ۵۴۹

۲- عقیده زیدیه در باره خدا

عقیده شیعه زیدی در باره خدا، توحید، عدل و صفات ذات، تقریباً با عقیده اثناعشریها و معتزله که مجموعاً صاحب عدل و توحید نامیده می‌شوند، نزدیک است.^۱ همه امت اسلامی اجماع دارند که خداوند واحد است، اما زیدیه این وحدت حضرت حق را چنین تفسیر می‌کند که: مراد از وحدت، نه وحدت عددی است بلکه منظور وحدت ذات مطلق است، زیرا وجود از آن جهت که وجود است، بیش از یکی نمی‌تواند باشد که در ذات اجدیت تحقق یافته واحدی را یارای شرکت با آن هستی مطلق نیست.^۲ آنها بر این توحید ذاتی و صفاتی چنین استدلال می‌کنند که جمله: الحمد لله رب العالمین در سوره فاتحه اشاره به توحید ربوبی دارد که تنها، از آن خداوند یکتاست و لازمه توحید در عبادت که بجز او موجودی شایسته ستایش نیست، معرفت و شناخت احدیت حضرت حق است.^۳

پس دعوت به عبادت ذات خدا و نفی شرک از او (بطور مطلق از ذات اقدسش) را توحید ارادی طلبی می‌نامند.

زیدیه می‌گوید: خداوند خود در قرآن کریم، سوره اخلاص به این توحید ذات اشاره فرموده است: قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد آنها عقیده دارند که خداوند شنوا و بینا است، یکی است و چیزی شبیه او نیست، نه جسم است و نه حد و مرز دارد و براو جایز نیست از جایی به جایی نقل مکان کرده و از حالی به حالی دیگر تحول یابد.^۴

در این عقیده اثناعشریها، معتزله، مرجئه و خوارج نیز توافق دارند. زیدیه معتقد است که نخستین عبادت شناخت الله است که خدای رازق و رحیم است، او نه شبیه دارد و نه ضدی و اساساً توحید او، نفی هرگونه شرک و تشبیه او به مخلوقات است.^۵

۱- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۵۴

۲- الأساس فی علم الکلام برگ ۵۳۹

۳- مصباح العلوم ص ۵۹

۴- المتزله بین المنزلتین ص ۱۷۷

۵- البساط ص ۲

(تمام التوحید نفی الصفات عنه و تشبیه بخلقه)

زیدیه می‌گوید: توحید یک معنی اصطلاحی دارد که در علم خدا شناسی به توحید ذات، صفات، توحید افعال، تعبیر می‌شود.^۱

زیدیه در تفسیر جمله حضرت علی (ع) در باره توحید که فرموده است: "التوحید معناه ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه" چنین تفسیر می‌کنند. توحید عبارتست از اینکه انسان در باره او تصویری نکند، زیرا هرچه در باره او تصور شود، مخلوق و محصول ذهن خود انسان است.^۲ آنها می‌گویند: خداوند واحد است، وحدت ذاتی بی‌کی که نه شریکی دارد و نه مثلی؛ واحد است به وحدت فعلی، احدی شریک او نیست و محال است که دو وجود قدیم ازلی و ابدی، وجود داشته باشد؛ و این همان عقیده‌ای است که معتزله هم بر آن توافق دارند. پس خداوند نه جسم است نه عرض؛ نه جوهر است و نه عنصر و نه جزء، بلکه خالق همه موجودات است و احدی شبیه او نیست.^۳

تقسیم عبادت

در عقیده زیدیه عبادت بر سه قسم است:

الف - معرفه الله (خداشناسی)

ب - شناخت آنچه خدا را راضی می‌سازد و آنچه او را به غضب وای می‌دارد.

ج - پیروی از رضایت خدا و اجتناب از غضب وی، و این کمال عبادت است.

۳- عدل

یکی از اصول اساسی مذهب زیدیه که با معتزله و شیعه اثناعشری در آن هم رأی، می‌باشند، عدل است.

در عقیده زیدیه اصولاً اسلام، به دو قسم تقسیم شده است:

الف - معرفت (شناخت) ب - طاعت (فرمانبری) معرفت و شناخت خدا اصل و طاعت و فرمانبری از او، فرع به حساب می‌آید. کسی که در باره معرفت و توحید بحث کند اصولی و کسی که در باره طاعت و شریعت و احکام گفتگو کند فروعی خوانده می‌شود، لذا زیدیه معتقد است که خداوند عادل است و احدی را ظلم نکرده و کارهای عبث و بیهوده از

۱- الارشاد الهادی برگ ۳۸

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۸۸۵

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۴

او سر نمی‌زند، اوحکیمی است قادر که کارهای جهانی را از روی حکمت تامه انجام می‌دهد. آنها به آیه ان الله يامر بالعدل والاحسان و اتيا ذى القربى و ينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى، يعظكم لعلكم تذكرون. استدلال می‌کنند و معتقدند خداوند خود در آیات متعددی امر به عدل کرده، از ظلم و جور نهی فرموده است؛ خود، سرچشمه عدل و احسان است و ظلم و عصیان از کارهای شیطان و عمل انسان است و خداوند از هر نقصی پاک و منزّه می‌باشد! او هرگز ظلم نمی‌کند، و کسی را که مرتکب گناهی نشده کیفر نمی‌دهد؛ اوفساد را دوست نمی‌دارد، بندگان خود را آزاد آفریده و هرکسی مسئول کارهای خود می‌باشد. خداوند خود فاعل مختار است، یعنی می‌تواند که عدالت نکند اما هرگز او چنین نمی‌کند، او می‌تواند کار قبیح انجام دهد، اما هرگز انجام نمی‌دهد.^۲

در این عقیده شیعه امامیه و معتزله نیز با آنها هم نظر هستند. زیدیه همانند شیعه و معتزله معتقدند که خداوند هرگز دیده نمی‌شود چرا که عقل و قرآن و احادیث صحیح که از طریق ائمه هدی وارد شده است، دلالت بر آن دارد.^۳

بطور کلی، عدل عبارت است از تحقق آنچه را که عقل از روی حکمت و مصلحت تمام جایز می‌داند و در این عقیده معتزله نیز هم رأی زیدیان هستند.^۴

۴- صفات خدا

عقیده زیدیه در باره خدا، همان است که شیعه امامیه نیز بدان معتقدند یعنی صفات اوجزه ذات اوست وقتی که گفته می‌شود، خداوند قادر است یعنی اوبه ذات خود قادر است و اینکه گفته می‌شود که قدرت دارد، یعنی اینکه این قدرت غیر از علمش می‌باشد بنابراین جایز نیست خدا را بجز با اسماء و صفاتی که خودش خود را به آنها در قرآن توصیف کرده و یا در میان ائمه هدی با آن اسماء خوانده می‌شود، یاد کنیم.^۵ آنها عقیده دارند که کلام خدا (قرآن) حادث است و در این باره اخبار زیادی از ائمه هدی رسیده است و نیز قرآن مخلوق حضرت حق است که ابتدا نبوده و بعد آفریده شده است.

۱- المتزله بین المنزلتين ، یحیی الهادی ص ۲۵

۲- اوائل المقالات ، مفید ص ۲۸

۳- اوائل المقالات ، مفید ص ۲۳

۴- همان مدارک

۵- المقالات ص ۱۹

و این عقیده ای است که معتزله و امامیه نیز با آن هم عقیده می‌باشند!

۵- وعده و وعید

وعده و وعید فعلی از افعال خداوندی است که قابل تخلف نیست. وعده یعنی وعده دادن به ثواب و وعید یعنی تهدید کردن به عقاب وقتی که خداوند با قدرتش در مورد موضوعی وعده می‌دهد، هرگز خلاف وعده نکرده و تخلف نخواهد کرد. (ان الله لا یخلف المیعاد) و یا وقتی که می‌گوید، ورحمتی وسعت کلشی وانی لغفار لمن تاب وامن و عمل عملاً صالحاً^۱ ثم اهتدی هم وعده به ثواب و رحمت و عمل صالحی است که او تخلف نکرده و نخواهد کرد.

زیدیه همانند معتزله معتقدند که خداوند مرتکبین گناهان کبیره را با توجه و بازگشت می‌بخشد و او آنچه را که وعده داده و یا وعید کرده است بطور قطع عمل می‌کند. زیدیه ده مسئله از مسائل وعده داده شده را یاد آور شده است که قابل ملاحظه است:

الف - خداوند، هر که را از مؤمنین به ثواب وعده داده است، هرگاه این مؤمن، با ایمان از دنیا نرود، اهل جهنم بوده و در آنجا همیشگی خواهد سوخت.

ب - هر که را از فاسقان به عذاب، وعید کرده باشد حتی اگر در حال عشق از دنیا برود اهل جهنم بوده، در آنجا همیشگی است.

پ - مرتکبین گناهان کبیره از امت اسلامی مانند شراب خواران، زناکاران و فاسقین کافر نیستند.

ت - شفاعت پیامبر خدا، در روز قیامت تنها به مؤمنین خواهد رسید. آنها در بهشت از رحمت خداوندی برخوردارند.

ث - بر هر مکلفی امر به معروف و نهی از منکر واجب است و هر وقت که بر ابلاغ آنها قدرت پیدا کرد، ضرورت دارد که اقدام کند.

ج - امامت بعد از پیامبر، از آن حضرت علی بن ابیطالب است.

چ - بعد از حضرت علی (ع)، امامت از آن حضرت امام حسن است.

ح - و بعد از او به برادرش حضرت حسین (ع) می‌رسد.

خ - و بالاخره بعد از این دو بزرگوار بهر کسی که از اولاد امام حسن و حسین قیام

کند مسلحانه و مردم را به حق دعوت نماید و جامع صفات امامت باشد، او امام خواهد بود.

ع- مرتکبین گناهان کبیره

اقسام گناهان : می‌دانیم که گناهان بر دو قسم است : گناهان کبیره و گناهان ضعیفه
گناهان کبیره : گناهانی هستند که آنها به عذاب وعده داده شده‌است . گناهان ضعیفه
گناهانی هستند که تنها توبیخ دارند ، در این مورد تنها فرقه خوارج هستند که معتقدند
همه گناهان کبیره می‌باشند.

زیدیه مرتکبین گناهان کبیره را فاسق می‌دانند یعنی نه مؤمن و نه مسلم هستند^۱. و بر این
عقیده آیه ان تجتنوا کبائر ما تنهون عنه تکفر عنکم سیئاتکم : اگر از ارتکاب آن دسته از
گناهان کبیره که نهی گردیده است ، اجتناب ورزید ، خداوند از گناهان و بدیهای شما
می‌گذرد . اگر کسی در حال ارتکاب گناه کبیره از دنیا برود ، فاسق از دنیا رفته و در آتش
جهنم ابدی خواهد سوخت ، در این مورد ، معتزله با زیدیه هم عقیده می‌باشند^۲ اما
جماعت اهل سنت در این موضوع با زیدیه مخالف هستند و می‌گویند که کفار در آتش جهنم
هستند و مؤمنان در بهشت ، گرچه مرتکب گناه کبیره شده باشند^۳ . در باره اصحاب جمل
و صفین ، زیدیه معتقدند که ناکثین و قاسطین به علت جنگشان با علی ، امیرالمؤمنین (ع)
کافر و اصحاب جهنم بوده و تا ابد معذب می‌باشند ولی معتزله در این عقیده هم رأی
زیدیه نبوده و تنها عقیده دارند که آنها فاسق بوده و در آتش خواهند بود^۴.

زیدیه اهل کباثر نماز گزار را میان دو پایگاه می‌دانند (منزله بین المنزلین). میان فاسق
و فاجر که پایگاهی است میان مؤمنان و کافران^۵ . لذا این گروه از مسلمانان فاسق ، در
جامعه اسلامی وضع خاصی دارند و شهادتشان قبول نیست ، ازدواج و توارث و ذبیحه آنها
جایز است ، تا آنکه توبه کرده و بسوی خدا برگردند ولیکن نمی‌شود آنها را با اسمهایی
نظیر کافر ، مشرک و منافق فرا خواند^۶.

۱- الوعد و الوعد ص ۱۱

۲- اوائل المقالات ص ۱۵

۳- الفصل فی الاهواء و الملل . ابن خرم ج ۴ ص ۴۴

۴- همان مدرک

۵- اوائل المقالات ص ۱۰

۶- المنزله بین المنزلین برگ ۷۶

۷- عمده " الاکیاس برگ ۵۴۶

۷- جواز امامت مفضول بر فاضل

به عقیده همه شیعیان جهان، چه زیدی و چه امامی ، علی بن ابیطالب نخستین
امام حقی است که بر همه صحابه فضیلت و برتری دارد و هیچ کسی حق تقدم بر وی را ندارد
با اینحال زیدیه در تولیت اصحاب ، راه افراط نرفته و آنها را قابل لعن و نفرین نمی‌داند
و بر صحت خلافت آنها رضایت می‌دهند .

حضرت زید بن علی ، اولین کسی بود که این عقیده را اظهار کرد و امامت مفضول
را بر شخص فاضل و اعلم جایز شمرد . او گرچه حضرت علی را صحابه ای فاضل و شایسته
خلافت می‌داند اما خلافت ابوبکر را تأیید کرده و ولایت وی را امضاء نموده است و از این
جهت از طرف شیعیان کوفه مطرود شد و زید آنها را رافضیه لقب داده است ؛ زیرا آنها
معتقد بودند که امام ، بعد از پیامبر معین گشته و او کسی جز علی (ع) نبوده است و احدی
را حق تقدم بر وی نیست و لذا شیخین را غاصب حق علی (ع) دانسته اند^۱. آنها معتقدند
که امامت همیشه از آن قریش است و هرگز از این طایفه بیرون نخواهد رفت . در این عقیده
شیعه ، معتزله و مرجئه توافق دارند که با وجود شخص فاضل و اعلم ، جایز نیست امامت به
شخص غیر فاضل برسد ؛ ولی زیدیه بر این عقیده هستند که با وجود شخص فاضل ، امامت
غیر فاضل بخاطر مصلحت امت و خاموش کردن آتش فتنه و فساد بلامانع است و یا به عبارتی
امامت شخص مفضول را با وجود شخص فاضل جایز دانسته اند و در این عقیده به آیه شریفه
زیر استناد می‌کنند . و از آیه زیر بر عقیده خود ، شاهد آورده اند :

و اذا قلنا للطلائکه اسجدوا لآدم فسجدوا ^۱ ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین : گفتم
که ملائکه بر آدم سجده کنند و همگی آنها بجای آوردند بجز ابلیس که سر باز زده و از کافران
گردید . می‌گویند با اینکه ملائکه از آدم بجهت ملک بودن برتر و افضل بودند ، اما خداوند
آنها را دستور داده که آدم را سجده نمایند ، آنها هم شدیدترین خضوع که همان سجده
کردن است^۲.

جاحظ یکی از علمای طراز اول معتزله ، قول علمای زیدی را در برتری و فضل اشخاص ، نقل
کرده و آنها را به چهار دسته تقسیم می‌کند :

الف - تقدم اشخاص ، که از راه فهم و اندیشه اسلام را پذیرفته باشند .

ب - زهد در دنیا ، زیرا کسی که زاهد است ، نسبت به دنیا بی رغبت بوده و

۱- الفضل فی الاهواء و الملل ص ۱۶۳

۲- ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۶

بیشتر به کارهای آخرت علاقمند است و لذا شایسته است که او را بر اموال و نفوس مردم امین بدانیم .

ج - فقیه و آشنا به معارف اسلام باشد .

د - قیام و جهاد مسلحانه در راه خدا و تفسیر دین و نبرد با دشمنان آن .
هرگاه این چهار صفت را در شخصی جمع یافتیم برماست که او را بر دیگران مقدم بداریم .
زیدی ها معتقدند که کسی که در فقه و دیگر رشته های مهم علمی در سطح پائین باشد و یا مشهور به ردایل اخلاقی باشد نمی توان او را امام دانست . امام باید در ردیف دانشمندان بزرگ عصر خود باشد اگر چه داناترین آنها نباشد .^۱

جریریه و بتربه می گوید : امامت مفضول بر فاضل با شرایط بالا جایز است ولی بهرحال امامت فاضل بهتر و برتر است . ظاهراً همه فرقه های زیدیه امامت مفضول را جایز و امامت فاضل را بهتر و مهمتر می دانند .
قسمتی از آراء فقهی زیدیه به قرار زیر است :

الف - ۵ تکبیر در نماز

ب - مسح نکردن بر خف که از زید روایت کرده اند : ما فرزندان فاطمه برخف مسح نمی کنیم .^۲

ج - نخوردن ذبیحه اهل کتاب^۳ و استدلال میکنند به آیه شریفه *لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه*^۴ . آنچه که نام خدا بر آن گفته نشده نخورید . آنها می گویند : یهود و نصاری نام خدا را به هنگام ذبح حیوانات بر زبان جاری نمی کنند و اگر نام ببرند نام کسی را می برند که پسری بنام عزیز و عیسی دارد .^۵

د - از دیگر عقاید آنها تحریم ازدواج با زنان یهودی و نصرانی است که استدلال می کنند به آیه *لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنن* : با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان بیاورند .^۶

۱- ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۱

۲- الحورالعین ص ۱۵۱

۳- مسند زید ص ۸۲

۴- سوره انعام آیه ۱۲۱

۵- المنزله بن المنزلتن (خطی) برگ ۸۸

۶- سوره بقره آیه ۲۲۱

۷-

ه - ازدواج موقت را تجویز نمی کنند !

و - در اذان و اقامه نمازهای یومیه چون شیعیان *حی علی خیر العمل* می گویند :
اینها قسمتی از آرای ، فقهی زیدیه است که زیدی ها به آنها معتقدند و آنها را از تعالیم جناب زید می دانند*.

۱-

* این ترجمه در فرخنده روز ۱۸ ذیحجه الحرام ۱۴۰۲ هجری ، سالروز انتصاب امیر مؤمنان (ع) به خلافت و امامت در غدیر خم به دست پیامبر گرامی اسلام (ص) ، پایان یافت . " مترجمان "

اشخاص

" الف "

ابراهیم - ۲۳/سه

ابراهیم اشتر - ۳۶/۱

ابراهیم الامام - ۱۴/دو

ابراهیم بن اغلب - ۱۷/۱۶۲

ابراهیم بن جعفر زبیدی - ۱۷/۱۳۱

ابراهیم بن حسن بن حسن - ۲۱/۱۱۸

ابراهیم بن مسلم خراسانی - ۱۱/۲۱۸

ابراهیم بن موسی بن جعفر - ۳/۱۷۷

ابراهیم بن هشام مخزومی - ۸/۹۵

ابراهیم حسن - ۷/۳۲۸

ابراهیم مضاء - ۱۸/۱۳۸

ابن ابی الحديد - ۶/۳۲۳

ابن اثیر - ۲۵/۳۲۵

ابن الافطس - ۱۳/۱۸۷

ابن الرومی - ۱/۲۵۲

ابن حجر - ۱۲/۲۵

ابن حجر هیثمی مکی - ۱۷/۳۲۳

ابن خضیر - ۱۸/۱۳۳

ابن خلدون - ۲۲/۳۲۳

ابن رسته - ۹/۶۴

ابن زیاد - ۱۸/پانزده

ابن سادات - ۲۲/۲۱۵

ابن شهر آشوب - ۹/۶۷

ابن صلاح شرفی - ۲۹/۳۱۵

ابن صوفی طالبی - ۱۳/۱۹۷

ابن طاووسی - ۵/۱۱۱

ابن طباطبا - ۱/۱۶۹

ابن طقطقی - ۱۹/۳۲۴

ابن عیدریه - ۲/۳۲۴

ابن قتیبه - زا/یازده

ابن ماهان - ۲۵/۲۲۸

ابن مزاحم - ۱۷/۱۳۲

ابن ملجم - ۲/۵۶

ابن واضح اخباری - ۳/۳۲۵

ابن هبیره - ۱۵/۵۵

ابو اسحق - ۱/۶۴

ابو اسماعیل ناصرین طباطبا - ۱۴/۳۲۷

ابوالبحتری - ۱۲/۱۶۶

ابوالحسن - ۷/۲۵۱

ابوالحسن احمد بن محمد رضا - ۱۷/۳۱۶

ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری - ۲۳/۳۲۶

ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی - ۸/۳۲۶

ابوالحسن عمری - ۱۴/۳۱۶

ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالرحمن ملطی - ۱۶/۳۲۱

ابوالخطیب - ۱۱/۲۵۳

ابوالشوک - ۴/۱۸۳

ابوالعباس، شمس الدین احمد بن احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان - ۲۵/۳۲۸

ابوالعتاهیه - ۱۴/۲۳۵

ابو علی احمد بن محمد مسکویه - ۵/۳۲۱

ابوالفداء - ۵/۷۱

ابوالفرج - ۸/۴۸

ابوالفرج اصفهانی - ۱۵/۱۷۲

ابوالفضل ابراهیم - ۱۴/۳۲۵

- ابوالقاسم علی بن حسن هبة الله بن عبدالله بن حسين بن عساكر شافعی - ۵/سی
 ابوالقاسم محمد مرتضی - ۱۲/۲۳۵
 ابوالقدام ثابت الحداد - ۱۱/۲۴۸
 ابوالمظفر شاپور بن طاهر بن محمد اسفراینی - ۲/۳۲۱
 ابوبکر - ۲۱/نه
 ابوبکر بن حسن - ۲۱/۱۱۸
 ابوبکر بن سیره - ۴/۱۲۵
 ابوبکر بن یعقوب - ۸/۲۳۵
 ابو جعفر بن الحسن - ۱۱/۳۲۱
 ابو جعفر بن حسن طوسی - ۱۱/۳۲۲
 ابو جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب - ۱۶/۳۲۶
 ابو جعفر سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی - ۲۶/۳۲۶
 ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری - ۱۳/۳۲۰
 ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی - ۲/۳۲۶
 ابو جعفر محمد بن حسن بن بابویه - ۲/۳۱۶
 ابو جعفر محمد بن یعقوب کلنی - ۲۳/۳۱۸
 ابو جعفر منصور - ۳/۲۲۷
 ابو حاتم احمد بن حمدان رازی - ۲۳/۳۱۵
 ابو حسین - ۳/۹۳
 ابوحماد ابرص - ۱۶/۱۳۸
 ابو حنیفه - ۱/سه
 ابو حنیفه احمد بن داود دینوری - ۱۰/۳۱۸
 ابوذر غفاری - ۱۳/۵۴
 ابو سعد حسن بن کرامه جشمی بیهقی - ۱۴/۳۱۵
 ابو سعید ، نشوان بن سعید حمیری - ۲۳/۳۲۱
 ابو سفیان - ۹/هفت
 ابوطالب - ۱۲/۱۵۴
 ابو عبدالله - ۱/۲۲

- ابو عبدالله محمد بن عیدوس جهشیاری - ۲۸/۳۲۷
 ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی - ۲/۳۱۹
 ابو عبدالله ، یاقوت بن عبدالله حموی - ۱۹/۳۲۶
 ابو عیید بن عبدالله بن زمعه - ۲/۱۱۰
 ابو عثمان جاحظ بن بحر - ۱۸/۳۲۲
 ابو عکرمه - ۱۵/سه
 ابوعلی احمد بن عمر بن رسته - ۴/۳۱۹
 ابوعلی فضل بن حسین طبرسی - ۴/۳۱۸
 ابو عمر ، احمد بن محمد اندلسی - ۲/۳۲۴
 ابو عمرو محمد بن عبدالعزیز کشی - ۱۴/۳۲۲
 ابو عمیره - ۹/۳۳
 ابو فروه - ۲۰/۸۷
 ابو محمد بن علی بن حزم اندلسی - ۵/۳۲۵
 ابو محمد حسن بن موسی نوبختی - ۲۷/۳۲۴
 ابو محمد ، عثمان بن عبدالله بن حسن حنفی عراقی - ۲/۳۲۵
 ابو مخنف - ۴/۸۵
 ابو مخنف ، لوط بن یحیی - ۲/۳۲۷
 ابو مسلم - ۱۸/یک
 ابو مسلم خلال - ۱۴/سیزده
 ابو موسی اشعری - ۱۰/۵۲
 ابو نصر سهل بن عبدالله بن داود بن سلیمان بخاری - ۲۸/۳۲۲
 ابو نصر طبری - ۱۷/۲۲۲
 ابو نعیم - ۷/۲۴۷
 ابو هاشم - ۱۱/سه
 ابو هریره - ۴/۳۶
 ابی الجارود - ۱۲/۲۴۳
 ابی الحسین زید بن محمد - ۷/۲۲۴
 ابی السرایا - ۵/۱۷۰

- ابی الخالد الکاملی - ۲۴۳ / ۱۲
 ابی عبدالله - ۲۴۵ / ۱۱
 ابی فروه - ۱۳۸ / ۱۱
 ابی مروان - ۱۳۸ / ۱۱
 ابی النجم - ۲۴۳ / ۱۹
 احجاج طبرسی - ۳۱۸ / ۳
 احمد - ۱۴۹ / ۱۳
 احمد الناصرالدین الله - ۲۳۵ / ۱۵
 احمد امین - ۱۷ / سی و چهار
 احمد بن احمد یمانی - ۳۲۴ / ۱۷
 احمد بن صالح بن ابی الرجال - ۳۱۵ / ۱۹
 احمد بن عبدالله بن محمد رازی - ۳۱۶ / ۸
 احمد بن عبدالله بن محمد عباد - ۱۳۲ / ۱۳
 احمد بن علی بن عباس نجاشی - ۳۲۲ / ۱۷
 احمد بن علی بن محمد حجر عسقلانی - ۳۱۸ / ۱۸
 احمد بن عیسی - ۱۸۵ / ۱۷
 احمد بن نصر خزاعی - ۲۱۴ / ۲۱
 احمد بن یحیی بلاذری - ۳۱۴ / ۱۵
 ادريس - ۱۳۵ / ۱۳
 اذکوتکین - ۲۲۰ / ۱۵
 ارلی - ۷۱ / ۶
 اسپهبد رستم - ۲۲۱ / ۶
 اسحق بن محمد - ۱۶۱ / ۶
 اسحق بن موسی - ۱۹۰ / ۸
 اسد بن جندان - ۲۱۰ / ۲
 اسعد بن جعفر - ۲۳۱ / ۱۷
 اسفراینی - ۲۲ / ۹
 اسماء - ۲۳۲ / ۱۷

- اسماعیل - ۳۹ / ۱۴
 اسماعیل بن احمد بن علی المتوکل - ۳۱۴ / ۱۴
 اسماعیل بن طباطبایا - ۱۵۶ / ۷
 اسماعیل بن فراشه - ۲۱۴ / ۲
 اسماعیل بن محمد - ۳۴ / ۱۶
 اسماعیل سامانی - ۲۲۳ / ۱۵
 اشترت مان - ۲۴۵ / ۱۲
 اشجع - ۱۳۲ / ۱۱
 اشعری - ۲۱ / ۱
 اصفهانی - ۱۰۲ / ۷
 اصفهانی ابو الفرج - ۷۷ / ۸
 افطس - ۱۲۵ / ۶
 اکمال الدین - ۲۴۲ / ۱
 امین - ۱۶۹ / ۶
 امینی علامه - ز * / ۲۴۱
 ایوب بن الحسن - ۱۹۷ / ۱۷
 ایوب بن سلمه - ۷۶ / ۱
 " ب "
 بابک خرمدین - ۲۰۴ / ۹
 بادسیان مصعان - ۲۰۹ / ۴ ، ۲۲۱
 باقر - ۲۲ / دو
 باقر العلوم - ۷۹ / ۱۲
 بخاری - ۸۵ / ۱۸
 برده بن لبید یشکری - ۱۴۱ / ۱۶
 برنهارد دارن - ۳۲۹ / ۲
 بروکلیمان - ۲۳۰ / ۱۷
 بشیر بن محمد - ۱۶۵ / ۷

بشیر بن هارون - ۲۰۵/۱۹

بشیر رحال - ۱۴۴/۲۳

بشیر فرنس - ۳۳۰/۴

بعلبکی منیر - ۳۳۰/۱۰

بغدادی - ۲۰/۱۷

بکار بن عبدالله - ۱۶۷/۸

بکر بن عبدالعزیز بن دلف - ۲۲۱/۱۷

بولاق - ۳۲۴/۱۳

بییهقی - ۳۱۵/۱۴

" پ "

پطرس بستانی - ۳۲۲/۲

پطروس - ۳۲۷/۲۰

" ت "

تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره - ۳۲۴/۱۲

تالیکورجان - ۲۲۳/۲

تقی الدین احمد بن علی بن قادر بن محمد مقریزی - ۳۲۷/۱۷

تمیمی بغدادی - ۲۱/۴

توچی - ۲۰۹/۱۸

تیمور - ۳۱۴/۵

" ج "

جابر بن عبدالله انصاری - ۷۹/۳

جابر بن هارون - ۲۰۵/۱۹

جاحظ - ۱۴/ده

جارودی - ۲/بیست و دو

جرانفیل ، ادوارد - ۳۳۰/۸

جرف - ۱۳۱/۸

جستان - ۱۶۵/۴

جعفر - ۲۲۹/۵

جعفر بن ابیطالب - ۲۰۰/۱۴

جعفر بن حنظل - ۱۰۰/۷

جعفر بن سلیمان - ۱۴۲/۲۱

جعفر بن محمد باقر - ۲۴۴/۶

جعفر بن یحیی برمکی - ۱۶۰/۴

جعفر صادق - ۳۱/۱۶

جعفر طیار - ۱۲/سیزده

جلال الدین بن عبدالرحمن سیوطی - ۳۲۰/۱۰

جمال الدین ابوالمحاسن ابن تعزی بردی اتابکی - ۳۲۷/۲۲

جمال الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهران عنیه داودی - ۳۲۴/۷

جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور انصاری - ۳۲۵/۲۲

جمنو - ۲۹/۱۸

جواد - ۲۸/۱۷

" ح "

حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی - ۳۲۱/۲۰

حیشی حسن - ۵/بیست و دو

حجر بن عدی - ۵۴/۱۵

حریش - ۱۰۱/۱

حریش ابن ابی حریش - ۱۰۰/۱۶

حسن - ۱۵/ده

حسن ابراهیم حسن - ۳۳۰/۱۴

حسن الامین - ۲۴۲/۳

حسن العقیقی - ۲۱۸/۶

حسن المعروف - ۲۳۴/۱۷

- حسن بحر العلوم - ۳۲۱ / ۱۲
 حسن بن اسماعیل - ۱۹۹ / ۱۰
 حسن بن الحسن - ۲۰۴ / ۵
 حسن بن المنتاب - ۲۰۰ / ۳
 حسن بن زید - ۲۱ / بیست و یک
 حسن بن سهل - ۱۷۱ / ۱۵
 حسن بن صالح - ۱۴۹ / ۴
 حسن بن صالح بن حی - ۲۴۳ / ۱۴
 حسن بن قاسم - ۲۵۰ / ۱۰
 حسن بن محمد - ۱۵۴ / ۱۹
 حسن بن معاویه - ۱۲۹ / ۲
 حسن بن هدیل - ۱۷۸ / ۹
 حسن بن هشام - ۲۳۱ / ۲
 حسن سندویی - ۳۲۲ / ۱۹
 حسن عسکری - ۱۸ / ۶
 حسن مثنی - ۷۷ / ۱۱
 حسن ناصر الحق الاطروش - ۳۱۴ / ۲۰
 حسین - ۸ / یک
 حسین بن احمد کوکبی - ۲۱۵ / ۱۹
 حسین بن احمد مرعشی - ۳۱۵ / ۲
 حسین بن اسماعیل - ۱۹۸ / ۱۷
 حسین بن بولا - ۱۳۹ / ۱۴
 حسین بن حسن الافطس - ۱۸۷ / ۷
 حسین بن سهل - ۱۷۱ / ۷
 حسین بن علی - ۵ / یک
 حسین بن علی بن حسن بن حسن - ۱۵۳ / ۱۷
 حسین بن نوح - ۱۹۴ / ۱۹
 حصن بن نهال - ۲۲۸ / ۲۲

- حکم بن صلت - ۸۶ / ۳
 حکم بن عتیبه - ۲۴۸ / ۱۰
 حماد - ۱۸۳ / ۷
 حماد بربری - ۲۲۷ / ۱۸
 حماد کند و غوشی - ۱۸۳ / ۵
 حمدویه - ۱۹۰ / ۲۲
 حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان - ۱۹۰ / ۱۵
 حمزه اصفهانی - ۲۰۳ / ۱۲
 حمید بن عبد الحمید - ۱۷۱ / ۱۶
 حمید بن قحطبه - ۱۳۰ / ۱
 حمیری - ۱۳ / ۶
 حنظله مخزومی - ۱۹۰ / ۱۷
 حوشب - ۹۵ / ۲
 " خ "
 خازم بن خزیمه - ۱۴۲ / ۱۶
 خاقان - ۱۶۴ / ۱۷
 خالد - ۷۷ / ۱۷
 خالد بربری - ۱۵۷ / ۳
 خالد بن عبدالله - ۷۸ / ۱۲
 خالد بن عمران - ۱۹۸ / ۱۸
 خالد بن یزید بن زید - ۱۸۳ / ۱۹
 خدیجه - ۴۸ / ۱۳
 خراش - ۹۵ / ۲
 خراش بن حوشب - ۹۵ / ۶
 خفتم - ۲۲۹ / ۱۲
 خورشید - ۲۰۹ / ۵
 خورشید بن دادمهر - ۲۰۳ / ۱۲

خیر - ۱۹۹/۲۳
خیرالدین زرکلی - ۳۱۹/۶

" د "

دادمهر بن خورشید - ۲۰۳/۱۲
داود - ۷۶/۳
داود بن الهیثم الجعفری - ۲۰۰/۱۵
داود بن علی - ۱۰/۴
داود بن عیسی بن موسی - ۱۸۷/۲
داود بن کیان - ۹۰/۷
دوایت م. رونالدسن - ۳۳۰/۱۷
دینار خزاعی - ۱۵۷/۶
دینوری - ۳۱۸/۱۰

" ر "

رازی - ۱/۹
راشد - ۹۰/۷
رافع بن هرشمه - ۲۲۰/۲۱
ریطه - ۱۰۴/۲
ربیع - ۱۵/دوازده
رزام - ۱۲۹/۱۱
رستم - ۲۰۵/۱۴
رسول - پ ۱۳/یک
رضا - ۷/سه
رقابن جمیل - ۱۸۹/۸
رونالدسن - ۴/۲
رهسوان - ۲۲۱/۹

ریاح بن عثمان مری - ۱۲۰/۱

" ز "

زاعده بن معن - ۲۲۷/۷
زبید - ۲۲۹/۵
زبیر - ۶/۶
زاره بن اعین - ۲۹/۴
زرین کوب - زا / پنج
زکریا بن محمود قزوینی - ۳۱۸/۲
زمخشری - ۱/پانزده
زهرا - ۲۵۷/۱۷
زهري - ۵۰/۲۲
زهیر بن مسیب - ۱۷۸/۱
زید - پ ۲۱/دو
زیدالنار - ۱۸۸/۱۱
زید بن علی - پ ۱۶/دو
زید بن عمر تعمی - ۹۹/۲۲
زید بن موسی - ۱۸۲/۱۴
زین العابدین - ۲/بیست

" س "

سالم - ۹۴/۱۲
سالم بن ابی حنصه - ۲۴۸/۱۰
سجاد - ۲۰/دو
سدیف بن میمون - ۱۴۰/۳
سعدالضیائی - ۲۰۰/۱
سعد بن عباده - ۵/۹
سعد بن عباده خزرجی - ۴۲/۳

- سعید بن خيثم - ۱۶۵/۸
 سعید حمیری - ۹۴/۱۹
 سناح - ۱۰/۴
 سفیان بن ابی واصل - ۱۳۹/۱۰
 سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب - ۱۳۸/۱۴
 سفیان ثوری - ۲۴۸/۹
 سفیان مولی بنی دواس - ۹۰/۱۱
 سلمان فارسی - ۱/۱۱
 سلم بن قتیبه - ۱۴۲/۲۰
 سلمه بن کهیل - ۸۴/۵
 سلیمان - ۱۵۶/۶
 سلیمان بن ابی جعفر - ۱۵۷/۸
 سلیمان بن جریر بن رقی - ۱۶۲/۱۱
 سلیمان بن سراقه باریقی - ۸۶/۲
 سلیمان بن سرد خزاعی - ۵۸/۹
 سلیمان بن عبدالله بن طاهر - ۲۰۴/۹
 سلیمان بن عبدالملک - ۱۳۱/۹
 سلیمان بن کثیر - ۷/هفت
 سلیمان بن کیسان - ۸۹/۲۰
 سلیم بن قیس کوفی - ۲/۳۲۳
 سلیم کوفی - ۳/۳
 سمیره مختار اللیثی - ز ۳/نه
 سوره - ۱۰۳/۱۸
 سوره بن محمد بن عزیز کندی - ۱۰۳/۱۷
 سهل بن حنیف - ز ۸/۲۱۲
 شهداء - ۲۵۴/۲۲
 السید الضامن بن شدم - ۳۱۵/۱۱

- سید مهدی خراسان - ۳۲۷/۱۵
 سیستانی - ۷/شش
 سیلق - ۱۸۱/۵
 "ش"
 شامی - ۱۷۸/۶
 شاه بن میکال - ۲۱۴/۶
 شاهی - ۱۹۹/۱
 شبیه بن عقال - ۱۴۵/۱۴
 شریعتی - ۱۶/پنج
 شماخ یمانی - ۱۶۲/۱۶
 شمر - ۶۰/۱۶
 شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی - ۳۲۰/۸
 شمس الدین ابو عبدالله محمد شافعی مقدسی - ۳۱۸/۷
 شعبه بن حجاج - ۱۴۶/۶
 شهاب الدین ابو عبدالله ، یاقوت حموی - ۳۱۸/۱۵
 شهاب الدین احمد بن عبدالرحمن نویری - ۳۱۶/۲۸
 شهرستانی - ۲۱/۱۳
 شیخ صدوق - ۳۱۶/۲
 شیخ طوسی - ۳۲۱/۱۱
 شیخ عباس قمی - ز/پانزده
 شیخ محمد ابوزهره - ز/سه
 شیخ مفید - ۳۱۸/۱۲
 "ص"
 صاحب الزمانی ، ناصرالدین - ز ۳/شش
 صاحب الزنج - ۱۴۹/۱۵
 صاحب فح - ۱۵۲/۱
 صادق - ۱۸/پانزده

- صالح - ١٢٥ / ١٧
 صالح بن حى - ٢٤٥ / ١٦
 صالح بن صالح - ٢٤٨ / ٣
 صباح الغزنى - ٢٥٠ / ١٩
 صلاح الدين المنجد - ٣٢٤ / ٢٢
 صلاح الدين خليل بن ابيك صغدى - ٣٢٧ / ٢٤

" ط "

- طاهر - ١٧١ / ٨
 طاهر بن الحسين - ١٧١ / ٦
 طبرسى - ٧٠ / ١٩
 طبرى - ١ / ده
 طلحه - ٦ / ٦
 طسه حسين - ٣٢٤ / ٥

" ظ "

- ظهير الدين مرعشى - ٣٢٩ / ٢

" ع "

- عاتكه - ١٥٩ / ٩
 عاملى سيد محسن - ٣١٩ / ٨
 عايشه - ٦ / ١٤
 عباد بن عوام - ١٤٦ / ٦
 عباس - ١٤ / چهار
 عباس بن ابي جعفر - ١٥٧ / ١٩
 عباس بن سعيد مزنى - ٨٦ / ١١
 عباس بن عبيد الله - ١٢٩ / ٤
 عباس بن محمد - ١٥٨ / ١

- عباس بن منصور - ١٣٩ / ٩
 عبدالحليم نجار - ٣٣٠ / ٦
 عبدالحليم محمود - ٣٢١ / ٧
 عبد الرحمن آلاربانى - ٢٣٦ / ٤
 عبد الرحمن بدوى - ٣٣٥ / ١٢
 عبد الرحمن بن الخطاب - ١٩٨ / ١٨
 عبد الرحمن بن سنيطة قنتوريلي - ٣٢١ / ٢٧
 عبد الرحمن بن محمد - ٣٢٣ / ٢٢
 عبد الرحمن بن محمد بن خلدون خضرى - ٣٢٧ / ٧
 عبد الصمد - ٨٩ / ١٤
 عبدالعزيز بن عبدالمطلب خزرجى - ١٢٦ / ٩
 عبدالعزيز بن عيسى بن موسى - ١٧٩ / ١٦
 عبدالعزيز بن محمد - ١٢٦ / ١٢
 عبدالعزيز بن مروان - ٢٣٢ / ١٦
 عبدالعزيز بن يحيى كنانى - ١٦٥ / ٧
 عبدالعزيز دورى - ٣٢٣ / ٢٤
 عبدالقادر افندى - ٦ / ٦
 عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادى - ٣٢٤ / ٢٤
 عبدالله - ١٨ / ده
 عبدالله اشتر - ١٣٥ / ١٥
 عبدالله افطس - ١٥٦ / ٦
 عبدالله بن الحسين - ١٦٥ / ١
 عبدالله بن جعفر بن عبد الرحمن - ١٢٦ / ١١
 عبدالله بن حسن بن حسن - ١١٥ / ١
 عبدالله بن حسن مثنى - ٨ / سه
 عبدالله بن ربيع - ١٣٥ / ٧
 عبدالله بن ربيع حارثى - ٢٢٧ / ٣
 عبدالله بن زبير - ٦٢ / ٢

عبدالله سبا - ٢٤/٩

عبدالله بن سعيد - ٢٥٨ / ٢

عبدالله بن سعيد الحوشى - ١٨١/٤

عبدالله بن سليمان ربيعى - ٢٢٧ / ١٢

عبدالله بن طاووسى - ١١١ / ٤

عبدالله بن طاهر - ١٨٦ / ٤

عبدالله بن عامر - ٥٢ / ١٣

عبدالله بن عبيدالله - ١٣٢ / ١٧

عبدالله بن على - ٩٣ / ١٥

عبدالله بن قاسم - ١٥٧/١٣

عبدالله بن قيس بكري - ١٥٢ / ٢٢

عبدالله بن محمد اشتر - ١١٩ / ٦

عبدالله بن محمد سرخسى - ١٩٧ / ٢٥

عبدالله بن محمود - ١٩٨/٨

عبدالله بن مصعب - ١٢٥ / ٥

عبدالله بن معاويه - ١٢ / سيزده

عبدالله سجرى - ٢١٧ / ١٩

عبدالله محض - ١٢٣ / ١٥

عبدالمطلب - ٩٢ / ١٥

عبدالملك بن محمد بن محمد بن اسماعيل ثعالبي - ٣٢٥ / ٢٥

عبدالناصر، جمال - ٢٣٦/٤

عبدالواسع بن يحيى اليماني الواسعى - ٣٢٥ / ٢٥

عبدربه بن علقمه - ١٦٥ / ٧

عبدوس - ١٨٥ / ١٤

عبيدالله بن مطيع - ٦٥ / ٢

عبيده جراح - ٤٢/٨

عثمان - ٦ / ٤

عثمان بن عبدالله بن عمر - ١٢٦/١٥

عثمان بن محمد بن طالب بن زبير - ١٢٦/٩

عدنان ترسيى - ٣٢٨ / ٩

عزالدين ابوالحسن على بن محمد بن عبدالكريم جزرى - ٣٢٥/٢٥

عزالدين ابوحامد ، عبدالله بن هبه الله مداينى - ٣٢٣ / ٦

عزى - ١١ / هفت

عزير - ٢٦٤/١٩

عقيل - ٥٥/٢

عقيل بن ابيطالب - ١٩٥ / ١١

عقيل بن معقل - ١٥٥/١٧

عقيلى - ١٩٥ / ١٧

على - ٢١ / شش

على الخير - ١١٨ / ٢١

على النقى الهادى - ٢٨ / ١٧

على بن ابي سعيد - ١٧١ / ١٤

على بن ابيطالب - ١٩ / ٢

على بن الحسين - ٦٨ / ١

على بن انجب بن ساعى - ٣٢٦/٦

على بن اوس - ٢٥٨ / ١٢

على بن حجاج خزامى - ١٦٥ / ٢٥

على بن حسين بن شدم - ٣٢٢/٢٦

على بن سابق قلاس - ١٥٩ / ١٧

على بن سرخاب - ٢٢٢/٢٢

على بن صالح - ١٤٩ / ٤

على بن عبدالله - ١٧٥ / ٥

على بن فضل قرمطى - ٢٣٣/١

على بن محمد بن احمد بن عيسى بن زيد - ١٤٩ / ١٣

على بن محمد عبدالرحيم - ١٤٩ / ١٥

على بن موسى الرضا - ١٩١ / ٢

- عماد الدین ابوالفداء بن اسماعیل الملک المویده - ۳۲۶ / ۴
 عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی - ۳۱۹ / ۲۸
 عمار بن یاسر - ۱ / ۱۱
 عمر - ۱۰ / ۱
 عمر بن ابراهیم - ۲۲۸ / ۷
 عمر بن الخطاب - ۴۲ / ۱۳
 عمر بن المفرج الرحجی - ۱۹۷ / ۵
 عمر بن جعفر - ۱۹۶ / ۱۹
 عمر بن ریاح - ۲۴۸ / ۱۳
 عمر بن سلام - ۱۵۴ / ۱۹
 عمر بن عبدالعزیز - ۵۵ / ۵
 عمر سعد - ۶۰ / ۱۰
 عمرو بن حفص - ۱۲۴ / ۱۴
 عمر بن رزاه قسری - ۱۰۲ / ۲۱
 عمرو بن شداد - ۱۳۹ / ۱۶
 عمرو بن عبدالحمید - ۲۲۶ / ۱۵
 عمرو بن لیث - ۲۲۱ / ۱۵
 غنزه - ۱۰۳ / ۱۸
 عیسی - ۹۱ / ۱۴
 عیسی بن زید جلودی - ۲۲۸ / ۱۹
 عیسی بن موسی - ۱۲۹ / ۲۰

" غ "

- غذا فیر صیرفی - ۱۵۹ / ۱۷
 غفاری ، علی اکبر - ۳۱۸ / ۲۳

" ف "

- فاطمه - ۵ / هجده
 فان فلو تن - ۳۳۰ / ۱۴

- فخر رازی - ۲۱ / ۱۱
 فزاره - ۱۳۲ / ۱۱
 فرزدق - ۶۰ / ۳
 فرعون - ۱۲۸ / ۶
 فضل بن سهل ذوالریاستین - ۱۷۰ / ۱۱
 فضل بن عباس بن عیسی بن موسی - ۱۷۷ / ۹
 فضل بن یحیی - ۱۶۵ / ۱۱
 فلس - ۱۹۸ / ۱۸
 فواد البستانی - ۱۹۲ / ۱۸
 فوهیار - ۲۰۴ / ۶
 فتواد افزام بستانی - ۱۹۲ / ۱۸
 " ق "
 قارون - ۲۰۴ / ۶
 قارون بن اسفندیار - ۲۰۷ / ۲۴
 قارون بن شهریار - ۲۱۲ / ۹
 قاسم - ۱۸۶ / ۸
 قاسم الرسی - ۱۸۵ / ۱۱
 قاسم بن ابراهیم - ۱۷۷ / ۳
 قاسم بن ابراهیم الرسی - ۳۱۴ / ۷
 قاسم بن ابراهیم طباطبا - ۲۳۰ / ۳
 قاسم بن اسماعیل - ۲۲۸ / ۹
 قریش - ۱۰۱ / ۶
 قصر ابن هبیره - ۱۲۱ / ۱۰
 قطب الدین بن علی الدین صنفی - ۳۱۵ / ۵
 قمی - ۲ / ۶
 قیس - ۹۹ / ۱۲

" ی "

- کارل بروکلیمان - ۳۳۰ / ۶
 کاظم - ۳۱ / ۲۰
 کشیر بن حصین - ۱۳۲ / ۵
 کشیر بن مطلب - ۹۶ / ۱
 کرنب ضریر - ۳۵ / ۱۰
 کسکر - ۱۴۱ / ۱۶
 کلک لتکین - ۱۹۹ / ۱۱
 کلینی - ۱۲ / ۱۳
 کمیت اسدی - ۹۴ / ۱۵
 کورکیس عواد - ۳۳۰ / ۴
 کیسانی - ۲۳۷ / ۲
 کی لسترنج - ۳۳۰ / ۴

" ل "

- لیث - ۱۰۱ / ۱۴
 لیزیک - ۳۲۶ / ۱۹

" م "

- ماریه - ۵۸ / ۱۲
 مازیار - ۱۶ / شش
 مالک - ۱۲۳ / ۱۷
 مالک بن انس - ۱۲۳ / ۱۶
 مامون - ۱۶۹ / ۶
 مامون الرشید - ۱۷۰ / ۹
 مبارک ترکی - ۱۵۶ / ۱۲
 متوکل - ۱۹۶ / ۱۵
 مثنی بن حجاج بن قتیبه بن مسلم - ۱۶۵ / ۱۹

- محلی - ۹۵ / ۱۱
 محمد - پ ۱۷ / دو
 محمد ابوزهره - ۳۱۹ / ۱۵
 محمد باقر - ۳۱ / ۹
 محمد باقر بن محمد تقی مجلسی - ۳۱۹ / ۲۴
 محمد بغدادی - ۳۲۴ / ۲۴
 محمد بن ابراهیم - ۱۶ / ده
 محمد بن ابراهیم بن طباطبا - ۱۷۲ / ۱۷
 محمد بن ابراهیم زیدی - ۱۶۹ / ۱۵
 محمد بن ابی العباس - ۲۰۹ / ۱۴
 محمد بن اخشید - ۲۰۸ / ۱۹
 محمد بن ادريس شافعی - ۱۶۵ / ۶
 محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق بن ندیم - ۳۲۵ / ۱۵
 محمد بن القاسم - ۲۳۰ / ۵
 محمد بن اوس بلخی - ۲۰۵ / ۱۰
 محمد بن برمک - ۲۲۷ / ۱۵
 محمد بن جریر طبری - ۳۲۲ / ۶
 محمد بن جعفر - ۱۷۵ / ۵
 محمد بن حصین - ۱۳۹ / ۱۳
 محمد بن حمزه - ۲۰۹ / ۱
 محمد بن خالد بن عبدالله قسری - ۱۱۹ / ۱۹
 محمد بن زیاد - ۲۲۹ / ۱
 محمد بن زید - ۲۲۰ / ۲
 محمد بن سعد کاتب واقدی - ۳۲۳ / ۱۹
 محمد بن سلیمان - ۱۵۸ / ۴
 محمد بن سلیمان بن داود - ۱۸۷ / ۱۲
 محمد بن عبدالرحیم بن اسلم - ۱ / شانزده
 محمد بن عبدالعزيز - ۲۰۹ / ۱۲

- محمد بن عبدالکریم - ۲۰۸ / ۲
 محمد بن عبدالکریم احمد شهرستانی - ۳۲۷ / ۱۱
 محمد بن عبدالله - ۲۰۰ / ۱۱
 محمد بن علی بن طاهر - ۲۱۳ / ۱۰
 محمد بن علی بن طباطبا - ۳۲۴ / ۱۹
 محمد بن علی بن عباس - ۱۹ / نه
 محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - ۱۰ / سه
 محمد بن عمر - ۷۶ / ۳
 محمد بن قاسم - ۱۹۳ / ۱
 محمد بن محمد بن زید - ۱۷۵ / ۵
 محمد بن محمد بن نعمان - ۳۱۸ / ۱۲
 محمد بن میکال - ۲۱۴ / ۵
 محمد بن وهسان - ۲۲۲ / ۲۲
 محمد بن هارون - ۲۲۱ / ۱۱
 محمد بن یعقوب کلینی - ۳۲۲ / ۲۴
 محمد تقی الجواد - ۲۸ / ۱۶
 محمد جعفر تابنده حقیقی - ۱۴ / نوزده
 محمد جواد مغینه - ۳۲۳ / ۱۳
 محمد حسن آل کاشف الغطاء - ۳۱۸ / ۲۰
 محمد حمید الله - ۳۱۹ / ۱۹
 محمد حنیفه - ۱۱ / سه
 محمد دیباج - ۱۱۹ / ۳
 محمد رسول الله - ۲۵۳ / ۱۰
 محمد رضا المظفر - ۳۲۳۰ / ۲۶
 محمد زکی ابراهیم - ۳۳۰ / ۱۴
 محمد صادق آل بحر العلوم - ۳۲۲ / ۱۲
 محمد صادق صدر - ۳۲۳ / ۹
 محمد صوفی - ۱۹۴ / ۱

- محمد محی الدین عبدالحمید - ۳۲۴ / ۲۵
 محمد محی الدین عبدالله - ۳۲۰ / ۱۰
 محمد نفس زکیه - ۷ / ۲۰
 محی الدین ویس - ۳۱۵ / ۲۰
 مختار - ۳۳ / ۸
 مختار ثقفی - پ ۸ / یک
 مدائنی - ۱۳۱ / ۸
 مرتضی - ۲۲۳ / ۷
 مرتضی عسکری - ز * / ۲۴
 مروان - ۱۱۳ / ۱۷
 مروان ابن ابی حفصه - ۱۶۶ / ۱۸
 مروان بن محمد - ۲۲ / سه
 مزاحم - ۲۱۵ / ۳
 مزاحم بن خاقان - ۲۱۴ / ۲۰
 مزید - ۹۵ / ۲
 مسرور - ۱۶۷ / ۱۱
 مسعودی - ۷ / سیزده
 مسلم - ۵۸ / ۱۶
 مسلم بن احوز - ۱۰۳ / ۹
 مسلم بن جندب - ۱۵۴ / ۱۹
 مسلم بن عقیل - ۱۷ / پانزده
 مسیب - ۱۹۸ / ۱۲
 مشکور، محمد جواد - ز ۲ / شش
 مصطفی - ز ۱۱ / ۲۹
 مصطفی سالم - ۳۲۱ / ۹
 مصعب - ۶۲ / ۳
 مصعب بن ثابت بن زبیر - ۲۲۷ / ۱۴
 مصعب بن عبدالله بن زبیر - ۱۲۵ / ۵
 مضر - ۱۵ / دوازده

مطهر بن طاهر مقدسی - ۳۱۹ / ۲۶
 معاذ بن جبل - ۲۲۶ / ۱۳
 معارف ابن قتیبه - ز ۶ / ۱۶۱
 معافسر - ۲۲۷ / ۵
 معاویه - ۲۱ / نه
 معاویه بن اسحاق انصاری - ۲۳ / هفت
 معتز [المعتز] - ۶ / ۲۱۵
 معتصم - ۱۸ / ۷
 معتضد - ۲۲۱ / ۱۴
 معن بن زاعده شیبانی - ۴ / ۲۲۷
 مغیره - ۳ / ۲۲
 مغیره بن سعید - ۱۱ / ۲۴۵
 مغیره بن سعید عجلی - ۲۱ / ۲۱
 مغیره بن فزح - ۱۹ / ۱۳۸
 مفلح - ۷ / ۲۱۷
 مفلس بن زیاد - ۵ / ۱۰۳
 مقداد بن اسود - ۱ / ۱۱
 مقدسی - ۲ / ۹
 مقریزی - ۱۲ / ۲۰
 مکتفی بالله [المکتفی بالله] - ۱۵ / ۲۳۳
 ملطی - ۱۲ / ۲۶
 منذر بن محمد - ۴ / ۱۲۵
 منصور - ۱۰ / شش
 منصور بن المهدی - ۱۸۱ / ۸
 منصور بن یزید بن منصور بن یزید بن منصور - ۱۰ / ۲۲۷
 منصور دوانیقی - ۱۵ / ده
 منقذ عبدی - ۱۲ / ۵۸
 موسی - ۱۴ / ۲۲

موسی بن بغا - ۲۱۷ / ۸
 موسی بن جعفر - ۳۱ / ۱۸
 موسی بن عبدالله - ۱۱ / ۱۲۹
 موسی بن یحیی بن خالد برمکی - ۱۳ / ۱۸۱
 موسوی کمال - ز / ۱۰
 موفق [الموفق] - ۱۴ / ۲۲۱
 مهتدی [المهتدی] - ۱۰ / ۲۱۷
 مهدی بن هادی - ۲۵ / ۳۱۵
 مهدی پور - ۱۵ / هجده
 مهدی عباسی - ۵ / ۱۵۰
 مهلب بن ابی صفره ازدی - ۱۱ / ۶۵
 میر حامد حسین - ز / ۲۳۸
 میسره - ۸ / نه
 میسره النبال - ۱۵ / سه
 " ن "
 ناصر الاطروش - ۳ / ۲۰۵
 نبیه امین فارس - ۱۰ / ۳۳۰
 نجاشی - ۴ / ۲۴۴
 نجم الدین عماره بن ابی الحسین یمنی - ۲۷ / سی
 نصر بن خزیمه عیسی - ۸ / ۸۴
 نصر بن سیار - ۱۱ / ۱۰۰
 نصر بن شیب طائی - ۳ / ۱۷۱
 نصر بن مزاحم - ۵ / ۳۲۸
 نعمان بن بشیر انصاری - ۱ / ۵۹
 نعمان بن ثابت ابو حنیفه - ۲۰ / ۱۲۳
 نعیم بن مان - ۱۳ / ۲۵۰
 نعلیه بن مره اسدی - ۴ / ۱۴۳

نوبختی - ۱۳ / ۴

نوح - ۱۷ / ۱۷

نوح بن حیان بن جیلہ - ۱۹۴ / ۲۲

نورالدین محمد بن علی بن یونس صمدی - ۳۱۶ / ۱۱

نیلکس - زا / ۱۱۴

" و "

واجن - ۲۱۴ / ۹

واصل بن عطا - ۱ / سه

واضح بن منصور - ۱۶۱ / ۴

واقدی - ۱۷ / ۱۲

وصیف - ۱۹۷ / ۱

ولهاوزن - ۶ / ۲۰

ولید - ۹۱ / ۵

ولید بن عقبه - ۵۸ / ۶

ولید بن یزید - ۹۱ / ۴

ویسبادن - ۳۲۶ / ۲۳

ویکن - ۲۰۹ / ۵

" ه "

هادی - ۲۸ / ۱۸

هادی [الهادی] ابراهیم المفضل بن الوزير - ۳۱۴ / ۴

هادی بن حسین - ۲۲ / بیست و یک

هادی عباسی - ۱۵۸ / ۱۶

هارون - ۳۱ / ۵

هارون الرشید - ۱۶۰ / ۳

هارون بن ابی خالد - ۱۸۳ / ۱۰

هارون بن سعد عجلی - ۱۴۱ / ۱۵

هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص - ۵۲ / ۸

هاشم معروف حسین - ۳۲۳ / ۱۱

هامان - ۱۲۸ / ۱۱

هانی - ۱۸ / پانزده

هانی بن عروه - ۵۹ / ۸

هرثمه - ۱۷۱ / ۱۴

هرثمه بن اعین - ۱۷۰ / ۶

هرمز نره - ۳ / ده

هزیل - ۱۳۲ / ۱۱

هشام بن ابی دلف عجلی - ۲۱۵ / ۵

هشام بن عبدالملک - پ / ۱۸ دو

هلموت ریتر - ۳۲۶ / ۲۴

هیثم بن بشیر - ۱۴۶ / ۶

هیصم بن عبدالحمید - ۲۲۷ / ۲۱

هیظم بن علا بن جهور عجلی - ۱۹۹ / ۱۷

" ی "

یاقوت حمدی - ۳۱۸ / ۱۵

یحیی - ۱۵۶ / ۶

یحیی الهادی - ۲۳۱ / ۵

یحیی بن آدم - ۱۷۵ / ۴

یحیی بن الحسین - ۲۳۰ / ۳

یحیی بن حسین هادی - ۳۱۶ / ۲۲

یحیی بن حمید - ۳۱۶ / ۲۵

یحیی بن زید - ۳ / هشت

یحیی بن عبدالله - ۱۶۴ / ۷

یحیی بن عمر - ۱۸۴ / ۱۴

یزید - ۷ / ۵

یزید بن جریر - ۲۲۷/۵

یزید بن خالد - ۷۶/۱

یزید بن محمد - ۱۹۰/۱۶

یزید بن هارون - ۱۴۶/۶

یعقوب - ۲۱۷/۱۱

یعقوب بن داود بن طهمان - ۱۵۰/۷

یعقوب بن علی - ۲۵۰/۳

یعقوب صفاری - ۲۱۶/۱۵

یعقوبی - ۵۷/۱۰

یقطین بن موسی - ۱۵۸/۱۶

یمانی - ۱۳/دوازده

یوسف - ۷۶/۶

یوسف بن حکم بن قاسم - ۹۴/۱۴

یوسف بن عمر - ۲۲/هفت

یوسف ثقفی - ۷۱/۷

یونس بلخی - ۱۶۵/۸

جایه‌ها

" ۲ "

آذربایجان - ۱۶۶/۱۳

آفریقا - ۱۶۱/۳۰

آلمان - ۳۲۶/۱۹

آمریکا - ۱۱/هجده

آمل - ۲۰۳/۴

آنکارا - ۳۲۵/۳

" الف "

ابهر - ۲۱۵/۲۰

اجرین - ۲۰۳/۱۴

ادارسه - ۱۵۹/۳

استانبول - ۳۲۷/۲۵

استرآباد - ۲۰۳/۴

اشب - ۱۶۵/۲۲

افغانستان - ۲۴۲/۹

انبار - ۱۷۰/۱۸

انیرو - ۱۰۴/۵

اندلس - ۱۶۱/۱۶

اوگاندا - ۲۴۲/۹

اهواز - ۱۳۹/۱۳

ایتالیا - ۳۲۱/۲۶

ایران - ۳/شش

" پ "

باخمرا - ۱۴۳/۱۸

بادغیس - ۱۸۲/۱۸
 بایندشت - ۲۰۸/۱۷
 بجیلہ - ۳۳/۱۵
 بحرین - ز * ۵۱
 بخارا - ۲۲۴/۶
 برط - ۲۳۲/۱۴
 بستان - ۱۹۸/۱۲
 بصرہ - ۶/نہ
 بغداد - ۱۰/بیست و دو
 بلاد جبل - ۳۹/۸
 بلخ - زا / بیست و یک
 بلوچستان - ز * ۱۲۴
 بیروت - ۳۱۸/۲
 بیہق - ۱۰۲/۱۳

"پ"

پاکستان - ز * ۱۲۴
 پطرز بورغ - ۳۲۹/۲

"ت"

تانزانیا - ۲۴۲/۹
 تبریز - ۳۱۹/۲۲
 تبوک - ۴۳/۱۸
 ترکستان - ۱۶۴/۱۶
 ترکیہ - ۱۷/ہجدہ
 ترنجہ - ۲۰۳/۴
 تلمسان - ۱۶۱/۱۰
 تہامہ - ۲۲۷/۱۷
 تہران - ۳۱۸/۲۲

"ج"

جزیرہ العرب - ۱۷۱/۴
 جزیرہ فرایتہ - ۱۲۵/۱۲
 جستان - ۱۶۵/۴
 چنانہ - ۹۹/۱۷
 چنانہ سبع - ۹۹/۲
 جوزجان - ۱۵/بیست و یک

"چ"

چالوس - ۲۰۵/۱۳

"ح"

حبشہ - ۱۶۴/۶
 حجاز - ۹/بیست
 حضر موت - ۲۲۹/۵
 خلوان - ۱۸۱/۱۱
 حلہ - ز ۹۱/۵
 حیدرآباد - ۳۲۱/۱۹
 حیرہ - ۷۸/۵

"خ"

خانقین - ۱۸۳/۴
 خراسان - ۱۴/سہ
 خوارزم - ۲۲۳/۱۰
 خوجک - ۲۲۰/۱۱
 خوزستان - ۱۴۰/۲
 خولان - ۲۳۲/۳

" د "

دامغان - ۱۳ / ۲۱۷

دمشق - ۲۷ / ۳۲۵

دیارکنده - ۶ / ۲۲۹

دیلم - ۱۷ / بیست و یک

" ر "

رامهرمز - ۱۷ / ۱۳۹

ریذه - ۱۵ / ۵۴

رصافه - ۱۰ / ۷۷

رقا - ۱۷ / ۱۷۱

روز - ۱۱ / ۱۹۴

رویان - ۱ / ۳۲۹

ری - ز * / ۱۰۳

" ز "

زنجان - ۲۰ / ۲۱۵

" س "

ساری - ۴ / ۲۰۳

سامرا - ۷ / ۱۸

سبأء - زا / ۲۲۹

سجستان - ۱ / ۲۱۷

سرخس - ۲۱ / ۹۹

سعدآباد - ۶ / ۲۰۸

سفیدیچ - ۸ / هشت

سقادم - ۲ / ده

سلیمانیه - ۹ / ۲۴۸

سمنان - ۱۴ / ۲۰۳

سنجه - ۱۱ / ۸۹

سند - ۶ / ۲۳۰

سندیه - ۲۰ / دو

سودان - ۳ / ۱۸۶

سور - ۱۹ / ۱۹۸

" ش "

شام - ۱۱ / سه

شبه جزیره عربستان - ۱ / ۹

" ص "

صعده - ۱۲ / ۲۳۰

صنعا - ۱۰ / ۳۱۴

" ض "

ضفار - ۸ / ۲۳۳

" ط "

طالقان - ۶ / ۱۰۳

طبرستان - ۶ / چهار

طنجه - ۱۰ / ۱۶۱

" ع "

عراق - ۱۴ / سه

عرفات - ۱ / پانزده

" ف "

فارس - ۱۶ / ۱۳۹

فاس - ۱۰ / ۱۶۱

فخ - ۱۳۵ / ۱۲
 فدک - ۴۶ / ۱۲
 فلوجه - ۱۹۷ / ۱۸

" ق "

قادسیه - ۶۰ / ۶
 قاهره - ۳۱۸ / ۱۵
 قزوين - ۱۶۶ / ۱۳
 قصدان - ۲۱۰ / ۹
 قم - ۳۲۷ / ۵
 قومس - ۲۰ / بیست و یک
 قهستان - ۲۱۴ / ۳
 قهندز - ۱۰۱ / ۹

" ک "

کابل - ۱۳۵ / ۱۰
 کاظمین - ۳۱۵ / ۲۶
 کجور - ۲۰۸ / ۱۳
 کر بلا - ۳۲۲ / ۱۵
 کلار - ۲۰۵ / ۱۳
 کلاردشت - ۲۰۷ / ۱۶
 کلارستان - ۲۰۸ / ۳
 کناسه - ۹۱ / ۱
 کوفه - ۳ / سه
 کیجور - ۲۲۱ / ۱

" گ "

گرگان - ۷ / نه
 گیلان - ۲۲۳ / ۱۴

" ل "

لاریجان - ۲۱۰ / ۹
 لاز - ۲۱۴ / ۹
 لبنان - ۳۲۶ / ۱۲

" م "

مازندران - ز / * بیست
 ماوراء النهر - ۲۲۳ / ۱۸
 مدائن - ۶ / نه
 مدینه - ۲۱ / نه
 مراکش - ۱۳۵ / ۱۳
 مرو - ۹ / هشت
 مسکو - ۳۲۷ / ۲۰
 مصر - ۹ / بیست
 مغرب - ۱۳۵ / ۱۳
 مکران - ز / * ۱۲۴
 مکه - ۲۱ / نه
 منی - ۱۸۷ / ۲۰
 موصل - ۱۵۷ / ۹
 میسره - ۸ / نه

" ن "

ناتل - ۲۲۱ / ۱۳
 نجران - ۲۳۲ / ۹
 نجف اشرف - ۳۱۶ / ۱۴
 نسا - ۱۹۴ / ۸
 نهروان - ۱۸۳ / ۹
 نیشابور - ۱۰۲ / ۲۰

کتابها

" ٢ "

آثار البلاد واخبار العباد - ٣١٨ / ١

" الف "

الارشاد الهادي الى منظومه الهادي في عقايد الزيديه - ٣١٤ / ٣

الارشاد مفيد - ز ٢ / يازده

الاصابه في تمييز الصحابه - ٣١٨ / ١٧

الاعلاق النفسيه - ٣١٩ / ٣

الاعلام - ز ٥ / ٤٨

الاعلام زرکلی - ٣١٩ / ٥

البدایه والنهايه - ٣١٩ / ٢٧

البناء الزمن - ز ١ / ١٤٤

انباء ابنا الزمن في تاريخ اليمن - ٣١٤ / ١٣

اثبات النبوه - ٢٣٥ / ٤

اثبات الوصيه - ٢٣٥ / ٥

احسن التقاسيم في معرفه الاقاليم - ٣١٨ / ٤

اخبار العباس - ز ٣ / ١٥١

اخبار العباس وفضائله و مناقبه و فضائل ولده و مناقبهم - ٣١٤ / ١

ارشاد الاربيب - ٣١٨ / ١٤

الارشاد الهادي - ز ١ / ٢٥٩

اسلام راستين - ز * / ٢٣٩

اصل الشيعه و اصولها - ٣١٨ / ١٩

اصول الدين والافاق - ٢٣٥ / ٣

اصول العدل والتوحيد - ١٨٤ / ٢١

اصول کافی - ٣١٨ / ٢١

الاخبار الطوال - ٣١٨ / ٩

" و "

واسط - ١٤١ / ١٤

" ه "

هاشمه - ٣٢٨ / ٢٥

هاشميه - ٣٥ / ١١

هجر - ٢٣٢ / ١٢

هرات - ١٥٣ / ٥

همدان - ٢١٤ / ٢

هند - ٣٢٤ / ٢

" ی "

يمامه - ز * / ٥١

يمن - ٤ / بيست

- الاساس فى علم الكلام - ١٨٦ / ٢١
 الاغانى - ٣١٩ / ٩
 الامامه والسياسه - ز / يازده
 الحورالعين - ٣٢١ / ٢٢
 اعتقادات فرق المسلمين و المشركين - ٣١٩ / ١
 اعيان الشيعة - ٣١٩ / ٧
 اكمال الدين و اتعام النعمه - ٣١٩ / ١١
 انساب الاشراف - ٣١٤ / ١٦
 انساب الطالبين - ٣١٤ / ١٧
 اوائل المقالات - ٣١٩ / ٢١
- " ب "
- بحار الانوار - ٣١٩ / ٢٣
 البداء و التاريخ - ٣١٩ / ٢٥
 البساط - ٣١٤ / ١٩
 البصر فى الدين - ز / ٢٣٧
 البلدان - ٣٢٥ / ١
 بلدان الخلافه الشرقيه - ٣٣٥ / ٣
 بلوغ الحرام فى شرح مسلك الختام - ٣١٥ / ١

" ت "

- تاج العروس - ز / ١٤٧
 تاريخ ابن عساكر - ٣٢٥ / ٤
 تاريخ الادب العربى - ٣٣٥ / ٥
 تاريخ الادب فى ايران - ٣٣٥ / ٧
 تاريخ الاسلام - ٣٢٥ / ٧
 تاريخ البرق ايمانى فى الفتى العثمانى - ٣١٥ / ٤
 تاريخ الخلفاء - ٣٢٥ / ٩

- تاريخ الرسل والملوك - ٣٢٥ / ١٢
 تاريخ الشعوب الاسلاميه - ٣٣٥ / ٩
 تاريخ المذاهب الاسلاميه - ٣٢٥ / ٢٥
 تاريخ اليمن - ٣٢٥ / ٢٤
 تاريخ سنى الارض و الانبياء - ٣٢٥ / ١٧
 تاريخ صنعاء اليمن - ٣١٥ / ٧
 تاريخ طبرى - ز / ٣٦
 تاريخ عرب - ز / ١١٤
 تاريخ فرق اسلام - ٢٥ / شش
 تاريخ يعقوبى - ٣٢٥ / ٢٢
 التبصير فى الدين - ز / ٥٢
 التبصير فى الدين و تميز الفرقه الناجيه عن الفرقه الهالكه - ٣٢١ / ١
 تجارب الامم - ٣٢١ / ٤
 تحفه الازهار و زلال الانهار فى تسميه الاطهار - ٣١٥ / ١٥
 تشيع - ز / ٢٣٩
 التفكير الفلسفى - ز / ٨
 التفكير الفلسفى فى الاسلام - ٣٢١ / ٧
 تكوين اليمن الحديث - ٣٢١ / ٨
 تلخيص الشافى - ٣٢١ / ١٥
 تنبيه الغافلين عن مقاتل الطالبين - ٣١٥ / ١٣
 التنبيه والاشراف - ٣٢١ / ١٣
 التنبيه والرد على الهوى و البدع - ٣٢١ / ١٥
 التنبيه والرد على اهل الاهواء - ٢٤٣ / ١٥
 تهذيب التهذيب - ٣٢١ / ١٧
- " ث "
- ثلاث رسائل جاحظ - ز / ٢٥٣

الرد على اهل الريغ - ۲۳۵ / ۱
 رساله في الفرق الاسلاميه - ۳۱۵ / ۱۹
 رسائل جاحظ - ۳۲۲ / ۱۸
 رسائل مفيد - ۳۲۲ / ۲۱
 روضه الصفا - ۱۷۲ / ۱
 روضه كافى - ۳۲۲ / ۲۳

" ز "

زهرة المقول في نسب ثانى فرعى الرسول - ۳۲۲ / ۲۵
 الزينه - ۳۱۵ / ۲۲

" س "

سراسله العلويه - ۳۲۲ / ۲۷
 سر زمينهاى خلافت شرقى - ۱۷۱ / *
 السقيفه - ۳۲۳ / ۱
 سميره مختار الليثى - ۳ / نه
 سه رساله جاحظ - ۲۴۰ / ۳
 السياه العربيه - ۲۴ / ۲۲

" ش "

شرح نهج البلاغه - ۳۲۳ / ۵
 الشمس الخميره و تنوير البصيره فى اصول الدين - ۳۱۵ / ۲۵
 الشيعه - ۳۲۳ / ۸
 الشيعه والتشيع - ۳۲۳ / ۱۲
 الشيعه و الحاكمون - ۳۲۳ / ۱۴

" ص "

الصواعق المحرمة فى الرد على اهل البدع والزندقه - ۳۲۳ / ۱۶

" ج "

جامع الفقه و الاحكام - ۲۳۴ / ۱۵
 جهاد الشيعه - ۳ / نه

" ح "

الحجته - ۲۱۹ / ۷
 الحقائق الورديه فى مناقب الانمه الزيديه - ۳۱۵ / ۱۶
 حليه الاولياء - ۶۸ / ۱
 حليه الاولياء و طبقات الاصفياء - ۳۲۱ / ۱۹

" خ "

خطط مقرريزى - ۲۰ / ۴
 خلاصه الذهب المسبوك - ۳۲۱ / ۲۴
 الخوارج و الشيعه - ۳۳۰ / ۱۱

" د "

دائره المعارف الاسلاميه - ۳۲۲ / ۱
 دلائل الامامه - ۳۲۲ / ۵
 دو قرن سكوت - ۱ / پنج
 دول الاسلام - ۱۸۰ / ۱
 ديباچه اى بر رهبرى - ۳ / شش

" ر "

ربع الابرار - ۱ / پانزده
 رجال طوسى - ۳۲۲ / ۱۰
 رجال كشى - ۳۲۲ / ۱۳
 رجال نجاشى - ۳۲۲ / ۱۶
 الرد على الحنفيه - ۲۳۵ / ۲

" ط "

طبقات ابن سعد - ١٨ / ٣٢٣

" ع "

العبر - ٣٦ / ٥

العبر و ديوان المتدء والخير - ٣٢٣ / ٢١

عبارات - ز* / ٢٤١

عبارات الانوار - ٢٣٨ / ٨

العصر العباسى الاول - ٣٢٣ / ٢٣

عقايد الاماميه - ٣٢٣ / ٢٥

عقايد الشيعة - ٣٢٣ / ٢٧

عقايد الغريد - ١٦ / ٤

المقدالغريد - ٣٢٤ / ١

على و بنوه - ٣٢٤ / ٤

عمده الاكياس - ٣١٥ / ٢٨

عمده الطالب - ز* / ٢٣٤

عيون الاخبار - ز* / ٣

عيون الاخبار الرضا - ٣٢٤ / ١

العيون و الحقائق - ٢٥ / ١٢

" غ "

غايه الاختصار فى اخبار البيوتات العلويه - ٣٢٤ / ١١

الغتييه - ٣٢٤ / ١٤

الغدير - ز* / ٢٤١

غيبه شيخ طوسى - ز* / ١٨

" ف "

فتوح البلدان - ٣٢٤ / ٢١

فجر اسلام - ٣٢٤ / ١٦

الفخرى - ز* / ٧١

الفخرى فى الاداب السلطانيه - ز* / ١١١

الفخرى فى الاداب السلطانيه والدول الاسلاميه - ٣٢٤ / ١٨

الفرق الاسلاميه - ٣١٦ / ٤

الفرق الزيديه فى القرنين الثانى والثالث - ١٦ / هجده

فرق الشيعة - ٣٢٤ / ٢٦

الفرق المنترفه - ز* / ٣٥

الفراق المنترفه بين اهل الزيع والزندقه - ٣٢٥ / ١

الفرق بين الفرق - ٣٢٤ / ٢٣

الفضل فى الاهواء - ز* / ٢٣

الفضل فى الاهواء والملل - ز* / ٣٤

الفصل فى الملل و النحل - ٣٢٥ / ٤

الفصول المختاره - ٣٢٥ / ٧

الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمه - ٣٢٥ / ٩

الفكر الشيعى - ٣٢٥ / ١٢

الفنون فى الفقه - ٣٢٥ / ١٨

فهرست ابن نديم - ٣٢٥ / ١٤

فهرست شيخ طوسى - ٣٢٥ / ١٦

" ق "

قره العيون - ز* / ٢٣٣

قره العيون فى تاريخ اليمن و اليمن - ٣١٦ / -

قيام سادات - ز* / ٢٨٢

" ك "

كاشف الغطاء - ٣١٦ / ١٤

الكامل - ٤ / ١

الكامل فى التاريخ - ٣٢٥ / ١٩

كامل مصطفى شبيني - ٣٢٥/١٣

كتاب التوحيد - ٢٤٧ / ٤

كتاب التوحيد والمسترشد - ٢٣٤ / ١٩

كتاب الجامع - ٢٤٧/٥

" ل "

لسان العرب - ٣٢٥/٢٢

لطائف المعارف - ٣٢٥/٢٤

" م "

ماثر الابرار في مجملات جواهر الاخبار - ٣١٦/١٥

المجالس السنيه في مناقب و مصايب العترة النبويه - ٣٢٥/٢٦

المجدى في النسب - ٣١٦/١٣

المجد - ٣٢٦/١

المحتف العراقي - ٣١٤/١٨

مختصر اخبار الخلفاء - ٣٢٦/٥

المختصر في اخبار البشر - ٣٢٦/٢

مروج الذهب - ٧/سيزده

المسترشد - ز٣/١

المسترشد في امامه على بن ابيطالب - ٣٢٦/٩

مسند امام زيد - ٣٢٦/١١

مصباح العلوم في معرفه الحى القيوم - ٣١٦/١٦

مطلع البدور و مجمع البحور - ٣١٦/١٨

المعارف - ٣٢٦ / ١٣

معالم العلماء - ٣٢٦/١٥

معجم البلدان - ٣٢٦/١٨

معدالدراسات - ٣١٤/٢

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين - ٣٢٦/٢٢

مقالات الاسلاميين - ز٢ / ١٦

المقالات و الفرق - ٣٢٦/٢٥

مقاتل الحسينى - ٣٢٧ / ١

مقاتل الطالبين - ٣٢٧/٢٥

مقتل الطالبين - ٣٢٧/١٣

مقدمه ابن خلدون - ٣٢٧/٦

مقدمه فى التاريخ الاقتصادى العربى - ٣٢٧ / ٨

ملل و نحل - ٢٤٣ / ١٦

مناقب آل ابى طالب - ٣٢٧/٣

المنتخب و الثاقب - ٢٣٤ / ١٦

المنزله بين المنزلتين - ٣١٦ / ٢١

المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والاثار - ٣٢٧/١٦

" ن "

نبدمن كتاب تاريخ الخلفاء - ٣٢٧ / ١٨

نبيله عبدالمنعم - ٩/بيست و دو

نبيه امين فارس - ٣٣٥/١٥

النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره - ٣٢٧/٢١

نزهه الانظار فى ذكر الائمة الزيديه الاطهار - ٣١٦ / ٢٤

النص والاجتهاد - ز٣ / ١٤١

نهايه الارب فى فنون العرب - ٣١٦ / ٢٧

" و "

الوافى بالوفيات - ٣٢٧/٢٣

الوعد والوعد - ز٣ / ٢٤٢

وفيات الاعيان - ٣٢٨/١

وقعه صفيين - ٣٢٧ / ٤

" ه "

الحاديه - ٢٣٥ / ٧

" ی "

الياده العربيه و الشيعة و الاسرائيليات - ۳۳۵/۱۳

اليمن البلاد السعيده - ۳۲۸/۶

اليمن و حضاره العرب - ۳۲۸/۸

منابع و مأخذ

مؤلف در پایان به ذکر شرح کلی همه مصادر و منابع کتاب پرداخته که ما در اینجا فشرده آنرا در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌دهیم .
 همچنین لازم به تذکر است که در متن اصلی، شرح کلیه منابع و مأخذ کتاب بر اساس نام مؤلفین آورده شده بود که ما به جهت سهولت دست یابی، آنرا بر اساس حروف الفبائی کتابها، در پنج بخش به ترتیب زیر آورده ایم .

۱- کتب خطی

۲- کتب عربی چاپی

۳- کتب عربی تعریب شده (به عربی ترجمه شده)

۴- کتب فارسی

۵- کتاب آلمانی و انگلیسی

کتاب خطی :

- ۱- اخبار العباس و فضائله و مناقبه و فضائل ولده و مناقبهم :
- که یک نسخه آن در "معهدالدراسات الاسلامیه" بغداد، به شماره ۱۶۷۹ موجود است.
- ۲- الارشاد الهادی الی منظومه "الهادی فی عقاید الزیدیه، نوشته :
- الهادی ابراهیم المفضل بن الوزير، متوفی ۸۲۲ هـ. که نسخه ای از آن در "دارالکتب المصریه" به شماره ۵۸۷ در بخش "عقاید تیمور" موجود است.
- ۳- الاساس فی علم الکلام عندالزیدیه، نوشته :
- قاسم بن ابراهیم الرسی، متوفی ۲۴۶ هـ. که نسخه ای از آن در دارالکتب المصریه" به شماره ۳۸۴ در بخش "عقاید تیمور" موجود است.
- ۴- اصول العدل والتوحید، تالیف :
- قاسم بن ابراهیم الرسی، متوفی ۲۴۶ هـ. که نسخه ای از آن در کتابخانه متوکلیه صنعا موجود است، که نسخه عکسبرداری شده آن در دارالکتب المصریه به شماره ۱۶۷ در بخش "علم الکلام" می باشد.
- ۵- انباء ابنالزمن فی تاریخ الیمن، نوشته :
- اسماعیل بن احمد بن علی علی المتوکل که نسخه ای از آن در "دارالکتب المصریه" به شماره ۱۳۴۷ در بخش تاریخ موجود است.
- ۶- انساب الاشراف، نوشته :
- احمد بن یحیی بلاذری، متوفی ۲۷۹ هـ. که نسخه ای از آن در "معهدالدراسات الاسلامیه" بغداد به شماره ۱۶۳۶ موجود است.
- ۷- انساب الطالبین :
- که نسخه ای از آن در کتابخانه المتحف العراقی به شماره ۱۵۷۵ موجود است.
- ۸- البساط، به قلم :
- حسن ناصر الحق الاطروش، متوفی ۳۵۴ هـ. که نسخه ای از آن در دارالکتب المصریه به شماره ۹۶ در بخش علم کلام موجود است.

۹- بلوغ المرام فی شرح مسلک الختام، نوشته :

- حسین بن احمد مرعشی متوفی ۱۳۱۸ هـ. که نسخه ای از آن در کتابخانه المتحف العراقی تحت شماره ۱۸۵۳ موجود است.
- ۱۰- تاریخ البرق الیمنی فی الفتح العثماني، به قلم :
- قطب الدین بن علی الدین صنفی که نسخه ای از آن در "دارالکتب المصریه" به شماره ۴۸۴ در بخش عقاید تیمور موجود است.
- ۱۱- تاریخ صنعاء الیمن، به قلم :
- احمد بن عبدالله بن محمد رازی، متوفی ۴۶۵ هـ. که نسخه ای از آن در "دارالکتب المصریه" به شماره ۵۳۷۸ در بخش تاریخ موجود است.
- ۱۲- تحفه الازهار و زلال الانهار فی تسميته اللائمه الاطهار، تالیف :
- السیدالضامن بن شدم، که تا سال ۱۵۸۸ هـ. زنده بود، و نسخه ای از آن در کتابخانه "المتحف العراقی" به شماره ۱۳۸۲ موجود است.
- ۱۳- تنبيه الغافلين عن مقاتل الطالبين، به قلم :
- ابو سعد حسن بن کرامه جشمی بیهقی، متوفی ۴۹۴ هـ. که نسخه ای از آن در "دارالکتب المصریه" به شماره ۲۷۶۲۲ در بخش علم کلام موجود است.
- ۱۴- الحقائق الوردیه فی مناقب الائمة الزیدیه به قلم :
- حمد بن احمد یمانی متوفی ۶۵۲ هـ. در دو جلد در کتابخانه المتحف العراقی " به شماره ۱۸۶۷ در بخش تاریخ موجود است.
- ۱۵- رساله فی الفرق الاسلامیه، تالیف :
- محمی الدین دبس، متوفی ۱۳۱۱ هـ. که نسخه ای از آن در کتابخانه "دارالکتب المصریه" به شماره ۴۸۴ در بخش عقاید تیمور موجود است.
- ۱۶- الزیننه، بقلم :
- ابو حاتم احمد بن حمدان رازی، متوفی ۳۲۴ هـ. که نسخه ای از آن در "معهدالدراسات الاسلامیه" بغداد به شماره ۵۹۹ موجود است.
- ۱۷- الشمس المنیره و تنویر البصیره فی اصول الدین، نوشته : مهدی بن هادی
- مهدی بن هادی زیدی که نسخه ای از آن در کتابخانه شهرستانی کاظمین به شماره ۵۱ موجود است.
- ۱۸- عمدة الاکياس، بقلم :
- ابن صلاح شرفی، که نسخه ای از آن در "دارالکتب المصریه" به شماره ۱۸۳ در بخش عقاید تیمور موجود است.

۱۹- عیون اخبار الرضا ، نوشته :

ابو جعفر محمد بن حسین بن بابویه ، مشهور به شیخ صدوق ، متوفی ۳۸۱ هـ . که نسخه ای از آن در " دارالکتب المصریه " به شماره ۲۲۱۲ در بخش تاریخ موجود است .

۲۰- الفرق الاسلامیه :

که نسخه ای از آن در " معهدالدراسات الاسلامیه " در بغداد به شماره ۱۴۶۸ موجود است .

۲۱- قره " العیون فی تاریخ الیمن الیمن ، به قلم :

عبدالرحمن بن علی بن محمد شیبانی دیبع ، که نسخه ای از آن در کتابخانه " المتحف العراقی " به شماره ۱۷۵۰ در بخش تاریخ موجود است .

۲۲- مائر الابرار فی مجملات جواهر الاخبار ، نوشته :

نورالدین محمد بن علی بن یونس صدی ، متوفی ۹۱۴ هـ . که نسخه ای از آن در " دارالکتب المصریه " به شماره ۱۳۵۴ در بخش تاریخ موجود است .

۲۳- المجدی فی النسب ، بقلم :

ابوالحسن عمری ، که نسخه ای از آن در کتابخانه آل کاشف الغطاء در نجف اشرف به شماره ۷۸۳ در بخش تراجم و انساب موجود است .

۲۴- مصباح العلوم فی معرفه " الحی القیوم " ، تألیف :

ابوالحسن احمد بن محمد رضا ص ، که نسخه ای از آن در کتابخانه دارالکتب المصریه به شماره ۳۸۴ در بخش مجامع تیمور موجود است .

۲۵- مطلع البدور و مجمع البحور ، نوشته :

احمد بن صالح بن ابی الرجال ، متوفی ۱۰۹۲ هـ . در کتابخانه " آل کاشف الغطاء " به شماره ۸۸۵ در بخش ادبیات در نجف اشرف موجود است .

۲۶- المنزله " بین المنزلتین " ، تألیف :

یحیی بن حسین هادی ، متوفی ۲۹۸ هـ . که نسخه ای از آن در " دارالکتب المصریه " به شماره ۲۹۲ در بخش مجامع تیمور موجود است .

۲۷- نزهة " الانظار فی ذکر الائمة " الزیدیه الاطهار ، نوشته :

یحیی بن حمید که نسخه ای از آن در " دارالکتب المصریه " به شماره ۲۹۰۹۸ در بخش عقاید تیمور موجود است .

۲۸- نهایه العرب فی فنون العرب ، به قلم :

شهاب الدین احمد بن عبدالرحمن نویسی ، متوفی ۷۳۳ هـ . که نسخه ای از آن در دارالکتب المصریه ، به شماره ۵۹۹ در بخش تاریخ تیمور موجود است .

۲۹- الوعد و السوعد ، تألیف :

یحیی بن حسین هادی ، متوفی ۲۹۸ هـ . که نسخه ای از آن در " دارالکتب المصریه " به شماره ۳۹۲ در بخش مجامع تیمور موجود است .

کتاب عربی چاپی

۳۰- آثار البلاد و اخبار العباد ، تالیف :

زکریا بن محمود قزوینی ، متوفی ۱۲۸۳ میلادی ، چاپ بیروت ۱۳۸۰ هـ .

۳۱- احجاج طبرسی ، تالیف :

ابو علی ، فضل بن حسن طبرسی متوفی ۵۴۸ هـ . چاپ ۱۳۸۶ هـ . مطبعه مرتضویه نجف اشرف .

۳۲- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ، تالیف :

شمس الدین ، ابو عبدالله محمد شافعی مقدسی ، معروف به بشاری ، متوفی ۳۸۷ هـ . چاپ لیدن ۱۹۰۶ م .

۳۳- الاخبار الطوال ، تالیف :

ابوحنیفه، احمد بن داود دینوری متوفی ۲۸۲ هـ . چاپ اول قاهره ۱۹۶۰ م .

۳۴- ارشاد مفید ، تالیف :

محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید متوفی ۴۱۳ و چاپ ۱۳۸۲ هـ . مکتبه حیدریه نجف اشرف .

۳۵- ارشاد الاریب ، تالیف :

شهاب الدین ، ابو عبدالله ، یاقوت حموی ، متوفی ۶۲۶ هـ . چاپ دوم ، قاهره ۱۹۲۸ م . به تحقیق مارغلوٹ .

۳۶- الاصابه فی تمیز الصحابه ، تالیف :

احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی ، متوفی ۸۵۲ هـ . چاپ ۱۳۵۸ هـ . مصر

۳۷- اصل الشیعه و اصولها ، تالیف :

محمد حسن ال کاشف العطاء ستوفی چاپ اول ، نجف اشرف

۳۸- اصول کافی ، تالیف :

ابو جعفر ، محمد بن یعقوب کلینی ، متوفی ۳۲۸ هـ . چاپ ۱۳۸۱ هـ . تهران به تصحیح علی اکبر غفاری .

۳۹- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ، تالیف :

ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی ، متوفی ۶۰۹ هـ چاپ ۱۳۵۶ هـ . قاهره ۴۰- الاعلاق النفیسه ، تالیف :

ابوعلی احمد عمر بن رسته که تا سال ۲۹۰ هـ زنده بود ، چای لیدن ۱۸۹۱ م . ۴۱- الاعلام زر کلی ، تالیف :

خیرالدین زرکلی از علمای معاصر چاپ دوم ۱۰ جلدی

۴۲- اعیان الشیعه ، تالیف :

سید محسن عاملی ، متوفی ۱۹۵۲ م .

۴۳- الاغانی ، تالیف : ابوالفرج ، علی بن حسین

ابوالفرج ، علی بن حسین بن محمد بن احمد اصفهانی متوفی ۳۵۶ هـ . جلد هیجدهم چاپ بیروت مطبعه دارالنصر .

۴۴- اکمال الدین و اتمام النعمه ، تالیف :

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ، مشهور به شیخ صدوق ، متوفی ۳۸۱ هـ . چاپ بیروت مطبعه دارالنصر

۴۵- الامام زید ، تالیف :

محمد ابوزهره ، از علمای معاصر چاپ اول قاهره

۴۶- الامامه و السیاسته ، تالیف :

ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه متوفی ۲۷۶ هـ . چاپ دوم ، ۱۳۷۷ هـ . مصر .

۴۷- انساب الاشراف ، تالیف :

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری ، متوفی ۳۷۹ هـ . جلد اول به تحقیق محمد حمیدالله

جلد چهارم چاپ ۱۹۳۶ مصر ، جلد پنجم چاپ ۱۹۳۸ مطبعه القدس .

۴۸- اوائل المقالات ، تالیف :

محمد بن محمد بن نعمان ، مشهور به شیخ مفید متوفی ۴۱۳ هـ . چاپ ۱۳۷۱ هـ . تبریز

۴۹- بحار الانوار ، تالیف :

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی ، متوفی ۱۱۱۱ هـ چاپ سنگی تهران ۱۳۰۷ هـ .

۵۰- البدء و التاریخ ، تالیف :

مطهر بن طاهر مقدسی ، متوفی ۳۵۵ هـ . چاپ پاریس ۱۹۱۶ هـ .

۵۱- البدایه و النهایه ، تالیف :

عمادالدین ، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی ج ۱۰ و ۱۱ چاپ قاهره مطبعه سعادت .

۵۲- البلدان .

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب یعقوبی ، صاحب تاریخ یعقوبی ، معروف به ابن واضح اخباری که در ضمن الاعلاق النفیسه ، این رسته چاپ لیدن ۱۸۹۱ م .

۵۳- تاریخ ابن عساکر ، تألیف :

ابوالقاسم علی بن حسن هبة الله بن عبدالله بن حسین بن عساکر شافعی ، متوفی ۵۷۱ هـ . جلد چهارم ، به تصحیح عبدالقادر افندی .

۵۴- تاریخ الاسلام ، تألیف :

شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی ، متوفی ۷۴۸ هـ . چاپ ۱۹۶۰ م مکتبه القدس .

۵۵- تاریخ الخلفاء ، تألیف :

جلال الدین بن عبدالرحمن سیوطی متوفی ۹۱۱ هـ . بتحقیق محمد محی الدین عبدالله چاپ ۱۹۵۹ م - مطبعه سعادت قاهره .

۵۶- تاریخ الرسل و الملوك تألیف :

ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری ، متوفی ۳۱۰ هـ . چاپ دارالمعارف مصر در ۱۰ جلد به تحقیق ابوالفضل ابراهیم .

۵۷- تاریخ سنی الارض و الانبیاء ، تألیف :

حمزه بن حسن اصفهانی متوفی پیش از ۳۶۰ هجری ، چاپ بیروت ۱۹۶۰ م . مکتبه - الحیاه

۵۸- تاریخ المذاهب الاسلامیه ، تألیف :

محمد ابوزهره ، از علمای معاصر ، چاپ اول قاهره .

۵۹- تاریخ یعقوبی ،

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب معروف به ابن واضح اخباری ، متوفی ۲۸۲ هـ . چاپ لیدن ۱۸۸۳ م .

۶- تاریخ الیمن ، که اسم کامل آن "فرجة العموم فی حوادث و تاریخ الیمن می باشد تألیف :

عبدالواسع بن یحیی الیمانی الواسعی چاپ ۱۳۴۶ هـ - مطبعه سلیفه قاهره

۶۱- تاریخ الیمن ، تألیف :

نجم الدین عمارة بن ابی الحسن یمنی ، متوفی ۵۶۹ هـ . چاپ ۱۹۵۷ م . دارالثناء للطباعة ، مصر .

۶۲- التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیه عن الفرقة الهالکه " ، تألیف :

ابوالمظفر شاپور بن طاهر بن محمد اسفراینی متوفی ۴۷۱ هـ . چاپ ۱۹۵۵ م . مکتبه خانچی مصر .

۶۳- تجارب الامم ، تألیف :

ابوعلی احمد بن محمد مسکویه متوفی ۴۲۰ هـ . که در ضمن العیون والحدائق چاپ شده است .

۶۴- التفکیر الفلسفی فی الاسلام ، تألیف :

عبدالحلیم محمود ، از دانشمندان معاصر ، چاپ ۱۹۵۵ م . قاهره

۶۵- تکوین الیمن الحدیث ، تألیف :

مصطفی سالم ، چاپ ۱۹۶۲ م . قاهره

۶۶- تلخیص الشافی ، تألیف :

ابو جعفر بن الحسن ، مشهور به شیخ طوسی متوفی ۴۶۰ هـ . چاپ نجف مکتبه العلمین به تحقیق حسن بحر العلوم .

۶۷- التنبه و الاشراف ، تألیف :

ابوالحسن علی بن الحسن مسعودی ، متوفی ۳۴۶ هـ چاپ ۱۹۶۵ م . بیروت ، مکتبه الخیاط

۶۸- التنبيه والرد على اهل الاهواء و البدع ، تألیف :

ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالرحمن ملطی ، متوفی ۳۷۷ هـ . چاپ ۱۳۸۸ هـ بغداد

۶۹- تهذیب التهذیب ،

احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ هـ . چاپ ۱۳۲۵ هـ . حیدرآباد دکن - هند .

۷۰- حلیته الاولیاء و طبقات الاصفیاء تألیف :

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی ، متوفی ۴۳۰ هـ . چاپ ۱۹۳۳ م . مطبعه سعادت مصر .

۷۱- الحورالعین ، تألیف :

ابو سعید ، نشوان بن سعید حمیری ، متوفی ۵۷۳ هـ . چاپ اول ۱۳۶۷ هـ . مکتبه خانچی

۷۲- خلاصه "الذهب المسبوك" ، تألیف :

عبدالرحمن بن سنبطه قنتو ربلی ، چاپ ۱۸۸۵ م . چاپخانه قدیس حاور جیوس ایتالیا

۷۳- دائرة المعارف الاسلاميه ، تاليف.

پطرس بستانی متوفی ۱۸۸۳ م ، چاپ ۱۸۸۷ م . بیروت
۷۴- دائرة المعارف ، تاليف :

فتواد افرام بستانی ، چاپ ۱۹۵۸ م - بیروت .

۷۵- دلائل الامامه " تاليف :

محمد بن جریر طبری ، از علمای قرن چهارم ، چاپ ۱۹۴۹ م . نجف اشرف .

۷۶- دول الاسلام ، تاليف :

شمس الدین ، ابو عبدالله ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی قایماز ، متوفی ۷۴۸ هـ .

چاپ دوم ۱۳۶۴ هـ - حیدرآباد دکن - هند .

۷۷- رجال طوسی ، تاليف :

ابو جعفر بن حسن طوسی ، متوفی ۴۶۰ هـ . چاپ اول ۱۳۸۱ هـ . نجف اشرف

به تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم .

۷۸- رجال کشی ، تاليف :

ابو عمرو ، محمد بن عبدالعزیز کشی از علمای قرن چهارم چاپ اعلمی ، کربلا .

۷۹- رجال نجاشی ، تاليف :

احمد بن علی بن عباس نجاشی ، متوفی ۴۵۰ هـ . چاپ مصطفوی ، ایران .

۸۰- رسائل جاحظ ، سه رساله از :

ابو عثمان جاحظ بن بحر متوفی ۲۵۵ هـ . چاپ ۱۹۳۳ م . قاهره . گردآوردی حسن

سندوبی .

۸۱- رسائل مفید ، چند رساله از :

محمد بن محمد بن نعمان ، مشهور به شیخ مفید ، متوفی ۴۱۳ هـ . چاپ اول نجف اشرف

۸۲- روضه کافی ، تاليف :

محمد بن یعقوب کلینی ، متوفی ۳۲۸ هـ . چاپ ۱۳۸۵ هـ . نجف اشرف .

۸۳- زهره "المقول فی نسب ثانی فرعی الرسول" ، تاليف :

علی بن حسن بن شد قم متوفی ۱۰۳۳ هـ . چاپ اول ۱۳۸۰ هـ نجف اشرف .

۸۴- سرائسله العلویه ، تاليف :

ابو نصر سهل بن عبدالله بن داود بن سلیمان نجاری از علمای قرن چهارم که تا سال

۳۴۱ هجری زنده بود . چاپ ۱۳۸۲ هـ نجف اشرف .

۸۵- السقیفه ، تاليف :

سلیم بن قیس کوفی ، از اصحاب امیر مؤمنان و متوفی ۹۰ هجری . چاپ نجف اشرف
مطبعه حیدریه . این کتاب اخیراً بنام اسرار آل محمد (ص) به فارسی ترجمه شده و در
اختیار دوستان اهل بیت قرار گرفته است .

۸۶- شرح نهج البلاغه ، تاليف :

عزالدین ، ابو حامد ، عبدالحمد بن هبه الله مدائنی مشهور به ابن ابی الحدید ،
متوفی ۶۵۶ هـ . چاپ ۱۹۶۴ م . بیروت مکتبه الحیاه

۸۷- الشیعه ، تاليف :

محمد صادق صدر ، از علمای معاصر ، چاپ ۱۳۵۲ هـ . بغداد .

۸۸- الشیعه بین الاشاعره " والمعتزله " ، تاليف :

هاشم معروف حسنی ، از علمای معاصر ، چاپ اول ۱۹۶۴ م .

۸۹- الشیعه والتشیع ، تاليف :

محمد جواد مغینه ، متوفی ۱۴۰۱ هـ . چاپ بیروت

۹۰- الشیعه والحاکمون ، تاليف :

محمد جواد مغینه ، متوفی ۱۴۰۱ هـ . چاپ اول ۱۹۶۱ م . بیروت

۹۱- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقه ، تاليف :

ابن حجر هیثمی مکی ، متوفی ۹۷۴ هـ . چاپخانه محمدیه قاهره

۹۲- طبقات ابن سعد ، تاليف :

محمد بن سعد کاتب واقدی ، متوفی ۲۳۰ هـ به تحقیق ادوارد ساخاؤو ، چاپ لیدن

۱۳۲۲ هـ .

۹۳- العیر و دیوان المبتداء والخیر ، تاليف :

عبدالرحمن بن محمد ، مشهور به ابن خلدون متوفی ۸۰۸ هـ . چاپ ابولاق .

۹۴- العصر العباسی الاول ، تاليف :

عبدالعزیز دوری ، چاپ ۱۹۴۴ م . بغداد

۹۵- عقاید الامامیه ، تاليف :

محمد رضا مظفر ، متوفی ۱۳۸۲ هـ . چاپ ۱۹۶۲ م . دارالنعمان نجف اشرف .

۹۶- عقاید الشیعه ، تاليف :

محمد رضا مظفر ، متوفی ۱۳۸۲ هـ . چاپ ۱۳۷۳ هـ . مطبعه حیدریه نجف اشرف .

٩٧- العقد الفريد، تاليف :

أبو عمر، أحمد بن محمد اندلسي مشهور به ابن عبد ربه، متوفى ٣٢٨ هـ. چاپ ١٣٦٣ هـ. ١٣٧٥ هـ. قاهره .

٩٨- علي وبنوه (الفتنه الكبرى) تاليف :

طه حسين، از علمای معاصر، چاپ ١٩٥٣ م . دارالمعارف مصر .

٩٩- عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب، تاليف :

جمال الدين أحمد بن علي بن حسين بن علي بن مهناب بن عنبه داودي، متوفى ٨٢٨ هـ. چاپ ١٣٢٧ هـ. نجف اشرف

١٠٠- العيون والحدائق في اخبار الحقايق،

که مؤلفین شناخته نشده، چاپ ١٨٦١ م . ليدن .

١٠١- غاية الاختصار في اخبار البيوتات العلويه، تاليف :

تاج الدين بن محمد بن حمزه بن زهره که تا سال ٧٥٣ هـ. زنده بود. چاپ اول ١٣١٠ هـ. بولاق .

١٠٢- الغتبية، تاليف :

أبو جعفر، مشهور به شيخ طوسي، متوفى ٤٦٥ هـ. چاپ دوم ١٣٨٥ هـ. نجف اشرف

١٠٣- فجر الاسلام، تاليف :

أحمد امين، چاپ هفتم ١٩٥٥ م . قاهره

١٠٤- الفخرى في الاداب السلطانيه والدول الاسلاميه، تاليف :

محمد بن علي بن طباطبا، مشهور به ابن طقطقي، متوفى ٧٥٩ هـ. چاپ ١٩٢٧ م . مطبعه رحمانيه

١٠٥- فتوح البلدان، تاليف :

أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري، متوفى ٣٧٩ هـ. چاپ قاهره به تحقيق صلاح الدين المنجد .

١٠٦- الفرق بين الفرق، تاليف :

عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادی، متوفى ٤٢٩ هـ. چاپ قاهره، مطبعه مدنی به تحقيق محمد محی الدین عبد الحمید .

١٠٧- فرق الشيعة، تاليف :

أبو محمد حسن بن موسى نوبختي، متوفى ٣١٥ هـ. چاپ نجف اشرف، با حواشی محمد صادق بحر العلوم .

١٠٨- الفرق المفترقة بين اهل الزيع والزندقه، تاليف :

أبو محمد، عثمان بن عبدالله بن حسن حنفي عراقي، متوفى ٥٥٥ هـ. چاپ ١٩٦١ م هـ. آنکارا .

١٠٩- الفصل في الملل والنحل، تاليف :

أبو محمد بن علي بن حزم اندلسي متوفى ٤٥٦ هـ. جلد اول چاپ ١٣١٧ هـ. مصر جلد دوم چاپ ١٣٢٥ هـ. مصره

١١٠- الفصول المختارة، تاليف :

شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان متوفى ٤١٣ هـ. چاپ دوم نجف اشرف .

١١١- الفصول المهمة في معرقة احوال الاثمه، تاليف :

علي بن محمد بن أحمد بن صباغ مالكي مكي، متوفى ٨٥٥ هـ. چاپ ١٣٨١ هـ. نجف اشرف .

١١٢- الفكر الشيعي والترعة الصوفيه، تاليف :

كامل مصطفى شيبسي، چاپ اول ١٣٨٦ هـ. بغداد

١١٣- فهرست ابن نديم، تاليف :

محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق بن نديم متوفى ٣٨٧ هـ. چاپ ١٣٤٨ هـ. قاهره

١١٤- فهرست شيخ طوسي، تاليف :

أبو جعفر حسن طوسي متوفى ٤٦٥ هـ. چاپ ١٣٧٥ هـ. نجف اشرف، به تحقيق محمد صادق بحر العلوم .

١١٥- الكامل في التاريخ، تاليف :

عزالدين ابوالحسن، علي بن محمد بن عبدالكريم جزري، مشهور به ابن اثير، متوفى ٦٣٥ هـ. چاپ مصر .

١١٦- لسان العرب، تاليف :

جمال الدين، محمد بن مكرم بن منظور انصاري متوفى ٧١١ هـ. چاپ ١٣٧٦ هـ. بيروت

١١٧- لطائف المعارف، تاليف :

عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبي متوفى ٤٢٩ هـ. چاپ مصر .

١١٨- المجالس السنيه في مناقب و مصايب العتره النبويه تاليف :

سيد محسن جليل عاملی، متوفى هـ. چاپ ١٩٥٤ م . دمشق .

۱۱۹-المحبر، تالیف :

ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی ، متوفی ۲۴۵ هـ ، چاپ ۳۶۱ هـ حیدرآباد دکن . هند .

۱۲۰-المختصر فی اخبار البشر، تالیف :

عمادالدین ابوالفداء بن اسماعیل الملک الموید ، متوفی ۷۳۲ هـ . چاپ اول بیروت

۱۲۱-مختصر اخبار الخلفاء ، تالیف :

علی بن انجب بن ساعی ، متوفی ۶۷۴ هـ . چاپ اول ۱۳۰۹ هـ . بولاق

۱۲۲-مروج الذهب و معادن الجوهر، تالیف :

ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی ، متوفی ۳۴۶ هـ . چاپ چهارم مصر .

۱۲۳-المستر شد فی امامة علی بن ابیطالب ، تالیف :

ابو جعفر محمد بن جریر طبری ، از علمای قرن چهارم ، چاپ نجف اشرف .

۱۲۴-مسند امام زید ، تالیف :

زید بن علی بن الحسین (ع) متوفی ۱۲۲ هـ . چاپ ۱۹۶۶ م . لبنان .

۱۲۵-المعارف ، تالیف :

ابو محمد ، عبدالله بن مسلم بن قتیبہ متوفی ۲۷۶ هـ . چاپ ۱۹۶۰ م مصر .

۱۲۶-معالم العلماء ، تالیف :

ابو جعفر رشیدالدین بن محمد بن علی بن شهرآشوب ، متوفی ۵۸۸ هـ . چاپ ۱۳۵۳ هـ

تهران به ضمیمه فهرست شیخ طوسی .

۱۲۷-معجم البلدان ، تالیف :

ابو عبدالله ، یاقوت بن عبدالله حموی ، متوفی ۶۲۶ هـ چاپ ۱۸۶۷ م . لپزیک - آلمان

۱۲۸-مقاتل الطالبین ، تالیف :

ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن احمد اصفهانی متوفی ۳۵۶ هـ . چاپ ۱۳۶۸ هـ .

قاهره .

۱۲۹-مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین ، تالیف :

ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری ، متوفی ۳۲۴ هـ . چاپ ۱۹۶۳ م . ویسبادن ، آلمان

به تحقیق هلموت ریتسر .

۱۳۰-المقالات والفرق ، تالیف :

ابو جعفر سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی ، متوفی ۳۰۱ هـ . چاپ ۱۳۴۱ ش .

تهران ، به تصحیح محمد جواد مشکور .

۱۳۱-مقاتل الحسین ، تالیف :

ابو مخنف ، لوط بن یحیی متوفی ۱۷۰ هـ چاپ نجف اشرف . مطبعه حیدریه

۱۳۲-مناقب ال ابی طالب ،

ابو جعفر رشید الدین بن محمد بن علی بن شهرآشوب مازندانی ، متوفی ۵۸۸ هـ . چاپ

قسم .

۱۳۳-مقدمه ابن خلدون ، تالیف :

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون خضری متوفی ۸۰۸ هـ . چاپ ۱۹۶۱ م . بیروت

۱۳۴-مقدمه فی التاریخ الاقتصادی العربی ، تالیف :

عبدالعزیز دوری ، چاپ اول ۱۸۶۹ - بیروت

۱۳۵-الملل والنحل ، تالیف :

محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی متوفی ۵۴۸ هـ . چاپ ۱۳۲۰ هـ . قاهره در

حاشیه الفصل فی الملل والنحل ابن حزم .

۱۳۶-مقتل الطالبین ، تالیف :

ابو اسماعیل ، ناصر بن طباطبا ، از علمای قرن پنجم ، چاپ اول ۱۳۸۸ هـ . به تحقیق

سید مهدی خراسان .

۱۳۷-المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار ، تالیف :

تقی الدین احمد بن علی بن قادر بن محمد مقریزی ، متوفی ۸۴۵ هـ . چاپ بولاق .

۱۳۸-نبذة من کتاب تاریخ الخلفاء

به قلم یکی از علمای قرن یازدهم هجری که نامش بدست نیامده است . چاپ ۱۹۶۷

مسکو ، به کوشش پطروس

۱۳۹-النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة ، تالیف :

جمال الدین ابوالمحاسن ابن عزیزی بردی اتابکی ، متوفی ۸۷۴ هـ . چاپ اول قاهره

۱۴۰-الوافی بالوفیات تالیف ،

صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی ، متوفی ۷۶۴ هـ . جلد اول چاپ ویسبادن آلمان

۱۹۶۲ جلد دوم دارالمعارف استانبول ۱۹۴۹ ، جلد سوم مطبعه هاشمه دمشق ۱۹۵۳ و

جلد چهارم ویسبادن ۱۹۵۹ م .

۱۴۱-السوزاء والکتاب تالیف :

ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری ، متوفی ۳۳۱ هـ . چاپ اول ۱۳۵۷ هـ . قاهره .

۱۴۲- وفيات الاعيان تاليف :

ابوالعباس ، شمس الدين احمد بن احمد بن محمد بن ابى بكر ابن خلکان ، متوفى

۶۸۷ هـ . چاپ اول ۱۳۶۷ هـ . مطبعه سعادت قاهره

۱۴۳- وقعه صفين ، تاليف :

نصرين مزاحم ، متوفى ۲۱۲ هـ . چاپ دوم قاهره ۱۳۸۲ هـ .

۱۴۴- اليمن ، البلاد السعيدة " تاليف :

ابراهيم حسن ، چاپ مصر .

۱۴۵- اليمن و حضاره " العرب ، تاليف :

عدنان ترسيس چاپ بيروت .

كتب فارسي :

۱۴۶- طبرستان ، ورويان و مازندران ، تاليف :

سيد ظهراالدين بن سيد نصيرالدين مرعشى ، به اهتمام برنهارد دارن پترز بورغ

۱۸۵۰ ميلادى .

کتاب غربی :

در این بخش منابع غربی کتاب که از طرف خاورشناسان نوشته و مولف از ترجمه عربی آنها استفاده کرده است معرفی میشود :

۱۴۷- بلدان الخلافه" الشرقیته ، تالیف :

کی لسترنج ، ترجمه ، بشیر فرنس و کورکیس عواد ، چاپ ۱۹۵۴ بغداد ، مطبعه رابطه .
۱۴۸ تاریخ الادب العربی ، تالیف :

کارل بروکلیمان ترجمه ، عبدالحلیم نجار ، چاپ ۱۹۵۹ قاهره

۱۴۹- تاریخ الادب فی ایران ، تالیف :

ادوارد جرانیفیل ترجمه ، ابراهیم امین شواربی ، چاپ ۱۹۵۴ مصر ، مطبعه سعادت .
۱۵۰- تاریخ الشعوب الاسلامیه

کارل بروکلیمان ترجمه ، نبیه امین فارس ومنیرعلبکی ، چاپ ۱۹۴۹ بیروت
۱۵۱- الخوارج والشیعه ، تالیف :

یولیوس ولهاوزن ، ترجمه ، عبدالرحمن بدوی چاپ ۱۹۵۸ مصر

۱۵۲- الیاده العربیه والشیعه والاسرائیلیات ، تالیف :

فان فلوتن ، ترجمه حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم . چاپ ۱۹۳۴ مصر مطبعه سعادت .

۱۵۳- عقیده الشیعه ، تالیف :

دوایت م. رونالدسن چاپ ۱۹۴۶ قاهره مطبعه سعادت .